

محمد صادق خراسانی

بنفش

اسلام و بیروت

از

اندلس الاصلاحیة فی نصر الاسلام

با تحقیقات و تعلیقاتی از :

سید عبد الرحیم ظهالی

ناشر

انشارات مرتضوی

محمد صادق فخر الاسلام

بخش

اسلام و پرتوان

از

انيس الا علا في نصر الاسلام

با تحقیقات و تعلیقاتی از :

سید عبد الرحیم ظفری

Beh

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### بشارت‌های انبیای متقدمین است از نبوت آنسور و ظهور دولت اسلام

چون قسیسین در این باب تغلیط مینمایند عوام را لهذا مستحسن شمرده‌ام که قبل از ذکر بشارت و اخبار انبیاء در حق آن بزرگوار ده مقدمه تمهید نمایم بجهت ایضاح تا اینکه ناظر این کتاب را بصیرت تامه حاصل شود .

#### مقدمه اول :

اینکه انبیای بنی اسرائیل مثل اشعیا و ارمیا و دانیال و حزقیال و عیسی و موسی علیهم السلام خبر دادند از حوادث آینده مثل حادثه بخت نصر و قورش و اسکندر و خلفای او و حوادث ارض ادوم و مصر و نینوا و بابل و خرابی اورشلیم و حوادث یهودیان و زمین یهودیان و حوادث بنی عمون و زمین ایشان و زمین قبیله مؤاب و زمین فلسطیان و شهر صور و عربستان و اهالی افریقه و غیرهم پس بسیار بعید است که از ظهور و خروج محمد صلی الله علیه و آله و سلم احدی از ایشان خبر ندهد و حال آنکه در وقت ظهور مثل بقول صغیره بود بعدشجره عظیمه شد بطوریکه جمیع ارباب ملل و نحل پناه به امت او برده و پناه از ایشان میخواستند پس جبابره را منکسر

وسلطنت اکاسره را منهدم فرمود و قصور قیصر را خراب و مملکت او را کسر اب فرمود و دین او در شرق و غرب عالم منتشر و بر جمیع ادیان غالب و قاهر گردید و بامتداد دهر ممتد شد بحیثیتی که الیوم هزار و سیصد و دوازده سال از هجرت آن بزرگوار گذشته است و انشاء الله تعالی تا آخر دهر ممتد خواهد بود و از میان امت او هزار هزار نفر از علمای ربانین و حکمای متقین و اولیای صاحبان کرامات و مجاهدات و سلاطین عظام و وزرای فخام و خطبا و فصحا و بلغا و شعرا ظهور کرده اند و این حادثه از اعظم حوادث روزگار است و اقل نبود این حادثه از حادثه ارض ادوم و نینوا و غیر آنها پس چگونگی عقل سلیم تجویز مینماید که انبیای سلف حوادث ضعیفه را خبر بدهند و حادثه عظیمه را ترك نمایند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم یا نبی صادق بود یا کاذب نعوذ بالله در هر حال انبیای سلف باید خبر بدهند! پس از این مقدمه کذب کشیشان ظاهر و آشکار گردید که از برای تغلیط عوام اهل اسلام گویند ذکر آن صاحب شرف در کتب انبیای سلف نمیباشد.

#### مقدمهٔ ثانیه :

اینکه نبی متقدم وقتی که خبر میدهد از نبی متأخر خیر او مشروط نیست که بتفصیل تام خبر بدهد که از فلان قبیله در فلان سال در فلان بلد فلان پیغمبر ظهور خواهد فرمود بلکه اغلب اوقات امثال این اخبار مجمل است در نزد عوام و جلی است بواسطه بعضی قرائن در نزد خواص و بساهست از برای خواص هم مخفی میماند و مصداق خبر را نمیدانند مگر بعد از ادعای نبی لاحق که نبی سابق از ظهور من خبر داده است و بسبب ظهور معجزات صدق او معلوم شود پس بعد از ظهور صدق آن نبی لاحق اخبار نبی سابق جلی میشود و لذلك خواص معاتب میشوند چنانچه عیسی علیه السلام علمای یهود را عتاب نموده .

در آیه ۵۲ از باب ۱۱ از انجیل لوقا باین نحو ترقیم یافته است: وای بر شما ای فقها که کلید ما را برداشته اید که خود داخل نمیشوید و داخلان را هم مانع میشوید.

و آیه ۱۹ از باب اول از انجیل یوحنا باین نحو بیان گشته است :

و اینست شهادت یحیی در وقتی که یهودیان از اورشلیم کاهنان و لایوانرا فرستادند تا از او سؤال کنند که تو کیستی؟ \* که معترف شد و انکار نمود بلکه اقرار کرد که من مسیح نیستم \* آنکاه از او سؤال کردند پس چه آیا تو ایلپا هستی؟ گفت نیستم آیا تو آن نبی بزرگ معهودی جواب داد که نی \* آنکاه بدو گفتند پس کیستی تا بآن کسانیکه ما را فرستادند جواب بریم در حق خود چه میگوئی \* گفت من صدای ندا کننده در بیابانم که راه خدا را راست کنید چنانچه اشعیای نبی گفت \* پس از او سؤال کرده گفتند اگر تو مسیح و ایلپا و آن نبی نیستی پس برای چه تعمیم میدهی انتهی .

لفظ نبی که در آیه ۲۱ و ۲۵ واقع شده است در یونانی و سریانی و سوریبت معرف بحرف تحریف است و مقصود از او نبی معهودیست و مقصود از او نبی است که موسی علیه السلام در باب ۱۸ از تورات مثنی و غیر آن از او خبر داده بنا بر قول علمای مسیحیه کهنه و لایوین از علمای یهود و واقفین از کتب بودند دانستند یحیی علیه السلام هم پیغمبر است لیکن شك داشتند که آیا این مسیح است و یا ایلپا و یا نبی معهود که موسی از او خبر داده بود .

پس از این تقریرات معلوم شد که علامات این سه پیغمبر واضح نبود در کتب ایشان بحیثیتی که اشتباه از برای خواص باقی نماند فضلا عن العوام فلذلك سؤال کردند از او که آیا تو مسیحی؟ بعد از اینکه یحیی گفت من مسیح نیستم گفتند آیا تو ایلپائی؟ فرمود نی من ایلپا نیستم عرض کردند پس تو آن نبی معهودی؟ فرمودند نی! نبی معهود هم نیستم .

پس اگر علامات ظاهر و روشن بود جای سؤال وشك نبود بلکه از این عبارات ظاهر میشود که یحیی علیه السلام خود را هم شناخت لهذا انکار کرد و گفت من ایلپا نیستم و حال آنکه عیسی علیه السلام در حق او شهادت میدهد که ایلپاست .

و در آیه ۱۴ از باب ۱۱ از انجیل متی قول عیسی در حق یحیی علیه‌السلام به این نحو عیان و بیان گشته: و اگر خواهید قبول کنید همانست ایلیا که باید بیاید. و در باب ۱۷ و آیه ۱۰ از انجیل متی به این نحو ترقیم یافته است: شاگردانش از او پرسیدند (یعنی تلامذه مسیح از او) گفتند پس کاتبان چرا میگویند که باید اول ایلیا آید \* او در جواب گفت البته ایلیا می‌آید و تمام چیزها را اصلاح خواهد نمود \* لیکن بشما میگویم که الحال ایلیا آمده است و او را نشناختند بلکه آنچه خواستند بوی کردند بهمانطور پسر انسان نیز از ایشان زحمت خواهد دید \* آنگاه شاگردانش یافتند که درباره یحییای تعمید دهنده بدیشان سخن میگفت.

پس از عبارات اخیر ظاهر میشود که علمای یهود یحیی را نشناختند که ایلیاست فلذلک کردند در حق او آنچه کردند! بلکه حواریون هم ندانستند که ایلیاست با وجود اینکه در زعم مسیحیین انبیا هستند و اعظم رتبه از موسی و از یحیی هم تعمید یافته بودند و مراراً او را دیده بودند و معجی<sup>۱</sup> او قبل از خدا و مسیح ایشان هم ضروری بود.

و در آیه ۳۳ از باب اول از انجیل یوحنا قول یحیی باین طریق ترقیم یافته است: و من او را نشناختم لیکن او که مرا فرستاد تا بآب تعمید دهم همان بمن گفت بر هر کسی که بینی روح نازل شد بر او قرار گرفت همانست او که بروح القدس تعمید میدهد انتهى.

و معنی قول یحیی که گفت من او را نشناختم بنا بر زعم قسیسین اینست که من ندانستم او مسیح موعود است.

پس از این عبارت معلوم میشود که یحیی ع عیسی علیه‌السلام را بمعرفت تامه نشناخته بود که مسیح موعود اوست تا سی سال یعنی مادامیکه روح القدس بر عیسی نازل نشده بود شاید ولادت مسیح از عذرا از علامات مختصه بعیسی نبوده است و اگر نه یحیی او را میشناخت.

لیکن ما در اینموضع قطع نظر از اینها نموده و میگوئیم که یحیی اشرف

انبیای بنی اسرائیل است بنا بر شهادت مسیح ع چنانچه در باب ۱۱ و آیه ۱۱ از انجیل متی مرقوم شده است<sup>۱</sup> و حال آنکه عیسی علیه السلام خدا و رب یحیی است بنا بر زعم مسیحیین و آمدن او قبل از مسیح هم ضروری بوده است و ایلیا بودنش هم یقینی است بنا بر شهادت انجیل چنانچه مذکور شد پس زمانیکه این نبی که اشرف انبیاست خود را شناخت تا آخر عمر و همچنین خدا و رب خود را شناخت تا مدت سی سال و كذلك حواریین که افضل از موسی و سایر انبیای بنی اسرائیل هستند در حال حیات یحیی ندانستند که او ایلیاست پس رتبهٔ علما و عوام در نزد ایشان در معرفت نبی لاحق بخبیر نبی سابق چه خواهد بود در وقتی که تردید در نبی لاحق داشته باشند .

و قیافا<sup>۲</sup> رئیس الكهنه نبی بود بنا بر شهادت یوحنا ی انجیلی چنانچه در آیه ۵۱ و باب ۱۱ از انجیل یوحنا خود یوحنا مرقوم نموده است و این پیغمبر یعنی قیافا رئیس الكهنه فتوی داد بقتل عیسی و او را تکفیر و اهانت نمود چنانچه در باب ۲۷ از انجیل متی مرقوم شده است و اگر علامات مسیح در کتب یهود مصرح به بود بحیثی که از برای احدی اشتباه باقی نمی ماند از برای این نبی که فتوی داد بقتل عیسی سزاوار نبود که خدای خود را تکفیر نماید و فتوی بقتل او بدهد . پس معلوم است که این نبی خدای خود را شناخته بود زیرا که علامات مخصوصهٔ او در کتب عهد عتیق مذکور نگردیده بود .

ومتی و لوقا در باب ۳ و مرقس و یوحنا در باب اول از انجیل خود خبر اشعیا را در حق یحیی علیهما السلام نقل کرده اند و خود یحیی هم اقرار دارد که اینخبیر در حق اوست بنا بر روایت یوحنا و اینخبیر در آیه ۳ از باب ۴۰ از کتاب اشعیا باین نحو

- ۱- هر آینه شما می گویم که اولاد زنان بزرگتری از یحیی تمعید دهنده برنخاست .
- ۲- رئیس کاهنان یهود بسال ۲۸ - ۳۶ پیش از میلاد . انجیل یوحنا در آیهٔ مزبور گوید : یکی از ایشان قیافا نام که در آنسال رئیس کهنه بود بدیشان گفت شما ، هیچ نمی دانید و فکر نمی کنید که بجهت ما مفید است که يك شخص در راه قوم بمیرد .

عیان و بیان گشته است : قائلی فریاد میکند که راهی از برای خداوند در بیابان مهیا سازید و شاه راهیرا در صحرا از برای خدا مستقیم نمائید انتهی .  
و در اینخبر چیزی از حالات و صفات مختصه ییحیی ذکر نشده است نه از صفات و نه از زمان خروج و نه از مکان ظهور بحیثیتی که رافع اشتباه باشد و اگر یحیی علیه السلام ادعا نمیکرد که خبر مذکور در حق اوست و مؤلفین عهد جدید هم تصدیق نمیکردند کسی از علمای مسیحیه و خواص ایشان نمیدانست که اینخبر در حق یحیی است فضلاً عن العوام زیرا که وصف نداء در بیان عمومیت دارد بالنسبه با کثر انبیای بنی اسرائیل که بعد از اشعیا علیه السلام آمده اند بلکه این وصف در حق عیسی هم صادق است زیرا که او هم مثل یحیی ندا میکرد و میفرمود تو به کنید زیرا که ملکوت آسمان نزدیکست .

و در مقدمهٔ ششم خواهی دانست حال اخباراتی که انجیلیون در حق عیسی ع نقل کرده اند از انبیای سلف در حق عیسی علیهم السلام و ما مدعی نیستیم که اخبار انبیای سلف در حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم که نصوص جلیه بود که قابل تأویل و تفسیر نبود بلکه میگوئیم بعضی از آنها اسم حضرت را اظهار کردند و بعضی صفات آن سرور را که معاند میتواند آنها را تأویل نماید .

#### مقدمهٔ سیم :

قول بر اینکه اهل کتاب منتظر نبی نبودند مگر مسیح و ایلیا را قول باطلی است اصلی ندارد بلکه منتظر نبی دیگر بودند غیر از مسیح و ایلیا چنانچه دانستی در مقدمهٔ ثانیه علمای یهودی که معاصر عیسی بودند سؤال کردند از یحیی که آیا تو مسیحی انکار کردی گفت من مسیح نیستم گفتند تو ایلیائی فرمودی من ایلیا هم نیستم عرض کردند تو آن نبی معهودی فرمودی من او نیستم پس معلوم میشود که نبی دیگر را هم مثل مسیح و ایلیا منتظر بودند آمدن او مشهور هم بود بحیثیتی که احتیاج بذکر اسم نداشت بلکه اشاره در حق او کافی بود .



و در آیه ۴۰ از باب ۷ از انجیل یوحنا بعد از نقل قول مسیح باین نحو ترقیم یافته است: آنکاه بسیاری از آن گروه چون کلام او را شنیدند گفتند در حقیقت این شخص همان نبی است و بعضی گفتند او مسیح است و بعضی گفتند مکر مسیح از جلیل خدا خواهد آمد انتهی .

بوضوح تمام از این کلام مفهوم میشود که آن نبی معهود غیر از مسیح است و لهذا او را با مسیح مقابل شمرده اند .

### مقدمه چهارم :

ادعای اینکه مسیح خاتم النبیین است و نبی بعد از او نخواهد آمد باطل است قطعاً زیرا که در مقدمه سیم دانستی که علمای اهل کتاب آمدن نبی معهودی را که غیر از مسیح و ایلیاست منتظر بودند و چون بیرهان آمدن او قبل از مسیح ثابت نشده است و عکس او بثبوت پیوسته است پس لابد باید بعد از مسیح بیاید زیرا که اگر مسیح را خاتم الانبیاء بدانیم کذب توریة و انجیل لازم می آید .

علاوه بر این جماعت مسیحیه معتقد بنبوت حواریین و پولس و بائکه غیر ایشان هم و در آیه ۲۷ از باب ۱۱ از کتاب اعمال باین نحو بیان گشته است: و در آن ایام انبیای چندی از اورشلیم بانطاکیه<sup>۱</sup> آمدند که یکی از ایشان اغابوس<sup>۲</sup> نام برخاسته

۱- شهری است در ترکیه در کنار نهر الماصی (رود اورونتس) ۳۰۳۸۵ تن جمعیت دارد انطاکیه را سلوکوس اول در حدود ۳۰۰ ق م بنا کرد و بنام پدرش آنتیوخوس نامید و از مراکز مهم تجارتی گردید و شکوه و جلالش شهرت یافت .

در سال ۵۰۴ م بوسیله انوشیروان ویران شد و اگرچه بوسیله یوستی نیانوس از نو بنا گردید لیکن هیچگاه رونق اولیه را نیافت .

انطاکیه در تاریخ مسیحیت بسبب شوراهاى دینی که در آنجا تشکیل شده اهمیت دارد دایره المعارف فارسی .

۲- وی را پیامبری خوانند که در سال ۴۴ میلادی بعهد کلیدیوس چهارمین امپراطور روم زندگی میکرد و از قحطی بسیار شدیدی که سه سال (از سال ۹-۱۲ سلطنت کلیدیوس) بطول

بروح اخبار نمود که قحطی شدید در تمامی ربع مسکون خواهد شد و در آن ایام کلید یوس قیصر پدید آمد و در باب ۲۱ و آیه ۱۰ از کتاب مذکور باین نحو رقم شده است: چون روزی چند در آنجا ماندیم نبی اغابوس نام از یهودیه رسید و نزد ما آمده کمر بند پولس را گرفت و دستها و پاهای خود را بست گفت روح القدس میگوید که یهود در اورشلیم صاحب این کمر بند را همینطور بسته و او را بدست امتهما خواهند سپرد.

و این عبارت صریح است در اینکه اغابوس نبی بوده است و جماعت مسیحیه در اثبات این ادعای باطل گاهی بقول عیسی متمسک میشوند که در آیه ۱۵ از باب ۷ از انجیل متی منقولست و آن اینست: اما از انبیای کذب احتراز کنید که بلباس میش در نزد شما میآیند ولی در باطن کرکان درنده میباشند.

و تمسک باین آیه بسیار عجیب است زیرا که عیسی فرمود از انبیای کذب احتراز کنید نه از انبیای صادق و لذلک قول خود را مقید بکذب نمود بلی اگر فرموده بود از مطلق نبی که بعد از من میآید احتراز کنید بحسب ظاهر میشد باین آیه تمسک نمائی و اگر چه آنوقت هم واجب التأویل بود در نزد مسیحیه بجهت ثبوت نبوت اشخاص مذکوره و انبیای کذب کثیره بعد از صعود مسیح در طبقه اولی ظاهر شدند چنانچه از رسایل موجوده در عهد جدید این امر ظاهر میشود.

و در باب ۱۱ و آیه ۱۲ از رساله ثانیه پولس باهل قرنش باین نحو مرقوم است: لیکن آنچه میکنم هم خواهم کرد تا از جویندگان فرصت را منقطع سازم تا در آنچه افتخار میکنند مثل ما نیز یافت شوند... زیرا که چندان رسولان کذب عمله مکار که برسولان مسیح صورت خود را تغییر میدهند.

پس مقدس النصارى با على صوت ندا میکنند که رسولان کذب و عمله مکار در

انجامید خبر داد سکه‌هایی بنام کلیدیوس که در یک طرف آن عکس وی و طرف دیگرش نوشته‌ای منقوش است هنوز هم در موزه‌ها دیده میشود. اقتباس از قاموس مقدس ص ۸۱ و ۷۳۴.

زمان پولس ظاهر بودند و خود را برسولان مسیح تشبیه کرده بودند و آدم کلارك مفسر در شرح این مقام گفته است که این اشخاص کذباً مدعی رسالت بودند از جناب مسیح و حال آنکه در واقع و نفس الامر از جناب مسیح موعظه نداشتند و اجتهاد در امور دین می کردند ولیکن مقصودشان نبود مگر جلب منفعت دنیویه .

و در آیه اولی از باب رابع از رساله یوحنا باین نحو ترقیم یافته است : ای حبیبان هر روح را قبول مکنید بلکه ارواح را بیازمائید که از خدا هستند یا نه زیرا که انبیای کذب بسیار بجهان بیرون رفتند پس ظاهر عبارتین اینکه انبیای کذب در عهد حواریین ظاهر بودند .

و در آیه ۹ از باب ۸ از کتاب اعمال باین نحو بیان گشته است : اما مردی شمعون نام قبل از آن در آن قریه بود که جادوگری مینمود و اهل سامره را فریب میداد و خود را شخص بزرگ مینمود \* بحدی که خورده و بزرگ کوش داده میگفتند این است قدرت عظیم خدا .

و در باب ۱۳ و آیه ۶ از کتاب اعمال باین نحو رقم شده است : و چون در تمامی جزیره تاپافس<sup>۱</sup> کشتند در آنجا شخص یهودی را که ساحر و نبی کاذب بود یافتند که نام او باریشوع<sup>۲</sup> بود انتهى .

و كذلك دجالهای کذابه ظاهر میشود و هر یکی از آنها کذباً مدعی میشوند که او مسیح است چنانچه خود عیسی علیه السلام خبر داده است و در آیه ۲۴ و باب ۲۴ از انجیل متی باین نحو ترقیم یافته است : زیرا که مسیحان کاذب و انبیای کذب ظاهر شده علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی بر کریدگانرا نیز کمراه کردندی .

پس مقصود مسیح (ع) تحذیر از این انبیای کذب و مسیحان کاذبست نه از انبیای صادق و لذلك بعد از قول مذکور در باب ۷ و آیه ۱۶ انجیل متی فرمود : ایشانرا از

۱- محلی است در جزیره قبرس که اکنون آنرا پافو خوانند قاموس کتاب مقدس .

۲- مقصود علمیمای جادوگر معروف بود که بدروغ ادعای پیامبری کرد. قاموس کتاب مقدس .

میوه‌های ایشان خواهید شناخت زیرا که انجیر را از خار و انکسور را از نخس نمی‌چینند و محمد صلی الله علیه و آله وسلم از انبیای صادقین است ثمار او بر صدق او دال است چنانچه در مقاصد متقدمه دانستی و طعن منکرین در حق آن سرور اعتبار ندارد چنانچه در فصل ثانی مذکور خواهد شد .

همه کس میدانند که جماعت یهود منکر عیسی علیه السلام و مریم هستند و آن بزرگوار را در نبوت و رسالت تکذیب مینمایند و میگویند از ابتدای خلقت عالم تا زمان خروج عیسی (ع) از او شریتر بدنی نیامده است و كذلك الوف از حکما و علما که از ابنای صنف قسیمین و مسیحیین بودند و بعد بجهت قبح ملت مسیحیه از دین مسیح برگشتند و الان آن بزرگوار را انکار نموده و استهزاء مینمایند بر ملت او و رسایل کثیره از برای اثبات رأی خودشان در دین عیسی تألیف کرده‌اند مکتوبات و مؤلفات ایشان در اکناف و اقطار عالم اشتهار تام دارد و یوماً فیوماً تابعین ایشان در دیار اروپا کثرت پیدا میکنند .

چنانچه انکار یهود و این علما و حکما در حق عیسی ع در نزد ما مسلمین غیر مقبول است فکذلك انکار اهل تثلیث خبیث در حق محمد صلی الله علیه و آله وسلم در نزد ما غیر مقبول است .

### مقدمه پنجم :

اخباراتی که مسیحیین در حق عیسی علیه السلام از کتب عهد عتیق نقل مینمایند بنا بر تفسیر و تأویلات یهود صادق نیست و لذلك جماعت یهود در انکار مسیح غلو دارند و علمای مسیحیه ابدأ در این باب التفات بتفاسیر و تأویلات یهود نمینمایند بلکه آن اخبار را تفسیر و تأویل مینمایند بحیثیسی که بر عیسی علیه السلام صادق باشد و صاحب مرز ان الحق در فصل سیم از باب اول در صفحه ۴۶ از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۴۹ گفته است که معلمین قدیم از ملت مسیحیه این ادعای صحیح را نموده‌اند فقط که جماعت یهود تأویل نمودند آباتی را که مشعر بود بیسوع مسیح بتأویلات غیر صحیحیه

و غیر لایقه و خلاف آن واقع را در آن آیات بیان کرده اند انتهی .  
 و قول او این ادعای صحیحه را نمودند فقط غلط است یقیناً زیرا که معلمین  
 قدما چنانچه این ادعا را نموده اند همچنین مدعی گردیدند که علمای یهود این کتب  
 را تحریف نمودند بتحریفات لفظیه چنانچه در باب ثانی دانستی لیکن ما در این مورد  
 از این مرحله قطع نظر نموده و میگوئیم چنانچه تأویلات یهود در آیات مذکوره  
 مردود و غیر صحیح و غیر لایق است در نزد مسیحیین فکذلك تأویلات مسیحیین در  
 اخباریکه در حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم وارد است مردود و غیر مقبول است  
 در نزد مسلمین و عنقریب خواهی دانست که اخباراتیکه ما نقل میکنیم در حق محمد  
 صلی الله علیه و آله و سلم اظهر صدقاً است از اخباراتیکه انجیلیون در حق عیسی علیه  
 السلام نقل کرده اند .

پس اگر ما الثفات نکنیم بتأویلات فاسده مسیحیه عیبی و عاری از برای ما  
 نخواهد بود چنانچه جماعت یهود ادعا میکنند در حق بعضی اخباراتیکه در حق عیسی  
 است بنا بر زعم مسیحیین که آن اخبار در حق مسیح منتظر یهود است و یا در حق  
 غیر او و یا در حق هیچکس نیست و مسیحیون گویند آنها در حق عیسی است و اعتنا  
 بمخالفت یهود ابدأ نمینمایند و کذلك ما ابدأ اعتنا به مخالفت مسیحیین در حق بعضی  
 اخباری که در حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم است نخواهیم کرد اگر چه بگویند  
 آن اخبار در حق عیسی است نه در حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم .  
 و ایضاً عنقریب خواهی دانست که صدق آن اخبار در حق خاتم النبیین البق  
 واقوی است از صدق آنها بر مسیح علیه السلام بلکه هیچ علاقه بامسیح ندارد چنانچه  
 عنقریب خواهی دانست پس ادعای ما احق و اولی از ادعای مسیحیین میباشد .

مقدمه ششم :

بدانکه مؤلفین عهد جدید بنا بر اعتقاد مسیحیین صاحب وحی و الهام اند و  
 اخباری در حق عیسی علیه السلام نقل کرده اند پس این نقل بنا بر زعم مسیحیین از

روی وحی و الهام خواهد بود پس بعضی از آن اخبار را در این مقدمه نقل مینمائیم تا مخاطب حال اخبار منقوله ایشانرا در باب عیسی با حال اخبار منقوله ما در حق خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم مقابله نماید و از روی انصاف بگویند که اخبار ما در حق حضرت محمد (ص) اصدق است یا اخبار صاحبان الهام در حق مسیح . و اگر احدی از قسیسین از راه بغض و عناد خواسته باشد که متصدی تأویل اخباراتیکه ما نقل میکنیم در این مقصد گردد واجبست بر او که اول توجیه نماید اخباراتیرا که مؤلفین عهد جدید در حق عیسی علیه السلام نقل کرده اند تا ظاهر شود از برای منصف لبیب حال اخباراتیکه جانبین نقل نموده اند و مقابله کند آنها را باعتبار قوت وضعف و اگر چشم بپوشد از توجیهاات اخبارات عیسویه که از باب انجیل آنها را نقل کرده اند و تأویل نماید اخبارات محمدیه را که ما در این مقصد نقل خواهیم کرد محمول بر عجز و تعصب او خواهد بود .

### خبر اول :

در باب اول از انجیل متی آیه ۲۲ بنا بر ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۷ باین نحو مرقوم شده است : اینک باکره آبستن شده پسر آورد و میخوانند نام او را عمانوئیل که تفسیرش اینست خدا با ما انتهی . دانستی در غلط ۱۵۰ که آن غلط است یقیناً زیرا که باکره بودن حضرت مریم در وقت حمل غیر مسلم است در نزد یهود زیرا که قبل از ولادت عیسی ع در نکاح یوسف نجار بوده است بنا بر تصریح انجیل و یهودیهائیکه معاصر عیسی علیه السلام بودند او را پسر یوسف نجار میدانستند بنا بر تحریر انجیل در آیه ۵۵ از باب ۱۳ از انجیل متی بنا بر فارسیه مطبوعه لندن سنه ۱۸۸۷ باین نحو رقم یافته است : آیا این پسر نجار نمی باشد و آیا مادرش مسمی بمریم نیست و برادرانش یعقوب و یوسف و شمعون و یهودا! و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ باین نحو رقم شده است :

۱- جزء دوم کلیسا و ساختمانهای آن صفحه ۱۶۴ .

و آیا که نه این فرزند نجار است و نه مسمی بمریم مادر اوست و نه برادرانش یعقوب و بوشا و شمعون و یهودا!

و در عربیه مطبوعه بیروت سنه ۱۸۸۱: ایس هذا ابن النجار ایست امه قدعی مریم و اخوته یعقوب و یوسی و سهعان و یهوذا و عبارت عربیه مطبوعه بیروت سنه ۱۸۷۰ بعینه مثل همان عبارتست:

و در سریانیه مطبوعه سنه ۱۸۶۸ باین عبارت ترقیم یافته است:

لِی لَی اَها بَرُونِی دِنَجَرِی لَی لَی اَیْشا قَرِیتا مَرِیمُ الخ .

معنی همانست که مذکور شد آیه صریحست در اینکه پدر عیسی یوسف نجار و مادرش مریم چهار برادر هم دارد .

و آیه ۴۲ از باب ۶ از انجیل یوحنا باین نحو رقم شده است:

وَأَمْرِيُوا لِي لِي اَها يَشوعُ بَرُونِی دِ يوسِبُ هُوَ اَحْنَا كِه يَدَسَّخُ لِي و

لِی مِی بَسْ دَاخِی بِنَمْرِالی اَها دَمِنْ شَمِیا صِلِی .

المعنی: و گفتند آیا این عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادر او را می شناسیم پس چگونه او میگوید که از آسمان نازل شده ام و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ آیه مذکورده باین عبارت مرقوم است: گفتند که این شخص آیا عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادرش را می شناسیم پس او چگونه میگوید که از آسمان پائین آمده ام .

و آیه ۱۶ از باب اول از انجیل متی به این نحو رقم شده است بنا بر مطبوعه

سنه ۱۸۸۷: یوسف شوهر مریم که عیسی مسمی بمسیح از او متولد شد و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ از باب اول از انجیل متی باین نحو رقم شده است:

یوسف شوهر مریم که عیسی مسمی بمسیح از او متولد شد و در فارسیه

مطبوعهٔ سنه ۱۸۷۸ آیه مذکوره باین نحو رقم شده است: یوسف: شوهر مریمست که عیسی السمنی بمسیح از او زائیده شد و در باب ۲ از قول مریم بعیسی علیه السلام آیه ۴۸ از انجیل لوقا به این نحو رقم یافته است: چون او را دیدند مضطرب شدند پس مادرش بوی گفت ای فرزند چرا با ما چنین کردی اینک پدرت ومن غمناک کشته تو را جستجو می کردیم انتهى .

پس آیات مرقومات صریحست در اینکه یوسف نجار شوهر مریم و پدر عیسی بوده است خود مریم هم اعتراف کرد بعیسی فرمود من و پدر تو چنانچه در آیهٔ اخیرهٔ مذکور شد .

فائده: بدانکه این وجه الزامی است نه اعتقادی زیرا که ما مسلمین خلقت عیسی را مثل خلقت آدم علیهما السلام می دانیم چنانچه آدم پدر و مادر نداشت همچنین عیسی پدر نداشت قال الله عزوجل **إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ** بر گردیم بر سر سخن اول یعنی کلام الزامی بدانکه جماعت یهود تا امروز عیسی را پسر یوسف نجار میدانند بل اشنع و علامت آخری که مختص بعیسی باشد در آیه غیر مذکور است .

### خبر ثانی :

خبر یستکه در آیه ۶ از باب ثانی از انجیل متی رقم شده است: و تو ای بیت لحم در زمین یهودا از سایر سرداران یهودا هرگز کوچکتر نیستی زیرا که از تو پیشوایی بظهور خواهد آمد که قوم من اسرائیل را رعایت نماید انتهى .

بدانکه این قول اشاره است به آیه ۲ از باب ۵ از کتاب میکا و عبارت متی با عبارت میکا موافق نیست واحد عبارتین غلط و محرف است و عبارت میکا بنا بر مطبوعهٔ

۱- در پیشگاه خدا داستان آفرینش عیسی بمانند داستان آفرینش آدم است که وی را از خاک آفرید: سوره آل عمران ۳ آیه ۵۹ .



لندن سنه ۱۸۵۶ باین نحو رقم شده است : و تو ای بیت لحم افراثا<sup>۱</sup> اگرچه در میان هزارهای یهودا کوچکی لیکن از برایم شخصی که در اسرائیل سلطنت خواهد نمود که خروج هایش از قدیم از ایام پیشین بوده است از تو بیرون خواهد آمد انتهی عبارت میکا .

و در ماتقدم گذشت که بجهت عدم تطابق عبارتین محققین ایشان تحریف ثانی را اختیار مینمایند یعنی عبارت میکا را محرف میدانند و این اختیار از برای صون انجیل است از تحریف و این قول در نزد مخالف باطل است زیرا که تحریف اناجیل بشوت پیوست در باب اول و ثانی از همین کتاب<sup>۲</sup> .

#### خبر سیم :

آیه ۱۵ است از باب ثانی از انجیل متی<sup>۳</sup> و دانستی که آن آیه علاقه با عیسی ندارد .

#### خبر چهارم :

خبر یست که در آیه ۱۷ از باب ۱۸ از انجیل متی مرقوم شده است<sup>۴</sup> .

#### خبر پنجم :

خبر یست که در آیه ۲۳ از باب مذکور منقول شده است . اخبار ثلاثه بیشبهبه غلط است چنانچه در فصل ثالث از باب اول بوضوح تمام عیان و بیان گشت .

۱- اسم سابق بیت اللحم بوده اکنون هم آنرا افراثا بیت اللحم گویند تا از بیت اللحم سبط زبویون امتیاز داشته باشد . قاموس کتاب مقدس .

۲- به جزء دوم کلیسا ساخته های مراجعه شود .

۳- باب مزبور از تولد عیسی و رفتن مریم و یوسف بمصر خبر می دهد .

۴- باب ۱۸ از انجیل مزبور موعظه است و داستانی بیان نمی کند شاید مراد باب ۱۷ باشد که آیه ۱۸ آن خبر از معجزه و آیه ۲۳ خبر از کشته شدن پسرانسان می دهد .

خبر ششم :

آیه ۹ از باب ۲۸ از انجیل متی باین نحو رقم شده است : آنگاه سخنی که بزبان ارمیای نبی گفته شد تمام کشت که سی پاره نقره را برداشتند بهای آن قیمت کرده شده که بعضی از بنی اسرائیل بر او قیمت گذاردند و لفظ ارمیا غلط است و از اغلاط مشهوره است در انجیل متی زیرا که این کلام در کتاب ارمیا وجودی ندارد بلکه در هیچ کتابی از کتب عهد عتیق اینمضمون پیدا نمیشود باین الفاظی که متی گفته است بلی در آیه ۱۲ و ۱۳ از باب ۱۱ از کتاب زکریا عبارتیست که فی الجمله مناسبتی دارد با منقولات متی ولیکن در میان عباراتین هیچ مناسبتی نیست و نمیشود گفت که متی عبارت خود را از کتاب زکریا نقل نموده است<sup>۱</sup>

و با قطع نظر از اختلاف عباراتین، عبارات زکریا علیه السلام علاقه ندارد با حادثه که متی نقل میکند لهذا اقوال علمای مسیحیه سلفاً و خلفاً در اینموضع در غایت اضطرابست .

و اردکانک در کتاب خود که مسمی بکتاب اغلاط است که در سنه ۱۸۴۱ از میلاد مسیح بطبع رسیده است در صفحه ۲۶ گفته است که مسترجویل در کتاب خود نوشته است که مرقس غلط فهمیده است که ای تار را در موضع اخ ملک نوشته است و متی بغلط واقع شده است که ارمیا را در موضع زکریا نوشته است انتهى .

و هورن در صفحه ۳۸۵ و ۳۸۶ از مجلد ثانی از تفسیر خود المطبوع در سنه ۱۸۲۲ از میلاد گفته است: در نقل متی اشکال عظیمی است زیرا که در کتاب ارمیا مثل اینمضمون و عبارات یافت نمیشود بلی قریب باینمضمون در آیه ۱۳ از باب ۱۱ از کتاب زکریا یافت میشود لیکن الفاظ متی با الفاظ زکریا مطابق نیست و بعضی محققین گفته اند که غلط در نسخه متی واقع شده است و کاتب لفظ ارمیا را در موضع

۱- پس در آنروز شکسته شد و آن ضعیفترین کله که منتظر من می بودند فهمیدند که این کلام خداوند است و بایشان گفتم اگر در نظر شما پسند آید مزد مرا بدهید والا ندهید پس بجهت مزد من سی پاره نقره و زن کردند ...

زکریا نوشته است یا اینکه لفظ ارمیا الحاقی است انتهی .  
 بعد شواهد الحاق را نوشته است پس از آن گفته است : ظن غالب اینکه عبارت متی بدون ذکر اسم بوده است باین نحو : آنگاه سخنی که بزبان نبی گفته شد تمام کشت الخ و مرجح این ظن آنستکه متی در منقولات خود در اغلب موارد اسم انبیا را ترك مینماید انتهی و در صفحه ۶۲۵ از مجلد اول از تفسیر خود گفته است که صاحب انجیل در نسخه اصلیه اسم نبی را ننوشته است و بعد بعضی کاتبین این لفظ را ادراج نموده اند انتهی .

از عبارتین معلوم میشود که مختار در نزد هورن آنستکه این لفظ الحاقی است و در تفسیر دوالی و رجرد مینت در ذیل این آیه باین نحو مرقوم است : الفاظیکه در اینجا منقول شد در کتاب ارمیانست بلکه در آیه ۱۲ از باب ۱۱ از کتاب زکریاست و بعضی از توجیهاست مفسر مذکور آنست که ناقل در زمان اول در وقت استنساخ انجیل لفظ ارمیارا در موضع زکریا غلط نوشته است و بعد از آن این غلط داخل متن شد چنانچه پیرس نوشت و جواد بن سابط در مقدمه کتاب خود که المسمی براهین السابطیه<sup>۱</sup> است گفته است که من این مسئله را از بسیاری از قسیسین سؤال کردم پس طاممن گفت از اغلاط کاتب است و بیوکانان و مارطیروس و کیراکوس گفته اند که متی بجهت اعتماد بحفظ خود بدون رجوع بکتاب نوشت لهذا در غلط واقع شد و بعضی قسیسین گفته اند شاید یکی از اسامی زکریا هم ارمیا باشد انتهی .

مؤلف گوید : که این غلط از متی صادر شده است کما هو الظاهر و ارد کاتلک و جوویل و بیوکانان و مارطیروس و کیراکوس و غیر ایشان هم اعتراف دارند احتمالات باقیه ضعیف است هورن هم اعتراف کرد که عبارت متی با عبارت زکریا مطابق نیست و حال کمال مناسبت را دارد که عبارات زکریا را محض زیادتیی توضیح از

۱- البراهین السابطیه فیما یتتقیم به دعائم الملة المحمدیه و تنهدم به اساطین الشریعة المنسوخة العیسویة نوشته جواد بن ابراهیم بن محمد سابط برای اطلاعات بیشتر بپاورقی صفحه ۵۸ جزء سوم کلیسا و ساخته های آن مراجعه شود .

باب ۱۱ ذکر نمائیم از فارسیه مطبوعه لندن سنه ۱۸۵۶ پس میگوئیم ز کر یا علیه السلام بعد از نقل حکایت دو عصا و چوپان در آیه ۱۲ گفته است :

پس بایشان گفتم که اگر در نظر شما خوش آید مزد مرا بدهید والا ندهید و ایشان سی پاره نقره جهت اجرتم وزن کردند و خداوند بمن فرمود که آنها را بکوزه کر بینداز قیمت عزیزست که بایشان احتساب کرده شدم پس آن سی پاره نقره را گرفته آنها را در خانه خداوند بکوزه کر انداختم انتهى

ظاهر کلام ز کر یا آنستکه بیان حال مینماید نه اینکه خبر از حوادث آینده میدهد پس معلوم شد که این بشارت که متی نقل کرده است غلط است یقیناً دخلی بیهودای اسخر یوطی و حضرت مسیح ندارد .

خبر هفتم :

خبر یست که مقدس النصارى پولس در آیه ۶ از باب اول از رساله عبرانیان نقل کرده است و در فصل ۳ از باب اول بیسط تمام و شرح مالا کلام دانستی که آن بشارت در حق سلیمانست علاقه با عیسی علیه السلام ندارد<sup>۱</sup> .

خبر هشتم :

آیه ۳۵ از باب ۱۳ از انجیل متی باین نحو ترقیم یافته است : تا نامم گردد کلامیکه بزبان نبی گفته شد دهان خود را بأمثال باز میکنم بچیزهای مکنون از بنای عالم تنطق میکنم .

این اشاره است به آیه ۲ از باب ۷۸ از زبور داود علیه السلام لیکن این ادعای محض و تحکم صرف است و عبارات داود علیه السلام هیچ علاقه و ربطی با عیسی علیه السلام ندارد و عبارات داود بنا بر فارسیه مطبوعه لندن در سنه ۱۸۹۱ باین نحو

۱- بصفحه ۲۹۰ بیعد از جزء سوم کلیسا و ساخته‌های آن مراجعه شود .

رقم شده است :

دهان خود را بمثل باز خواهم کرد بچیزهائیکه از بنای عالم مخفی بود تنطق خواهم نمود \* که آنها را شنیده و دانسته‌ایم و پدران ما برای ما بیان کرده‌اند \* از فرزندان ایشان آنها را پنهان نخواهیم کرد تسبیحات خداوند را برای نسل آینده بیان میکنیم و قوت و اعمال عجیبه را که او کرده است \* زیرا که شهادت در یعقوب برپا داشته و شریعتی در اسرائیل قرار داده و پدران ما را امر فرمود که آنها را بفرزندان خود تعلیم دهند \* تا نسل آینده آنها را بدانند و فرزندانیکه میبایست مولود شوند تا ایشان برخیزند و آنها را بفرزندان خود بیان نمایند \* و ایشان بخداتو کل نمایند و اعمال خدا را فراموش نکنند بلکه احکام او را نگاهدارند \* و مثل پدران نسل کردنکش و فتنه‌انگیز نشوند نسلی که دل خود را راست نساختند و روح ایشان بسوی خدا امین نبود \* بنی‌افرائیم که مسلح و کمانکش بودند در روز جنگ روبروافتند انتهی .

و این آیات صریحست در اینکه داود علیه‌السلام خود را میگوید ولذا از نفس خود تعبیر بصیغه متکلم مینماید و حالانیکه از آباء شنیده است روایت مینماید تا بانه برسد بر حسب عهد خدا تا روایات محفوظ بماند در میان ایشان و از آیه ۱۰ تا آیه ۶۵ حالات و انعامات خدا و معجزات موسوی و شرارت بنی‌اسرائیل و عذابهائیکه بسبب آن شرارات بایشان رسید بیان میفرماید و در آیه ۶۵ میفرماید :

آنکه خداوند مثل صاحب خواب بیدار شد مثل جباریکه از شراب میخروشد \* و دشمنان خود را بعقب زد و ایشانرا عار ابدی کردانید \* و خیمه یوسف را رد نموده سبط افرائیم را برانگیزید \* لیکن سبط یهودا را برکزید و این کوه صهیون را که دوست میداشت \* و قدس خود را مثل کوههای بلند بنا کرد مثل جهانیکه آنرا تا ابدالآباد بنیاد نهاد \* و بنده خود داود را برکزید و او را از آغاله‌ای کوسفندان گرفت \* از عقب

میشهای شیرده او را آورد تا قوم او یعقوب و میراث او اسرائیل را رعایت کند \* پس ایشانرا بحسب کمال دل خود رعایت نمود و ایشانرا بمهارت دستهای خویش هدایت کرد انتهى .  
و این آیات اخیره هم واضح الدلالة است که این زبور در حق داود علیه السلام است و بهیچوجه ربطی و علاقه با عیسی (ع) ندارد .

خبر نهم :

آیه ۱۴ از باب ۴ از انجیل متی باین نحو رقم شده است :  
تا تمام کرد آنچه بزبان اشعیای نبی گفته شد \* زمین زبولون و ارض نفتالیم<sup>۱</sup> راه دریا آنطرف اردن جلیل امتهای \* قومیکه در ظلمت ساکن بودند نور عظیمی دیدند و برنشینندگان دیار و ظل موت نوری تابید انتهى .

و این اشاره است بآیه اول و دوم از باب نهم از کتاب اشعیا و عبارات اشعیا بفارسی اینست :

اما ظلمت ضیق که زمین از آن گرفتار میشود نخواهد باقی ماند چنانیکه در ایام نخستین زمین زبولون و ارض نفتالی را تحقیر نموده آخر- الامر بهمانطور راه سمت دریا را بکنار اردن در جلیل قبائل معظم خواهد ساخت \* قومیکه در ظلمت روانه شدند نور عظیمی را خواهند دید و ساکنان زمین سایه مرگ برایشان نوری ساطع خواهد شد انتهى .  
ما بین عبارتین اختلاف فاحشی است و یکی از آنها محرف است با قطع نظر از تحریف گوئیم کلام اشعیا دلالت ندارد بر ظهور شخصی بلکه ظاهر عبارت

۱- سرزمین دو سبطین از بنی اسرائیل است که کنار همدیگر قرار داشتند ارض نفتالیم در قسمت شمالی اراضی اسرائیل تا کنار آبهای میروم و اردن و دریای جلیل و سرزمین زبولون بین بحر روم و دریای جلیل قرار داشتند قاموس مقدس ص ۴۴۱ و ۸۸۵ .

آنست که اشعیا علیه السلام خبر میدهد که حال ساکنان ارض زیولون و نفتالی سقیم و خراب بود در زمان گذشته بعد حال ساکنان آنزمین خوب شد چنانچه عبارات ماضیه او دال بر این مطلب است .

و اگر فرض کنیم که مقصود از الفاظ ماضی مضارعست می گوئیم مراد از اشراق نور برایشان مرور صلحاست از زمین ایشان باز مصداق اینخبر عیسی علیه السلام نخواهد بود پس تنزیل اینخبر بعیسی علیه السلام فقط تحکم صرف است زیرا که بسیار از اولیاء و صلحاء از آن زمین عبور نمودند بخصوص اصحاب حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اولیای امت آن بزرگوار که بسبب ایشان ظلمت کفر و تثلث از آن دیار مرتفع شد و بجهت ایشان نور توحید و تصدیق مسیح اشراق نمود .

خوفاً من التطویل در این موضع به همینقدرها اکتفا شد این بود حال بشارتهای الهامیه ایشان معلوم است غیر الهامی بدتر و اسوء حالاً خواهد بود لهذا آنها را نقل نکردیم .

#### مقدمه هفتم :

اهل کتاب سلفاً و خلفاً عادتشان جاریست بر اینکه اسماء را غالباً ترجمه می نمایند و در تراجم خود بدل اسماء معانی آنها را ایراد می نمایند و این خبط عظیم و منشأ فساد است اسماء را نباید ترجمه نمود خواه اسم مشتق باشد یا جامد بلکه باید خود اسم را نوشت تا اینکه مخاطب بداند مقصود از کلام را بفهمد .

و ایضاً از عادت ایشانست که گاهی چیزی را بطریق تفسیر در کلامی که کلام اله است در نزد ایشان زیاد می نمایند و اشاره بامتیاز هم نمی کنند که کلام اصلی کدام است و تفسیر کدام است و این دو امر بمنزله امور عادیه است از برای ایشان و هر کسی تأمل کند در ترجمه های متداوله ایشان در السنه مختلفه حقیقت این امر از برای او منکشف می شود و شواهد کثیره از برای مدعای ما پیدا خواهد نمود ولیکن

ما بجهت ایضاح و اطلاع اهل اسلام بر عادت ایشان بعضی شواهد این مدعا را در این موضع ذکر و بیان مینمائیم .

شاهد اول : در آیه ۱۴ از باب ۱۶ از سفر تکوین در نسخهٔ سریانی باین نحو رقم شده است :

وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمٍ يَخْسِرُونَ  
بِتِ دَاهَارِ يَلُونَ لِيَهْرَأَ بِرِ لَحَى رُوئِي هَابِيْلُ فِدِشْ وَ بِيْلُ بَرْت

المعنی از آنسبب آن چشمه به بشری لحنی روئی<sup>۱</sup> خوانده شده اینک در میان قادش و بارد واقع است و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ باین نحو رقم شده است : از آن سبب آن چشمه به بشرلحنی روئی خوانده شد و در عربیه مطبوعه سنه ۱۶۲۰ و سنه ۱۸۳۲ و سنه ۱۸۴۴ باین نحو ترجمه شده است لذلك دعوت اسم تلك البئر بئر الحی الناظر فی الخ پس در سریانیه و عربیه و فارسیه بشر را ترجمه کرده اند از عبرانی و روئی را هم بناظرنی ترجمه کرده اند .

شاهد دوم : و در آیه ۱۴ از باب ۲۲ از سفر تکوین بنا بر فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ باین نحو ترقیم یافته است : و ابراهیم اسم آن مکان را یهواه یراه<sup>۲</sup> گذاشت الخ و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۹۷۸ مثل عبارت سابقه است و در عربیه مطبوعه سنه ۱۸۷۰ هم اسم یهواه یراه را ترجمه نکرده است چنانچه در نسخهٔ فارسیه هم درست نوشته بودند ولیکن در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۱۱ باین نحو رقم شده است :

۱- لحنی روئی چاه آبی بود در نزدیکی دشت شور جائیکه فرشتهٔ خدا به هاجر نمودار شد (قاموس مقدس) شاید منظور چاه زمزم باشد که تاریخ نویسان اسلام گویند جبرئیل آن چاه را جاری کرد تا هاجر و فرزندش اسماعیل از آن استفاده کنند و آن با عمق ۲۴ متر اکنون در مسجد الحرام جنوب شرقی کعبه قرار دارد و زائرین مسلمان خانهٔ خدا به آب آن چاه تبرک می جویند .

۲- ابراهیم محلی را که نامور شد فرزند خود اسحق را (بعقیده مسیحیان) در آن ذبح کند یهوه یری (خداوند می نگیرد) خواند (قاموس مقدس) فرزند قربانی حضرت ابراهیم بتصریح قرآن مجید اسماعیل بود و قربانگاه آن کوه منی است در شرق مکه که هر سال دهم ذیحجه بیش از یک میلیون رأس چهارپا در آن محل بوسیله مسلمانان قربانی می شود .



سمی ابراهیم اسم الموضع مکان اله ظاهره و در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۴۴ دعا اسم ذلك الموضع الرب یری و در سریانیه قدیم

وَقْرًا اِبْرَاهَامَ شَمَهُ دَاتْرَا هَوْمَرِيَا نَخْرِي الخ و در سریانیه جدید مثل

قدیم است .

پس یهواه‌یراه را در عربیه اول یرحم اله ظاهره ترجمه کرد و در عربیه ثانیه بالرب یری ترجمه نمود و در سریانیه قدیم و جدید به مریانخری تفسیر نمود معنی مریانخری یعنی خدا می‌بیند پس یهواه‌یراه را که اسم آن‌مکان بوده است در عبرانی ترجمه کرده‌اند .

شاهد سیم : آیه ۲۰ از باب ۳۱ از سفر تکوین بنا بر فارسیه سنه ۱۸۵۶ باین نحو رقم شده است : و یعقوب خود را از لابان بی‌خبر دزدید و در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۶۲۵ و سنه ۱۸۴۴ باین نحو رقم شده است : فکتتم یعقوب امره عن حمیه پس لفظ لبان<sup>۱</sup> را در این دو ترجمه عربی به حمی که پدر زن است ترجمه نموده است .

شاهد چهارم : در آیه ۱۰ از باب ۴۹ از سفر تکوین بنا بر فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ باین نحو رقم شده است : تا وقتی که شیلوه بیاید و در عربیه مطبوعه سنه ۱۶۲۵ و سنه ۱۸۴۴ باین نحو رقم شده است : حتی یجی<sup>۲</sup> الذی له الکل و در عربیه مطبوعه سنه ۱۸۱۱ الی ان یجی<sup>۲</sup> الذی هو له پس یکی از مترجمین لفظ شیلوه<sup>۲</sup> را که علم است از برای خاتم الانبیا چنانچه عنقریب خواهی دانست به له الکل ترجمه کرده است و دیگر به هو له و ترجمه<sup>۲</sup> هو له موافق است با ترجمه سریانیه زیرا که او

۱- پسر بتوئیل ونوه ناحور است در عهد عتیق آمده است که وی دو دختر خود را حیل و لیثه را به نکاح یعقوب داد قاموس مقدس ص ۷۵۷ -

۲- اغلب مفسرین بر آنند که شیلوه یعنی کسیکه حق دارد ... و برخی دیگر لفظ شیلوه را بصلح و سلامتی تعبیر نموده‌اند و دیگران آیه مرقومه را بدینگونه تفسیر کرده‌اند «تا بیاید کسیکه عصای سلطنت دارد» قاموس مقدس ص ۵۴۷ .

اینطور ترجمه کرده است **مَنْ دِدِيْلِي وَه** یعنی هوله و در سریانیه جدید همان شیلوه است و محقق مشهور ایشان لیکلرک این لفظ را بعاقبة ترجمه کرده است و در ترجمه ازدو که در سنه ۱۸۲۵ طبع شده است لفظ شیلا واقع است و در ترجمه لاطینیّه و لیکیت الذی سیورسلو است یعنی آنی که بزودی فرستاده میشود .

پس لفظ شیلوه را که علم بود از برای مبشر به بمعانی مختلفه ترجمه کرده اند شاهد پنجم : در آیه ۱۴ از باب ۳ از سفر خروج بنا بر فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ باین نحو ترقیم یافته است : **وخدا بموسی گفت که من آن هستم که هستم و دیگر گفت به بنی اسرائیل چنین بگو که اهیبه یعنی من هستم مرا بشما فرستاده است و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ عبارتش مثل عبارت سابقه است بعینه و در عربیه مطبوعه ۱۸۷۰ باین نحو رقم شده است: فقال اله لموسی اهیبه الذی اهیبه و قال هکنذا تقول یعنی اسرائیل اهیبه ارسلنی الیکم و در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۶۲۵ و سنه ۱۸۴۴ فقال اله لموسی اهیبه اشراهیبه و در سریانیه قدیم و جدید**

**وَمِیرِی الْأَهَالِ الْمُوشِیْ اَهِیْه اَشْرَ اَهِیْه** و در عربیه مطبوعه سنه ۱۸۱۱ قال له الازلی

الذی لایزال پس لفظ اهیبه اشراهیبه را که بمنزله اسم ذاتست در فارسی به من آن هستم که هستم ترجمه کرده اند و در عربیه به الازلی الذی لایزال ترجمه شده است و در بعضی عربیه اش را بالذی تفسیر کرده اند .

شاهد ششم : در آیه ۱۱ از باب ۸ از سفر خروج باین نحو مرقوم شده است : **وغو کها از تو واز خانهات واز بندکانت و از قومت جدا شده بتنها در نهر خواهند ماند و عبارت فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ مثل عبارت سابقه است و در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۱۱ باین نحو رقم شده است **تبقی فی النیل فقط .****

شاهد هفتم : در آیه ۱۵ از باب ۱۷ از سفر خروج در سریانی :

وَبَنَامُ بَشِيْ مَدْبَحًا قَرَأْتَهُ مَرْيَانِي

و در سریانیه جدیده **وَبَشِيْ مَدْبَحًا وَقَرِيْبِيْ شِمَه يَهُوَانْسِي** و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ باین نحو مرقوم است: و موسی مذبحی را بنا کرد و اسمش را یهواه نسی نامید و عبارت ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ مثل فارسیه سابق است و در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۶۲۵ و سنه ۱۸۴۴ باین نحو ترقیم یافته است فایتنسی موسی مذبحاً و دعا اسم الرب عظمتی و در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۱۱ و بنی مذبحاً و سماه الله علمی و در ترجمه اردو موافق این ترجمه اخیره است .

پس گوئیم با قطع نظر از اختلاف یهواه نسی در لغت عبرانی بوضع موسی علم آن مذبح بود مترجم سریانی بمریانی ترجمه کرد و حال سایر تراجم را می بینی که محتاج به بیان نیست .

شاهد هشتم: آیه ۲۳ از باب ۳۰ از سفر خروج در سریانی باین نحو رقم

شده است: **وَإِنْتِ شَقُولُ لَيْحٍ بَسْمِي رِشِي مَوْرَادِيْخِيَا** الخ در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ باین نحو رقم شده است . که بجهت خود سر ادویه جاترا بکیر از مر- صافی پانصد مثقال و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۹۵ و تو عطریات خاصه بکیر الخ و در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۶۲۵ و سنه ۱۸۴۴ باین نحو ترقیم یافته است: **من معة فائقه و در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۱۱ من المسلك الخالص و در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۷۰ و انت تأخذك افخر الاطياب مرأ قاطراً انتهى .**

با قطع نظر از اختلاف اسم عبرانی را ترجمه کرده اند هر کسی موافق میل خود یکی میگوید سر ادویه جاترا دیگری گوید عطریات خاصه و یکی گوید مشک خالص و آن دیگری ترجمه کرد با فخر الاطياب .

شاهد نهم: در آیه ۵ از باب ۳۴ از تورات مثنی باین نحو رقم شده است:

در سریانی **وَمِت تَمَن مَوْشِي هَمْبِدِه مَرِيَا** یعنی موسی بنده خدا در آنجا مرد

و در سریانیه جدید **وَمِت يَی تَمَا مَوْشِي رِکَادِ مَرِيَا** یعنی موسی نوکر خدا

آنجا مرد و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ باین نحو رقم شده است: پس موسی بنده خداوند در آنجا بزمین مؤاب موافق قول خداوند وفات کرد و در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۱۱ باین نحو رقم شده است **هناك موسى رسول الله** یعنی موسی پیغمبر خدا در آنجا وفات کرد .

پس این مترجمین اگر در بشارت محمدیه لفظ رسول الله را بلفظ دیگر مبدل نمایند هیچ استبعادی از ایشان ندارد و هکذا اگر لفظ محمد را ترجمه بحیب یا پسندیده یا ستوده نمایند باز مستبعد نیست بجهت عادت اولاً وللعناد ثانياً چنانچه عنقریب خواهی دانست که اینکار را هم کردند .

شاهد دهم: در آیه ۱۳ و باب ۱۰ از کتاب یوشع در سریانیه باین نحو

ترقیم یافته است: **هَاهُ يَی لِأَكْتِمَتَا كُو كِتَابَا دِيشَر؟** و در ترجمه فارسیه مطبوعه

سنه ۱۸۵۶ باین نحو ترجمه شده است: آیا در کتاب یاشر این نوشته نشده است؟! و در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۲۴ باین نحو مسطور است **اليس هذا مكتوباً في سفر الابرار؟!** و در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۱۱ **اليس هو مكتوباً في سفر المستقيم؟!** و در ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۳۸ لفظ یا صار با صاد در موضع ابرار و مستقیم واقع شده است و در ترجمه اردو مطبوعه سنه ۱۸۲۵ لفظ یا شا واقع شده است در موضع یاشر .

حال نظر و تأمل کنید باختلاف ایشان در اسم مصنف کتاب یکی یا شا گفت و دیگری یا صار و یکی یاشر و دیگری در عربی ابرار مستقیم حال اگر این مترجمین اسم مبارك حضرت را تغییر بدهند چه استبعادی دارد از ایشان!؟

شاهد یازدهم : در باب ۸ آیه اول از کتاب اشعیا بنا بر ترجمه فارسیه مطبوعه لندن سنه ۱۸۵۶ باین نحو رقم شده است : پس خداوند بمن فرمود که از برای خود تیمار بزرگی بکیر و بر آن با قلم انسانیان ماهیر شلال حاش بر بنویس ماهیر شلال حاش بز نام بگذار و در ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۳۹ باین نحو رقم شده است: و خداوند مرا فرمود که لوح بزرگی بکیر و از قلم کننده کار در باب مهر شلال جاشز بنویس و او را مهر شلال جشز نام بنه و در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۱۱ آیه مرقومه باین نحو مسطور گردیده است *وقال لی الرب خذ ذلک مدرجاً صحیحاً صحیفه جدیدة کمیره و اکتب فیها بکتابة انسان حادلیضع نهب الغنائم* لانه حضر ادع اسمہ اغنم بسرعة و انهبوا تجده انتهى اسم این پسر مهیر شلال حاشنر<sup>۱</sup> یا جاشز بوده است مترجمین موافق سلیقه خود ترجمه کرده اند و در ترجمه او هم اختلاف دارند پس امثال این اشخاص اگر در بشارت محمدیه اسمی از اسماء آن بزرگوار را تبدیل نمایند یا کم و زیاد کنند چه استبعادی دارد از ایشان؟! شاهد دوازدهم : آیه ۶ از باب ۹ از کتاب هوشع در نسخه عبرانیه باین

نحو رقم شده است : *محمد لکت پام قیموش پیراشم هوه یاها لهم الخ*

یعنی محمد رسول خدا وقتی که آمد از شما اهل کتاب رضا نمیشود مگر بطلا و نقره (یعنی جزیه) و یا اسلام انتهى و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ در بلده لندن باین نحو رقم شده است : زیرا که اینک بجهت خرابی میروند مصر ایشانرا جمع نموده موف ایشان را مدفون خواهد ساخت مکانهای مرغوب نقره ایشان علف کز نه وارث آنها خواهد شد و در چادرهای ایشان خارها خواهد روئید .

پس این مترجم یا عاده<sup>۲</sup> و یا عناداً یا بجهت اجتماع امرین محمد را بمکانهای مرغوب ترجمه نموده است بلی حضرت محمد مرغوب هست خودش و مکان ولادتش و مکان هجرتش ولیکن اسم علم را نباید ترجمه کرد ولی عادت ایشانست چنانچه

۱- پسر اشعیا بود .

بوضوح تمام در شواهد سابقه دانستی و از شواهد لاحق هم خواهی دانست که اسم علم شخص را با اسم مکان ترجمه کرده است .

شاهد سیزدهم : آیه ۱۴ از باب ۱۱ از انجیل متی بنا بر نسخه مطبوعه بادوات آمریکا در سنه ۱۸۶۸ باین نحو ترقیم یافته است :

وَإِن بَسْ مَالُوْخُونَ لَتَقْبُوْا اِهْيَلِيْ اَيْلِيَادِيْ هِدِيْرَاتِيَا الْمَعْنَى بِنَا بَر

ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۷ : و اگر خواهید قبول کنید همانست الیاس که باید بیاید و در ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ باین نحو رقمشده است : و هرگاه که قبول نمائید این ایلایاست که آمدن وی ضروری بود و در عربیه مطبوعه سنه ۱۸۸۱ باین نحو رقمشده است : و ان اردتم ان تقبلوا فهذا هو ایلیا المزمع ان یأتی و عبارت عربیه مطبوعه سنه ۱۸۷۰ مثل عبارت سابق است و در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۱۶ باین نحو رقم شده است فان اردتم ان تقبلوا فهذا هو المزمع بالاتیان انتهى .

باقطع نظر از اختلاف این مترجم آخر لفظ ایلیا<sup>۲</sup> را تبدیل بهذا نمود یعنی اسم علم را مبدل باسما اشاره کرد پس امثال این مترجمین با دیانت اگر اسمی از اسماء پیغمبر اعظم را مبدل نمایند باسما اشاره یا در موضع اسم معنی او را ذکر نمایند در بشارت محمدیه جای تعجب نیست از ایشان زیرا که بی داعیه ضرورت این امر از ایشان صادر میشود فضلاً عن الضرورة .

شاهد چهاردهم : در آیه اولی از باب ۴ از انجیل یوحنا بنا بر سریانیه مطبوعه

سنه ۱۸۶۶ باین نحو رقم شده است : اَيْمَن دِهْتَخَا دِعْلِيْ يَشُوْع دِشْمَعْلُون پَرِيْشِي

الخ المعنی و چون یسوع دانست که فریسیان مطلع شده اند الخ و در ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۷ باین نحو رقم شده است و چون خداوند دانست که فریسیان مطلع شده اند الخ

۱- در پاورقی صفحه ۴۰۰ - ۴۰۱ جزء اول کلیسا و ساختهای آن معرفی شده است .

و در ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ آیه مذکوره باین نحو رقمشده است : و چون خداوند حالی شد که فریسیان شنیده‌اند که عیسی بیش از یحیی شاگردان پیدا کرد و غسل میدهد .

پس این دو مترجم لفظ یسوع را که علم بود از برای عیسی علیه‌السلام تبدیل بلفظ خداوند نمودند که از الفاظ تعظیم است پس اگر اسمی از اسماء پیغمبر ما رامبدل بالفاظ تحقیر نمایند بجهت عادت و عنادجای تعجب نخواهد بود . پس شواهد مذکوره دال بر اینست که حضرات مترجمین اسماء را ترجمه نموده و الفاظ دیگر در موضع آن ذکر مینمایند پس اگر در ترجمه‌های عهد عتیق و جدید لفظ محمد و احمد و فارقلیطا و پیر کلوطوس را پیدا نکردی شك نکن و نگو نیست زیرا که از نسخ اصلیه ایشان اطلاع نداری و در تراجم هم که معانی آنها یعنی اسماء را ذکر می‌نمایند پس اگر این حقیر مؤلف این کتاب اسمی یا صفات مخصوصه آن بزرگوار را استخراج نمودم تعجب و تکذیب مکن و مگو قسیسین مسیحیه و احبار یهودیه قبول ندارند زیرا که آنها اهل امانت و دیانت نیستند نمی‌بینی که در سوره مبارکه آل عمران در هفتاد آیه بجهت کتمان حق و تلبیس حق تعالی ایشان را مذمت می‌فرماید از آن جمله می‌فرماید :

یا اهل‌الکتاب لم تلبسون الحق بالباطل و تکتُمون الحق و انتم تعلمون ۱

یعنی ای جماعت یهود و نصاری چرا مخلوط می‌سازید راستی را با کجی و ناراستی که تحریف تورات و انجیل است و اظهار باطل در صورت حق مینمائید و چرا می‌پوشانید سخن راست را که نعمت حضرت مصطفی و نبوت اوست و حال آنکه شما می‌دانید آنچه کتمان آن می‌کنید پس کتمان ایشان اقسام دارد يك قسم همین است که ما گفتیم .

و حال بهتر اینکه از شواهد قسم اول بهمین قدرها اکتفا نموده و شواهد قسم ثانی را ذکر نمائیم .

۱- آل عمران ۳ : ۷۱ .

## قسم ثانی از شواهد

شاهد اول : در باب ۲۷ و آیه ۴۶ از انجیل متی باین نحو رقم شده است :  
ونزدیک بساعت نه عیسی باواز بلند صدا زد وگفت : ایلی ایلی لم شبقتنی یعنی  
الهی الهی مرا چرا ترك کردی .

و در باب ۱۵ و آیه ۳۴ از انجیل مرقس باین نحو ترقیم یافته است : و در

ساعت نهم عیسی باواز بلند ندا کرد گفت : **اَيْلُوئِي اَيْلُوئِي لِمَ شَبَقْتَنِي**

پس لفظ یعنی الهی الهی چرا مرا وا کذاردی یعنی الهی الهی مرا چرا ترك کردی  
در کلام متی و یعنی الهی الهی چرا مرا وا کذاردی در کلام مرقس الحاقی است یقیناً  
زیرا که مسیح ع بالای دار کلام خود را ترجمه نکرد از برای خدا چونکه خدا عالم  
بزبان عبری هم بود و محتاج بترجمه نبود .

شاهد دوم : آیه ۱۷ از باب ۳ از انجیل مرقس باین نحو رقم یافته است :

یعقوب پسر زبلی و یوحنا برادر یعقوب این هر دو را بوانر جس یعنی پسران رعد  
نام گذارد پس لفظ پسران رعد نام گذارد از کلام عیسی علیه السلام نیست بلکه الحاقی  
است بی شبهه .



شاهد سیم : در آیه ۴۱ از باب ۵ از انجیل مرقس باین نحو بیان گشته است:  
 پس دست دختر را گرفته بوی گفت طلیثا قومی که معنی اینست ایدختر تورا  
 میگویم برخیز پس لفظ که معنی اینست ایدختر تورا میگویم برخیز از عیسی علیه السلام  
 نیست قطعاً بلکه الحاقی است .

شاهد چهارم : در آیه ۳۴ از باب ۷ از انجیل مرقس در ترجمه فارسیه مطبوعه  
 سنه ۱۸۸۷ باین نحو رقم شده است : و بسوی آسمان نکریسته آهی کشید و بدو  
 گفت افتح یعنی باز شود و در ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ باین نحو عیان گشته  
 است : و به آسمان نکریسته آهی کشید و براکت افتح و در ترجمه عربیه مطبوعه  
 سنه ۱۸۸۱ باین نحو رقم شده است : و رفع نظره نحو السماء وان قال له افتح ای  
 انفتح و از این عبارات مختلفه اگر چه صحت لفظ عبرانی معلوم نمیشود که آیا افتح  
 بود یا انفتح و یا افتا بجهت اختلاف تراجم گویا منشأ اختلاف عدم صحت الفاظ  
 اصولیه است لیکن همینقدر معلوم میشود یقیناً که لفظ یعنی باز شو الحاقی و از کلام  
 عیسی نیست و از این اقوال اربعه مسیح که از شاهد اول تا اینجانب نقل شد معلوم میشود  
 که عیسی علیه السلام بزبان عبرانی تکلم میفرمود که لسان قومش بود قال الله تعالی:  
 وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ<sup>۱</sup> و بزبان یونانی و سریانی و غیرهما تکلم نمیفرمود  
 و این قریب القیاس است زیرا که خودش عبرانی و مادرش عبرانیه و در میان عبرانیین  
 هم نشوونما نموده بود پس نقل اقوال او در این اناجیل بلغت یونانی و یا سریانی  
 نقل بمعنی خواهد بود فعليهذا اقوال اصلیه عیسی را احدی از مسیحیین ندیده است.  
 و این امر آخر است زاید بر بودن اقوال او بروی بروایات احاد .

شاهد پنجم : در آیه ۳۸ از باب اول از انجیل یوحنا باین نحو رقم شده است:  
 پس عیسی رو کرد انبیده و آن دو نفر را دید که از عقب می آیند بدیشان گفت چه  
 میخواهید بدو گفتند ربی یعنی ای معلم در کجا منزل مینمائی ؟ انتهى .  
 پس قول او یعنی ای معلم قول آن دو نفر نیست یقیناً .

۱- پیامبری را جز بزبان قوم خود نفرستادیم . سوره ابراهیم ۱۴ : ۴ .

شاهد ششم: در آیه ۴۲ از باب مذکور بنا بر نسخهٔ فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۷ باین نحو رقم شده است او اول برادر خود شمعون را یافت باو گفت مسیحرا که ترجمه آن کرسطس است یافتم.

و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ باین نحو بیان گشته است: ۴۱ و نخست برادر خود شمعون را دید او را گفت که ما مسیحرا که ترجمه آن کرسطس میباشد یافتیم و لفظی که ترجمه آن کرسطس است الحاقیست و از کلام اندرایوس<sup>۱</sup> نیست بیشبهه.

فائده: باب اول از انجیل یوحنا بنا بر ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ پنجاه و یک آیه است و بنا بر فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۷ پنجاه و دو آیه است و ما این دو قول یوحنا را از مطبوعه سنه ۱۸۸۷ نقل نمودیم پس اگر اختلاف در آیات پیدا بشود ناظر این کتاب حمل بخطای ما نماید.

شاهد هفتم: در آیه ۴۲ از باب اول از انجیل یوحنا قول عیسی ۴ در حق پطرس حواری بنا بر ترجمه فارسیه سنه ۱۸۷۸ باین نحو رقم شده است: پس او را بنزد عیسی برد عیسی در او نکریت و گفت تو شمعون پسر یونا هستی و تورا بکیپاس که ترجمه آن سنک است ندا خواهند کرد.

و در ترجمهٔ مطبوعه سنه ۱۸۸۷ باین نحو رقم شده است ۴۳ و چون او را نزد عیسی آورد عیسی بدر نکریته گفت تو شمعون پسر یونا هستی و اکنون کیفا خوانده خواهی شد که ترجمهٔ آن پطرس است.

پس لفظی که ترجمهٔ آن پطرس است بنا بر ثانی و لفظی که ترجمهٔ آن سنگست بنا بر اول از قول عیسی نیست بلکه الحاقیست بی شبهه خدا سنک بیارند بر سر خودشان و تحقیقاتشان که اگر شخص کلام اصلی را ندیده باشد تفسیر را از متن نمیتواند تمیز بدهد و زمانیکه حال ترجمهها و تحقیقات ایشان در لقب خدا و خلیفه‌های ایشان ماذکر باشد پس چگونگی اهل اسلام امیدوار بشوند صحت بقای لفظ محمد و یا احمد و یا القاب خاصهٔ آنجناب را در ترجمه‌های ایشان.

۱- پسر یونا و برادر شمعون پطرس و یکی از حواریون دوازده گانه است.

شاهد هشتم: در آیهٔ ثانیه از باب ۵ از انجیل یوحنا در حق بر که یعنی حوض بیت حسدا<sup>۱</sup> باین نحو رقم شده است: و در اورشلیم نزد باب الضآن حوضی است که آنرا عبری بیت حسدا میگویند که پنج رواق دارد و در ترجمهٔ فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ باین نحو بیان گشته است: و در اورشلیم در بازار کوسفند حوضی است که بعبرائی بیت حسدا خوانند که پنج رواق دارد و در ترجمهٔ عربیه مطبوعهٔ سنه ۱۸۱۱ باین نحو بیان گشته است: تسمى بالعبرانية بیت حسدا ای بیت الرحمة مترجم عربیه لفظ ای بیت الرحمه را از جانب خود الحاق نمود بطریق تفسیر در کلامیکه الهامی است بنا بر زعم ایشان پس اگر در بشارت محمدیه صلی الله علیه و آله چیزی را کم و زیاد کنند از جانب خود استبعادی از ایشان ندارد.

شاهد نهم: در آیه ۳۶ از باب ۹ از کتاب اعمال باین نحو رقم شده است: و در یافا<sup>۲</sup> بود تلمیذی طاپلنا<sup>۳</sup> نام که معنی آن غزال است انتهی لفظی که معنی آن غزال است الحاقی است.

شاهد دهم: در آیه ۸ از باب ۱۳ از کتاب اعمال باین نحو رقم یافته است: اما علیما یعنی آن ساحریکه ترجمهٔ اسمش همچنین می باشد و در این کلام هم الحاق شده است مثل کلامهای سابق.

شاهد یازدهم: آیه ۲۲ از باب ۱۶ از رسالهٔ اولای پولس بقرناتیان باین

عبارت مرقوم شده است: **ان نشالا مخب لمرن يشوع مشيخا هوی مخریما مرن**

۱- اورشلیم را دو حوض است ۱- بیت حسدا (خانه رحمت) ۲- حوض اسرائیل یا چشمهٔ المذراج، بیت حسدا را خواصی نقل کنند که مشهورترین آن شفای امراض است که مردم بقصد شفا به آنجا میرفتند و صف کشیده در انتظار حرکت آب می ایستادند اقتباس از قاموس مقدس .  
۲- یافا شهر است قدیمی با ۷۱۰۰۰ نفر جمعیت در نزدیکی تل ابیت قرار دارد یکی از مورخین رومانی گوید: این شهر قبل از طوفان بنا شده است جغرافیای سرزمین فلسطین و قاموس مقدس .

۳- طاپلنا زنی بود با رفتار نیکو جزء شاگردان عیسی بشمار میرفت قاموس مقدس .

اما المعنی بر وفق فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۷: اگر کسی عیسای مسیح خداوند را دوست ندارد ملعون باد الرب اتی .

و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ اگر کسی عیسای مسیح خداوند را دوست ندارد محروم باد ماران آثا و در عربیه مطبوعه سنه ۱۸۱۱: من لایحب الرب یسوع المسیح فلیکن مفروزاً مارن اتی ای الرب قدجاء .  
با قطع نظر از اختلاف مترجمین مترجم عربیه بطریق تفسیر از جانب خود لفظ ای الرب قدجاء را ملحق ساخته است .

پس از شواهد مذکوره از برای ناظر لیبب ظاهر شد که جماعت مسیحیت عادتشان بر این جاری شده است سلفاً و خلفاً که اسماء را ترجمه نموده الفاظ آخر در موضع آنها وضع مینمایند و همچنین از جانب خود چیزی را کم و زیاد می نمایند در کلامیکه الهامیست بنا بر زعم ایشان پس هیچ استبعادی ندارد از ایشان که اسمی از اسماء مبارکه نبی صلی الله علیه و آله وسلم را ترجمه نموده الفاظ دیگر در موضع آن وضع نمایند و هکذا چیزی را بطریق تفسیر و غیر تفسیر علاوه نمایند بحیثیتی که مخل استدلال باشد بحسب ظاهر و بی شک و شبهه اهتمام ایشان در این امر زیادتیر است از اهتمامیکه در مقابل فرق خود دارند تقصیر در تحریف نموده اند در مقابل ایشان چنانچه در باب ثانی از قول هورن دانستی .

و این امر هم واضح و محقق است که بعضی تحریفات عمدیه از ارباب دین و دیانت ایشان صادر شده است و تحریف در نظر ایشان راجح بود بجهت تأیید مسئله مقبوله یا دفع اعتراض وارد مثلاً عمداً ترك کردند آیه ۴۳ از باب ۲۲ از انجیل لوقا<sup>۱</sup> را زیرا که بعضی از اهل دیانت گمان کردند که تقویت ملك رب منافی الوهیت مسیح است و همچنین در باب اول در آیه ۱۸ از انجیل متی این الفاظ را زیاد کرده اند قبل از آنیکه بهم آیند و در آیه ۲۵ از باب مذکور این الفاظ را: او تا پسر نخستین خود را بزائید از برای اینکه شك واقع نشود در بکارت دائمه مریم

۱- و فرشته از آسمان بر او ظاهر شده او را تقویت می نمود .

علیها سلام و لفظ دوازده را مبدل بیازده کردند در آیه ۵۱ از باب ۱۵ از رساله اولای پولس بقرناتیان در بعضی از نسخ که ارباب آنها ملتفت شده‌اند که از لفظ دوازده کذب پولس لازم می‌آید زیرا که یکی از دوازده یهودای اسخریوطی بود و پیش از آن مرده بود .

و بعضی الفاظ را ترك کرده‌اند در آیه ۳۲ از باب ۳ از انجیل مرقس زیرا که گفتند این الفاظ مؤید فرقه ایرین است و بعضی از الفاظ را زیاد کردند در آیه ۳۵ از باب اول از انجیل لوقا در سریانیه و فارسیه و عربیه داتھیوپک و غیر اینها از تراجم در مقابل فرقه یونی کینس زیرا که این فرقه میگفت که عیسی علیه السلام دارای دو صفت نیست .

بدانکه این کلام را از هورن نقل نمودیم که محقق فرقه پروتستنت است با فی الجملة توضیحی از جانب این حقیر و بعضی الفاظ او که مخل بمقصود نبود مثل لفظ منقولات مرشدین و غیره حذف نمودیم پس زمانیکه عادت اهل دین و دیانت این باشد پس ظن تو در حق اهل غیر دیانت چه خواهد بود .

بلی تحریف عمدی با تبدیل و زیاده و نقصان از خصایل و خصایص ایشانست کلهم اجمعین من دون استثناء پس بعضی بشارتهائی که در اخبار وارد شده است از قبیل اخباریکه در مجلس مباحله نصارای نجران که علامه مجلسی ره در بحار و حیات القلوب<sup>۱</sup> و همچنین بعضی اخباری که صدوق رحمة الله علیهما در کتاب

۱- بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار علیهم السلام کتابیست جامع که پیش از آن چنین کتابی نوشته نشده و بعد از آنهم نظیرش نیامده است اخبار کثیره را با تحقیقات لازمه و بیانات شافیه و شروح کافیہ بیان کرده است این کتاب در ۲۶ جلد بقطع نیم ورقی از سال ۱۳۰۳ تا ۱۳۱۵ در تهران بطبع رسیده و مؤلف این کتاب مرحوم علامه بزرگ شیخ محمد باقر مجلسی متولد بسال ۱۰۳۷ قمری و متوفی به ۲۷ رمضان ۱۱۱۰ قمری است و داستان مباحله در جلد ششم آن کتاب آمده است .

حیة القلوب یکی دیگر از تألیفات مرحوم مجلسی است که در سه جلد بزبان فارسی نگارش یافته است و داستان مباحله در باب ۴۷ از جلد دوم همان کتاب آمده است و این کتاب مکرر بچاپ رسیده است .

امالی<sup>۱</sup> نقل نموده است حق و صدق است بی شبهه اگرچه آن اخبار الاثن در کتابهای ایشان پیدا نمیشود .

و همچنین بعضی اخباریکه قدمای علمای اهل سنت مثل قرطبی و فخر رازی و غیر ایشان و هکذا بعضی اخباریکه قدمای علمای ما نقل کرده اند حق و صدق اند اگر چه آن اخبار با کتب مقبوله در نزد علمای پروتستنت موافق نیست زیرا که اصلاح و تحریف از جانب ایشانست نه اینکه علمای اسلام خطا کرده باشند زیرا که اصلاح و تحریف تا امروز در میان ایشان جاریست در تراجم و رسایل ایشان .

آیا نمی بینی چه قدر تغییر و تحریف واقع شده است در نسخ میزان الحق زیرا که اول نسخه قدیمه میزانرا نوشت و چون صاحب استفسار رد بر او نوشت قسیم فندر متنبه شد و نسخه قدیمه را اصلاح کرد پس در بعضی مواضع زیاد کرد و در بعضی کم و در بعضی تبدیل بعد نسخه مصلحه طبع شد و این نسخه دوم میزانست و بعد قسیم فندر جواب استفسار را نوشت و او را مسمی بحل الاشکال نمود و بعد بعضی از علمای هندوستان از شیعه و سنی رد بر نسخه ثانیه میزان الحق نوشتند .

و بعد صاحب استبشار رد بر حل الاشکال نوشت که در جواب استفسار بود قسیم فندر نتوانست جواب صاحب استبشار را بدهد مع هذا دست از حیل و تزویر خود برداشته و آن نسخهها را بازباده و نقصان بزبان ترکی و سریانی ترجمه نمود و نسخه ترکیه و سریانیه با نسخ فارسیه و انگلیزیه موافق نیست بلکه بسیار تغییر و تحریف و اختلاف با همدیگر دارند .

حاصل کلام امثال این اصلاح و تغییرات و تحریفات و اختلافات در کتب و تراجم و رسایل ایشان تا امروز باقیست فردا را نمیدانم چه خاکی بر سر خودشان خواهند کرد یقین میدانم و قتی که این کتاب من بدست ایشان افتاد تغییر و تحریف کلی در تفاسیر و تراجم خودشان خواهند واقع ساخت .

۱- امالی معروف به المجالس یا عرض المجالس نوشته مرحوم علامه صدوق ابی جعفر محمد بن علی متوفی بسال ۲۸۱ ، این کتاب در ۹۷ مجلس ترتیب یافته است .

پس هر بشارتیکه در حدیث معتبر یا کتب معتبر اهل اسلام دیدی انکار مکن بدانکه تغییر و تحریف از جانب ایشانست .

### مقدمه هشتم :

اینکه پولس اگرچه در نزد اهل تثلیث در رتبه حواریین است لیکن در نزد ما غیر مقبول میباشد و او را از جمله مؤمنین و صادقین نمیدانیم بلکه از جمله منافقین و معلم الزور و از جمله خدا عین است و از انبیاء کذبه است که بعد از عروج مسیح ظاهر شدند چنانچه در مقدمه چهارم<sup>۱</sup> دانستی و مخرب دین مسیح (ع) همین خبیث است و جمیع محرمات را از برای معتقدین خود در ملت مسیحیه مباح کرد نمی بینی چه الفاظ ناملایمی در حق مسیح (ع) و توریة استعمال مینماید از آنجمله حضرت مسیح را میگوید نعوذ بالله ملعون است و قول او در باب ۳ در رساله غلاطیان از آیه ۱۲ در حق مسیح و شریعت باین نحو مرقوم شده است : اما شریعت از ایمان نیست بلکه آنکه بآنها عمل میکند در آنها زیست مینماید ۱۳ مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه ما تحت لعنت شد چنانکه مکتوب است که ملعونست هر که بردار آویخته شود .

و در فارسیه سنه ۱۸۷۸ عبارت او باین نحو ترقیم یافته است: و شریعترا نسبتی بایمان نیست بلکه آنانیکه آنها را بجا آوردند از آنها زندگانی خواهند یافت و مسیح ما را از لعنت شریعت فدیة کشته است که بجای ما مورد لعنت شد از آنجا که نوشته شده است که ملعونست هر کسیکه از دار آویخته شده است انتهى .

و قول او از آنجائیکه نوشته شده است که ملعونست هر کسیکه از دار آویخته شده است مشعر است بآیه ۲۲ و ۲۳ از باب ۲۱ از توریة مثنی و آیه ۲۲ باین نحو رقم شده است : و اگر در کسی خطائی مستلزم مرگ باشد و او کشته شود و او را بردار آویزان کنی ۲۳ نعش او در شب بردار آویزان نماید بلکه او را باید که در همان روز

---

۱- صفحه ۲۱۳ جزء اول از بخش کلیسا و ساخته های آن .

مدفون نمائی چون شخصی که بردار آویخته شد ملعون خداست تا اینکه زمینی که خداوند خدایت جهة اراثیت بتو میدهد ملوث نشود انتهی .

حال نظر و تأمل کنید در این عبارات که هیچ مداخلیت بمسیح علیه السلام ندارد زیرا که حضرت مسیح خطا نداشت اگر بر فرض محال مصلوب هم شده باشد ناحق بوده است و اگر این آیات در حق مسیح باشد نعوذ بالله لازم میآید که مسیح ملعون خدا و ملوث زمین باشد و ملعون خدا معلوم است که از اهل نجات نیست و یهود هم مصاب بودند در قتل او زیرا که اگر میماند زمین را ملوث میکرد نعوذ بالله از امثال این کفریات و مزخرفات .

خدایا بهزار هزار زبان استغفار مینمایم از استعمال الفاظ نامالایم در حق پیغمبران تو عجب دارم از جماعت مسیحیه که همچو شخصیرا پیغمبر و در رتبه حواریین میدانند .

بدانکه پولس در ابتدای امر مودی طبقه اولای از مسیحین بود چهاراً حتی در قتل یکی از حواریین شرکت نمود ولیکن چون دید ایدای ظاهری منفعت معتدبه ندارد بر سبیل نفاق داخل ملت مسیحی شد و ادعای رسالت و خلافت از جانب مسیح نمود و زهد ظاهری هم اظهار کرد و بطرس را که خلیفه بلا فصل حضرت مسیح بود از بعضی کارهای شرعی منع نمود بطور قهر و غلبه چنانچه در کتاب اعمال مرقوم شده است<sup>۱</sup> پس در این حجاب کرد آنچه کرد و اهل تثلیث بجهة زهد ظاهری و افراغ

۱- شاول پولس در شهر طرسوس (قلیقه) تولد یافته و ۳۷۰ سال در دنیا زندگی کرده است وی همواره در کسب علم و دانش کوشا بود و در موقع مناسب باورشلیم سفر کرد و سی سال از محضر غملائیل کاهن بزرگ استفاده نمود (اعمال رسولان باب ۱۸ : ۳ و ۲۰ : ۳۴ و رساله دوم تسالونیکیان باب ۳ : ۸) .

وی در آغاز یهودی متعصب و دشمن سرسخت حضرت مسیح بود و همیشه پیروان آن حضرت را آزار میداد و خانه بخانه گشته مردان و زنان مسیحی را بر کشیده بزندان می افکند (اعمال رسولان باب ۸ : ۳) تا در سفر شام ندائی شنید و سپس اظهار مسیحیت نمود (اعمال رسولان باب ۹ : ۹) بالاخره در زمره بزرگان و رهبران دینی نصرانیت قرار گرفت و ۱۵



ذمه ایشان از جمیع تکالیف شرعیه او را قبول کرده‌اند چنانچه در قرن ثانی منتس را قبول کردند که مرد زاهدی و مرتاضی بود و ادعا کرد که من فارقلیطای موعود هستم و جماعت مسیحیه بجهت زهد ظاهری و ریاضت او را قبول کرده‌اند چنانچه ذکر او عنقریب خواهد آمد .

→

کتاب از ۲۷ کتاب مقدس کنونی مسیحیان را اونوشته است .

به اذعان کافه مسیحیان ارکان دین مسیحیت حاضر را پولس استوار ساخت و اساس تعلیمات خود را بر اساس ایمان قرار داد پولس گوید : ایمان بمسیح بدون هیچگونه عملی برای نجات کافست و بسیاری از مجرمات تورا از جمله خوردن گوشت خوک و میته و شراب را حلال کرد و ختنه را از پیروان کلیسا برداشت .

امان‌اله شفا در نامه‌ای از سن ۳۲ میلادی گوید: پولس برای اینکه دین مستقلی بسازد و آنرا از یهودیت جدا کند حکایت : یکشنبه ، ختنه نکردن و غسل تعمید را پیش آورد والا مسیح علیه‌السلام هیچگونه حکمی وضع نکرد و مقررات خاصی برقرار ننمود که چیز تازه‌ای بر یهودیت اضافه کند .

پطرس همان یوحنا ماهیگیر است که بوسیله برادرش اندریاس با عیسی ملاقات نمود و دعوت آنحضرت را پذیرفت و در شمار حواریون در آمد به تصریح انجیل‌های چهارگانه در شب دستگیری حضرت عیسی سه بار پیش از بانگ خروس او را تکذیب کرد و از وی تبری جست . قصص الانبیاء نجار ، قاموس مقدس .

اعمال رسولان در بیان سفر انطاکیه حواریون گوید : اما برنابا چنان مصلحت دید که یوحنا ملقب بمرقس را همراه نیز بردارد لیکن پولس چنین صلاح دانست که شخصی را که از پمقلیه از ایشان جدا شده بود و با ایشان در کار همراهی نکرده بود با خود نبرد (باب ۱۵ : ۳۷-۳۸) و پولس در باب ۲ : ۱۱ از رساله خود بفلاطیان گوید : اما چون پطرس به انطاکیه آمد او را روبرو مخالفت نمودم زیرا که مستوجب ملامت بود .

۱- منتس مردی بود مرتاض بسال ۱۷۷ میلادی در آسیای صغیر ادعا کرد که من همان فارقلیطا هستم که مسیح از آمدن آن خبر داده است . ولیم میور در باب سوم از کتاب لب‌التاریخ گوید : چون منتس مردی پرهیزکار و شدید‌الریاضه بود مردم رسالت او را بایمان زیاد پذیرفتند .

و علامه مجلسی رحمه الله علیه در رساله حق الیقین<sup>۱</sup> بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام نقل مینماید که در جهنم چاهی است که اهل جهنم از آن استفاده مینمایند و بعد میفرماید در آن چاه تابوتیست که در آن شش کس از پیشینیان جا دارند و شش کس از این امت اما شش نفر اول پسر آدم است که برادر خود را کشت یعنی قابیل و نمرود که ابراهیم را در آتش انداخت و فرعون و سامری<sup>۲</sup> که گوساله پرستی را دین خود کرد و آن کسی که یهود را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد و پولس که مصلح النصارى است الحدیث.

بدانکه بقدر حاجت از حدیث شریف نقل شد و محققین از علمای خاصه و عامه پولس منحوس را مردود میدانند از آنجمله شهرستانی در کتاب ملل و نحل در مدح شمعون و مذمت پولس باین نحو مرقوم نموده است :

شمعون صفا افضل الحواریین است علماً و زهداً و ادباً الا اینکه پولس امر او را مشوش نمود و خود را شریک شمعون قرار داد و اوضاع علم او را تغییر داد و مخلوطش نمود بکلام فلاسفه و خاطر او را وسوسه کرد بعضی کلمات از رسایل

۱- حق الیقین فی اصول الدین آخرین نوشته مرحوم مجلسی است در ۲۹۵ صفحه نیم ورقی چاپ شده است و روایت مزبور در فصل ۱۶ از باب ۵ ص ۲۳۵ آمده است .  
 ۲- قابیل: فرزند آدم و حوا اول قابل بشری .

نمرود : لقب عام ملوک سریانی است در اینجا مقصود نمرود بن کنعان بن کوش بنیانگذار شهر بابل است. بابلیان بفرمان نمرود آتشی برافروختند و حضرت ابراهیم (ع) را در آتش افکندند بخواست خدا آن آتش به خلیل الله گلستان گشت. لغتنامه دهخدا .  
 فرعون: لقب عام پادشاهان مصر بود. ها کس گوید: اکثری از علماء آثار مصریه بر آنند که فرعون معاصر موسی رامسس ثانی سومین پادشاه از طبقه نوزدهم سلاطین مصر بوده. دهخدا سامری ، موسی بن ظفر یا ظلف معروف بسامری : قریب و مهتر- موسی علیه السلام وی زرگری بود که گوساله زرین مرصع بجواهر ساخته و خاک نعل براق جبرئیل علیه السلام را که در روز غرق فرعون بدست آورده بود در اندرون آن در دمید و بانگ ملایمی شبیه صدای گاو از او برآمد پس گفت آنچه گفت! و بدین حیل نه سبط و نیم از دوازده سبط اسرائیلی گوساله را پرستش کردند. دهخدا.

پولس درباره او مذمت نقل نموده است .

و قرطبی در کتاب خود در حق پولس در جواب بعضی قسیسین در مسئله صوم باین نحو ترقیم نموده است : گوئیم این مرد یعنی پولس دین شما را فاسد کرد بصائر و اذهان شما را کور نمود و اوست که دین صحیح مسیح را تغییر داد که خبری از آن دین صحیح نشنیده اید و بر اثری از آن واقف نگشته اید و همین پولس است که شما را از قبله منصرف کرد و هر حرامی که در ملت بوده است از برای شما حلال کرد و لذلك احکام او در میان شما متداول و کثرت پیدا کرد انتهى .

وصاحب تخجیل من حرف الانجیل در باب نهم از کتاب خود در بیان فضایح نصاری در حق پولس باین نحو تحریر نموده است : این پولس ایشانرا از دین مسلوب نمود بطایف حیل و خدعه زیرا که دید عقول ایشان قابل هر چیزی است که بسوی او القا میشود و این خبیث رسوم تورات را طمس و محو نمود انتهى .

حاصل کلام: اخبار مستفیضه بل متواتره بالمعنی و کذالك اقوال تمامی علماء از شیعه و سنی دال بر خبیث این خبیث است پس کلام او در نزد ما مردود و رسایل او که منضم است بعهد جدید تماماً غیر مقبول و قول او را بیک خردلی نمیخریم فلهدا در این مقصد اقوال او نقل نخواهد شد و قول او بر ما حجت نیست .

### مقدمه نهم :

بعضی از فضلا مثل صاحب اقامة الشهود فی رد الیهود<sup>۱</sup> و صاحب هدایة الطالبین<sup>۲</sup> و صاحب مفتاح النبوة<sup>۳</sup> و غیرهم در باب اثبات نبوت خاصه بوحی کودک تمسک

۱- میرزا محمد رضا یزدی از علمای یهود بود بسال ۱۲۳۸ اسلام آورده و کتاب مزبور را در زمان فتحعلی شاه نوشته و در زمان سلطنت ناصرالدین شاه بفارسی ترجمه شده و بنام «منقول رضائی» موسوم گردیده است. الذریعه ج ۲ .

۲- نجم الدین بحری . کشف الظنون .

۳- حاج ملا محمد رضا کوثر علی شاه متوفی بسال ۱۲۴۷ این کتاب را در اثبات نبوت خاصه و رد نصاری نوشته است .

نموده و از کلمات او بر نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم استدلال نموده‌اند و مجمل احوال او را از کتاب خود باین نحو مرقوم نموده‌اند :

یکی از علمای بنی اسرائیل که او را پنحاس می‌گفتند و مستجاب الدعوه بود و زوجه‌ای داشت راحیل نام و آن ضعیفه بسیار خداترس بود و مطیع و فرمانبردار شوهر و صاحب حسن و وجاهت تمام بود و پیوسته از خدا مسئلت مینمود که او را فرزندی کرامت فرماید و در این مسئلت تضرع و گریه و زاری بسیار میکرد تا اینکه نوبتی پنحاس گریه‌واری او را شنید و عجز و تضرع او را در طلب فرزند دید دلش بر آن ضعیفه سوخته در طلب فرزند با آن زن همداستان گردید و تیر دعای ایشان به‌هدف اجابت رسید و اثر حمل در راحیل ظاهر گردید و بعد از ششماه از ابتدای حمل پسری نیکوسیرت پاکیزه صورت قدم بعرضه عالم نهاد و تولد آن مولود در روز پنجمشبهه اول تشرین اول سال چهارصد و بیست از خرابی بیت المقدس در مرتبه ثانی<sup>۱</sup> بود و این تاریخ سی و چهار سال مقدم است بر ولادت باسعادت حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی هفتاد

۱- شهر یست که یهود آنرا اورشلیم نامند از شهرهای اردن و پایتخت قسمت غربی آن کشور بشمار میرود و در نظر یهودیان و مسیحیان و مسلمانان مقدس و مورد احترام است این شهر در پنجاه میلی جنوب شرقی یافا بر فراز تپه‌های خرم وسط منطقه کوهستانی دل‌انگیز و خوش آب‌وهوا و سالم قرار دارد و هیکل سلیمان در این شهر بوده و کنیسه قبر مقدس (القیامه) در این شهر است و مراکز مقدسه دیگر مسیحی از جمله کنیسه جسمانیه و مریم در این شهر واقع است .

مسجد اقصی که از نظر مسلمانان دومین مسجد اسلامی و اولین قبله آنهاست باز در همین شهر قرار دارد، مرکز مؤتمر اسلامی و میلان مسیحی است. این شهر بسال ۱۴۰۰ ق م تحت حکومت فراعنه درآمد و آنرا پایتخت خود قرار دادند و حضرت سلیمان در آن هیکل بنا نمود ... مسلمانان بسال ۶۳۷ م بدون جنگ آنرا بتصرف خود درآوردند و امویان مسجد صخره و حرم را در آن بنا نهادند و در جنگ فلسطین این شهر مرکز برخورد سهمگین نیروهای اردن و یهود شد و یهودیان بر قسمت‌های تازه و نوساز آن دست یافتند و پایتخت را برخلاف قرار دولت آمریکا بدان منتقل ساختند. الموسوعة العربیه و لغت نامه دهخدا .

و بعضی هشتادسال مقدم دانسته‌اند ولادت او را برولادت باسعادت حضرت رسول (ص) و آن مولود را منجمان خطوفا نام نهادند و چون متولد شد بسجده افتاد و بعد سر از سجده برداشت و قدری از احوالات آسمانها و چهار حیوان بیان کرد و پدرش پنحاس او را منع نمود بتندی باو گفت که خاموش باش پس نحمان خاموش و دوازده سال سخن نگفت و راحیل پیوسته گریه و زاری میکرد و میگفت کاش ما را فرزندی نبود زیرا که عاقبت فرزند ما لال و بیزبان شد روزی پنحاس از مدرسه خود بازگشت داخل خانه شد و راحیل بطریقی که عادت او بود بخدمت پنحاس قیام نمود پاهای او را شست و نحمان را نیز نزد پدر آورده و در مقام تضرع و زاری ایستاد و التماس کرد که پنحاس دعا کند تا خداوند عالم او را گویا گرداند یا او را از ایشان بگیرد پنحاس گفت که تو خواهشمندی که نحمان سخن گوید اما چون گویا گردد سخنان چندی گوید که مردم از آن خوف بردارند راحیل گفت التماس کن که خدا او را گویا گرداند و سخن مخفی و مجمل گوید پنحاس دهن بردهن نحمان گذاشته و او را قسم داد که سخن نگوید مگر سخن مجمل که کسی نفهمد مگر در وقتی که آن سخنان بعمل آید و باین شرط او را رخصت سخن گفتن داد چون آن کودک گویا شد پنج وحی موافق حروف ابجد گفت که تمامی آنها خبر از امور آینده است و بعد از انقضای وحی خبر داد که شما مرا بدست خود دفن خواهید کرد و بعد از چندی مرد و او را در قریه کفر برعم<sup>۱</sup> که از قرای بیت المقدس است در مقبره‌ای که چهل نفر از علمای یهود در آنجا مدفون بودند دفن کردند الخ.

مؤلف حقیر گوید : این خبر کاذب است بوجوهی :

وجه اول : از این خبر معلوم میشود که پدر و مادر او یهودی بودند یعنی دین

۱- شهری بود فلسطینی در شمال دریای جلیل و محل آن بطور دقیق مشخص نیست. بقاموس کتاب مقدس رجوع شود .

حضرت موسی را داشتند و حال آنکه بعد از ظهور عیسی علیه السلام کسی که در دین موسی باقی بماند از اهل کشف و کرامت نخواهد بود بلکه در زمره کفار و هالکین خواهد بود کیف لا و حال آنکه صریح خبر است که فرزند خود را در مقبره یهود دفن کردند .

وجه دوم : در هیچ آیه از آیات قرآنی و همچنین در هیچ خبری از اخبار محمدیه صلی الله علیه و آله وسلم ذکری از او نشده است و حال آنکه اگر چنین امری سی و چهار یا هفتاد یا هشتاد سال قبل از تولد حضرت رسول (ص) واقع شده بود لاقلاً در يك خبری از اخبار آل محمد او را ذکر مینمودند ولو بنحو اجمال پس عدم ذکر او در قرآن و احادیث صحیحه دال بر عدم نبوت اوست .

پس نبوت او ثابت نگردید و نفی نبوت نبی ثابت النبوة موجب کفر است فکذلك اثبات نبوت شخص منفي النبوة نیز کفر است و این پنج وحی کمتر نبود از نه کلمه جناب مسیح که در سوره مریم ذکر آن واقع گردیده است که در مهد از آنجناب صادر گردید<sup>۱</sup> چطور شد که خداوند نه امر را از جناب مسیح بتمامه نقل فرمود از برای حبیب خود و يك کلمه از پنج وحی کودک نه در قرآن و نه در احادیث نقل نگردید پس مشکوک النبوة و بلکه مشکوک الوجود است فعلیها نقل و استدلال بکلمات او جایز نخواهد بود .

وجه سیم : احدی از قدامای علما از شیعه و سنی از مفسرین و محدثین و مورخین و از کسانی که رد بر یهود و نصاری نوشته اند احوال او را ذکر نکرده اند و از کتاب او استدلال ننموده اند و همچنین مورخین یهود و مسیحیه احوال او را ننوخته اند هر کس مدعی است فعلیه البیان .

- ۱- «عیسی» گفت : من بنده خدایم : ۱- برایم کتاب داد و پیامبرم گردانید، ۲- در هر حال خوشبخت نمود. و در همه عمر : ۳- نماز. ۴- زکوة. ۵- نیکی بپدر و مادر سفارش کرد.
- ۶- فرداندهی تیره بختم قرار نداد. درود بر من! ۷- بهنگام زاده شدن. ۸- روز مرگ.
- ۹- روزیکه زنده گشته سر از قبر بر آم. سوره مریم ۱۹ : ۳۰-۳۱ .

وجه چهارم : کسانی که از کتاب او استدلال کرده اند احوال او را از هیچ تاریخی و از هیچ حدیثی بیان نکرده اند بلکه از کتاب منسوب بخود او نقل نموده اند و اصل قصه او مشتمل بر اغلاط کثیره میباشد چنانچه برمتبع مخفی نیست.

وجه پنجم : احدی از یهود و نصاری او را نبی و کتاب او را الهامی نمیدانند و قول او را بیک پول نمیخرد لهذا خواندن و نوشتن کتاب او و استدلال نمودن از کتاب او تزییع اوقات است مجملاً قول او در نزد اهل کتاب مثل قول پولس است در نزد ما فعلیهذا از اقوال او در این مقصد نقل نخواهد شد .

## مقدمه دهم :

اظهار ادله و ادل بر همین بر ذکر آن سید اولین و آخرین در کتب انبیای سابقین سلام الله علیه و علیهم اجمعین تصریح قرآن مجید است بر این مطلب چنانکه میفرماید:

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ<sup>۱</sup> یعنی اهل کتاب میشناسند محمد صلی الله علیه و آله وسلم را بواسطه ذکر او در کتب ایشان چنانکه فرزندان خود را میشناسند.

باز میفرماید در سوره الاعراف :

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ<sup>۲</sup>

یعنی رحمت من مکتوبست از برای کسانی از اهل کتاب که متابعت و پیروی میکنند رسول پیغمبر امی را که می یابند او را نوشته و ثبت شده در تورات و انجیل و این رسول مردم را امر بمعروف و نهی از منکر میفرماید :

و نیز در جای دیگر از قرآن مجید میفرماید یعنی در سوره الصف :

۱- سوره بقره ۲ : ۱۴۶ .

۲- آیه ۱۵۷ .

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي  
مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ ۚ

یعنی ای اهل کتاب یاد آورید آنچه را فرمود عیسی بن مریم که ای بنی اسرائیل من پیغمبر خدایم بسوی شما در حالتی که تصدیق کننده ام آنچه را که پیش از من آمد از تورات و مبشرم برسولی که بعد از من می آید بشرع شامل و دین کامل که نام او احمد است و هکذا در غیر اینها از آیات قرآنی .

وجه دلالت این آیات بذکر آنصاحب مجدد و شرف در کتب انبیای سلف آنست که هر ذی شعوری یقین میکند در وقتی که همه کتب انبیای سلف حاضر و موجود بودند عالمان و دانایان مجتمع و همه بر مخالفت و ابطال قول شخصی متفق الکلمه و از هر گوشه و کناری در صدد اظهار عیب و نقص و ابراز کذب او باشند و غایت بذل و جهد را در اطفای نور او نمایند و نهایت سعی در ابطال قول او نمایند و علاوه بر این اکثر تابعین و مصدقین او نیز بر احوال آن کتب مطلع و مستحضر باشند آن شخص در غایت اطمینان و نهایت جرأت در کتابی که بجهت صدق خود آورده علی رؤس الاشهاد بر همه میخواند در فقرات متعدده و آیات کثیره باواز بلند گوید که نام من در فلان کتاب و فلان کتاب شما هست و پیغمبر شما بشارت بآمدن من داده و همه مرا چون فرزندان خود می شناسند البته ذکر او در آن کتب میباشد و سخن او در این مطلب صدق و مطابق واقع هست و الا او در نزد مخالف و مؤالف و منافق و موافق رسوا و کذب او بر همه ظاهر میشد و مطلب مخالفین ثابت و مؤالفین از متابعت خود نادم میگرددند و معلوم است هیچ عاقلی اقدام بچنین امری نمینماید و آنجناب اعقل العقلاء بود عند الکمل .

قیس فندر که از اشد اعدای آنحضرت است در شرح بعضی اخبار حضرت میگوید این از کثرت عقل آنسرور است نه از روی وحی و الهام .



و علاوه بر این اگر این ادعا مطابق واقع نمی‌بود باید ایشان تکذیب او نمایند و گویند کجاست نام تو این تورات و اینهم انجیل در چه جای از آنها اسم تو مکتوب است اگر چنین چیزی می‌بود البته بنقل متواتر بما میرسید و اگر اهل اسلام نقل نمی‌کردند باید طوایف دیگر نقل کنند و دست بدست بدهند و آنرا مستمسک خود نمایند و محتاج به مزخرفات چندی که آنرا بزعم باطل خود رد بردین اسلام میدانند نباشند چنانچه قسیس فندر در بعضی از مؤلفات خود بهمین دلیل متمسک میشود .

مصنف گوید : این دلیل در غایت قوت و نهایت متانت است .

## بشارت‌های اسلامی در عهدین

و چون این مطالب را دریافت نمودی و از برای ما هم فراغتی از بیان مقدمات حاصل شد پس میگوئیم : اخباریکه در حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم واقع گردیده باوجود تحریف در کتب سماویه الان هم بکثرت پیدا میشود و هر کسی طریقه اخبار نبی سابق از نبی لاحق را بداند بهمانطوریکه در مقدمه دوم گذشت بعد بنظر انصاف در اخباری که ما نقل مینمائیم نظر کند و آنها را مقابله کند با اخباریکه انجیلیون در حق مسیح (ع) نقل نموده‌اند و بعضی از آنها را در مقدمه ششم دانستی جزم مینماید بر اینکه اخبار محمدیه درغایت قوت است و اگرچه اخبار وارده از انبیای سابقه سلام الله علیهم در حق پیغمبر ما غیرمحصور است ولیکن چون بنای ما در این کتاب بر اختصار است لهذا بذکر بیست و پنج بشارت از کتب معتبره سماویه مقدسه در نزد علمای پروتستنت و غیرهم اکتفا و اختصار می نمائیم :

بشارت اول :

محمد (ص) یا عیسیٰ (ع)

آیه ۱۵ از باب ۱۸ از تورات مننی بروفق سوریت باین نحو رقم شده است:

نَبِيْنَا مِنْ كُوُوْخٍ مِّنْ اٰخُوْنٍ وَ تُوُوْخٍ اٰخِ دِيِيْبِتِ مَقِيْمِ الْوُوُوْخِ  
 مَرِيَا الْهَخِ اِلٰهٍ شَمْعِيْتُوْنِ اٰخِ كَلِّ دَتَلِبِ لُوُوْخٍ مِّنْ لِّكْسِ مَرِيَا الْهَخِ  
 بِخُوُوْبِ يَوْمَا دِكْنَشَالِي مَرَا لِي مَزِيْدِيْنِ لَشَمْعِيَا قَلَادِ مَرِيَا الْهَيِّ دَمِيْنِ  
 دَاهَا نُوْرَا كُوُوْرَا لِي زِدَعِيْنِ مَدْرِي وِلِي مَتْنِ ❀ وَ مَرِي مَرِيَا اِلِي صَبَايِ  
 اِبْدَلُوْنِ مَنْدِي دَهْمِ زَمَلُوْنِ ❀ بِنِيَابِتِ مَقَمِيْنِ اِلِي مِّنْ كُوُوَادِ اٰخِنِ وَ تِيَه  
 اٰخِ دِيُوُوْخِ وَ اَتِ يِيَهِنِ هَمَزَمَنِي يِيَوْمِه وَ بَتِ هَمَزَمَانِه كَلِّ دَقْفَدِنِي ❀  
 وَ هُوُوَا نَشَادِ لَأَشْمَعِ لِهَمَزَمَنِي يِيَهْمَزَمَشْمِي اَنَابِتِ طَلْبَا مَنَه ❀ اِنْيَا نَبِيَا  
 دَقَشْدَرِ لِهَمَزَمِي هَمَزَمِنِ بَشْمِي مَنْدِي دَلِيُوْنِ بَقِيْدُوِه لِهَمَزَمِي وَ  
 دَهْمَزِ بَشَهَادِ الْهَيِّ خِيْنِي هَرَمَاتِ هُوُوْنَبِيَا ❀ وَ اِنِ اَمْرَتِ بَلْبُوُوْخِ دَاخِي  
 يَلْعَخِ خَبْرَا دَلِيْلِي هَمَزَمُوِه مَرِيَا ❀ دَهْمَزِ نَبِيَا بَشَمَادِ مَرِيَا وَ لَاهُوِي  
 خَبْرَا وَ لَاتِي هُوُوِيْلِي خَبْرَا دَلِيْلِي هَمَزَمُوِه مَرِيَا بَقَشْدَرَتَا هَمَزَمُوِه  
 لِي نَبِيَا لَزْدَعَتِ مَنُوِه .

و در ترجمه عربیه مطبوعه بیروت در سنه ۱۸۷۰ کلمات مرقومه باین نحو ترجمه شده اند :

يقيم لك الرب الهك نبياً من اخوتك مثلي له تسمعون ﴿﴾  
 حسب كل ما طلبت من الرب الهك في هورب يوم الاجتماع قائلاً  
 لا اعود اسمع صوت الرب الهى ولا ارى هذه النار العظيمة ايضاً  
 لئلا اموت ﴿﴾ قال لى الرب قد احسنوا فى ما تكلموا ﴿﴾ اقيم لهم  
 نبياً من وسط اخوتهم مثلك و اجعل كلامى فى فمه و يكلمهم  
 بكل ما اوصيه به ﴿﴾ و يكون ان الانسان الذى لا يسمع لكلامى الذى  
 يتكلم به باسمى انا اطالبه تا آخرياب .

و ترجمه فارسى کلمات مزبوره موافق نسخه مطبوعه لندن در سنه ۱۸۵۶  
 المسيحيه مطابق سنه ۱۲۷۲ الهجرية :

خداوند خدایت از میان شما از برادرانت پیغمبری را مثل من مبعوث  
 میکرداند اورا بشنوید \* موافق هر آنچه که از خداوند خدایت در هورب  
 در روز جمعیت درخواستی هنگام گفتنت که قول خداوند خدای خود را  
 دیگر نشنوم و این آتش عظیم را دیگر نبینم مبادا که بمیرم \* و خداوند  
 بمن فرمود آنچه که گفته نیک \* از برای ایشان پیغمبری را مثل تو از میان  
 برادران ایشان مبعوث خواهم کرد و کلام خود را بدعانتش خواهم گذاشت  
 تا هر آنچه که باو امر میفرمایم بایشان برساند \* و واقع میشود شخصی  
 که کلمات مرا که او باسم من بگوید نشنود من از او تفتیش میکنم \* اما  
 پیغمبری که متکبرانه در اسم من سخنی که بگفتنش امر فرموده ام بگوید  
 و یا باسم خدایان غیر تلفظ نماید آن پیغمبر باید البته بمیرد \* و اگر در  
 دلت بگوئی کلامی که خداوند نگفته است چگونه بدانیم \* چنانچه  
 پیغمبری چیزی بنام خداوند بگوید و آنچه واقع نشود و بانجام نرسد  
 این امریست که خداوند فرموده است بلکه آن پیغمبر آنرا از روی غرور

گفته است از او مترس انتهی .

این بشارت بشارت یوشع علیه السلام نیست چنانچه مزعوم یهود است و بشارت عیسی علیه السلام هم نیست چنانچه زعم علمای پروتستنت است بلکه بشارت محمد صلی الله علیه و آله وسلم است بده وجه :

وجه اول: دانستی در مقدمه سیم جماعت یهودی که معاصر عیسی علیه السلام بودند منتظر قدوم نبی دیگر نیز بوده اند که مبشر به بود در این باب و آن مبشر به در نزد ایشان غیر از عیسی (ع) بود پس مبشر به یوشع و عیسی علیه السلام نخواهند بود<sup>۱</sup> .

وجه ثانی: اینکه لفظ مثل تو در بشارت واقع شده است و یوشع و عیسی علیهما السلام مثل موسی علیه السلام نبودند .

اما اولاً<sup>۲</sup> بجهت بودن ایشان از بنی اسرائیل و جایز نیست که احدی از بنی اسرائیل مبعوث بشود که مثل موسی باشد بحکم آیه ۱۰ از باب ۳۴ از توریة مثنی و ترجمه آیه اینست: پیغمبری مثل موسی از میان بنی اسرائیل مبعوث نخواهد شد که خداوند باموسی روبرو تکلم می فرمود و اما ثانیاً پس مماثلت نیست مابین یوشع و موسی علیهما السلام زیرا که موسی (ع) صاحب شرع جدید است که مشتمل است بر اوامر و نواهی و یوشع چنین نبود بلکه تابع بود و هکذا مماثلت نیست مابین موسی و عیسی (ع) زیرا که:

اولاً: عیسی الله و رب است بنا بر زعم نصاری و موسی علیه السلام بنده و پیغمبر خداست و معلوم است که مابین رب و مر بوب مماثلتی نیست .

دوم: عیسی علیه السلام ملعون شد نعوذ بالله بجهت شفاعت خلق چنانچه در باب ۳ و آیه ۱۳ از رساله پولس باهل غلاطیه نوشته شده است<sup>۳</sup> و موسی (ع) ملعون نشد

۱- بصفحه ۶ همین کتاب مراجعه شود .

۲- مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه ما لعنت شد چنانکه مکتوب است ملعونست هر که بر دار آویخته شود .

بجهت شفاعت خلق .

سیم: عیسی علیه السلام داخل جهنم شد بعد از موت چنانچه در عقیده اهل تثلیث مرقوم شده است یعنی در عقیده سیم ایشان<sup>۱</sup> و موسی علیه السلام بجهنم نرفت .

چهارم: عیسی علیه السلام مصلوب شد بنا بر اعتقاد نصاری تا کفار باشد از برای امت خود و موسی علیه السلام مصلوب نشد بجهت کفاره .

پنجم: شریعت موسی مشتمل است بر حدودات و تعزیرات و احکام غسل و طهارت و محرمات از مأکولات و مشروبات بخلاف شرع عیسی علیه السلام که فارغ از این احکام است بنا بر شهادت انجیل موجود الآن.

ششم: موسی علیه السلام رئیس و مطاع بود در میان قوم خود و نافذ الامر بود و عیسی چنین نبود یعنی ریاست و مطابعت و نفوذ امر نداشت .

وجه سیم: آنکه در این بشارت لفظ از میان برادران ایشان واقع شده است بی شک و شبهه اسباط اثنی عشر موجود بودند در نزد آنبزرگوار و اگر مقصود این بود که مبشر به از ایشان باشد میگفت از شما و نمی فرمود از میسان برادرهای ایشان پس معنی حقیقی از میان این لفظ آنستکه مبشر به علاقه صلیبی و بطنی با بنی اسرائیل نداشته باشد چنانچه لفظ برادر با این استعمال حقیقی در وعده خداوند هاجر را در حق اسمعیل علیه السلام استعمال شده است .

در آیه ۱۲ از باب ۱۶ از سفر تکوین و عبارت آیه مذکوره بنا بر فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ باین نحو است: و او مرد وحشی خواهد بود که دست او بضد هر کس و دست هر کس بضد او باشد و در حضور تمامی برادرانش ساکن خواهد بود .

و بهمان استعمال در آیه ۱۸ از باب ۲۵ از سفر تکوین در حق اسمعیل (ع) استعمال شده است بهمان معنی: و مسکن او در حضور تمامی برادرانش افتاد و مراد

۱- بصفحه ۲۸۷-۲۸۶ جزء اول از بخش کلیسا و ساختهای آن و در عهد جدید باعمال رسولان باب ۲: ۲۷ و رساله اول پطرس باب ۳: ۱۹ مراجعه شود .

از برادران اسمعیل در آیه سابق بنی اسرائیل اند و در آیه لاحق بنی عیسو و اسحق و غیر ایشان از ابنای ابراهیم علیهم السلام .

در آیه ۱۴ از باب ۲۰ از سفر عدد باین نحو ترقیم یافته است: پس موسی از قادیش<sup>۱</sup> نزد ملك ادموم<sup>۲</sup> ایلچیان فرستاد که برادر تو اسرائیل چنین میگوید: که هر مصیبتی که بر ما واقع شد میدانی .

و در باب ثانی آیه ثانیه از تورات مثنی باین نحو رقم شده است: و خدا مرا خطاب کرد و قوم را امر فرموده ایشانرا بگو که شما بر سر حد برادران خود بنی عیس که در سיעیر<sup>۳</sup> ساکنند راهگذرید که ایشان از شما میترسند پس بسیار احتیاط نمائید \* پس چونکه از برادران خود بنی عیسو که در سיעیر ساکن بودند الخ و مراد از برادران بنی اسرائیل بنی عیسو اند و بی شبهه که استعمال لفظ برادر بنی اسرائیل در بعضی از ایشان چنانچه در بعضی از مواضع تورات آمده است استعمال مجازیست و استعمال لفظ در معنی مجازی مادامی که حقیقت متعذر نیست جایز نخواهد بود قطعاً و یوشع و عیسی علیه السلام از بنی اسرائیلند پس مصداق این بشارت ایشان نخواهند بود بی شبهه .

وجه چهارم: در این بشارت لفظ بعد از این مبعوث خواهد شد واقع شده

۱- محلی است بر حدود جنوبی کنعان که آنرا مریبه قادش و مریبوت قادش نیز خوانند .  
تلخیص از قاموس مقدس ص ۶۸۱ .

۲- از زبان عبری گرفته شده است بمعنای سرخ رنگ چون شنهای سرخ رنگ در آن وادی بیش از شنهای دیگر رنگ است و آن محلی است میان دریای مرداب و خلیج عقبه و وادی عربیه تادشت عربستان و بعضی از حکمرانان آن سرزمین اریئاس لقب داشتند (قاموس مقدس) و آنرا وادی موسی نیز خوانند (المنجد) و اکنون آنرا البترا گویند که مرکز آن انعط است و این سرزمین با آثار باستانی خود شهرت دارد .

۳- بنی عیس همان ادمیان هستند از نسل ادم بن اسحق که عیسو لقب داشت و این قوم مردمان زور آور و قوی بودند و در کوه سعب در شرق عربیه زندگی میکردند (قاموس) و تفصیل آن گذشت

است و یوشع حاضر بود در نزد موسی و داخل بود در بنی اسرائیل نبوت هم داشت در همان زمان پس چگونه مصداق این بشارت میشود.

وجه پنجم: در این بشارت واقع شده است لفظ کلام خود را بدهانش خواهم گذاشت و این مشعر باینست که آن نبی کتابی از برای او نازل می شود و آن نبی باید امی و حافظ کلام باشد و این بر یوشع صادق نیست بجهت انتقای امرین در او زیرا که امی نبود کتابی هم از برای او نازل نشد.

وجه ششم: در این بشارت واقع شده است که اگر کسی کلام آن پیغمبر را نشنود خدا از او انتقام می کشد و این امر از برای تعظیم این نبی مبشر به ذکر شده است و این مابه الامتیاز نبی مبشر به است از انبیای دیگر پس جایز نیست که مراد از انتقام منکر عذاب اخروی باشد و همچنین عقوبات دنیویه که از غیب میرسد بمنکرین زیرا که این انتقام مختص بانکار نبی دون نبی نیست بلکه عمومیت دارد بالنسبه بجمیع انبیاء زیرا که منکر هر نبی لامحاله در آخرت معذب و عقوبات غیبیه دنیویه هم باو میرسد پس مراد از انتقام انتقام تشریعی است.

پس ازین کلام ظاهر میشود که نبی مبشر به از جانب خدا مأمور می شود باننتقام از منکرین خود و این در حق عیسی علیه السلام صادق نیست زیرا که شرع او خالی از احکام و حدود و قصاص و تعزیرات و جهاد است.

وجه هفتم: در آیه ۱۹ از باب ۳ از کتاب اعمال باین نحو ترقیم یافته است.

پس توبه و انا به کنید تا کناهان شما محو کردو تا اوقات استراحت

از حضور خداوند برسد \* و عیسای مسیح را که از اول برای شما اعلام شده بود بفرستد \* که می باید آسمان او را پذیرد تا زمان معاد کل اشیاء که خدا از بدو عالم بزبان جمیع انبیای مقدس خود از آن اخبار نمود \* زیرا موسی باجداد گفت که خداوند خدای شما نبی مثل من از برادران شما مبعوث خواهد کرد کلام او را بشنوید در هر چه بشما تکلم کند \* و هر نفسی که آن نبی را نشنود از قوم منقطع گردد \* و جمیع انبیاء نیز



از شموئیل و آنانی که بعد از او تکلم کردند از ایام آن نبی اخبار  
نموده‌اند انتهی.

پس این عبارات بالصراحه دال بر اینست که نبی موعود غیر از مسیح است که  
مسیح را باید آسمان قبول کند تا زمان ظهور آن نبی برسد و هر کسی تعصب باطل را ترك  
کند از مسیحیین و تأمل نماید در عبارت پطرس ظاهر می‌شود از برای او که قول  
پطرس کافی است در ابطال ادعای علمای پروتستنت که می‌گویند این بشارت در حق  
مسیح است و وجوه هفتگانه که مذکور شد باکمل وجه در حق محمد صلی الله علیه  
و آله وسلم صادق است.

در امور کثیره مماثلتی هست ما بین آنحضرت و موسی علیه‌السلام بخلاف  
عیسی ع .

اول: عبدالله و رسول الله است مثل موسی و عیسی عبدالله و رسول الله نیست  
بلکه الله است بنا بر زعم مسیحیین.

دوم: ذوالالدین است مثل موسی بخلاف عیسی .

سیم: صاحب نکاح و اولاد است مثل موسی بخلاف عیسی.

چهارم: شرع شریفش مشتمل بر سیاسات مدینه است مثل موسی بخلاف  
شرع عیسی .

پنجم: مأمور بجهاد است کموسی و عیسی چنین نیست.

ششم: در شرع شریفش طهارت شرط است در وقت عبادت کموسی بخلاف  
عیسی .

هفتم: وجوب غسل است از برای جنب و حیض و نفسا در شرع مقدسش  
مثل موسی بخلاف عیسی .

هشتم: طهارت ثوب از نجاسات یعنی از بول مشروطست در شرع شریفش  
مثل موسی بخلاف عیسی .

نهم: غیر مذبوح و قرابین اوئان حرام است در شرع شریفش مثل موسی

بخلاف عیسی.

دهم: شرع شریفش مشتمل است بعبادات بدنیه و ریاضات جسمانیه مثل موسی

بخلاف عیسی.

یازدهم: در شرع انورش حدی از برای زانی و زانیه مقرر است مثل موسی

بخلاف عیسی.

دوازدهم: حدود و تعزیرات و قصاص معین است در شرع اقدسش مثل موسی

بخلاف عیسی.

سیزدهم: قادر بود بر اجرای حدود الله مثل موسی بخلاف عیسی.

چهاردهم: تحریم ربا است در شرع انورش مثل موسی بخلاف عیسی.

پانزدهم: امر فرمود انکار نمایند کسیرا که دعوت بغیر الله مینماید مثل موسی

بخلاف عیسی زیرا که تابعینش گویند دعوت بالو هیت خود نمود و غیر الله است یقیناً.

شانزدهم: دعوت او بتوحید خالص است مثل موسی بخلاف عیسی زیرا که

تابعینش گویند که دعوت بتثلیث نمود.

هفدهم: امت خود را امر فرمود که او را عبد الله و رسول الله بگویند مثل موسی

بخلاف عیسی زیرا که تابعینش گویند که گفت مرا ابن الله و الله بگوئید نعوذ بالله .

هجدهم: در فراش خود وفات فرمود مثل موسی بخلاف عیسی که تابعینش

گویند که مصلوب شد.

نوزدهم: مدفون شد مثل موسی بطریق شرع خود بخلاف عیسی که بطریق

یهود کفن و دفن شد بنا بر قول تابعینش.

بیستم: مظهر رحمة است مثل موسی بخلاف عیسی که تابعینش گویند مظهر

لعنت شد نعوذ بالله و هکذا مماثلتی است در سایر امور که ظاهر میشود در وقت تأمل

در شرع شریف ایشان و لذلك قال الله عزوجل فی کلام المجید فی سورة المبارکة

المزمل : **إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكَ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكَ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا** <sup>۱</sup> المعنی بدرستی که

ما فرستادیم بسوی شما « ای اهل مکه » پیغمبر عظیم الشان یعنی محمد صلی الله علیه و آله وسلم درحالتیکه گواه است بر اقوال و افعال شما همچنانیکه فرستادیم بسوی فرعون رسولی یعنی موسی.

و آن حضرت (ص) از اخوة بنی اسرائیل بود زیرا که از بنی اسمعیل است و خداوند عالم کتابی از برای او فرستاد و امی بود و خدا کلام خود را در دهان او قرار داد یعنی وحی را در زبان معجز بیانش قرار داد و نطق او بوحی بوده است كما قال الله عزوجل فی سورة النجم وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی<sup>۱</sup> یعنی محمد صلی الله علیه و آله وسلم سخن نگفت از روی نفس و میل طبع یعنی نطق او بقرآن و جمیع احکام ایمان بود بهوا و خواهش نفس نیست بلکه منطوق او وحی است که بسوی او فرستاده شد.

وأمور بجهاد و نبی بالسیف بود و خداوند عالم از برای خاطر او انتقام کشید از صناید قریش و عنوق اکاسره را کسر نمود و قصور قیصر را خراب فرمود لاجله و ظهور فرمود قبل از نزول مسیح از آسمان و از برای آسمان بود که مسیح را قبول کند تا زمان ظهور آن نور تا همه چیز را باصل خود برگرداند چنانچه پطرس خبر داد و محو بفرماید شرك و تثلیث و عبادت او تا آنرا و کسی شك نکند از کثرت اهل تثلیث در این زمان آخر زیرا که صادق مصدق و این نبی مطلق ما را خبر داد بتفصیل تام از کثرت ایشان در آخر الزمان و انشاء الله وقت زوال ایشان قریب است که مهدی صلوات الله علیه ظهور بفرماید انشاء الله عنقریب ظاهر خواهد شد آن نور حق و جمیع ادیان دین واحد میشود تشریک و تثلیث از روی زمین زایل میشود.

اللهم اجعلی من شیعتی و اعوانه و انصاره و خدامه و من المجاهدین بین یدیه آمین یا رب العالمین<sup>۲</sup>.

وجه هشتم: اینکه تصریح شده است در بشارت مزبوره که اگر آن نبی نبی

۱- آیه ۳.

۲- اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه و اجعلنا من اعوانه و انصاره.

حق واقعی نباشد و امور را منتسب بخدا نماید و حال آنکه از جانب خدا نبوده است خدا او را میکشد پس اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نبی صادق نبود خدا او را می کشت بموجب همین وعده قال الله عزوجل فی سورة الحاقه :

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ ﴿٣٣﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿٣٤﴾ ثُمَّ لَقَطْنَا مِنْهُ الْوَيْبِزَ ۗ الْتِرْجَمَهُ وَ إِنْ كُنْتُمْ إِذْ سَأَلْتُمُوهُ فَقَالُوا كَذِبٌ مُّذْمُومٌ ﴿٣٥﴾<sup>۱</sup> کند محمد صلی الله علیه و آله و سلم بدروغ ببندد بر ما بعضی سخنانی را چنانچه زعم شماست یعنی یهود و نصاری و مشرکین هر آینه میگیریم از وی دست راست را پس میبریم از او رگک دل او را که متصل است بگردن.

و این تصور اهلاک اوست یعنی میگیریم او را بقدرت و میکشیم و حال آنکه خدا او را نکشت بلکه در حق او فرمود وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ<sup>۲</sup> یعنی خدا تو را از شر مردم حفظ میفرماید و خدا بوعده خود وفا فرمود و احدی برقتل او قادر نشد حتی لقی بالرفیق الاعلی صلی الله علیه و آله و سلم و عیسی علیه السلام مقتول و مصلوب شد بنا بر اعتقاد یهود و نصاری پس اگر این بشارت در حق او باشد لازم میآید که نبی کاذب باشد نه صادق چنانچه مزعوم یهود است و العیاذ بالله .

وجه نهم : اینکه خداوند عالم علامت نبی کاذب را بیان فرمود که اخبار غیبیه مستقبله او صادق نمیشود و محمد صلی الله علیه و آله و سلم اخبار فرمود از امور کثیره مستقبله چنانچه شصت خبر از اخبار غیبیه آن سرور را در مقصد اول دانستی<sup>۳</sup> و در ابواب آتیه ایضاً خواهی دانست و صدق او در همه آن اخبار ظاهر شد چنانچه دیدی پس نبی صادق است نه کاذب.

وجه دهم : علمای یهود تسلیم کردند که آن بزرگوار مبشره است در تورات ولیکن بعضی از ایشان بشرف اسلام مشرف شدند و بعضی در کفر خود باقی ماندند

۱- آیه ۴۵ .

۲- سورة مائده ۶۷ .

۳- صفحه ۲۴۸ تا ۲۷۰ جزء اول از بخش اسلام و پرتو آن .

کالقیسیسین چنانچه قیفا<sup>۱</sup> رئیس الکهنه نبی بود بنا برزعم یوحنا و دانست که عیسی مسیح موعود است ولیکن ایمان نیاورد بلکه فتوی داد بکفر و قتل مسیح نعوذبالله چنانچه یوحنا درباب ۱۱ و ۱۸ از انجیل خود مرقوم نموده است .

مخریق حبر و عالم مشهور از علمای یهود بود کثیر المال والنخل بود پیغمبر را میشناخت باوصافیکه در تورات خوانده بود ولیکن الفت دین آباء براو غالب شد و بهمان حالت کفر بود تا جنگ احد رسید و آن روز شنبه بود پس مخریق گفت ای معشر یهود واللّه شما میدانید که نصرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر شما فرض است چرا نصرت نمیکنید؟ گفتند امروز روز شنبه است گفت شنبه در اسلام نیست پس سلاح جنگ را پوشید و در احد خدمت پیغمبر مشرف شد و بقوم خود وصیت نمود که اگر من امروز کشته شوم مال من از محمد صلی الله علیه و آله و سلم است پس جهاد کرد در راه خدا تا شهید شد پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود مخریق هیچ نماز نخواند و بیهشت رفت و عامه صدقات رسول الله (ص) در مدینه از مال اوست.

و در خبر دیگر وارد است که حضرت آمدند بیکسی از مدارس یهود پس فرمود اعلم شما را میخواهم عبدالله صوريا را بآن سرور نشان دادند حضرت باو خلوت نمود و او را بدین خود و انعامات خدا در حق بنی اسرائیل و اطعامات ایشانرا از من وسلوی و اضلال ایشانرا از غمام او را قسم داد آیا میدانی من پیغمبر خدا هستم؟ عرض کرد بحق خدا میدانم و قوم هم آنچه من میدانم میدانند زیرا که نعت و صفات شما مبین است در تورات ولیکن قوم حسد میکند حضرت فرمود تو را چه مانع میشود؟ عرض کرد خلاف قوم را مکروه میدارم شاید قوم مسلمان شوند من هم اسلام را قبول خواهم کرد.

۱- برای اطلاعات بیشتر به پاورقی صفحه ۲۰۱ جزء دوم از بخش کلیسا و ساختههای آن مراجعه فرمائید .

واز صفیه بنت حی<sup>۱</sup> رضی الله عنها منقولست : زمانیکه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وارد مدینه شدند و در قبا نزول فرمودند پدرم حی بن اخطب و عمویم ابویا سربن اخطب خدمت حضرت مشرف شدند اول صبح و وقت غروب آفتاب با کسالت و بطالت وهم و غم مراجعت نمودند و من مختفیه<sup>۲</sup> رفتم پیش ایشان بلکه سبب حزن ایشانرا بدانم و از کثرت هم بمن ملتفت نشدند و شنیدم عمویم ابویاسر پدرم گفت: یعنی این همانست یعنی مبشر به در تورات؟ گفت بلی والله .

گفت او را میشناسی؟ گفت کسی نیست که تورات را بخواند و او را نشناسد. گفت نفس خود را با او در چه مقام می بینی؟ گفت در مقام عداوت الخیر و عبدالله سلام از اعلم علمای یهود بود در سال اول از هجرت بعد از اینکه مسائل چندی از حضرت رسول (ص) سئوال کرد و حضرت او را جواب داد خودش با پدرش رب شیلوم بشرف اسلام مشرف شدند و تفصیل احوال ایشان در کتب معتبره اهل اسلام از تواریخ و تفاسیر و احادیث مذکور و مشهور است و در کتاب عیصیحیم نوشته شده است عبدالله و پدرش رب شیلوم هر دو بدین محمد (ص) رفتند .

و این تحقیق مصنف کتاب گوید : در همین مقصد خواهی دانست احوال مرا و همچنین در مقدمه کتاب دانستی شهادت میدهم بینی و بین الله که حضرت محمد مصطفی همان نبی مبشر به است در تورات و انجیل و سایر کتب سماویه و الا داعی نبود که دست از منصب قسیسی بردارم که تالی منصب سلطنت است و بیایم خود را بمشقت غربت و مفارقت وطن و احباب و آباء و امهات بیندازم .

رضیت بالله رباً و بالاسلام دیناً و بمحمد نبیاً و بالقرآن کتاباً و بالکعبه  
قبلاً و بعلی و احدى عشر من ولده ائمة اللهم احینى مسلماً و امتنى مسلماً  
و احشرنى مع المسلمين المؤمنین آمین یارب العالمین و احفظنى من حسد

۱- صفیه دختر حی خزرجی از اولاد هارون برادر موسی علیهما السلام، در جنگ خیبر با سارت مسلمانان درآمد پیامبر اکرم او را حجاب پوشانید و آزادش نمود و بنکاح خود در آورد گویند آزادی وی را مهرش قرار داد. اسدالغابة .

الحاسدین و بنی الظالمین! فتلك عشرة كاملة .

و اگر کسی گوید اخوه بنی اسرائیل منحصر نیست به بنی اسمعیل زیرا که بنی عیسو - و بنی ابنساء قطورا زوجة ابراهیم<sup>۱</sup> هم اخوه بنی اسرائیلند .  
جواب گویم بلی لیکن از ایشان کسی ظاهر نشد که موصوف بصفات مذکوره باشد و خدا در حق ایشان وعده نداده بود بخلاف بنی اسمعیل که در حق ایشان خداوند بابرهمیم وهاجر وعده داده بود .

با قطع نظر از همه اینها بنو عیسو مصداق اینخبر نمیشوند بمقتضای دعای اسحق که در باب ۲۷ از سفر تکوین مسطور است<sup>۲</sup> بدانکه علمای پروتستنت در این مقام اعتراضاتی دارند که صاحب میزان الحق در کتاب خود که مسمی بحل الاشکال است در جواب استفسار آنها را نقل نموده است .

اول : اینکه در آیه ۱۵ از باب ۱۸ از تورات مثنی باین نحورقم شده است:  
خداوند خدایت از میان شما از برادرانت پیغمبری مثل من مبعوث میگرداند اورا بشنوید .

پس گفته است که لفظ از میان شما بدلالات ظاهره دال بر اینست که این نبی موعود از بنی اسرائیل است نه از بنی اسمعیل .

ثانی : اینکه عیسی علیه السلام این بشارت را منتسب بخود نمود پس فرمود در آیه ۴۶ از باب ۵ از انجیل یوحنا : زیرا اگر موسی را تصدیق میکردید مرا نیز تصدیق میکردید چونکه او در باره من نوشته است ...

در جواب گوئیم : که این لفظ منافی مقصود ما نیست زیرا که آنحضرت چون از مکه بمدینه هجرت فرمود و در مدینه طیبه امر او کامل شد و دین آن بزرگوار

- ۱- بنی عیسو بنام ادومیان معرفی شدند. قطوره همسر ابراهیم خلیل است که حضرت ابراهیم بعد از مرگ ساری باوی ازدواج کرد و قطورا ابراهیم را شش پسر دنیا آورد .
- ۲- در این باب گوید: اسحق میخواست دم مرگ فرزندش عیسو را برکت دهد ولی یعقوب بحیله برکت را از وی گرفت .

از آنجا منتشر گردید و حول و حوش مدینه هم بلاد بنی اسرائیل بود مثل خیبر و بنی قنیقاع و بنی نضیر و غیر ایشان پس از میان ایشان برخواست حقیقه<sup>۱</sup> زیرا که از بنی اخوه ایشان بود و از میان ایشان برخاست .

علاوه قول او از برادرانت بدل است از قول او از میان شما و بدل اشتمالی است بنا بر رأی ابن حاجب و تابعین او که ایشان ملابسه<sup>۲</sup> غیر کلیه و جزئیه را در تحقیق این بدل کافی میدانند مثل جاءنی زید اخوه و جاءنی زید غلامه و بدل اضرایست بنا بر رأی ابن مالک<sup>۱</sup> .

بهر تقدیر وقتی که بدل ذکر شد مبدل منه در حکم سقوط و غیر مقصود است در کلام و دلیل بر اینکه غیر مقصود است موسی علیه السلام چون اعادت نمود این وعده را از کلام آلهی در آیه<sup>۱۸</sup> لفظ از میان شما دراو پیدا نمیشود و بطرس حواری هم این قول را نقل کرده است لفظ از میان شما را ذکر ننموده است چنانچه در وجه هفتم دانستی و هکذا استفانوس هم نقل کرده است قول مذکور را و در نقل او هم این لفظ یافت نمیشود و عبارت استفانوس در آیه<sup>۳۷</sup> از باب ۷ از کتاب اعمال بنا بر فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ باین نحو رقم شده است : و این همان موسی است که بنی اسرائیل را گفت خداوند پیغمبری را از برادران شما مانند من مبعوث خواهد نمود آنچه گوید بشنوید انتهی پس سقوط این قول در اینمواضع دلیل است که در کلام مقصود نبود پس احتمال بدلیت قویست<sup>۲</sup> :

۱- عثمان پسر عمر مکنی به ابی عمر و مشتهر به ابن حاجب از علمای قرن ششم بود، در اوائل زندگانی اصول عربیه و فنون ادبیه را از شاطبی و ابن البناء فرا گرفت. حافظ قرآن بود. از کثرت مهارت به علامه مشهور گردید کتابهای زیادی نوشته است که مشهورترین آنها مالی- بن حاجب است . محمد بن عبدالبن مالک دمشقی ادیب، صرفی، نحوی، لغوی و شاعر بود در فنون قرائت و اصول و فروع لغت نهایت مهارت داشت کتابهای زیادی نوشته از جمله الفیه در نحو است .

۲- مکشوف باد که در کثیر تراجم فارسیه لفظ میان را بر عبارت بطرس و استفانوس عمداً افزوده اند از جمله در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ و سنه ۱۸۹۵ و سنه ۱۸۷۸ و غیره و لکن



و صاحب استفسار گوید :

لفظ از میان شما الحاقی است تحریرفا زیاد شده است و دلیل این مدعا سه امر است :

امر اول: مخاطبین در آن موضع جمیع بنی اسرائیل بودند نه بعض ایشان پس قول او از میان شما خطاب به جمیع قوم است پس لفظ از برادرانت لغو محض و بیمعنی خواهد بود لیکن لفظ از برادرانت در موضع دیگر هم مذکور شده است پس او صحیح و لفظ از میان شما الحاقی و تحریرف خواهد بود .

امر دوم : موسی علیه السلام چون کلام خدا را از برای اثبات قول خود نقل فرمود لفظ از میان شما در او پیدا نمیشود و جایز نیست که کلام موسی مخالف کلام خدا باشد .

امر سیم : اینکه حواریین هر وقتی این کلام را نقل مینمایند لفظ از میان شما در کلام ایشان پیدا نمیشود .

و اگر گوئید : محرف چون تحریرف نمود چرا تمامی کلام را تحریرف نکرد؟ جواب گوئیم: که ما در محاکمات عدالت دائماً می بینیم که قبالات محرفه تحریرف الفاظ محرفه ثابت میشود در او از مواضع دیگر غالباً و اینکه شهود زور مأخوذ و گرفتار میشوند از بیانات ایشان پس وجه وجیه در این باب آنستکه عاده الله جاریست بر اظهار خیانت خائن بمقتضای رحمت خود پس بمقتضای این عادت چیزی از خائن صادر میشود که بسبب او خیانت خائن ظاهر میگردد .

→  
خیانت ایشان مخفی و مسطور نیست و در عربیه مطبوعه بیروت سنه ۱۸۷۰ درست نوشته است اصل عبارت اینست : « دن بیانم لوخن ماریا اله من اخی خون اخوتی » انتهى بعبارت استفانوس آیه ۳۷ باب ۷ اعمال رسولان و عبارت پطرس آیه ۲۲ باب ۳ اعمال « دن بیانم لوخن ماریا من اخی خون اخوتی » انتهى جزاهم الله که از تحریرف جزئی مقصود کلی را تقویت کرده اند و لکن کله نداریم زیرا که تحریرف عادت ایشان است. از مؤلف

علاوه هیچ ملتی در عالم پیدا نمیشود که اهل او تمامی خائن باشند پس خائینی که کتب عهدین را تحریف کرده اند ملاحظه از جانب متدینین داشتند لهذا تمام کلام را تحریف و تبدیل نموده اند انتهى نقلاً بالمعنی مؤلف گوید: این جواب بالنسبه بعادت اهل کتاب بسیار مناسب و خوب و مرغوبست چنانچه در سابق دانستی و در جواب از اعتراض ثانی گوئیم آیه انجیل باین نحو: مرقوم شده است: زیرا اگر موسی را تصدیق میکردید مرا نیز تصدیق میکردید چونکه او درباره من نوشته است انتهى تومی بینی عیسی فرمود که موسی در فلان موضع در حق من نوشته است بلکه مفهوم از کلام آنست که موسی در حق او نوشته است و اگر اشاره از عیسی در موضعی از مواضع توراۀ پیدا بشود این کلام صادق خواهد بود و ما این امر را مسلم داریم که موسی در حق عیسی علیهما السلام نوشته است چنانچه در ذیل بشارتهای آینده خواهی دانست و لیکن انکار مینمائیم که قول عیسی اشاره باشد بهمین بشارت بجهت و جوهی که دانستی.

و خود این معترض یعنی قسیس فندر در فصل سیم از باب ثانی از میزان الحق مدعی است که آیه ۱۵ از باب ۳ از سفر تکوین اشاره بعیسی علیه السلام است همین قدر در تصحیح قول عیسی علیه السلام کافی است بلی اگر عیسی گفته بود که موسی (ع) در اسفار خمسۀ تورات اشاره بهیچ پیغمبری از پیغمبران ننموده است الا بمن ادعای قسیس فندر صحیح بود و چون عیسی علیه السلام چنین فرمود پس قول قسیس باطل است. بدانکه علاوه بر دو دلیل مذکور قسیس در صفحه ۱۰۹ و ۱۸۰ از فصل اول از باب سیم از میزان الحق از نسخه مطبوعۀ سنه ۱۸۶۲ که آخر نسخهای میزان است و ناسخ جمیع نسخهای دیگر است دلیل دیگر نیز ذکر نموده است که بشارت مذکوره در حق جناب عیسی میباشد نه در حق حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بحکم بعضی از آیات که قسیس در موضع مسطور آنها را نقل نموده است از توراۀ که مشرب به باید از اولاد اسحق باشد نه از اولاد اسمعیل.

لیکن آیاتی که قسیس آنها را ذکر نموده است بوجه من الوجوه دلالت بر

مدعای قسیس ندارد بلکه صریحند در اینکه خداوند با جناب ابراهیم و اسحق و یعقوب عهد مینماید که ارض کنعان<sup>۱</sup> را بوراثت دائمی بذریه<sup>۲</sup> شما خواهم داد چنانچه هر کسی معنی تورات را بفهمد ابدأ تأمل نخواهد کرد در آنچه ما گفتیم بلکه بدون توقف حکم ببطلان قول قسیس خواهد نمود لهذا ذکر آنها را بتفصیل در اینموضع لازم ندانستیم.

بشارت دوم :

پیامبری از میان عرب

آیه ۲۱ از باب ۳۲ از تورات مثنی باین نحو عیان و بیان گشته است :

أَنْبِيَّ قَنْ مَأْوِرِيَّ بَقَيْرَتَ بَلَا أَلَهَ قَنْ مَكْرِبِي لِي بِسَاطِي لُوَيْتِي وَ أَنَا يَت  
مَادِرُونُ بَقَيْرَتَ بِلَا تَائِيَا بِمَلَّتْ سِيدَ نَتَايَتِ مَكْرِنُونُ .

المعنى: ایشان مرا بآنچه که غیر خدا بود بغیرت آوردند و با باطیل خودشان مرا خشمناک گردانیدند پس ایشانرا بغیر قومی بغیرت میآورم و بگروه نادان ایشانرا خشمناک خواهم گردانید .

مراد از گروه نادان عربند زیرا که ایشان در غایت جهل و ضلالت بودند قبل از بعثت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم و علمی در نزد ایشان نبود نه از علوم عقلیه و نه از علوم شرعیه و چیزی بلد نبودند غیر از عبادت اوئان و اصنام و غارت و قطع- ارحام و حقیرترین ناس بودند در نزد بنی اسرائیل بجهت بودن ایشان از اولاد هاجر جاریه .

۱- سرزمین کنعان همان زمینی را گویند که ذریه کنعان در آنجا سکونت داشتند حدود اصلی آن از طرف شمال از طریق حیات شمال لبنان از طرف مشرق دشت سوریه و از جنوب بدشت العرب است و چون فلسطینیان در غرب آن مسکن داشتند تماماً بساحل دریای متوسط امتداد نمی یافت. قاموس مقدس ص ۷۴۰ .

پس مقصود از این آیه اینست که بنی اسرائیل خدا را بغیرت آوردند بجهت عبادت معبودهای باطله خدا هم فرمود ایشانرا بغیرت میآورم باصطفاء کسانیکه در نزد ایشان حقیر و جاهل بوده‌اند پس خداوند بوعده خود وفا فرمود و نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را از عرب مبعوث فرمود پس آنسرور عرب و غیرعرب را بصراط مستقیم هدایت فرمود .

قال الله عزوجل فی سورة الجمه : هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ

وَيُرَكِّبُهُمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

یعنی اوست آن کسی که مبعوث فرمود در میان امیین رسولی از ایشان میخواند آن رسول امی برامتها کلام خداوند را و پاک میسازد آنها را از دنس و خبث عقاید و اخلاق و تعلیم ایشان میدهد قرآن و احکام شریعت و معالم دین را و بدرستی که عربان قبل از نزول قرآن در غایت جهل و ضلالت بودند .

و مراد از قوم نادان یونانیین نیستند چنانچه از ظاهر کلام مقدس النصراری پولس در باب دهم از رساله رومیه<sup>۲</sup> مفهوم و معلوم میگردد زیرا که اهل یونان زیاده برسیصد سال قبل از ظهور عیسی علیه السلام فائق بودند بر اهل عالم در تمامی علوم و فنون و جمیع حکمای مشهور از ایشان بودند مثل سقراط و بقراط و فیثاغورث و افلاطون و ارسطاطالیس و ارشیمدس و پلیناس و اقلیدس و جالینوس و غیرهم که ائمه الهیات و ریاضیات و طبیعیات و فروع آنها بوده‌اند قبل از عیسی و در عهد عیسی علیه السلام اهل یونان در غایت درجه کمال در فنون خود بوده‌اند و وقوف تمامی از احکام تورات و قصصهای آن و سایر کتب عهد عتیق داشته‌اند بواسطه ترجمه سبتوا جنت که دو یست و پنجاه و شش سال قبل از مسیح علیه السلام در لسان یونانی ظاهر شد لیکن معتقد بملت موسویه نبوده‌اند و متفحص بودند در اشیاء حکمیه جدیده چنانچه مقدس-

۱- آیه دوم .

۲- در این باب یهود را بخاطری ایمانی مذمت می کند و سپس می گوید همه باید بخدا ایمان بیاورند زیرا که در یهود و یونانی تفاوتی نیست که همان خداوند خداوند همه است . باب ۱۰ : ۹ .

النصاری در باب اول از رساله اولی باهل فرنتس گفته است و آیه مذکوره باین نحو بیان شده است: ۲۲ چرنکه یهود آیتی میخوانند و یونانیان طالب حکمت هستند ۲۳ لیکن ما بمسیح مصلوب و عظم میکنیم که یهود را لغزش و یونانیان را جهالتست انتهی. پس کلام مقدس النصاری در رساله رومیه یا مؤول است و با مردود و در سابق دانستی که قول پولس در نزد مسلمین ساقط از درجه اعتبار است زیرا که مسلمین او را از خدا عین و کذابین میدانند .

بشارت سیم :

پیامبری برگزیده در کوه پاران

در باب ۳۳ و آیه ۴ از تورات مثنی در بیان محل بعثت خاتم الانبیاء چنین

میفرماید .

وَيَوْمَ اَدْوُنَايَ مِسْنَايَ بِاَوْزْرَاحِ مِسعِيرٍ لَامُوا هُوَ فِيعَ مَهْرِ پارَانِ مِثْرٍ  
بِبُوتٍ مِمِنَادِشِ دَاتِ لَامُوا .

یعنی خداوند از سینا بر آمد و از یعیبر برایشان تجلی کرد و از کوه پاران درخنده شد و با هزار هزاران مقدسان ورود نمود و از دست راستش بایشان شریعت آتشین رسید انتهی .

حاصل مقصود از این آیه آنکه آمدن خداوند از سینا دادن تورات است بموسی علیه السلام و اشراق از سعیر اعطائی انجیل است بعیسی و درخشندگی از کوه پاران نزول قرآنست بحضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که پاران کوهی است از کوههای مکه بی شبهه .

شاهد مدعا در باب ۲۱ از سفر تکوین از آیه ۲۰ تا ۲۲ در بیان حال اسمعیل علیه السلام چنین میفرماید : و خدا با پسر بود یعنی با اسمعیل که نشو و نما نمود و

در بیابان ساکن شد و تیر انداز گردید و در بیابان پاران ساکن شد و مادرش از برایش از دیار مصر زنی گرفت و بی شک سکون اسمعیل علیه السلام در مکه بوده است .  
 پس مقصود خداوند از این آیه نمودن محل بعثت سه پیغمبر است یعنی جناب موسی علیه السلام از کوه سینا و عیسی علیه السلام از کوه سعبیر و حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم از پاران .

و این نحو استدلال بر نبوت حضرت خاتم الانبیاء در مجلس مأمون خلیفه عباسی از جناب رضا علیه السلام منقول گردیده است یعنی ابن بابویه «ره» در کتاب عیون اخبار و احمد بن ابیطالب طبرسی در احتجاج و علامه مجلسی در مجلد چهارم از بحار الانوار در ضمن حدیث مطول این نحو استدلال را از حضرت رضا علیه السلام نقل نموده اند .

و صحیح نیست که بگوئیم مقصود از آیه ظهور ناراست از طور سیناء و انتشار او در آن دو موضع زیرا هرگاه خداوند آتشی در مکانی خلق بفرماید نمیگویند خداوند از آن مکان آمد مگر اینکه با این واقعه نزول وحی در آنم - وضع بشود یا عقوبتی نازل گردد آنوقت مجازاً می شود گفت و یومر ادونای و اهل کتاب اتفاق دارند که مراد از صدر آیه نزول وحی است بحضرت موسی علیه السلام پس لابد است که در سعبیر و پاران همین طور باشد و از این دو موضع هم کسی مبعوث نشد مگر جناب عیسی و حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم .

بشارت چهارم :

ماد ماد - طاب طاب

در باب ۱۷ از سفر تکوین و آیه ۲۰ در حق اسمعیل علیه السلام و تعیین اسم حضرت رسول (ص) و بشارت دوازده امام (ع) بعد از بشارتهای چندی بحضرت ابراهیم (ع) چنین میفرماید :

وَلِشَمْعِيلَ شَمْعِيخَ هِنِّي بَرِيخْتِي اَتُودِ هَهَرْتِي اَتُودِ هَرَبْتِي اَتُودِ بِمَادُمَادُ  
شِينِمَ اسارِ نِسِي امِّمَ وَاَنَا تَيْتُوَا لَكُوي كَادِلَ تَم :

بالعبرانية وبالسريانية دَعَا لِسَمْعِيلَ شَمْعِيخَ هَابَرَكْتِهَ وَاَسَكْتِهَ وَاَكْبَرَتِهَ

طاب طاب ترع سرور بنين توليدي واتلوح لعاماربا .

یعنی یا ابراهیم دعای تو را در حق اسمعیل شنیدم اینک او را برکت دادم  
و او را بارور و بزرگ گردانیده بماد ماد و دوازده امام که از نسل او خواهد بود  
و او را امت عظیمی خواهم نمود انتهى .

مخفی نماند که مراد از ماد ماد در عبرانی حضرت محمد است و طاب طاب  
هم در سریانی مقصود آنحضرتست یعنی این دو اسم از اسماء مقدسه حضرت محمد  
است چنانچه عنقریب مذکور خواهد شد و همچنین مقصود از شنیم اسار نسی ام  
دوازده امام است زیرا که شنیم اسار یعنی اثنی عشر نسی ام هم یعنی امام روبربان  
هم بمعنی امام است چنانچه انشاءالله در مبحث امامت این تفصیل خواهد آمد .

پس مقصود از این بشارت خبر دادن است حضرت ابراهیم را بوجود مبارك  
حضرت محمد و دوازده امام سلام الله علیه اجمعین .

قال الله عزوجل نقلاً عن ابراهيم :

رَبَّنَا وَاَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ<sup>۱</sup>

حاصل مفاد آیه مبارکه اینست که خداوند ما را مبعوث بفرما در میان ایشان یعنی اهل  
مکه رسولی از ایشان که تلاوت بفرماید از برای ایشان آیات تو را و تعلیم بدهد  
بایشان کتاب و حکمت را و تزکیه نماید ایشانرا از اخلاق رذیه و عقاید فاسده بدرستی که  
توئی عزیز و حکیم و در دو موضع از این سوره یعنی از سوره تورات اسم مبارك

۱- سوره بقره ۲ : ۱۲۹ .

حضرت خاتم الانبیاء با عدد مستعمل یهود استخراج میشود یکی از لفظ بماد ماد که در سه موضع آنسوره واقع گردیده است زیرا که بماد ماد در نزد ایشان نود و دو تاست زیرا که با دو تاست و میم چهل و الف يك و دال چهار و میم ثانیه هم چهل و الف يك و دال ثانیه هم چهار پس مجموع نود و دو میشود و كذلك میم از محمد چهل و حاششت و میم ثانیه چهل و دال چهار مجموع نود و دو<sup>۱</sup>.

و موضع ثانی از لفظ لغوی غدول پس لام در نزد یهود سی تاست و غین سه زیرا که در موضع جیم است «جیم و صاد ندارند» و او شش و یاده و غین ایضاً سه و دال چهار و او شش لام سی پس مجموع اینهم نود و دو است و اکثر ادله اخبار یهود بحروف جمل کبیر است و آن حرف ابجد است.

حضرت سلیمان ع چون بیت المقدس را بنا کرد اخبار یهود حکم کردند که این بنا چهار صد و ده سال باقی و بعد خراب خواهد شد و همین طور هم شد و این استدلال را از لفظ بزوات<sup>۲</sup> استخراج کردند.

و اگر کسی اعتراض نماید باین دلیل که با در لفظ بماد ماد از نفس کلمه نیست بلکه از اداتست و حرفیست که از برای صله مذکور گردیده است و هر گاه خواسته باشیم اسم محمد صلی الله علیه و آله و سلم را استخراج نمائیم محتاج میشویم بباء ثانیه و بگوئیم به بماد ماد.

جواب گوئیم از مشهوراتست در نزد ادبای یهود که چون دو باء در يك کلمه جمع شود یکی از دو باء را از نفس کلمه حذف مینمایند و آنکه از نفس کلمه است باقی میگذارند و این امر شایع است در نزد ایشان در مواضع غیر محصوره

۱- مصنف رحمه الله چند سطر جلوتر اسم پیامبر اسلام را ماد ماه دانسته بزودی هم خواهد آمد و اینجا در حساب حروف بماد ماد را محسوب می دارد بطوریکه تنها ماد ماد بیش از نود نخواهد بود از این رو این استدلال را نمی توان تمام دانست.

۲- در ابجد کبیر ب = ۲ ، ز = ۷ ، الف = ۱ ، و ت = ۴۰۰ است که مجموع آن ۴۱۰ خواهد بود.



و هر کسی که فی الجمله اطلاع داشته باشد در علم ادبیه یهود این مسئله از برای او كالشمس فی وسط السماء ظاهر و روشن خواهد گردید که از غایت اشتهاار محتاج بدلیل نیست.

و فخر رازی در مجلد اول از تفسیر کبیرش از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده است که ابویا سربن اخطب یهودی خدمت رسول الله رسید که آن بزرگوار سوره مبارکه بقره را تلاوت میفرمود: *الم ذلك الكتاب لا ريب فيه...* پس از آن برادر ابویاسر حی بن اخطب و اکعب بن الاشراف آمدند از آن بزرگوار سؤال کردند ازالم و گفتند تو را بخدائیکه غیر از او خدائی نیست آیا این حق است *الم* از آسمان از برای تو آمده است پس پیغمبر فرمودند بلی اینطور نازل شده است پس حی عرض کرد اگر تو صادق باشی من مدت این امت را میدانم چند سال خواهد بود.

پس از آن گفت چگونه ما داخل بدین مردی بشویم که این حروف بحساب جمل دلالت دارد بر اینکه منتهای مدت این امت هفتاد و یکسال خواهد بود.

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خندیدند پس حی عرض کرد غیر از اینحروف داری؟ حضرت فرمودند بلی *المص* حی عرض کرد این اکثر از اولست و این یکصد و شصت و یکسالست غیر از این هم هست؟ حضرت فرمودند بلی *الر* حی عرض کرد این اکثر از اول و دوم است پس ما شهادت میدهم اگر تو صادق باشی که امت تو مالک نمیشود مگر دو بیست و سی و یکسال را.

بعد عرض کرد غیر از اینهم هست حضرت فرمودند بلی *الم* پس حی گفت *فنحن نشهد اننا من الذين لا يؤمنون* ما نمیدانیم کدام يك از اقوال تو را بگیریم؟ پس ابویاسر گفت و اما من پس شهادت میدهم بر اینکه پیغمبران ما ما را خیر دادند از ملک این امت و بیان نکردند که چند سال خواهد بود و اگر محمد صادق باشد در این اقوال من می بینم همه اینها از برای او جمع خواهد شد پس جماعت یهور برخاستند و گفتند یا محمد امر تو بر ما مشتبه شد نمیدانیم قلیل را بگیریم یا کثیر را.

پس از این حدیث شریف معلوم میشود که اکثر دلایل یهود با حروف جمل است لهذا خداوند بهمان طریق از برای ایشان فرستاد و ممکنست که لفظ به ماد ماد منقوص اسم محمد باشد .

و در کافی در باب ولادت امام موسی کاظم علیه السلام مرد نصرانی از امام موسی کاظم (ع) سؤال کرد از معنی حم والکتاب المبین انا انزلناه فی لیلۃ مبارکة حضرت فرمودند حم منقوص اسم محمد است صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب هود علیه السلام پس ممکنست که ماد ماد هم منقوص اسم آنحضرت باشد .

حاصل کلام : بماد ماد و طاب طاب از اسامی مبارکه آنحضرتند بی شبهه علامه مجلسی در تذکرة الائمة میفرماید اسم آنحضرت بطریق صحیح بماد ماد است و هم طاب طاب است و قاضی عیاض در شفا مینویسد که از جمله اسامی آنحضرت ماد ماد است و لفظ ماد ماد در عبرانی در سه موضع در همین سوره ذکر شده است و مترجم سریانی ماد ماد را به طاب طاب ترجمه کرده است آنهم اسم آنحضرتست بنا بر تصریح علماء .

بشارت پنجم :

شیلوه و پیروانش

ایضاً در تعیین اسم حضرت و تعیین وقت بعثت آن بزرگوار است آیه ۱۰

از باب ۴۹ از سفر تکوین باین نحو رقم یافته است :

لُوْيَا سُرِّ شَمِطٍ مِّمِّي يَهُودَا أَوْمٌ حُوقِقِ مِيبِنٍ وَغَلَا وَعَدَكِي يَبُوشِلُوهُ وَوُ

يَبْقَهتِ عَمِيمٍ .

و فی السریانیه : لِغَابِرٍ قَطِيًّا مِنْ يَهُودَا وَ خَطْرًا مِنْ أَرَائِخٍ بِاِقْلَتِه هَل

دَاتِي شِيلُوهُ وَإِلِهٍ مَا صِيَّتَا دِتَا يَبِي .

یعنی عصای سلطنت از یهودا و فرمانفرمائی از میان پاهایش نهضت نخواهند نمود تا وقتی که شیلوه بیاید که با او امتهای جمع خواهند شد .  
مخفی نماند که اهل کتاب از یهود و نصاری در ترجمه این لفظ اختلاف کثیری دارند .

و صاحب رسالهٔ هادیه آیه را باین نحو ترجمه کرده است: که حاکم از یهودا زایل نمیشود و راسم از میان پاهای او تا آمدن شیلوه .

و بعد گفته است در این آیه دلالتی است بر بعثت خاتم الانبیاء (ص) بعد از تمامی حکم موسی و عیسی زیرا که مراد از حاکم موسی است بجهت بودن او بعد از یعقوب زیرا که بعد از یعقوب پیغمبر صاحب شرع نیامد تا زمان موسی مگر موسی و مراد از راسم عیسی علیه السلام است زیرا که بعد از موسی تا زمان عیسی صاحب شرع نیامد مگر جناب عیسی و بعد از آن دو بزرگوار صاحب شرع نیامد مگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم .

پس معلوم میشود مراد از قول یعقوب که می فرماید شیلوه مراد حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم است .

و اما مراد از قول او که با او امتهای جمع خواهند شد این علامت صریحه و دلالت واضحه است که مراد از این آیه آن بزرگوار است زیرا که امتهای جمع نشدند مگر با آن بزرگوار و جناب داود را در این میان ذکر نفرمود زیرا که داود احکام ندارد و از تابعین موسی علیهما السلام است و مقصود از خبر جناب یعقوب ذکر صاحبان احکام است انتهى کلامه ملخصاً .

مؤلف حقیر گوید : مراد از حاکم موسی است زیرا که شریعت آن بزرگوار جبریه و انتقامیه بود و مقصود از راسم عیسی علیه السلام است زیرا که شریعت او جبریه و انتقامیه نبود .

و اگر از عصا سلطنت دنیویه مراد باشد و از راسم هم حکم دنیوی چنانچه از رسایل قسیسین از فرقهٔ پروتستنت و بعضی تراجم ایشان مفهوم میشود صحیح

نیست که مراد از شیلوله مسیح یهود باشد چنانچه مزعوم ایشانست و نه عیسی (ع) چنانچه مزعوم نصاری است .

و اما اول پس ظاهر است زیرا که سلطنت دنیوییه و حاکم دنیوی زیاده از دو هزار سال از آل یهود زایل گردیده است یعنی از زمان بخت نصر و تاکنون کسی حسیس مسیح یهود را نشنیده است .

و اما ثانی زیرا که سلطنت و حکومت از آل یهود زایل گردید به مقدار ششصد سال قبل از ظهور عیسی (ع) یعنی در عهد بخت نصر و او جلا داد بنی یهود را بسوی بابل و مدت شصت و سه سال در بابل بودند نه مدت هفتاد سال چنانچه بعضی از علمای پروتستنت میگویند از برای تغلیط عوام چنانچه در باب اول گذشت. و پس از واقعه بخت نصر در عهد انتیکوس واقع شد بر یهودا آنچه واقع شد و او عزل کرد او نیاس جبر یهود را و منصب او را فروخت برادر او یاسون به سیصد و شصت وزنه طلا که هر سال این مبلغ را از بابت خراج تقدیم نماید پس از آن او را عزل نمود و منصب او را فروخت برادر دیگر مینسالاوس به ششصد و شصت وزنه طلا پس از آن خبر موت انتیکوس شایع شد و یاسون طالب منصب کهانت گردید و وارد اورشلیم شد با هزار نفر و کشت هر کس را که دشمن خود می دانست و از قضا خبر موت انتیکوس کذب بوده پس انتیکوس بر اورشلیم هجوم آور شد در سنه ۱۷۰ قبل از میلاد مسیح و چهل هزار نفر از اهل اورشلیم را کشت و چهل هزار نفر را اسیر کرد .

و در فصل ۲۰ از جزو ثانی از مرشد الطالبین در بیان جدول تاریخی در صفحه ۴۸۱ از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۵۲ از میلاد باین نحو رقم شده است : سلطان مسطور اورشلیم را نهب نمود و هشتاد هزار نفر را هم کشت انتهی کلامه .

و هر چه در هیکل بود از امتعه نفیسه همه را غارت نمود که قیمت اشیاء منهوبه هشتصد وزنه طلا بود و گز از ماده ای آورد و بالای مذبح یهود از برای اهانت سوزانید و بعد بسوی انطاکیه مراجعت کرد و پاپلیپس را که یکی از ارادل بود حاکم نصب

نمود برجماعت یهود .

و در رحلت چهارم بمصر ابولونیوس را با بیست هزار لشگر فرستاد و لشگریانرا امر کرد که اورشلیم را خراب کنند و رجال را سر ببرند و نسوان و صبیانرا اسیر نمایند پس لشگر متوجه اورشلیم گردید و در وقتی که جماعت یهود مجتمع بودند از برای صلوة سبت علی حین عقله لشگر بر سر ایشان ریخته شده و همه را کشتند مگر قلبلی که در جبال مخفی و در مغارها پنهان گردیدند و اموال شهر را غارت و مدینه را آتش زدند و حصارهای او را منهدم و منازل را خراب و بعد قلعه بعد از این هدم بالای کوه اکرا از مصالح خانهای مخروبه بنا کردند و عساکر بر جمیع نواحی هیکل از آن قلعه مشرف بودند و هر کس نزدیک به هیکل می آمد او را می کشتند پس از آن انتیوکس اثنیوث را فرستاد تا یهود را عبادت اصنام یونانیه یاد بدهند و هر کس امثال این امر را نماید کشته شود پس اثنیوث باورشلیم آمد و بعضی از یهود که کافر بودند او را مساعدت نمودند و ذبیحه یومیه را باطل نمود و جمیع طاعات دین یهود را عموماً و خصوصاً نسخ نمود و هر چه از نسخ عهد عتیق پیدا کرد بعد از فحص تمام همه را سوزانید و صورت مشتری را در هیکل و مذبح یهود جاداد و هر کسی که مخالف امر انتیوکس بود او را کشت و میتائاس کاهن با پنج پسرش از این داهیه نجات یافتند و فرار نمودند بسوی وطن خود و همه این امور قبل از جناب عیسی بوده است چنانچه در تواریخ ایشان تصریح بمطالب مذکور شده است پس چگونه مصداق این خبر عیسی خواهد بود !

و اگر گویند: مراد از بقای سلطنت و حکومت امتیاز قوم است چنانچه بعضی از ایشان الان میگویند .

جواب گوئیم : این امر باقی بود تا ظهور حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و جماعت یهود در اقطار عرب صاحبان حصون و املاک بودند و احدی از سلاطین روی زمین را اطاعت نمی نمودند مثل یهودهای خیبر و غیرهم بلکه سلطنت مختصری هم در خیبر داشتند و بعد از ظهور محمد صلی الله علیه و آله و سلم خیبر از

برای آنبزرگوار بدست خیرگشای حضرت علی بن ابیطالب سلام الله علیه مفتوح گردید و امتیاز کلیه از ایشان برداشته شد فضربت علیهم الذلّة والمسکنه در جمیع اقالیم بعد از ظهور حضرت محمد (ص) مطیع غیر گردیدند پس اولی والیق اینکه مراد از شیلوه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم است نه مسیح یهود و نه عیسی بن مریم. پس ثابت گردید اینکه شیلوه هم از اسامی آنبزرگوار است و یعقوب علیه السلام آمدن آنبزرگوار را بشارت داده است .

ایضاً اگر مقصود از شیلوه مسیح الیهود و یا مسیح النصارى باشد کلام صحیح نخواهد بود چرا که مسیح الیهود و مسیح النصارى از اولاد یهودا میباشند و سلطنت ایشان مؤکد سلطنت اولاد یهودا خواهد بود نه مانع .

بشارت ششم :

پیامبر موعود زبور

در زبور ۴۵ جناب داود علیه السلام باین نحو رقم یافته است :

مُونِ بَعْلِي بُبَيِّ صِبَايَ يُمِرُّونَ أَنَا بِلِخْنِي لِمَلَكَانِي قَلِمَلِي  
بِكَّتْ بِنَايِرِيشِ بُوَشِ شِيْمِرَاوْتِ مِّنْ بِنِي نَشَادِرِيْعَا لَأَشَقَّتْ سِبَبٌ وَتُغِ  
بُتْ دَاهَ قَمَ بَارِ خَلُوْخَ لِعَالَمِ خَلُوْصِ سَيِّخَ عَلِ عِطْمَا يَا كَمْبِرَا خَقْرِخِ  
وَزَارِ يَبُو تُوْخِ وَبِرَارِ يَبُو تُوْخِ مَنِّي رِ كُوْبُ بُوْتِ هَجَّتْ دِصْرَ صَطُوْنَا  
وَيَكْحُو تَاوَزْدِي قُو تَاوَيْتَ مَلْبَلِخَ مِّنْ دِيَانِي صَوَانِي يَمِينُوْخِ كَبْرُوْخِ  
خَرِيْنَا طَايِبِي دِخُو تُوْخِ بَدَانِي بِلْبَادِ دِشَمْنِي دِمَلَكَا تَرِ وَ نُوْسُوْكَ  
يَا آلِهَ لَا بَتْ أَبْدِيْنِ بِلِي قَطِيَادُ وَ زَقَطِيَادُ مَلَكُوْتِكَ مُوْخَلْبُوْخِ  
زِدِيْقُوْنَا وَ سِنَلُوْخِ بِيْشُو تَابُوْتِ دَاهَا قَمَ مِشْخَلُوْخِ آلِهَ الْهَجِّ بِمِشْخَادِ

خَدُو تَا زَوْدَا مِنْ خَبْرَا وَ تُوخْ مُورَا وَ اَهْلُو ت قَسْبَا كَلِي جُو لُوخْ مِنْ  
 هَكَلِي دِكْرَم بِيْلَادِ مَنِي قَم مَخْدِي لُوخْ بِنَا تِي دِمَلِكِي كُو مِيُو قُرِي  
 دِيُوخْ يِنَا كَلِي تَا لَامَلَكْتَا بِيْمِينُوخْ بَدْحَبَادِ اَوْ پِيْر شَمْعِي يَا بَر تَا وَ  
 خِي دِمَكِي نَتَح وَ مَنِي طَا يَبَخْ وَ پَلْت دِيْبِيخْ دِيْب شَوْت مَلَكَا بِشَرخ  
 سَبَب دِهَوِي يَلِي مَرخ وَ سِيكُو دِ اَلِه وَ بَرْت دِي صُوْر بِي شَكش بِنَخ بَت مَجْعِي  
 دَوْلَتْمَنِي دِي تَا يِيَا وَ كَلِي خَقْر وَ ه لِي بَرْت دِي مَلَكَا لَكُو ي مِنْ زَقْرِي يَانِي  
 دِدِهْبَا لِي شَتُوَه بِي جُو ي رُنْ كِي رُنْ كِي بَت پِي شِي مُو يِي بِي خَدُو تَا وَ  
 بِصَخْتَا بَت اُو رِي كُو عِمَارَت بِي مَلَكَا مَبْدَل دَب وَ تُوخْ بَت هُو ي بِنُو  
 لُوخْ مَت بَت لُون لِر شَنِي بَكَلِه اَدْعَا بَت مَتَخِر بِي مَوخ بِي كَلِدُوْر اُو دُوْرَا  
 بُو ت دَا هَا تَا يِي بَت شَا كِر لُوخْ لَابَد اَبْدِيْن .

المعنى : موافق فارسيه مطبوعه دار السلطنه لندن بدار الطباعه دليمواتس سنه  
 ۱۸۵۶ المسيحيه مطابق سنه ۱۲۷۲ الهجريه وايضاً موافق فارسيه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ :  
 دل من سخن نيکو را جاري مينمايد افعالم را بملك عرضه ميدارم  
 زبانم قلم زود نويسنده ايست ۲ از فرزندان آدم زيباتري بلاغت بلبهائي  
 تو ريخته است چونکه خدا تورا ابدأ برکت داده است ۳ اي پهلوان  
 شمشير ترا که حلال وجاه تو است بکمرت به بند ۴ و با عظمت خود  
 بر خوردار شده سوار بشود بسبب حقيقت و حلم و عدالت که دست راست  
 تو چيزهاي مهيب را بتو نشان ميدهد ۵ تيرهاي تو بر قومهايي که از دل  
 دشمن ملک اند تا آنکه در زير تو افتاده شوند تيز است ۶ اي خدا تخت تو  
 تا ابد آباد است عصاي مملکت تو عصاي عدالتست ۷ عدالت را دوست

میداری و شرارت را بغض مینمائی از آن سبب خدای خدایت تو را بروغن شادمانی زیاده از مصاحبانت مسح نمود ۸ تمامی لباسهایت از مر و عود و سلیخه (معطر) است که تو را از سرای عاج ارمن مسرور ساخته است ۹ در میان زنان باوقارت دختران ملوک هستند بدست راست تو ملکه بطلای اوفیر می ایستد ۱۰ ای دختر بشنو و ببین و کوش خود و افراد ارقوم خود و خانه پدرت را فراموش کن ۱۱ تا آنکه ملک از حسن تو اشتیاقمند باشد چونکه آقای تو است باو کرفش نما ۱۲ و دختر صرربا پیشکش می آید و دولت مند ان قوم بطلب تو ملتمس اند ۱۳ دختر ملک در خلوت خانه اش تماماً محلی است و لباس او از زر قلاب دوزیست ۱۴ بلباس قلاب دوز بملک آورده میشود دختران دوشیزه که از مصاحبانش هستند از عقب او بتو آورده میشوند ۱۵ بلکه بسرور و خرمی آورده شده بقصر ملک داخل خواهند شد ۱۶ در جای پدرانت فرزندان خواهند بود تا ایشانرا در تمامی زمین سرور نصب نمائی ۱۷ اسم تو را پشت در پشت مذکور میگردانم از آن سبب قومها تو را تا ابدآباد تعریف خواهند نمود انتهى .

این امر مسلم است در نزد اهل کتاب از یهود و نصاری که جناب داود (ع) در این زبور بشارت می دهد ظهور پیغمبری را که بعد از او خواهد بود و تا امروز در نزد یهود ظاهر نشده است پیغمبری که موصوف و منعوت باشد بصفت مذکوره در این زبور و علمای پروتستنت ادعا مینمایند که این پیغمبر عیسی علیه السلام است و اهل اسلام گویند که این پیغمبر حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم است .  
و مؤلف حقیق گوید : اوصاف مذکوره در این زبور از برای نبی مبره

اینهاست که بترتیب ذکر می شود :

اول : آن نبی احسن ناس است .

دوم : افضل البشر است .



سیم : بلاغت از لباسهایش میریزد .  
 چهارم : مبارکست ابدالآباد .  
 پنجم : شمشیر خود را بکمر بسته است .  
 ششم : پهلوان پر قوتیست .  
 هفتم : باحق و صدق و عدالت و حلم است .  
 هشتم : دست راست او عجایب مینماید .  
 نهم : تیر او تیز است بر دشمنان .  
 دهم : جمیع قبایل در تحت او مغلوب و مقهورند .  
 یازدهم : عدالت را دوست میدارد و شرارت را بغض می نماید .  
 دوازدهم : بنات ملوک درخانه او خدمتکار می شوند .  
 سیزدهم : تحف و هدایا بسوی او فرستاده می شود .  
 چهاردهم : اغنیا مطیع و منقاد او می شوند .  
 پانزدهم : فرزندان او رئیس روی زمین می شوند عوض پدران .  
 شانزدهم : اسم مبارک او پشت در پشت مذکور میگردد .  
 هفدهم : قوم و طوایف ابدالآباد او را مدح و تعریف مینمایند .  
 و ابن اوصاف بتمامها بر اکمل و جه در محمد صلی الله علیه و آله و سلم یافت می شوند .

اما اول: پس علامه مجلسی در عین الحیات از حضرت امیرالمومنین (ع) نقل نموده است که حضرت رسول (ص) در هر مجلسی که می نشستند نوری از جانب چپ آنحضرت ساطع و لامع بود که مردم می دیدند .  
 ایضاً منقولست که یکی از زنان آنحضرت در شب تاری سوزنی گم کرده بود آنحضرت که داخل حجره او شد بنور روی آنحضرت آن سوزن را یافت .  
 ابوهریره گفت :

ما رایت شيئاً احسن من رسول الله صلی الله علیه و آله کان الشمس تجری

فی وجهه واذا ضحك يتالاه في الجدار او در حین هجرت از مکه بمدینه در خیمه ام معبد رضی الله عنها مهمان شد و معجزات کثیره در آن منزل از آن سرور ظهور و بروز نمود بعد از رفتن آنحضرت شوهر ام معبد که آمد آنحضرت را از برای خویش وصف نمود از جمله وصفهای او این بود: اجمل الناس من بعید واحلمهم واحسنهم من قریب<sup>۲</sup> و در منهج الصادقین از جابر بن عبدالله انصاری نقل میکند در ذیل تفسیر آیه ما هذا بشرا ان هذا الامم کثیر<sup>۳</sup> که حضرت رسالت فرمود که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت یا محمد خدایتعالی تو را سلام می‌رساند و می‌گوید ای حبیب من حسن روی ترا از نور عرش مقرر کرده‌ام و حسن روی یوسف را از نور کرسی و هیچ مخلوقی نیکتر از تو نیافریده‌ام .

واما دوم : پس حقتعالی در کلام مجیدش فرمود: تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ<sup>۴</sup> و اهل تفسیر گفته‌اند از قول الله عزوجل و رفع بعضهم درجات<sup>۵</sup> محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که خداوند او را تفضیل داده است بر جمیع انبیاء علیه السلام از وجوه متعدده از آن جمله قول الله عزوجل وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ<sup>۶</sup> پس چون آنحضرت رحمت است از برای کل اهل عالم پس لازم است که افضل باشد از کل اهل عالم .  
وجه دوم : آنکه امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم افضل الامم است پس واجبست آنحضرت هم افضل الانبیاء باشد .

بیان اول: قول الله تعالی كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ<sup>۷</sup>

- ۱- کسی را زیباتر از پیغمبر اسلام (ص) ندیدم! جمالش بمانند خورشید می‌درخشید بهنگام خندیدن پرتو نور (دندانش) دیوارها را روشن می‌کرد .
- ۲- زیباترین مردم از دور و خوشخو و خوشروترین آنان از نزدیک بود .
- ۳- این بشر نیست! جز فرشته زیبا نتواند بود. سوره یوسف ۱۲ : ۳۱ .
- ۴- ایقاند فرستادگان! برخی‌ها از برخی برتری دادیم. سوره بقره ۲ : ۵۲ .
- ۵- مقام برخی‌ها بالا بردیم. سوره بقره ۲ : ۲۵۲ .
- ۶- از راه رحمت ترا بجهانیان فرستادیم. سوره انبیاء ۲۱ : ۱۰۷ .
- ۷- بهترین گروه بودید که برای مردم برگزیده شدید. سوره آل عمران ۳ : ۱۱۰ .

بیان ثانی : این امت این فضیلت را نیافت مگر بجهت متابعت محمد

صلی الله علیه و آله و سلم. قالی الله تعالی : **قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِيْ حُبًّا** <sup>۱</sup>  
 فضیلت تابع موجب فضیلت متبوع است .

وجه سوم: آنکه قول الله عزوجل :

**وَإِذْ أَخَذْنَا لِمِثَاقِ النَّبِيِّينَ لَمَّا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ تَرْجَاؤُهُمْ أَنْ يُسَلِّمُوا بِمَا نُصَلِّقُ لَكُمْ لَأُولَئِكَ بِهِ وَكُنَّ صَرِيحَةً**

حاصل مفاد آیه مبارکه اینکه خداوند اخذ میثاق نموده است از جمیع پیغمبران  
 که همه ایمان بیاورند به پیغمبر آخر الزمان و او را نصرت نمایند .

پس حاصل مقصود اینکه جمیع پیغمبران امت او هستند و مسلم است که نبی  
 افضل از امت خودش است و هر کس زیادتی اطلاع را خواسته باشد رجوع کند  
 بکتاب اهل اسلام بخصوص تفسیر کبیر فخر الرازی در ذیل تفسیر **تلك الرسـل**  
 فضلنا بعضهم علی بعض .

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: **اناسید ولد آدم یوم القیامة ولا فخر**  
 یعنی منم آقای فرزندان آدم تا روز قیامت و اینرا فخرأ از برای نفس خود نمیگویم  
 بلکه از بابت تحدث بنعمت خداست .

و اما سیم : پس غیر محتاج است به بیان حتی موافق و مخالف اقرار دارند  
 بفصاحت و بلاغت کلام آنبزرگوار رواة در وصف کلام آنبزرگوار گفته اند :

**كان اصدق الناس لهجةً وافصح الناس كلاماً فكان من الفصاحة بالمحل  
 الافضل و الموضوع الاكمل**

حتی انس و جن اگر جمع بشوند مثل انا اعطینای او را نمیتوانند بیاورند

۱- بگو : اگر خدا را دوست دارید پیرو من باشید تا خدا شما را دوست دارد. سورة  
 آل عمران ۳ : ۳۱ .

۲- بر آنچه از کتاب و حکمت شما آوردهام خدا از پیامبرانش پیمان گرفت ، سپس فرستاده  
 گواه دهنده بسوی شما آمد تا باو ایمان آورید و او را یاری کنید. سورة آل عمران ۳ : ۳۱ .

که سه آیه است قال الله تعالی جلّ ذکره :

ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فانو بسورة من مثله الایه<sup>۱</sup> و تا امروز که یکهزار و سیصد و دوازده سال از هجرت گذشته کسی نتوانسته یکسوره از قرآن آنبزرگوار را بیاورد تفصیل مسئله در باب ششم خواهد آمد انشاءالله تعالی .

و اما چهارم: آنکه فقال الله عزوجل: **اِنَّ اللّٰهَ وَمَلَائِكَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ**<sup>۲</sup>

و هزار هزار از مردم در صلوات خمس و غیر صلوات خمس صلوات و برکات میفرستند بر آنبزرگوار اللهم صل وسلم وزد وبارک علی محمد و آل محمد.

و اما پنجم: پس ظاهر است خود رسول الله فرمود انا رسول بالسیف جهاد با مشرکین از اعظم اجزای شرع شریفش است .

و اما ششم: پس قوت جسمانی آنبزرگوار بوجه کمال بود چنانچه ثابت گردیده است از احادیث و تواریخ که رکانه<sup>۳</sup> خلوت کرد با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی از شعاب مکه قبل از اسلام حضرت فرمودند یا رکانه آیا از خدا نمیترسی دعوت مرا بسوی توحید و اسلام قبول نمیکنی؟ عرض کرد اگر میدانستم دعوت شما حق است شما را متابعت میکردم حضرت فرمود اگر ترا بزمین بزنم خواهی دانست که قول من حق است؟ عرض کرد بلی. پس حضرت او را گرفت و بقوت بازو او را بزمین خوابانید پس عرض کرد یا محمد دوباره پس حضرت ایضاً او را گرفت و بزمین زد پس عرض کرد یا محمد (ص) این بسیار عجیب است حضرت فرمودند اگر از خدا بترسی و امر مرا متابعت نمائی از این اعجب تر خواهی

۱- اگر از آنچه به بنده خود فرستاده ایم در شك هستید يك سوره همانند او را بیاورید .

سوره بقره ۲ : ۲۳ .

۲- خدا و فرشتگانش پیامبر را درود می فرستند. احزاب ۳۳ : ۵۶ .

۳- پسر عبد یزید بن هاشم بن مطلب ا ابن اثیر در اسدالغابه گوید : گرچه رکانه با مصارع و احضار شجر ایمان نیاورد ولی بعد مسلمان شد و به مدینه آمد و پیامبر اسلام در جنگ خیبر او را سهمی قرار دادند. گویند رکانه در زمان خلافت عثمان و یا بسال ۴۲ هجری وفات نمود.

دید عرض کرد از این اعجب تر چه چیز است که شما مرا بزمین بزیند و در مصارعت بر من غالب باشید حضرت فرمودند این شجر را از برای تو صدا میکنم پس حضرت آندرخت را دعوت کرد و آنشجر بجانب آنحضرت آمد و پیش روی او ایستاد پس دوباره حضرت آندرخت را امر بانصراف فرمود و شجر بمکان خود برگشت. پس رکانه بسوی قوم خود مراجعت کرد و گفت یا بنی عبد مناف اسحر از محمد ندیدم و مشهودات خود را نقل نمود و این رکانه پهلوان و مصارع مشهوری بود. و اما شجاعت آنسرور : امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمودند :

و انا كنا اذا حمى البأس واحمرت الحدى اتقيا برسول الله صلى الله عليه و آله وسلم فما يكون احد اقرب الى العدو منه ولقد رأيتنى يوم بدر ونحن نلوذ برسول الله صلى الله عليه و آله وهو اقربنا الى العدو وكان من اشد الناس يومئذ بأساً .

حاصل مقصود اینکه چون تنور حرب گرم میشد و حدقهها سرخ رسول الله را و قایه قرار میدادیم از برای خود و احدی نزدیکتر به دشمن نبود از آنسرور و در جنگ بدر بآن بزرگوار پناه میبردیم در آنروز شدت و وصولت او از همه بیشتر بود . عبدالله عمر<sup>۱</sup> گفت : ما رأيت اشجع و لانجد ولا جود من رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم فيا سبحان الله عجب شجاعتی است اشجع ناس که علی بن ابیطالب (ع) بالاتفاق از مخالف و مؤالف می فرماید پناه ما در جنگ رسول الله بوده است آری والله پناه کل خلایق عند الشدائد در دنیا و آخرت آنبزرگوار است بجان خود قسم است علمای پروتستنت در انکار نبوت آنبزرگوار محاربه با خدا و رسول مینمایند .

و اما هفتم : پس امانت و صدق و عدالت از صفات جبلیه آنحضرتست

۱- از جمله افرادی است که زیاد در محض پیامبر بوده است. گویند که هر جا حضرت نماز می گزارند عبدالله عمر نیز تاسی می کرد و نماز می خواند و در بیشتر جنگها شرکت داشته است. اسد الغابة .

صلی الله علیه و آله وسلم نضربن الحارث<sup>۱</sup> بجماعت قریش گفت :

محمد (ص) کان فیکم غلاماً حدثاً ارضاکم فیکم و اصدقکم حدیثاً و اعظمکم امانةً حتی اذا رأیتم فی صدغیه الشیب و جاءکم بما جاءکم قلتم انه ساحر لا والله ما هو بساحر .

حاصل مفاد این کلمات آنکه آنحضرت در میان شما بزرگ شد و همه شماها از او راضی بودید و اصدق شماها بود حدیثاً و اعظم شماها بود امانةً تا اینکه پیری را در صدغیه او ملاحظه نمودید و آورد بسوی شما آنچه آورد گفتید ساحر است لا والله ساحر نیست .

حرقل سؤال کرد از حال نبی صلی الله علیه و آله وسلم از اباسفیان. گفت آیا آنحضرت را قبل از ادعای نبوت متهم بکذب مینمودید ؟ گفت نه بلکه در میان ماها اصدق ناس بود .

و اما هشتم : پس در بدر و همچنین در حنین<sup>۲</sup> قبضه خاکی بروی کفار رمی فرمودند و احدی از مشرکین نماند مگر اینکه مشغول بچشمش بود پس منهزم گردیدند و مسلمین از ایشان متمکن شده بعضی از کفار قتل و برخی اسیر گردیدند. پس امثال این امور از عجایب هدایت یمین آنبزرگوار است .

و اما نهم : پس اولاد اسمعیل علیه السلام ارثاً عن ابيهم تیرانداز بوده‌اند غیر محتاج است به بیان .

آیه ۲۰ از باب ۲۱ از سفر تکوین در باب تیراندازی اسمعیل چنین میفرماید :

- ۱- از صحابه‌های پیشین پیامبر اکرم (ص) است که درهمه جنگها ملازم رکاب آنحضرت بود. ابن‌قداح گوید : نضر در قادسیه کشته شد در حالیکه او را فرزندی نبود. اسدالغابه.
- ۲- بدر قریه‌ایست در جنوب غربی مدینه که در رمضان سال دوم هجرت مسلمانان در این محل با مشرکین جنگیدند و پیروز شدند و بدینوسیله حکومت اسلام محکم‌تر شد و از آن پس دین اسلام رواج بیشتری یافت، حنین بیابانی است میان مکه و طائف در این مکان جنگی بین مسلمانان و کفار پادیه‌نشین اتفاق افتاد نخست مسلمانان شکست خوردند ، بار دیگر بچنگ رو آوردند و پیروز شدند و غنایم زیادی بدست آوردند .

و خدا با پسر بود یعنی با اسمعیل که نشو و نما نمود و در بیابان ساکن شد و تیر انداز گردید .  
 و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مکرر میفرمود که روم از برای  
 شما مفتوح خواهد گردید و خدا از برای شما کافی است و عجز بهم نرسانید از  
 تیر اندازی .

و ابضاً میفرمود: ارموا بنی اسمعیل فان اباکم کان راهباً یعنی تیر اندازی  
 کنید ای پسران اسمعیل بدرستی که پدر شما تیر انداز بود و هم وارد گردیده است  
 که حضرت پیغمبر میفرمود: من تعلم الرمی ثم تور که فلیس منا یعنی هر کسی  
 تیر اندازی را تعلیم بگیرد پس از آن ترك نماید پس تارك آن از ما نیست .

حاصل کلام سبق و رمایه جزو یست از اجزاء شرع آن بزرگوار نمی بینی که  
 فقها باب علیحده در کتب فقهیه از برای سبق و رمایه معین کرده اند و فرمودند  
 برد و باخت در همه چیز حرام است مگر در سبق و رمایه بشرایط مقرر در فقه خود .  
 پیغمبر رامی و هکذا اولاد طیبین آن بزرگوار صلوات الله علیهم اجمعین رامی بودند .  
 علامه مجلسی ره در باب هفتم و فصل دوم از کتاب جلاء العیون بسند معتبر  
 از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل فرموده است که حضرت صادق (ع)  
 فرمودند :

چون با پدرم امام محمد باقر (ع) به هشام بن عبدالملک وارد شدیم  
 آن ملعون بر تخت پادشاهی خود نشسته بود و لشگر خود را مکمل و مسلح  
 دو صف در مقابل خود باز داشته بود آماج خانه را در برابر خود ترتیب  
 داده بود و بزرگان قومش در حضور او تیر می انداختند چون در ساحت  
 خانه او داخل شدیم پدرم در پیش میرفت و من در عقب او میرفتم چون  
 نزدیک آن امین رسیدیم با پدرم گفتم که با بزرگان قوم خود تیر بیندازید  
 پدرم گفت که من پیر شده ام و اکنون از من تیر اندازی نمی آید اگر مرا  
 معاف بدارید بهتر است آن ملعون سوگند یاد کرد که بحق آن خداوندیکه  
 ما را بدین خود و پیغمبر خود عزیز گردانیده که ترا معاف نمیدارم پس بیکمی

از مشایخ بنی امیه اشاره کرد که کمان و تیر خود را باو ده تا بیندازد پس پدرم کمانرا با يك تیر از آنمرد گرفت و در زه کمان گذاشت و بقوت امامت کشید و بر میان نشانه زد پس تیر دیگر گرفت و برفاق تیر اول زد که آنرا با پیکان بدو نیم کرد و در میان نشانه محکم شد تا اینکه چند تیر چنان پیاپی افکند که هر تیری برفاق تیر سابق آمد و او را بدو نیم کرد و هر تیری که آنحضرت می افکند کانه بر جگر هشام می نشست و رنگ شومش متغیر میشد تا اینکه در تیر نهم بیتاب شد و گفت نیک انداختی ای ابو جعفر و تو ماهرترین عرب و عجمی در تیر اندازی انتهی .

بدانکه موضع حاجت را از حدیث ذکر کردیم پس ثابت شد که این وصف در حق حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است .

و اما دهم : پس مردم فوج فوج داخل دین خدا در حال حیات آنبزرگوار

گردیدند و منقاد حکم آنسرور شدند قال الله عزوجل : یدخلون فی دین الله افواجا

و اما یازدهم : پس از اوصاف مشهوره آنحضرتست حتی معاند هم اقرار

و اعتراف دارد چنانچه در ماتقدم دانستی .

و اما دوازدهم : پس بنات ملوک و امراء خدمتکار مسلمین گردیدند در طبقه

اولی از آنجمله جناب شهربانو رضی الله عنها دختر یزدجرد کسرای فارس مفتخر بود بخدمت حضرت سیدالشهداء حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام .

و اما سیزدهم و چهاردهم : زیرا که نجاشی پادشاه حبشه و منذر بن ساوا

ملك البحرين و ملك عمان منقاد و مسلم گردیدند و هر قیل قیصر روم هدیه فرستاد

خدمت آنحضرت و مرقومش ملك القبط سه کنیز و غلام اسود و بغله شهبها و حمار

اشهب و فرس و ثياب و غیر اینها بعنوان هدیه ارسال حضور مبارك حضرت رسول

صلی الله علیه و آله و سلم کرد .



و اما پانزدهم : پس بعضی از اولاد امام حسن علیه السلام بخلافت رسیدند در اقالیم مختلفه از حجاز و یمن و مصر و مغرب و شام و فارس و هند و غیر اینها و بمرتبه سلطنت و امارت عالیہ رسیدند والی الآن ایضاً در دیار یمن و حجاز و غیر اینها امرا و حکام از نسل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم یافت میشوند. و از اولاد حضرت حسین علیه السلام سلاطین ذوی العز و الاقتدار بهم رسیده یعنی سلاطین صفویه انار الله براهینهم .

و عنقریبست که انشاء الله حضرت مهدی عجل الله فرجه از نسل حضرت رسول (ص) ظاهر شود و خلیفه الله باشد در تمامی روی زمین و تمامی ادیان دین واحد خواهد بود در عهد شریف آن بزرگوار و جناب عیسی نازل و از جمله اعوان آن سرور خواهد بود .

و اما شانزدهم و هفدهم : الوف الوف پشت اندر پشت در اوقات صلوات  
 خمسہ بصورت رفیع در اقالیم مختلفه ندا میکنند که : اشهد ان لا اله الا الله  
 و اشهد ان محمداً رسول الله و صلوات میفرستند در اوقات مذکورہ غیر محصورین  
 از مصلین و قرآء منشور آن بزرگوار را حفظ مینمایند و مداحین در کوچه و بازار و  
 منابر و مساجد مدح خود و اولادش را میخوانند و علماء و سلاطین و وزراء بخدمتش  
 میرسند و از پشت در سلام میکنند و بخاک روضه مقدسش رویهای خودشانرا متبرک  
 مینمایند و امیدوار بشفاعتش هستند اللهم ارزقنی زیارتہ و لا تحرمنی شفاعتہ  
 و اجعل ایامی الا تمة خیر آمن ماضیة و احفظنی من شر الحساد یا ارحم الراحمین .  
 و اینخبر در حق عیسی علیه السلام صادق نیست و این اوصاف در حضرت  
 عیسی پیدا نمیشود یقیناً و ادعای علمای پروتستنت در این باب باطلست بی شبهه  
 زیرا که ایشان ادعا مینمایند که خیر مندرج در باب ۵۳ از کتاب اشعیا در حق عیسی  
 علیه السلام است و در آنخبر باین نحو مرقوم گردیده است :

زیرا که در حضورش مثل نهالی میروید و مثل ریشه در زمین خشک  
 شده و پرا نه منظری و نه زیبائست و قتیکه باو مینکریم نمایشی ندارد که

باو رغبت داشته باشیم ۳ خوار و درمیان آدمیان مردود صاحب غمها و شناسنده دردها مثل کسی که از او روکردان میشدند و حقیر شده که او را بحساب نیاوردیم ۴ اما ما او را بطوری بحساب آوردیم که از خدا کوفنی ومضروب ومبتلا است انتهى .

و این اوصاف ضد اوصافی است که در زبور مذکور گردید زیرا که بنا بر اقرار خود اهل کتاب حضرت عیسی منطری و زیبائی ندارد و حال آنکه در زبور مذکور گردید که باید احسن ناس باشد وجهاً وهمچنین صادق نیست بر حضرت عیسی که صاحب قوت وشوکت باشد وهمچنین متقلد بسیف هم نبود تیر تیزی هم نداشت و اغنیا از برای او منقاد نگردیدند و هدایا هم بسوی او نفرستادند بلکه بنا بر زعم نصاری عیسی علیه السلام را گرفتند و اهانتش کردند و استهزایش نمودند و بتازیانه او را زدند وتاجی از خار بافته بر سرش گذاشتند وبالاخره بدارش کشیدند .

و حضرت عیسی زن و فرزند نداشت پس دخول بنات ملوک در خانه او درست نیست و فرزندی هم نداشت که در جای پدر و در روی زمین بنشیند و ریاست نماید .

فائدة : ترجمه آیه ۷ مطابق است با اصل انجیل وهمچنین مطابق است با تراجم فارسیه که از مؤلفات خود علمای پروتستنت است وهکذا مطابق است با نقل مقدس النصاری زیرا که این آیه را در باب اول از رساله عبرانیه خود نقل کرده است و بهمانطوری است که ما نقل وترجمه نمودیم وهمچنین مطابقست با ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۲۱ و سنه ۱۸۳۱ و سنه ۱۸۴۴ وهمچنین مطبوعه سنه ۱۸۷۰ وهکذا فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۱۶ و ۱۸۲۸ و سنه ۱۸۴۱ و سنه ۱۸۷۸ و سنه ۱۸۵۶ و سنه ۱۸۹۱ همچنین با ترجمه اردو مطبوعه سنه ۱۸۳۹ و سنه ۱۸۴۰ و سنه ۱۸۴۱ و همچنین با اصل سریانیه مطبوعه سنه ۱۸۶۸ و همچنین سنه ۱۸۸۶ و سنه ۱۸۶۴ .

حاصل کلام : اصل انجیل همانطور است که ما ترجمه نمودیم که عدالت را دوست میداری و شرارت را بغض مینمائی از آنسبب خدا خدایت ترا بروغن شادمانی

زیاده از مصاحبانست مسح نموده است پس ترجمه‌ای که مخالف ترجمه‌ما باشد غلط است یقیناً و کافست بر رد آن الزاماً کلام مقدس النصاری و تو دانستی در مقدمه‌باب سیم که لفظ الله و رب و امثال ذلك اطلاق شده است بر عوام فضلاً عن الخواص و آیه ۶ از زبور ۸۲ باین نحو رقم شده است: من کفتم که شما خدایانید و جمیع شما فرزندان حضرت اعلیٰ انتهی .

پس وارد نمیشود قول صاحب مفتاح الاسرار که در آیه باین نحو واقع گردیده است : عدالت را دوست میداری و شرارت را بغض مینمائی از آن سبب ای خدا خدایت تو را بروغن شادمانی زیاده از مصاحبانست مسح نموده! بشخص دیگر غیر از مسیح گفته نمیشود ای خدا خدایت ترا مسح نموده الخ .

اولاً ترجمه او صحیح نیست یقیناً غلط اندازی بلکه بیدینی نموده است اضطراباً و این ترجمه مخالف زبور و مخالف پولس است و هرگاه ما قطع نظر نمائیم از عدم صحت ترجمه باز گوئیم این ادعا صریح البطلانست زیرا که لفظ الله در اینموضع بمعنی مجاز نیست نه حقیقی بدلیل قول او خدایت زیرا که خدای حقیقی خدا ندارد پس زمانی که بمعنی مجازی شد اطلاق میشود بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه اطلاق میشود بجناب عیسی علیه السلام .

بشارت هفتم :

ذوالفقار در زبور

در زبور ۴۹ باین نحو عیان و بیان گشته است :

حَلِيلُ يَا زَمورُ مَا يَا زَمرُتَا خَدَاتَا تَشْبُوخُ تُو كُو جَمَاعَتَا  
 دَرْدَقِي خَدِي يَسْرَائِيلَ يَبْرِينُوهُ بَنِي صَهْيُونِ پَسَخِي بِمَلَكِي شَبَخِي  
 لِسْمِي بِرَقْدَا بَتَبْ وَ كِنَارَا زَمْرِي اِلِي سَبَبْ دَكِي بِسَمَلَه مَرِيَا بِطَا يَبُوهُ

مَكْشِبْرٌ مَسْكِينِي بِرُقْنَا بِصَخِي زَدَيْقِي بَايَقْرَا مَقْوَحِي عَلَّ شَوَيْتَ  
 دَمُو يَأْتِي دَالَه بِلُوي وَسَيْبِ بَرِي پَوْمَنِي بَايَدِي لِعَبْدَا تَعْلَايَتَايِي  
 تَعْلَمُ يَأْتِي بِمَلَّتِي لِسَارَا مَلَكِي بِشَلْ يَأْتِي وَ بِخَبِينِي بِكُدِي دِرْزَلْ  
 لِعَوَعَدَ دَوَانِ دِيْلَ كَتَوْتِ سِقْلِي لِكَلِي زَدَلِقُو حَلِيْلُو يَا اَنْتَهِي .

المعنى : خداوند را تهلیل نمائید سرود تازه را بخداوند بسرائید چه مدح او در جماعت مقدسانست اسرائیل بخالق خود مسرور باشد و پسران صیون از پادشاه خود مبتهج باشند اسم او را بسرنا تهلیل نمایند او را با دف و بربط تزمیر نمایند چونکه خداوند از قوم خود راضی است متواضعانرا بنجات خود معزز خواهد ساخت مقدسان در جلال مبتهج باشند و بر بستر خود بخروشدند تکبیرات خدا در دهان ایشان و شمشیر دو دمه در دست ایشان باشد تا آنکه از امتهای انتقام کشیده قومها را تنبیه نمایند و ملوک ایشانرا بازنجیرها و عزیزان ایشانرا با قیدهای آهنین ببندند و بر ایشان حکم مکتوبی را اجرا دارند چه عزت تمامی مقدسانش همین است خداوند را تهلیل نمایند انتهی .

مؤلف حقیر گوید : مبشر به در این مزمور حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم است و صاحب شمشیر دو دمه وصی او علی بن ابیطالب علیه السلام است و مصداق این اوصاف آن بزرگوار و تابعان آن بزرگوارند مبشر به سلیمان علیه السلام نیست زیرا که مملکت او وسعتی پیدا نکرد بر مملکت پدرش داود علیه السلام بنا بر زعم اهل کتاب و دیگر آنکه جناب سلیمان مرتد و عابد صنم شد در آخر عمر بنا بر زعم اهل کتاب نعوذ بالله من ذلك الاعتقاد الفاسد .

و عیسی علیه السلام هم مبشر به نیست زیرا که بنا بر اعتقاد تابعینش اسیر و ذلیل و مصلوب گردید و همچنین اکثر حواریون در دست کفار اسیر و مقتول گردیدند .

بشارت هشتم :

پیامبر و فرزند دادگسترش

در مزمور ۷۲ باین نحو عیان و بیان گشته است :

يَا اَللهِ دِيَانُوخَ لَيْلِكَاهِلَ وَ زَدِيَقُو تُوخَ لِيْبِرُونِ وِ مَلِكَايَتِ دِيَانِ  
 طِيْبُوخَ بَزْدِيَقُوْتِ وَ مِسْكِيْنُخَ بَدِيَوَانِ بَتِ طَاعَمِي طُوْرَانِي سَلَمِ  
 نِطَايِيْ وَ رُوْمِيَايِيْ بَزْدِيَقُو تَابِتِ دَكْنِ مِسْكِيْنِي دِطَايِيْسَايَتِ پَرِقُ  
 لِيْبِنُوْتِي دِيَقَرِ وَ بَتِ طَاخِطِخَ لِنَظَاْلَمِ بَدَزْدَعِي مِيْنُوخَ عَالِمِ شَمِشِ وَ قَمِ  
 سَاهِرَا دُوْرَاوَدُوْرِي بَتِ ضَالِي اَخِ مَطْرَاْعَالِ كَلَّةُ خِصِيْدَا اَخِ  
 قَشَقَشِيَايِي شِيخْتَا عَالِ اَرْعَايِدِ مَا جِيْبِيْنِ بِيْنُوْمَنُوْهَ زَدَلِقَا وَ بُوْشِيُوْا  
 وَ شَلِمِ هَلِ دَلِتِ سَاهِرَا وَ بَدْحَاكِمِ مِيْنِ يَمِ هَلِ يَمِ وَ مِيْنِ نَهْرِ هَلِ  
 مَرَزْنِي دَارَعَا قَمُوْبِتِ كِيْ بِيْ اَمْرَانِ دِيْبَايَانِ وَ دِشْمِيْنُوْعَا پُرَايَتِ  
 كَلْجِي مَلِكِي دِ تَرَشِيْشِ وَ دِي كَرَزْتِي پَشْكَشِ بَتِ مَادِرِي اِلِيْ مَلِكِي  
 دِشْبَا وَ دِسْبَادِيَا رِي بَتِ مَقْرِيْبِي وَ بَتِ مَكِيْبِي رِيْشَهْ اَلُوْهْ كَلَّةُ مَلِكِي  
 كَلَّةُ طَايِيْبِي بَتِ عُوْبَدِي اَللهِ حَلَمْتِ سَبَبِ دَبْتِ يَاصِيْ پَقَرِ دِعَايَتِ هَا -  
 وَرِ وَ مِسْكِيْنِ وَ دَلِتِ هَا يَرَا اَنَا اَللهِ بَتِ عَايَتِ رَحْمِيْ عَالِ مِسْكِيْنِيْ وَ پَقَرِ  
 وَ كَنْبِيْ دِيَقَرِي بَتِ بَرِقِ مِيْنِ ذُوْا اَلْمَايَهْ وَ مِيْنِ نَاحِقِ بَتِ بَرِقِ كَنْهْ وَ  
 بَدَهْوِ مَرِطَمَادِيْهْ بَعِيْنِيْ وَ بَتِ خِيْهْ وَ بَتِ بَهْلِ قَعُوْهْ مِيْنِ دَهْبِيْهْ دِشْبَهْ

وَبِتِ سَأَلِهِ بِدِيَةِ بَدَايِمُوتَا كَلِهَ يَوْمَهُ بِتِ بَرِخَلِي بِتِ هَوْتِهَ بَرِشِيوَوَه  
 دِهَ حَلَا بَارَعَا بَرِ بَشَهَ دِطَوَرَانِي بِتِ شَعَشَعِ آخِ لَبَنَاطُونِ كَهَ وَبِتِ  
 بَقِيحِي مِّنْ مَدِينَةِ آخِ كَلَهَ دَارَعَايَتِ هَوِي شَمُو لِعَالَمِ قَمِ شَمَشَهَ بِتِ  
 مَعَجِينِ شَمُو وَبِتِ بَشِي بَرِيخِي بِيَوَه كَلِي طَايِي بِتِ شَبِيخِي الْوَهَ بَرِيخَلِي  
 هَوِيَا اِلَهَ دِسْرَايِلِ اَبْدَنَهَ وَعَلَجِي بُوِيَانِي بِيَنُوَشُو وَبَرِيخَلِي  
 شَهَسَهَ دَايَقَارُ وَنِعَالَمِ وَبَشَهَ مِلِيَتَا اِيْقَارَهَ كَلِهَ اَرَعَا اَمِنَ وَاَمِنَ يَمَلَن  
 صَبَاوَاتِ دَدَاوَهَ بَرِيوَنَهَ هَاتِي .

المعنى: ای خدا شرع و احکام خود بملك و عدالت خود را به ملكزاده عطا  
 فرما تا اينكه قوم ترا بعدالت و فقراء ترا بانصاف حكم نمايد بقوم كوهها سلامت  
 و كريوها عدالت برساند فقيران قوم را حكم نمايد و پسران مسكينان را نجات دهد  
 و ظالم را بشكند تا باقى ماندن آفتاب و ماه دور بدور از تو بترسند برگياه بريده  
 شده مثل باران و مانند امطار كه زمين را سيراب ميگرداند خواهد باريد و در روزهايش  
 صديقان شكوفه خواهد نمود و زيادتي سلامتي تا باقى ماندن ماه خواهد بود از دريا  
 تا بدريا و از نهر تا باقى زمين سلطنت خواهد نمود صحرائنشان در حضورش خم  
 خواهند شد و دشمنانش خاك را خواهند بوسيد ملوك طر شيش و جريره ها هدبه ها را  
 خواهند آورد و پادشاهان شبا و سبا پيشكشها تقرب خواهند نمود بلکه تمامی ملوك  
 با او کرنش خواهند نمود و تمامی امم او را بندگی خواهند كرد زیرا فقير را وقتی  
 كه فریاد میکند و مسکینی كه نصرت کننده ندارد خلاصی خواهد داد و بذليل و محتاج  
 ترحم خواهد فرمود و جانهای مسکینان را نجات خواهد داد جان ایشانرا از ظلم و ستم  
 نجات خواهد داد و هم در نظرش خون ایشان قیمتی خواهد بود و زنده مانده از شبا

باو بخشیده خواهد شد و از برایش همیشه دعا کرده خواهد شد و باو هر روزی برکتی خواسته خواهد شد در زمین بسر کوهها مشت غله کاشته میشود که محصول آن مثل اسنان متحرك شده اهل شهرها مثل گیاه زمین شکوفه خواهند نمود اسم او ابدأ بماند اسمش مثل آفتاب باقی بماند در او مردمان برکت خواهند یافت و تمامی قبایل او را خجسته خواهند گفت که خداوند خدا خدا اسرائیل مبارک باد که بتنهائی عجایبات را مینماید بلکه اسم ذوالجلال او ابدأ مبارک باد و تمامی زمین از جلالش پر شود آمین و آمین دعای داود پسریشی تمام شد انتهى .

بدانکه : اختلاف نیست در میان علمای اهل کتاب که داود علیه السلام در این مزمور از شخصی که بعد خواهد آمد خبر میدهد و لیکن از غایت جهل بمراتب انبیاء علیهم السلام گویند مراد از ملک خود حضرت داود است و از ملکزاده حضرت سلیمانست و این ادعا بالقطع والیقین باطل است زیرا که داود علیه السلام صاحب شرع و احکام نبوده تا اینکه گوید ایخدا شرع و احکام خود را بملك و عدالت خود را بملكزاده عطا فرما .

و دیگر اینکه پیغمبر خدا در وقت دعا و تضرع در حضور ملك الملوك حقیقی و خالق کل موجودات خود را خطاب بملك نمیکند بلکه آنجناب در جمیع اوقات بخصوص در وقت دعا کمال خضوع و خشوع و تذلل را دارد روی خاک می نشیند و میخوابد شاهد این مدعا آیه ۱۶ از باب ۱۲ از کتاب شموئیل ثانی باین نحو رقم یافته است :

و داود خدا را بخصوص آن كودك تضرع نموده و داود روزه گرفته و باندرون رفته و بیتوته کرده بر روی زمین خوابید \* و مشایخ خانه اش بر خاسته بقصد اینکه او را از روی زمین برخیزانند آمدند اما برنخاست و با ایشان نان بخورد بلکه هفت شبانه روز روزه گرفت و روی خاک دعا کرد .

و آیه ۱۴ از باب ۶ از کتاب مسطور در بیان حال داود علیه السلام در حین آوردن

صندوق خداوند باین نحو رقم یافته است :

و داود باقوت تمام در حضور خداوند هروله<sup>۱</sup> میکرد و داود ایفودی کتان<sup>۲</sup> ملبس بود... پس داود بر کردید تا اینکه خانه خود را دعای خیر نماید و میکال دختر شاول<sup>۳</sup> با استقبال داود بیرون آمده گفت که پادشاه اسرائیل امروز چه عزیز است که امروز خویشتر را در نظر کنیزکان بندگانش برهنه نمود بطوریکه یکی از کم مغزان خویشتر را بیحیا برهنه نماید \* و داود بمیکال گفت که این کار در حضور خداوند بود که مرا از پدر و تمامی خانواده اش ترجیح داد و برگزید تا اینکه مرا پیشوای قوم خداوند اسرائیل نماید بآنجهت بحضور خداوند شادمانی کردم \* و از این زیادتر خود را حقیر خواهم و در نظر خود ادنی شده در پیش کنیزکان که درباره آنها گفتمی محترم خواهم شد انتهی .

۱- در چاپ جدید بجای هروله کلمه رقص آمده مینویسند داود با تمام قوت بحضور خداوند رقص میکرد چاپ لندن بسال ۱۹۶۶ .

۲- ایفود یا افود: لباسی که از کتان ساده بافته میشود مگر افود کاهن بزرگ که مطرز برنگهای گوناگون بوده صاحب دو قطعه بود که یکی سینه و دیگری پشت را می پوشاند و بر کتفهای آن دو سنگ جزع نصب شده که برهیک اسامی شش سبط از اسباط اسرائیل منقش بود و از پائین زناری داشت که از طلای خالص و لاجورد و ارغوان و کتان نازک بافته زینت یافته بود اما افود ساده را سایر خدام بیت الله نیز در بر می کردند. قاموس مقدس ص ۹۰ و دوبار این اسم در عهد عتیق آمده است ( سموئیل دوم ۲: ۱۸ و اول تواریخ الایام ۱۵ : ۸ ) و بار سوم از آن به ردا نام برده شده ( سفر خروج ۲۸ : ۴ ) .

۳- میکال دومین دختر شاول بود که بنوشته سموئیل اول ۱۸ : ۲۷ داود ویرا زیاد دوست میداشت و میخواست با وی ازدواج کند ولی پدرش با این وصلت مخالف بود میکال را بغلطی تزویج نمود ، سموئیل دوم ۳ : ۱۴ مینویسد: داود طالب وی شده از ایشبوشت پسر شاول خواستگار گشت و ایشبوشت میکال را از فلتی باز گرفته بداد سپرد و فلتی محزون گشته و از کثرت محبتی که با میکال داشت همی گریست ( سموئیل اول ۳ : ۱۶ ) ولی محبت میکال نسبت بدادود سرد شده بعداوت مبدل گردید. ولی از نظر اسلامی ساحت مقدس انبیاء از این قبایح منزّه و مبراست و اذکر عبدنا داود ذالایده انه اب اب سوره ص ۳۸ : ۱۷ .



پس از این کلمات بوضوح تمام معلوم و مفهوم میشود که داود علیه‌السلام خود را حقیر می‌شمارد و بالصرّاحه وعده میدهد که خود را در نظر خداوند ادنی و حقیر خواهم نمود تا در نظر خلق محترم شوم پس چنین شخص در وقت دعا خود را ملك نمیگوید .

و مقصود از ملكزاده هم سلیمان نیست زیرا که ظلم در عهد او شکسته نشد زیرا که بنا بر اعتقاد اهل کتاب خود آنبزرگوار مرتد و عابد صنم شد و از برای اصنام معابد بنا کرد و زنهایش در خانه‌اش عبادت صنم مینمودند کدام ظلمی است که بالاتر از این باشد؟! کسی که اعظم ظلمها در خانه‌اش باشد او را ظالم شکن نمیگویند و هم مملکتش بنا بر اعتقاد اهل کتاب وسیعتر نبود از مملکت پدرش داود تا اینکه از دریا تا بدریا از نهر تا باقصای زمین سلطنت کرده باشند .

و واضحست که عیسی علیه‌السلام هم دارای این صفات نبوده است زیرا که یکروز هم سلطنت نمود خانه هم نداشت بلکه یهود بر او سلطنت نمودند و او را گرفته اهانتش نمودند و استهزاء بآنبزرگوار کردند و بدارش کشیدند بنا بر اعتقاد اهل کتاب .

فاذا قرر ذلك پس گوئیم مقصود از ملك صاحب احكام ملك المملوك حقیقی هر دو جهان رسول ملك المنان محمد بن عبد الله سید پیغمبران صلی الله علیه و آله و ملكزاده هم مهدی صاحب الزمان فرزند لبند آنبزرگوار است و انشاء الله تعالی عنقریب ظهور خواهد فرمود و روی زمین را پر از عدالت خواهد نمود بعد از اینکه مملو از ظلم و جور شده باشد و عنق ظلام را خواهد شکست و با بقای ماه و آفتاب دور بدور خوف و خشیت الهی در قلوب و دلها خواهد ماند زیرا که ظلم و شرك و کفر کلیهٔ از روی زمین مرتفع میشود در زمان آنبزرگوار و تمامی ادیان دین واحد از برای خدا خواهد شد و از برای قلوب مرده مثل بارانی از برای گیاه بریده خواهد بود از دریا تا بدریا و از نهر تا باقصای زمین سلطنت خواهد نمود و تمامی اقوام زبان ثنارا بمدح و صلوات و برکات از برای او خواهند گشود و زمین برکات خود را ظاهر خواهد نمود و با بقای ماه و آفتاب اسم

جد بزرگوارش و خودش باقی خواهد ماند انشاء الله تعالى. شرح این مزمور در باب امامت مفصل خواهد آمد.

حاصل کلام: شبهه نیست در اینکه این مزمور در حق حضرت خاتم الانبیاء و فرزند دلبنده حضرت مهدی است صلوة الله علیه و علی آباءه المعصومین الاخیر مادام الفلک الدوار.

بشارت فهم:

پیامبر اشرف مخلوقات

در باب ۴۲ از کتاب اشعیا علیه السلام باین نحو عیان و بیان گشته است « علی

وفق السریانه »:

هَارِيكِي دُبِقَ يَبُوهَ كِنِي بِسَمَلِّ كِنِي مَوْتَبَلِي رُوخِي أَلُوَه  
 دِوَانِ لِمَلَّتِي بَتِ پَالِطِ لِي مَقُوخِ وَ لِي مَارِمِ وَ لِي مَشَمِعِ بِعَالُوَا وَ زَيْلِ  
 طَخَطِيخَا لِشَامِطِ وَ قَبِطُو دِبْ تَلْتِ دِلَا زَبُونِ لِ مَاجَمِيلِ بَصِرْ صَوَاتِي  
 پَالِتِ دِوَانِ لِهَوِي زَبُونِ وَ بِلَشِ شَمِطَا هَلْ دَمِعَبْ بَارَعَا دِوَانِ وَ  
 لَشَرَعْتُوهُ كَزَرْتِي بَتِ سَهْرِي هَتَخِ بِمَرِي لِي اَلِه مَرِيَا بَرِينِ دِشَمِي وَ  
 مَتَخَنِي رَقَعِي بِنِ دَارَعَا وَ بِنِ سِيلُوَهِ بِنِ دِنَسِ لِنَايِبِ دِعَالُو وَ رُوخَا  
 لِ اِنِّي دِخَدْرِي بِيُوَهَا نَا مَرِيَا قَمِ قَارِ نُوحِ بَزْدِي قُوَا وَ اَوْتِ دُبِقْنِ بَا يَدُوخِ  
 وَ بَتِ نِطَرِ نُوحِ وَ بَتِ بِنُوخِ لَقَوْلِ دِتَايِبَا لِبِهَرَادِ مَلَّتِي لِبِ تَخِ  
 تَمِينِي سَمِي لِ اَلْوَطِي مَنِ حَبُوشِيَا مَنِ بَتِ اَسِيرِي عَمْرَانِي دِخَوِي  
 لِنُونِ مَرِيَانِيَا وَ يَلِي شَمِي وَ اِيْقَارِي لِحِينِ لِي بِنِ وَ تُوَشْبُوخَتِي  
 لِصَالِي قَمِي هَا نِيلُونِ وَ خَتِي اَنَا مَا دِعُو دُونِ مَنِ قَمِ دِمَاجِينِي بَتِ

مَسْمُوعٌ نَوْحُونَ زُمُورٌ لِمَعْرِيَا زَمَرَتْ خَدَاتٌ تَشْبُو خَتُوهُ مِنْ مَرَزَدَمِرَ رَعَا  
 صَلْبِيَانِي دِيمَ وَبَالِيُو تُوهُ كَزَرَاتِي وَعَمْرَانِي بَت مَرْمِي بَرِي وَمَدِينَةَ  
 مَمُوتٌ دِكِي تَيْبَ بِيِي قَوْمَدَرِيَتِ شَبْخِي عَمْرَانِي دِقِي مِنْ رِيَشِ  
 هَلَمَرَانِي مَقُوخِي بَت مِتِ بِي لِمَعْرِيَا اِيْقَارَا وَتَشْبُو خَتُو بِي كَزَرَاتِي  
 مَالَعِي مَرِيَا آخِ كَنِ بَارَاتِ بَالِطِ آخِ نَشِ دِبِ لَاشِي بَت مَرَعِي  
 غَيْرَتِ بَت مَقُوخِ اُو بَدَخِي عَالِ دِشْمِنُوهُ بَت پِيَشِ زُورِ بِنَا شِيْلِي بِي  
 مِنْ عَالَمِ بَتِ شَتَقِنِ بَتِ دُفَقِنِ كِنِي آخِ هَا صِلَانَتَا بَتِ چَرِ چَرِ بَتِ مَلْجِدِ  
 وَبَتِ نَبِيخِ مَعُو بَدِ اِلِي بَتِ مَخْرِبِ طُورَانِي وَرُومِيَانِي دَكَلِ كَلِي بَتِ  
 مَبْرَزِ وَبَتِ عُمِدِ نَهَرِ وَتِي لِمَبْرَزِي وَنَمَزِي بَتِ مَبْرَزِ وَبَتِ لِمَلِ سَمِي  
 بَاوَرِخِ دِلَهْ دِعْلُونِ وَبِجَادَاوَاتِي دِلَادِعْلُونِ بَتِ مَحْدِرِنُونِ بَتِ عُبُدِ  
 خُورِي قَمِ لَبَهْرَا وَبِيچِي لِدِرُوتِ اِنِي اِنْدَلُونِ اِلِي وَلا شَبْقَلِي اِلِي  
 لِبَارَا نَخِي نَخِيَتِ اِنِي دِپِيَشِي بِي بِي بِي بَصَلْمَادِ بَرِي دَامَرِي لِكَمِي  
 اَحْتُونِ يَتْنُ اَلَهْ اِنْتَهِي :

المعنى موافق فارسىه مطبوعه لندن سنه ۱۸۵۶ :

اينك بنده من كه اورا تكيه ميدهم وبر كزیده من كه جانم از او  
 راضى است روح خود را براو مى افكنم تا از براى طوايف حكم را صادر  
 سازد \* فریاد نكرده و آواز خود را بلند ننموده آنرا در كوچهها مسموع  
 نخواهد كرد \* نى شكاف شده را نخواهد شكست و فتيله بى نور را منطقی  
 نخواهد ساخت تا حكم براستى صادر گرداند \* غفلت نكرده تعجیل  
 نخواهد نمود تا آنكه حكم را بر زمین قرار دهد و جزاير منتظر شریعتش

باشند \* خداوند خدا خالق آسمانها و کسترنده آنها آنکه زمین و آنچه که از آن میروید پهن میسازد و نفس بقومی که در آن است و روح بر کسانیکه در آن سالکند میدهد چنین میفرماید \* من که خداوند دست تورا گرفته تو را نگاه خواهم داشت و تو را بجای عهد قوم و نورطو ایف خواهم داد \* تا آنکه چشمان کوران را کشوده اسیرانرا از زندان و نشینندگان تاریکی را از حبس خانه بیرون آوری \* خداوند منم اسم من همانست جلال خود را بغیر و ستایش خود را به بتان تراشیده شده نمیدهم \* اینک واقعات نخستین بوجود آمدند و من حوادث جدیدیکه هنوز بعرصه ظهور نیامده اند بیان کرده مسموع شما میگردانم \* ای هبوط کنندگان بدریا و مملویش و ای جزایر و ساکنان آنها بخداوند سرود جدید و ستایش و پرا از اقصای زمین بسرائید \* بیابان و شهرهای مسکون قیدار آواز خود را بلند سازند و متمکنان در صخره ترنم نموده از سر کوهها کلبانک زنند \* وصف عظمت بخداوند نموده حمد او را در جزایر آشکار نمایند \* خداوند مثل صاحب شجاعت بیرون میآید و مانند مرد جنگسی غیرت خود را بحرکت آورده خروش نموده نعره خواهد زد و بردشمنان خود غالب خواهد شد \* مدتی ساکت و خصاموش بوده خود را ضبط کردم اکمون مثل زن زاینده فریاد میکنم و یکباره دم زده نفس میکشم \* کوهها و کویرها را خراب کرده همگی گیاههایش را خشک میسازم و نهرها را بجزایر مبدل کرده برکها را خشک میگردانم کوران را براهی که عارف نیستند رهبری نموده ایشانرا بطریقیکه بیخبرند هدایت خواهم کرد در حضور ایشان ظلمت را بنور و کجیها را براستیها مبدل خواهم ساخت از برای ایشان این چیزها را عمل نموده ایشان را ترك نخواهم نمود \* کسانیکه با صنایع تراشیده شده اعتماد نموده و بریخته شده ها میکویند که خدایان ما شمائید بعقب بر کشته بسیارش مسار

خواهند کردید انتهی.

مؤلف حقیر گوید : انصاف اینستکه از برای عاقل فهیم همان آیات مسطوره در اثبات نبوت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله کافی است زیرا که عبارات آن صریح و غیر محتمل الخلاف است و نص صریح است در این که این شخص اولاً : بندهٔ پسندیده و برگزیدهٔ خداست همه کس میدانند که از جمله القاب شریفهٔ آن سرور مصطفی است و نسبت بتمامی بندگان نیک مانند روح است و سایرین مانند بدن و تفاوت میان بدن و جان از زمین است تا آسمان.

دوم : اینکه صاحب شریعت جدید است.

سیم : آنکه او صاحب شریعت عامه است نسبت بهمه عالم حتی در جزیرها نیز باید بهمان شریعت رفتار نمایند.

چهارم : آنکه باید حلیم و بردبار و حکیم و خوش رفتار باشد چنانچه در باره حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن مجید وارد شده که :

أَنْكَ لَعَلِّي خَلِقَ عَظِيمٍ<sup>۱</sup>

و ایضاً در حدیث است که شخصی خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد خلق پیغمبر را از برای من توصیف کن حضرت فرمود تو آن نعمتهائیکه خدا در دنیا به بندگان داد از برای من عد کن تا من خلق پیغمبر را از برای تو بیان کنم آن مرد سائل عرض کرد چگونه من میتوانم نعمتهای خدا را بشمارم و حال آنکه خدا میفرماید اِنْ نَعَدُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ لَا تُحْصَوْهَا<sup>۲</sup> حاصل مفاد آیه مبارکه اینکه اگر خواسته باشید نعمتهای خدا را بشمارید از احصای آن عاجز خواهید بود حضرت فرمودند در صورتیکه تو از وصف قلیل عاجزی چگونه من میتوانم عظیم را وصف نمایم زیرا که خدا در باب نعمتهای دنیا فرموده است قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ و در باب

۱- ترا خلقی است بزرگ سوره قلم ۶۷ : ۴ .

۲- سوره ابراهیم ۱۴ : ۳۳ .

خداوند پیمانه بر فرموده است: **أَنْتَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ** .

و شیخ بهائی زید بهاؤه در اربعین بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن بابویه قمی رضی الله عنه نقل نموده است او هم از حسین بن ادریس از پدر او ادریس از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن یحیی الخزاز از موسی بن اسمعیل المروزی از اسمعیل پدر او از امام موسی کاظم علیه السلام از آباء بزرگوار آنحضرت از امیر المؤمنین علیه وعلیهم سلام الله الملك المبین که آن حضرت فرمود:

ان یهـ۔ و دیاً کان له علی رسول الله صلی الله علیه و آله دنانیر اقتضاها فقال صلی الله علیه و آله وسلم یا یهودی ما عندی ما اعطیک قال فانی لا افارقک یا محمد حتی تقضیننی فقال صلی الله علیه و آله اذاً اجلس معک فجلس علیه السلام معه حتی صلی فی ذلك الموضع الظهر والعصر والمغرب والعشاء الآخرة والغداة وكان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله یحدونه ویتوا۔ عدونه فنظر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الیهم فقال ما الذی تصنعون به فقالوا یا رسول الله یهودی یحبسک فقال صلی الله علیه و آله لم یبعثنی ربی عز وجل بان اظلم معاهدآ ولا غیـره فلما علی النهار قال الیهودی اشهدان لاله الا الله و اشهدان محمداً عبده ورسوله شطر مالی فی سبیل الله اما والله ما فعلت بك الذی فعلت الا لانظر الی نعمتک فی التوریه فانی قرأت نعمتک فی التوریه: محمد بن عبد الله مولده بمکه و مهاجره بطیبة لیس بفظ ولا غلیظ ولا سخاب ولا مترن بالفحش و لا قول الخناء و اشهدان لاله الا الله و انک رسول الله و هذا مالی فاحکم فیہ بما انزل الله و کان الیهودی کثیر المال ثم قال علی علیه السلام کان فراش رسول الله عباه و كانت مر فقتہ عدماً حشوها لیف و ثنیت له ذات لیلۃ فلما اصبح قال منعنی الفراش اللیلۃ الصلوة فامر صلی الله علیه و آله ان تجعل بطاق واحدة .

خلاصه کلام معجز بیان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آنکه بدرستی که یهودی را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله دینار چندی بود وقتی تقاضای آن وجه از حضرت نمود حضرت فرمود ای یهودی نزد من چیزی نیست که بتو دهم کنایه از

آنکه چند روزی صبر کن که چیزی بهم رسد یهودی گفت بدرستی که مفارقت نجویم از تو یا محمد تا حق مرا ادا کنی حضرت فرمود اینک با تو می نشینم تا وقتی که تو رضا بآن داشته باشی و در نزد او نشست تا وقتی که در همان موضع نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و صبح را گذاردند اصحاب چون آن حال را مشاهده کردند در مقام تهدید و وعید یهودی در آمدند پس نظر مبارك حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بر ایشان افتاد فرمود چه اراده دارید با این و می خواهید با او چکنید ؟ گفتند یا رسول الله یهودی در مقام حبس تو شده است چون توانیم آنرا گذرانید فرمود که خدای من عزوجل مرا نفرستاده است بخلق خود که معاهد و غیر معاهد را ظلم نمایم پس چون آفتاب بلند شد و حضرت هم چنان در آن مقام بود که یهودی زبان بکلمه طیبه اسلام گشوده و گفت اشهدان لا اله الا الله و اشهدان محمدا عبده و رسوله اینک شطر مال من مبذول راه خداست بخدا قسم که من مرتکب این عمل نشدم و در مقام حبس تو در نیامدم مگر بواسطه اینکه بخاطر آوردم و به بینم و صف تو را که در تورات دیده ام که یقین از برای من بر حقیقت حالات تو حاصل شود چرا که من نعت و ستایش تو را در تورات خوانده ام که محمد بن عبدالله مولد او مکه معظمه خواهد بود و مکان هجرت او از مکه بمدینه طیبه، نه بدخلق خواهد بود و نه سنگین دل و نه تندخو و نه بلند آواز و درشت گو و به مقام ایدای کسی بدشنام و بسخنان ناخوش نخواهد بود.

اینک من شهادت میدهم بوحدانیت خدا و حقیقت نبوت و رسالت تو و این است مال من حکم کن در او بآنچه خدا فرموده است و یهودی مذکور صاحب مال و مکننت و جمعیت و ثروت بود.

بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که فراش رسول الله یعنی جامه خواب مقدس نبوی عبای آنحضرت بود و بالشی که بآن تکیه میفرمود از پوست بوده و حشو آن از لیف خرما شبی از شبها بر سیل اتفاق عبای مذکور را دولا کرده فراش حضرت ساخته بودند چون صبح شد و از خواب بیدار شدند بر زبان مبارك آوردند که

امشب آسایش جامه خواب مانع آمد مرا از قیام بنماز شب پس امر کرد که دیگر چنین نکنند و بهمان انداختن يك لا اکتفا نمایند انتهى .

مصنف این کتاب گوید: وصف این مرد اسرائیلی حضر ترا بسیار مناسبست با باب مذکور که از کتاب اشعیا علیه السلام منقول گردید و در باب اول دانستیکه اطلاق لفظ تورات بر تمامی کتب عهد عتیق بر سبیل مجاز جایز است فعلیهذا دور نیست که اسرائیلی این اوصاف را از همین باب نقل کرده باشد و اسم حضرت را با محل ولادت و مکان هجر ترا تحریف کرده باشند.

پنجم: بنحوققر سلوک نماید و مرتبه ای برای خود قرار ندهد و دستگیر ضعیفان و بینوایان باشد و پشت پا بافتادگان نزند.

ششم: آنکه شریعت او صراط مستقیم و حق و الهیه باشد و راست تر از آن شریعت دیگر نباشد بلکه سایر شرایع بالنسبه بآن شریعت منحرف باشند اگرچه بالقیاس باحوال امم سالفه مستقیم بوده اند.

هفتم: آنکه جهاد کننده باشد و در دعوی با کفار و مخالفین خود استوار بود و در مجاهدت فی سبیل الله ثابت قدم باشد و از مخالف نگریزد تا اینکه تبلیغ رسالت و اثبات شریعت خود کند و جناب عیسی علیه السلام مأمور بجهاد نبود و دائماً از دشمنان در فرار بود پس مصداق این بشارت عیسی علیه السلام نیست یقیناً.

هشتم: اینکه صاحب کتاب باشد.

نهم: اینکه شریعت او سهله سمحه باشد .

دهم: آنکه بکتاب و شریعت او امیدواری عام حاصل شود و مانند شرایع و کتب انبیای سالف مشکل و مرموز نباشد.

برمتتبع و مطلع از سیره رضیه و آداب مرضیه و شریعت محمدیه صلی الله علیه و آله وسلم واضح و لایح است که مجموع این اوصاف در آن جناب جمع بوده و او را در این اوصاف با همه انبیای سالفه فرق بین است و هیچیک از انبیاء و لاسیما پیغمبران بنی اسرائیل در این صفات مذکوره بدرجه آن حضرت نبوده اند بلکه جنبه



حلال برایشان غالب بود و حلم و بردباری ایشان در تحمل ناملایمیهای امت علی-  
الظاهر کم بود.

چنانکه در خصوص مقدمه قارون بمنصه ظهور رسید که هر چه استدعای عفو نمود از جناب موسی مفید نیفتاد و حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله اشقیاء دندان مبارک او را شهید و اغلب اصحاب مکرم او را کشتند مع ذلک آنجناب در مقام معذرت و استدعای مغفرت و بکلمه اهد قومی انهم لایعلمون تکلم میفرمود و هکذا سایر اوصاف که در این باب مذکور گردید اختصاص بآن جناب دارد .

و مقصود از تسبیح جدید شرع شریف آن بزرگوار است و تعمیم آن برسکان اقصای زمین و اهل جزایر و اهل مدن و براری اشاره است بعموم نبوت آن بزرگوار.

قال الله عزوجل : تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا<sup>۱</sup>

وایضاً قال الله عزوجل : قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا<sup>۲</sup>

و لفظ قیدار اقوی شاهدیست که مراد از تمامی این بشارتها محمد صلی الله علیه و آله وسلم است زیرا که حضرت خاتم الانبیاء از اولاد قیدار بن اسمعیل<sup>۳</sup> است . و قول او از سر کوهها گلبنانک زند اشاره است بعبادت مخصوصه که در ایام حج در منی و عرفات بجا آورده می شوند که هزار هزار از مردم در کوه عرفات صدا را بدعا و لیبیک بلند مینمایند.

حاصل: هیچ شبهه نیست که تمامی این اوصاف درباره آن حضرتست و آیه ۱۶ اشاره بحال عربست زیرا که غیر واقف بودند از احکام الهیه و مشغول عبادت صنم بودند و مبتلا بودند بانواع رسوم قبیحه جاهلیه قال الله تعالی فی حقهم .

وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَوْ ضَلَّالٍ مُبِينٍ<sup>۴</sup>

- ۱- خجسته آنکه خود رافرقان فرستاد تا جهانیان را بترساند. سوره فرقان ۲۵ : ۱ .
- ۲- بگو : ای مردم من فرستاده خدا بسوی همه شماهاستم. سوره اعراف ۷ : ۱۵۸ .
- ۳- قیدار یاقیدار دومین پسر حضرت اسماعیل پدر قریش مشهورترین قوم عرب بوده است.
- ۴- سوره آل عمران ۳ : ۱۶۴ .

و قول او در آخر آیه ۱۶ ایشانرا ترك نخواهم نمود مشعر باینستکه امت آن بزرگوار امت مرحومه هستند مغضوب علیهم و ضالین نیستند.

و قول او در آیه ۱۷ (کسانیکه باصنام تراشیده شده اعتماد نموده و بریخته شده‌ها می‌کوبند که خدایان ما شمائید بعقب بر کشته بسیار شرمسار خواهند کردید) مشعر است بحصول خزی و خذلان بعابدین صنم و اوئان مثل مشرکین عرب و عابدین صلیب و صورت قدیسین و قدیسات که مذلت تمام از برای اینها حاصل خواهد گردید و خدا بوعده خود هم وفا فرمود زیرا که مشرکین عرب و قیصر روم و کسرای فارس تقصیری نکرده و کسری باقی نگذاشتند در اطفاء نور احمدی و تخریب شرع محمدی (ص) لیکن از این سعی حاصل نشد از برای ایشان مگر خزی تام و عاقبة الامر اثر شرك در اقلیم عرب نماند و دولت کسری از ایران زایل شد و حکومت اهل صلیب از شام زایل گشت و در اقلیم دیگر در بعضیها مطلقاً کفر زایل شد و از بعضی کم گردید و انشاء الله عنقریب مهدی ع ظاهر خواهد شد و توحید در تمامی اقلیم منتشر و کفر و عبادت صلیب و قول بتلیث از عالم بالکلیه منعدم خواهد گردید.

اللهم اجعلنا من اعوانه و انصاره و ارزقنا الشرف الی خدمت ابن الرسول المقبول بحق محمد و آله .

بشارت دهم :

پیامبر مبعوث از مکه

در باب ۵۴ از کتاب اشعیا علیه السلام باین نحو عیان و بیان گشته است :

سَبِّحْ بِأَقْرَانٍ لَاهُو صِيْلَا صُوْخٍ بِشَبُوْخَا وَمَقُوْخٍ دِلَادٍ بِقِلَا  
خَبْلِي سَبَبٍ دِرَابْنَا بِنُوْنِي دِمُوْشِمِرْمِنْ بِنُوْنِي دِمَرِي كِبْرًا بِمَرِيْلِي  
مَرِيْلًا مَبْتِي دَكْنَا دِجْدِرْجِي وَ پَرْدِي دَمَشَكْنِي مَدْحِي لِأَخْسَكْنِي

مَرِيحِي تَلْهِي وَ سَكِي مَقْوِي سَبَبِ دِيمِينَا وَ شَمِلِ بَتِ قَرَعِي تِي  
 وَ زَرَعِي مَلْتِي بَدِيَارَتِ وَ مَدَنِي خَرَبِي بَتِ عَبْدِ امِي لَارُوعِيَاتِ  
 سَبَبِ دَلِي تَيْشَتِ شَرْمَنْدِ وَ لِهَوِيَتِ مَخْتَبَا وَ لَيْشَتِ شَرْمَسِرِ سَبَبِ  
 دَنْخِيَتِ بَخْمُو تَخِ بَتِ مَنْشِيَتِ وَ لَوْمِ اَرْمَلُو تَخِ بَتَخَرَتِ وَ دَرِي سَبَبِ  
 دَكَبْرُخِ يَلِي بَرِيَنَخِ مَرِيَا سَبُوَتِ شَمُو وَ پَرَقَتَخِ قَدِي شَادِسُو لَيْلِ اَلِه  
 بَكَلِي اَرَعَايَتِ پَيْشِ قَرْمَا سَبَبِ اَخِ پَخْتَا شَبَقِينَا وَ مَرِي عَذَابِ دَرُو خَا قَه  
 قَارِي لَخِ مَرِيَا وَ بَخْتِ وَ جَوْنَقُو تَا سَبَبِ دَبِتِ پَيْشِ مَسَلَتِ اِهْرِي پَلِي  
 اَلِهِيخِ طَبَطِ طَبَطَا رَعُوَرُ تَا قَمِ شَبَقِينَخِ وَ بَرِ خَمِي كُوَرِي بَلْجَمِينَخِ وَ  
 بَتْمِيخَتِ بَكْرَبِ دَوْلِدَنِي پَتِي طَبَطِ طَبَطَا مِينَخِ تَا اَخِرِ بَابَةِ مَذْكُورِ

الترجمه موافق فارسیه مطبوعه لندن سنه ۱۸۵۶ .

ای عنیمه نازائیده ترنم نما وای آنکه درد زه نمیکشی کلبانک  
 زده شادمان باش زیرا خداوند میفرماید که پسران مترو که از اولاد منکوحه  
 زیاده اند \* مکان خیمه‌ات را وسیع کردن و بیدریغ پرده‌های مسکنه‌ایت  
 را بکستران طنابهای ترا دراز کرده و تدهایت را محکم ساز \* زیرا که  
 بطرف جنوب و شمال خروج نموده ذریه تو وارث قبایل خواهند شد و  
 شهرهای و برانرا مسکون خواهند کردانید \* متوس زیرا که شرمنده  
 نخواهی شد و مشوش مباش زیرا که رسوا نخواهی گردید علت اینکه  
 شرمند کی جوانیت را فراموش کرده سرزنش بیو کیت را باردیگر بیاد  
 نخواهی آورد \* چونکه آفریننده‌ات که اسمش خداوند لشکرهاست

بمنزله شوهرتست و قدوس اسرائیل که بخدای تمامی زمین مسمی است رهاهندۀ تست \* زیرا که خداوند تو را مثل زن متروکه و رنجیده جان و مثل زن عهد شباب که رانده شده بود دعوت نموده است کلام خدایت اینست \* تو را زمان اندک وا گذاشتم اما برحمتهای عظیم تو را جمع خواهم کرد \* رهانده‌ات خداوند میفرماید که روی خود را آنی بشدت غضب از تو پوشانیدم اما برحمت ابدی تو را مرحمت خواهم فرمود \* زیرا که این برای من مثل آبهای نوح است چون بنهجی که سو کند یاد نمودم که آبهای نوح بار دیگر بر زمین جاری نخواهد شد بهمین نهج سو کند یاد نمودم که با تو غضبناک نشده تو را عتاب نخواهم کرد \* هر چند کوهها نهضت نمایند و کربوها متحرک شوند لیکن رحمت من از تو نهضت نموده عهد سلامتی من متحرک نخواهد شد خداوند که رحمن تو است چنین میفرماید \* ای مصیبت رسیده که بدون یافتن تسلی گرفتار گردباد میباشی اینک من سنکهایت را با شنجرف میخوابانم و بنیان تو را با فیروزه تأسیس مینمایم \* و برجهایت از یاقوت و دروازه‌ایت را از شب چراغ و تمامی حدودت را از سنکهای مرغوب میسازم \* و همگی فرزندان از خداوند متعلم شده سلامت پسرانت زیاده خواهد شد \* بصدقت ثابت خواهی شد و از ظلم دور شده که نخواهی ترسید وهم از آشفته‌گی که بتو نزدیکی نخواهد نمود \* اینک کسیکه از من بیگانه است با تو متمکن نخواهد شد و هر کسیکه با تو متمکن است با تو خواهد افتاد \* اینک من حدادی که با دم زغال را بآتش می‌افروزد و آلتی موافق هنرش بیرون می‌آورد آفریدم و جباری که بخراب کردن مشغول است نیز آفریدم \* هر آلتی که بضد تو ساخته شده است هیچ کارگر نخواهد شد و هرزبانیکه برای محاکمه بتو مقاومت مینماید تکذیب خواهد نمود میراث بندکان خداوند اینست و خداوند میفرماید صدقت ایشان از جانب من است.

مصنف کتاب گوید : مراد از عقیقه در آیه اول مکه معظمه است زیرا که هیچ پیغمبری بعد از اسماعیل علیه السلام از مکه ظاهر و مبعوث نگردید و وحی در آنجا نازل نشد تا زمان خاتم الانبیاء علیه الصلوٰة وعلیه السلام بخلاف اورشلیم زیرا که پیغمبران کثیر از آن مکان مقدس ظاهر و مبعوث گردیدند و وحی هم بکثرت در آنجا نازل شد.

مراد از بنو الوحشت اولاد هاجر رضی الله عنها میباشد زیرا که او را از خانه بیرون کردند و بمنزله مطلقه بود و در بیابان مسکن گرفته بود و لذلك در حق اسماعیل علیه السلام در وعده خداوند عزوجل در وعده بهاجر در آیه ۱۲ از باب ۱۶ از سفر تکوین چنین میفرماید : و او مرد وحشی خواهد بود یعنی اسماعیل پس مقصود از پسران متروکه اولاد هاجرند و مراد از اولاد منکوحه اولاد سارا پس فضیلتی از برای زمین مکه حاصل شد بسبب حصول فضیلت از برای اهل آن و خداوند بوعده خود وفا فرمود که محمد صلی الله علیه و آله وسلم را که افضل البشر بلکه افضل کل اهل عالم است خاتم و سید پیغمبرانست از اولاد هاجر و از مکه معظمه مبعوث گردانید. الله جل شأنه مکه معظمه را خطاب نموده و او را امر به تسبیح و تحلیل و انشاء شکر فرموده زیرا که بسیاری از اولاد هاجر افضل بودند از اولاد سارا .

مقصود از آیه ۱۶ که میفرماید اینک من حدادی که بادم زغال را با آتش می افروزد و آلتی موافق هنرش بیرون می آورد آفریده ام الخ خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم است زیرا که آن بزرگوار از برای قتل مشرکین با شمشیر امیر المؤمنین مثل آتشی بود که به نیستان افتاده باشد و وسعتی از برای مکه معظمه حاصل شد از برکت این نبی بقسمی که از برای هیچکدام از معابد دنیا حاصل نگردید زیرا که معبدی در دنیا پیدا نمی شود که مثل کعبه باشد از ظهور خاتم النبیین تا بحال و تعظیمی که از برای او حاصل میشود از ذبح قرابین و توجه بسوی آن در اوقات صلوات از برای جمیع مسلمین غرباً و شرقاً و عدم استقبال و استدبار بسوی آن در حین بول و غایط در هر جای عالم که میخوهند باشند از ابتدای بعثت تا کنون که یکهزار و سیصد و دوازده

سال از هجرت گذشته در حق این مکان مقدس مقرر است و از برای اورشلیم نصف این تعظیم و تکریم حاصل نشد مگر دو مرتبه یکی در عهد سلیمان علیه السلام زمانیکه فارغ شد از بنای بیت المقدس و مرتبه دیگر در سال هجدهم از سلطنت یوشیا و تعظیم مکه معظمه تا آخر الدهر انشاء الله باقی و برقرار خواهد بود چنانچه خداوند وعده داده است بقول خود.

مترس که شرمنده نخواهی شد و مشوش مباش زیرا که رسوا نخواهی گردید علت اینکه شرمندگی جوانیت را فراموش کردی و سرزنش بیوه گیت را بار دیگر بیاد نخواهی آورد.

و هکذا در آیه ۸ میفرماید اما برحمت ابدی تو را مرحمت خواهم فرمود و در آیه ۹ میفرماید ( سو کنند یاد نموده ام که با تو غضبناک نشده تو را عتاب نخواهم کرد ) .

و در آیه ۱۰ میفرماید ( رحمت من از تو نهضت ننموده عهد سلامتی من متحرک نخواهد شد خداوند رحمن تو است ) .

و موافق همان وعده خاتم الانبیاء که از آن مکان مقدس مبعوث گردید امت او در اندک زمانی بعد از هجرت شرق و غرب را مالک و امام را وارث و شهرها را تعمیر نموده اند و مثل ابن غلبه در مدت قلیله از عهد آدم تا زمان خاتم علیهما السلام مسموع نگردیده است و این است مفاد قول خدا که فرمود ذریه تو وارث قبایل خواهند شد و شهرهای ویران را مسکون خواهند گردانید و سلاطین اسلام و علماء و امراء و امناء خلفاً و سلفاً اجتهاد تامه در تعظیم و تکریم بنای کعبه و مسجد الحرام و تزین آنها بحفرا آبار و برکه ها و اجرای چشمه ها در مکه و نواحی آن داشته و دارند و انشاء الله این تعظیم و تکریم زیاد میشود در زمان ظهور حضرت مهدی عجل الله فرجه.

و وفا فرمود بوعده خود که در آیه ۱۵ ( اینک کسیکه از من بیگانه است با تو متمکن نخواهد شد ) زیرا که هر شخص مخالفی که بضدمکه نهضت نمود خدا ذلیلش

۱- آیه ۴ از باب ۵۴ کتاب اشعیا.

فرمود چنانچه در مسئله اصحاب فیل روایتی وارد شده است که ابرهه بن صباح الاشرم ملك يمن از قبل اصةمة النجاشی کنیسایی بنا کرد در صنعا و او را مسمی بفلیس نمود و خواست حاج را منصرف نماید بجانب آن کنیسا و قسم خورد که کعبه را خراب نماید پس با لشگر عظیمی بجانب کعبه توجه نمود و اسود بن مقصود را چرخچی لشگر خود کرد بایست هزار کس پیش فرستاد و گفت برو مردان و زنان ایشان را بگیر و احدی از ایشان را مکش تا من بیایم که میخواهم ایشانرا عذابی بکنم که احدی از عالمیان را چنین عذابی نکرده باشند و فیلی همراه داشتند که اسم او محمود بود و بسیار فیل قوی و عظیم الجثه بود و فیلهای دیگر هم همراه داشتند.

چون بحوالی مکه رسیدند اموال اهل مکه را غارت کردند و جناب عبدالمطلب خواست صلح نماید قبول نکردند پس با فیل متوجه حرم گردیدند و چون عبدالمطلب بمکه برگشت قوم خود را گفت بر کوه ابو قبیس بالا روید و خود بهره کعبه در آویخت و بنور محمدی صلی الله علیه و آله وسلم توسل جست و بدرگاه حقتعالی تضرع و زاری نمود ناگهان صدای هاتفی را شنید و او را ندید گفت دعای تو مستجاب گردید و بمطلب خود رسیدی بواسطه نوری که در جبین تو است.

پس رو بقوم خود آورد و گفت بشارت باد شما را که نور جبین خود را دیدم که بلند شد و از برکت آن نجات یافتید و در اینسخن بودند که دیدند غبار لشگر کفار بلند شد و چون غبار فرو نشست فیلهای دیدند که سرو پای آنها را پوشانیده بودند و مانند کوه در پیش لشگر خود باز داشته بودند پس چون بحد حرم رسیدند فیلهای ایستادند چندانکه فیلبانان ایشانرا زجر کردند قدم در حرم ننهاند و چون روی آنها را از حرم بر میگرددانیدند تند می دویند.

اسود گفت جادو کرده اند فیلهای شما را و خبر بسوی ابرهه فرستاد که چنین واقع: روداده است ابرهه چون اینخبر شنید خوف او زیاد شد و در این بین گروه چندی از مرغان دیدند که مانند ابر بر بالای ایشان صف کشیدند و آن طیور شبیه بودند

به پرستوك<sup>۱</sup> و هریکی از مرغها سه سنگ برداشته بودند یکی در منقار و دو تا در پاها و آن سنگها از عدس کوچکتر و از نخود بزرگتر نبود و چون لشگر را نظر بر این مرغان افتاد بترسیدند و گفتند چیست این مرغان که هرگز مانند آنها ندیده ایم؟ اسود گفت بر شما باکی نیست مرغ چندند که روزی برای جوجهای خود می برند پس کمان خود را طلبید و تیری در هوا بجانب ایشان افکند.

آن مرغان بفریاد آمدند و منادی ندا کرد از آسمان که ای مرغان اطاعت کننده اطاعت پروردگار خود بکنید در آنچه بآن مأمور شده اید بدرستی که غضب خداوند جبار بر این کفار غدار شدید شده پس مرغان سنگها را انداختند و سنك اول بر سر حناطه آمد و خود او را شکافت و در مغز سرش پنهان شد و از دبرش بیرون رفت و بزمین فرو رفت و او برخاک افتاد پس آن لشگر از جانب راست و چپ پراکنده شدند و مرغان از پی ایشان می رفتند و سنك بر سر ایشان می افکندند تا اینکه همه هلاک شدند و اسود نیز هلاک شد و ابرهه فرار کرد ناگهان در اثنای راه دست راستش افتاد پس دست چپش افتاد پس چون بمنزل خود رسید و قصه را نقل کرد سرش افتاد ابو یوسف و وزیر ابرهه فرار کرد و يك مرغی هم با او همراه شد و چون بحضور نجاشی رسید و قصه را از برای او نقل کرد چون قصه را بآخر رسانید آن مرغی که همراه بود سنگی بر سرش انداخت و در حضور نجاشی افتاد مرد<sup>۲</sup>.

بدانکه: این قضیه از جمله متواترات و منصوص علیه قرآنست<sup>۳</sup> و در روز ولادت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم واقع گردید چنانچه در حدیث

۱- پرنده ایست تخم گذار که در هوا زندگی می کند او را منقاریست مانند کبوتران و پنجه ایست بمانند پنجه سگ. بعضی ها گویند پرنده ایست سبز رنگ از لجنزار برخیزد و بعضی ها او را وطواط (شپره) دانند اقتباس از مجمع البحرین.

۲- از بیان این واقعه هم مشخص می شود که نجاشی لقب عام پادشاهان یمن بود نه اسم خاص یکی از آنان.

۳- الم ترکیف فعل ربك باصحاب القیل الم یجعل کیدهم فی تضلیل و ارسل علیهم طیراً ابا بیل ترمیهم بحجارة من سجيل فجعلهم کعصف ما کول. سوره فیل ۱۰۵ : ۱ - ۵.



وارد گردیده است در حین نزول قرآن بودند کسانی که این قضیه را برای العین مشاهده نموده بودند و بحسب وعده مذکور دجال اعور داخل مکه نخواهد شد بلکه خائب و خاسر خواهد برگشت کما نطقت به الاخبار عن آل الاطهار و صرحت به العلماء الاخبار.

بشارت یازدهم :

پیامبر عربی

در باب ۶۵ از کتاب اشعیا باین نحو عیان و بیان گشته است :

يَسْئَلُنِي بَعْضُ الْاَنْبِيَاءِ دِلَالَةَ قُرُونٍ يَسْئَلُنِي مَجِيحًا لَآئِنِي دِلَالِطِ اَعْيُونِ  
 بَارِي مِرِّي هَا اَنَا هَا اَنَا لِمَلَّتِكَ دِلَالِش لِأَقْرَبِنَا بِشَمِي بِرَسَلِي اَيَّدَتِي  
 كَلِمَةً يَوْمَ الْمُنَايَا عَاصِي دِي خَدْرِي يَاوَزَخَ لِأَصْحَابِي بِرُخُوشِي  
 ظَايِبًا دِي كِي مَكْرِي بِي لِي مِي بَدَا يَمُوتَا كِي دِي خِي قَكْتَنِي وَ كِي مَقْدِي  
 بِسَمِ عَالٍ كَرِي بِي وَ كِي تِي بِقَمْرَا وَ اِيْلِي وَ بَدُو كِي طِشِي كِشِي  
 بِلِي كِي اَخِي بِسْرَادِيحِ زُورَا وَ شُورَا بِا دِمُورَا اِرِي بِمُنِي دِي  
 اَمْرِي قَرِينِ لِكِسِ كَنُوحِ دِلَادِقْرِثِ يِي سَبَبِ دِقُودِشِي وَ اِلُوخِ  
 اَبِي تَبِنِنِ بِخَمِي نُوْرَ يَقْدَنُ كَلِمَةً يَوْمَ هَا كَتِي وِيْلِي قَمِي لَشْتَقِ الْا  
 يْتِ پَرَعِنِ وَ بِيْتِ پَرَعِنِ يِعُوْبِي.

المعنى بكسانى كه مرا طلب نمودند جواب دادم و بآنانى كه مراجستجو نكردند حاضر شدم و بقومى كه با اسم من خوانده نشدند گفتم كه اينك من اينك من \* تمامى روزها دستهاى خود را بقوم عاصى كه موافق خيالاتشان در راه غير مرضى رفتار مى نمودند منبسط ساختم \* قومى كه

در پیش رویم همیشه مرا غضبناك میکنند که در باغات ذبح نموده بالای آجرها بخور میسوزانند \* آنانیکه در میان قبرها ساکن شده در بتخانه‌ها بیتوته مینمایند و گوشت خوك میخورند و شوربای متنجس در ظرفشان موجود است \* کسانیکه میگویند بنزد خود باش و بما نزدیک میا که من از تو مقدس ترم اینان در دماغم مثل دود آتشی که همه روزه سوزانست میباشند \* اینک در حضورم مرقوم است که من خاموش نمانده سزایمیدهم بلکه بیغل ایشان جزا را مینهم انتهی .

مراد از کسانیکه مرا طلب ننموده اند جواب دادم الخ عربند زیرا که ایشان غیر واقف بودند از معرفت ذات و صفات و شرایع الهیه از خدا سؤال نمیکردند و طالب حق نبودند چنانچه در سوره مبارکه آل عمران<sup>۱</sup> در بیان حال ایشان قریب بهمین مضمون وارد گردیده است :

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لِي ضَالِّينَ

حاصل مفاد آیه مبارکه خداوند عزوجل منت گذاشت بر مؤمنین زمانی که مبعوث فرمود در میان ایشان رسولی از خودشان آیات خدا را برایشان تلاوت مینماید و از عقاید خبیثه و اخلاق خسیسه ایشانرا پاک و تطهیر مینماید کتاب و حکمت را تعلیم ایشان میفرماید بدرستیکه بودند ایشان (یعنی عربان) قبل از بعثت نبی در ضلال مبین . و جایز نیست که مراد از جماعت مذکوره یونانیین باشند بهمان علتی که در بشارت ثانیه دانستی و وصف مذکور در آیه ثانیه و ثالثه بر یهود و نصاری صادق و ناطق است و اوصاف مذکوره در آیه رابعه الصق باحال نصاری است چنانچه وصف مذکور در آیه پنجم اولی والیق بحال یهود است الله جل شانه ایشانرا رد نمود و امت محمدیه را اختیار فرمود .

## بشارت دوازدهم :

## مبعوث درعهد ساسانیان

در باب ثانی از کتاب دانیال در بیان حال رؤیا باین نحو ترقیم یافته است :

وبخت نصر در سال دوم سلطنتش خوابها را دید که از آنها روحش مشوش شد خوابش از او رفع شد \* پس ملك فرمود که دانشمندان و منجمان و فال گیران و کلدانیان را جهة تعبیر نمودن آن خوابها بملك احضار نمایند که ایشان آمده در حضور ملك ایستادند \* و ملك بایشان گفت که خوابرا دیدم و روحم بجهة دانستن خواب مشوش است \* و کلدانیان بزبان ارمی بملك عرض کردند که ای ملك عمرت ابدی باشد باین بندکانت خوابرا بگو که ما تعبیرش را خواهیم گفت \* ملك جواب داد بکلدانیان گفت فرمائی که از من صادر گردیده اینست که اگر خواب و تعبیرش را بمن اعلام نمائید پاره پاره خواهیم شد و خانهای شما بمزبله تبدیل کرده خواهد شد \* اما اگر خواب و تعبیرش را بمن اعلام نمائید از من بخششها و انعامها و اکرامهای عظیم را خواهید گرفت پس خواب و تعبیرش را بمن اعلام نمائید \* و ایشان نوبت دوم جواب داده گفتند که ملك بیندکانش خواب را اعلام نماید که ما تعبیرش را اعلام خواهیم نمود \* و ملك در جواب گفت بیقین میدانم که دفع الوقت میکنید چونکه می بینید که فرمان از من صادر شد \* پس اگر خوابرا بمن اعلام نمائید از برای شما فرمان یکی است از اینکه کلمات دروغ و فاسد را جهة گفتن بمن آماده ساخته اید تا بوقتی که زمان تغییر یابد پس خوابرا بمن بگوئید تا اینکه بدانم تعبیرش را بمن اعلام توانید کرد \* و کلدانیان در حضور ملك جواب داده گفتند که بروی زمین کسی نیست که مطلب ملك را اعلام تواند کرد و باین سبب هیچ ملك و سرور و سلطان مثل اینمطلب را از هیچیک از دانشمندان و منجمان و کلدانیان سؤال ننموده است \* و مطلبی که ملك

سؤال مینماید بحدی مشکل است که سوای خدایانی که مسکن‌های ایشان با انسانیان نباشد احدی نیست که آنرا بملك اعلام نماید \* باین سبب ملك بشدت غضبناك و خشمناك گردید فرمود که همگی دانشمندان بابل را هلاك سازند پس فرمان صادر شد که دانشمندان را مقتول سازند و دانیال و رفیقانش را جهة کشتن تجسس کردند \* آنکه دانیال بحکمت و فطانت باریوک رئیس جلادان ملك که خصوص قتل حکمای بابل بیرون رفته بود جواب داد \* بلکه باریوک ضابط ملك جواب داد گفت که از چه سبب است که این فرمان غیظ آمیز از ملك صادر گردیده است؟ آنکه اریوک بدانیال مطلبرا اعلام نمود \* پس دانیال داخل شده از ملك درخواست نمود که او را مهلت دهد تا اینکه بملك تعبیر را آشکار سازد \* آنکه دانیال بخانه‌اش رفته مطلبرا بحنیانه و میثائل و عزریا رفیقانش اعلام نمود \* تا اینکه مرحمتها را از خدای آسمانها درباره این راز استدعا نمایند مبادا که دانیال با سایر رفیقانش با حکمای بابل هلاك کردند \* آنکه آن راز بدانیال در رؤیای شبانه مکشوف شد پس دانیال بخدای آسمانها وصف تبارك داد \* و دانیال متکلم شد گفت که اسم خدا دهر بد هر متبارك باد زیرا که حکمت و جبروت از آن ویست \* و تغییر دهنده اوقات و از منہ و معزول کننده ملوک و نصب کننده ملوک اوست حکمت را بحکما و دانش را بدانیان فهمیم میدهد \* چیزهای عمیق و مستور را او کشف مینماید آنچه که در تاریکی است میداند و نور با او باقی است \* ای خدای آبابی من تورا شکر و حمد مینمایم که حکمت و قوترا بمن دادی و حال آنچه که از تو درخواست کردیم بمن اعلام فرمودی چونکه مطلب ملك را بما اعلام نموده \* بنابراین دانیال نزد اریوک که ملك او را بجهة هلاك نمودن حکمای بابل مأمور داشته بود داخل شد بملك داخل شده و برا چنین گفته که حکمای بابل را هلاك مساز و مرا بحضور ملك آور که تعبیر را بملك اعلام نسایم \* آنکه اریوک بتعجیل

دانیال را بحضور ملك آورده و برا چنین گفت که از پسران اسیر یهودا کسیرا یافتم که تعبیر را بملك اعلام تواند نمود \* پس ملك متكلم شده بدانیال که اسمش بلطشصر است .

مصنف گوید : این اسم خدای بخت نصر بوده است از باب اخلاص او را بجناب دانیال داد انتهى .

گفت آیا باعلام نمودن من بخوابی که دیده‌ام و تعبیرش قادری \* ودانیال در حضور ملك جواب داد گفت رازیکه ملك سؤال نموده حکما و منجمان و خردمندان و فال کیران قادر نیستند که آن را بملك اعلام نمایند \* اما در آسمانها خدائست که کشف کنند رازهاست و به بخت نصر ملك آنچه که در ایام آخرین واقع میشود اعلام دهنده است خواب تو ورؤیای سرتو که بر بسترت بوده اینست \* نسبت بتو ایملك در بسترت بتو افکار بر آمد که بعد ازین چه واقع خواهد شد و مکشوف سازنده رازها تو را بآنچه که میشود اعلام گرداننده است \* نسبت بمن این رازنه جهة ازدیاد حکمت از تمامی ذی حیاتان بر من کشف گردیده است بلکه سبب اینست که تعبیر بملك اعلام شود بافکار قلبت عارف کردی \* دیدی و اینک تمثال بزرگ که ضیاش افزون و نمایش مهیب بود در برابرت می ایستاد \* و این تمثال سرش از طلای نیکو و سینه اش و بازوهایش از نقره و شکمش و رانهایش از برنج \* و ساقهایش از آهن و پاهایش قسمی از آهن و قسمی از کل بود \* ملاحظه کردی که تا سنکی بدون دستها جدا شده آن تمثال را بر پاهای آهن و کلیش زد و آنها را سحق نمود \* آنگاه آهن و کل و برنج و نقره و طلا باهم سحق شدند و مثل گاه خرمن تابستانی گردیده باد آنها را بحدی برداشت که اثری از آنها پیدا نشد و سنکی که تمثال را زد بکوه بزرگ مبدل شد تمامی زمین را مملو ساخت \* خواب همین است و تعبیرش را در حضور ملك بیان خواهم کرد \* تو ایملك ملك الملوکی

چونکه خدای آسمانها تو را مملکت و قدرت و قوت و عزت داده است و در هر جائیکه بنی آدم سکونت دارند حیوانات صحرا و مرغان هوا را بدست تو تسلیم نموده است و تو را برهمگی آنها مسلط گردانیده است آن سرطلاتوئی \* و بعد از تو مملکت دیگری که از تو پست تر است خواهد برخاست و مملکت سیمین دیگری از برنج که بر تمامی زمین سلطنت خواهد نمود \* و مملکت چهارمین مثل آهن سخت خواهد بود زیرا چنانیکه آهن هر چیز را سحق و مغلوب میسازد و همچنان ابن نیز مثل آهنی که همگی آنها را منکسر میسازد و شکسته خواهد گردانید \* و چنانیکه پاها و انگشتها دیدی که قسمی از کل کوزه کری و قسمی از آهن است لهذا این مملکت تقسیم خواهد شد اما سختی آهن قدری در آن خواهد ماند چونکه آهن را با کل کوزه کری دیدیکه ممزوج است \* و از آنجائیکه انگشتان پاهایش قسمی از آهن و قسمی از کل بود پس آن مملکت نیز قطعه ای قوی و قطعه ای از آن ضعیف خواهد بود \* و چنانکه آهن را دیدیکه با کل کوزه کری ممزوج است همچنان ایشان خویشان را بنسل آدمی ممزوج خواهند کرد اما بهمدیگر نخواهند چسبید به نهجی که آهن بکل ممزوج نمیکردد .

وَيُؤْتِنِي بَأْتِي مَلِكِي بِنِ مَقَمِ اللَّهِ إِشْمِيَا مَلَكُوتِ دِلْعَالَمِينَ  
 لَيْشَ خِرِيطَا وَمَلَكُوتِ لِنَايَا خِينَا لَيْشَ شَيْقَاتِ دَقْدِقِ وَبِتِ تَلَقِي  
 كَلِّ اِنِّي مَلَكُوتِي وَهِي بِنِ كَلِّي لِعَالَمِ .

یعنی و در ایام آن ملوک خدای آسمان مملکتی را که هرگز زایل نشود بر پا خواهد داشت و این مملکت بقوم دیگر وا گذاشته نخواهد شد بلکه تمامی این مملکتها را سحق و مغلوب گرداند و

آن ابدآ برقرار خواهد بود \* و چنانکه سنکرا دیدی که بیواسطه دستها از کوه جدا شده آهن و برنج و کل و نقره و طلا را سحوق نمود لهذا خدای کبیر ملک را بآنچه که بعد از این واقع میشود اعلام نموده است و خواب متین و تعبیرش صحیح است \* آنکه بخت نصیر ملک بر روی خود افتاده دانیال را سجده نمود و امر فرمود که هدیهها و بخورهای خوشبو باو بریزند تا آخر .

مصنف حقیر گوید : مراد از مملکت اولی سلطنت بخت نصیر است بنص خود حضرت دانیال و مراد از مملکت ثانیه مملکت مدینیین و فارس است چنانچه در باب پنجم از آیه ۲۵ تا ۲۹ از کتاب خود دانیال علیه السلام مرقوم است و ترجمه آیات مذکور است اینست : نوشته که تحریر کردید اینست که منی منی ثقل او فرسین \* و تفسیر کلام اینست منی : خدا مملکت را شمرده است و آنرا بانجام رسانیده است \* ثقل : در میزان سنجیده شده کم یافته شده \* فرس : مملکت تقسیم کرده شده است و عداین و فارس داده شده است انتهى .

این مملکت در اول ظهور ضعیف بود نسبت بسلطنت کلدانیین تا اینکه قوت پیدا کرد در زمان قورش<sup>۲</sup> ملک ایران که باعتقاد قیسین کیخسرو است که پانصد و سی و شش سال قبل از میلاد مسیح بر ارض بابل مسلط شد .  
و مراد از مملکت ثالثه سلطنت اسکندر بن فیلاقوس رومی<sup>۳</sup> است که ۳۰۳ سال قبل

۱- در کتاب دانیال رایج گوید : منامنا ثقیل و فرسین .  
۲- کورش پسر پیش پش ، سردودمان هخامنشیان است از سال ۵۵۹-۵۲۹ قبل از میلاد حکومت کرده است. در دوران سلطنت خود سرزمینهای زیادی ( بابل ، لودیا ... ) را جزو ایران نمود وی از طرف شمال شرقی تا رود سیحون « سیردریا » پیش رفت و در کنار آن رود شهری بنام خود بنا نمود . واز سوی مشرق و جنوب تا رود سند تاخت و در زد و خورد با یکی از قبایل سکالی در شمال ایران زخمی برداشت و کشته شد و شهرت وی در سلوک و نیکرفتاری وی با مردم بود (برهان قاطع ص ۱۷۲۶) .

۳- اسکندر کبیر ملقب بذی القرنین پسر و جانشین فیلیپ یا فیلیپوس شهریار مقدونیه بود

از میلاد مسیح بر ایران مسلط شد و سلطنت فارس را این سلطان منقسم کرد بر ملوک طوایف .

و مراد از ملکوت چهارم سلطنت ساسانیانست گاهی قوی بود گاهی ضعیف بود و در عهد نوشین روان<sup>۱</sup> محمد بن عبدالله صلی الله و علیه و آله و سلم متولد شد و خداوند عز و جل سلطنت ظاهریه و باطنیه را بآن بزرگوار مرحمت فرمود تابعین او در مدت قلیلی بر شرق و غرب عالم مسلط گردیدند و سلطنت ساسانیان بالکلیه بظهور دولت اسلام منقرض گردید که این رؤیا متعلق بآن دیار بوده است .

پس مراد از سلطنت ابدیه همین سلطنت است که بکس دیگر داده نخواهد شد ظاهراً و باطناً برقرار خواهد بود و کمال این سلطنت عنقریب در زمان امام همام مهدی صاحب الزمان عجل الله فرجه تکمیل خواهد پذیرفت و لیکن بمدت قلیلی قبل از ظهور آن بزرگوار وهنی و ضعفی بر سلطنت اسلام وارد خواهد گردید چنانچه الان علاماتش مشهود است بعد بظهور آن بزرگوار وهن و ضعف مرتفع خواهد گردید و تمامی ادیان دین واحد خواهند شد پس سنگی که از کوه بدون واسطه دستها جدا شد و بر پای آن تمثال خورد آهن و گل و برنج و نقره و طلا را

→  
بسال ۳۵۶ متولد و بسال ۳۲۴ پیش از میلاد وفات یافته است وی بعد از پدر بسال ۳۳۶ قبل از میلاد بسطنت رسید و در مدت ۱۲ سال شام و یهودیه و مصر را متصرف شد و شهر اسکندریه را بنا نهاد و بسوی امپراطوری ایران تاخت و در آسیای صغیر بر آنان غلبه کرد (بسال ۳۳۴ قبل از میلاد) و در عراق عرصه را به داریوش سوم تنگ گرفت و در اردبیل بآن پیروز گشت و تا آبهای هندوستان پیش رفت و در ۳۲ سالگی از شدت مستی جان تسلیم نمود . از مطالب بالا که خلاصه ای از تواریخ بود روشن شد که سال پیروزی اسکندر به ایران ۳۳۴ پیش از میلاد بود و تاریخ مقن یا از سهو کاتب است یا اشتباه مؤلف رحمه الله .

۱- خسرو انوشیروان (پادشاه جاودان) بزرگترین پادشاه ساسانی که بسال ۹۱ قبل از هجرت متولد شده و ۴۳ قبل از هجرت وفات یافته است و در دوران حکومتش ایرانیان بیمن لشکر کشیدند و در حبشه جنگیدند و در ترکستان پیروز شدند شهرت وی بداد گستری و یاری دانشمندان است .



سحق کرد بعد بکوه بزرگ مبدل شد تمامی زمین را مملو ساخت ظاهرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و باطنش فرزند رشیدش مهدی صاحب الزمان صلوات الله علیهم است .

بشارت سیزدهم:

حکومت مقدسین

در باب ۷ از کتاب دانیال در نمایش چهار حیوان باین نحو عیان و بیان گشته است:  
و در سال اول بلشصر ملک بابل دانیال خوابی را و دیده شده‌های سرش بر بسترش را دید بعد خواب را نوشت و اجمال سخنها را بیان کرد \*  
دانیال متکلم شده گفت در دیده شده‌های شبانه‌ام رؤیا را دیدم و اینک چهار باد هوا بردریای عظیم هجوم آور شدند \* و چهار حیوان بزرگ که نمایش آنها از همدیگر تفاوتی داشتند از دریا بیرون آمدند \* اولین مثل شیر و بالهای عقاب و ویرا بود و تاکنده شدن بالهایش نگریستم که از زمین برداشته شده مانند آدمی بر پایها ایستاد و قلب انسانی باو داده شد \* و اینک حیوان ثانوی غیر ویرا که مشابه خرس بود و بیک جانب می‌ایستاد و در میان دندانهای دهانش سه استخوان پهلو بوده و ویرا چنین گفته میشد که برخیز و گوشت بسیاری را بخور \* بعد از آن نگریستم و اینک دیگری مثل ببر که بر پشتش و ویرا چهار بال مرغ بود و این حیوان را چهار سر و سلطنت بوی داده شد \* بعد از آن در دیدنیهای شبانه نگریستم و اینک حیوان چهارمین سهمکین و مهیب و بسیار قوی و ویرا دندانهای بزرگ آهنین بود می‌خورد و پاره پاره می‌کرد و باقی مانده را پایهایش پایمال مینمود و نمایشش از تمامی حیوانات پیشین از وی تفاوتی داشت و ویرا ده شاخ بود \* و حینی که باین شاخها ملاحظه می‌کردم اینک در

میان شاخها شاخ کوچک غیری برآمده و در برابرش شد شاخهای اولین از وی کنده شدند و اینک در این شاخ چشمانی مانند چشمان آدمی و دهانی که بحر فهای بزرگ متکلم شد\* تا گذاشتن کرسی هانگریستم که صاحب روزهای قدیم نشست لباسش مثل برف و موی سرش مانند پشم پاك بوده کرسیش مثل آتش شعله‌ور و تکرهایش مانند آتش سوزان بود\* از حضورش نهر آتشین صادر شده بیرون آمد هزاران هزار باو خدمت می نمودند و ده هزار هزار در حضورش می ایستادند دیوان برپا شد و کتابها کشوده کردید\* آنکه نظر بصدای سخنان بزرگانه‌ای که این شاخ میراند ملاحظه کردم و تا بشکسته شدن این حیوان و هلاک شدن جسمش و تسلیم شدنش با آتش سوزان می نگریم\* و سلطنت سایر حیوانات از آنها رفع شد و درازی عمر با آنها داده شد تا بزمان معینی\* در رؤیای شبانه نگریم و اینک در ابرهای آسمانی شخصی مانند فرزند انسان می آمد و نزد صاحب روزهای قدیم نزدیکی نموده بحضورش آورده شد\* و باو سلطنت و عظمت و مملکت داده شد تا آنکه تمامی قومها و امتهای و زبانها او را خدمت نمایند سلطنتش سلطنت ابدیست که در نکند و مملکتش فانی نخواهد کردید\* روح من که دانیالم در میان بدنم ملول کردید و رؤیای سرم مرا مشوش کردانید بیکی از حاضران تقرب جسته درباره اینهمه حقیقت از وی سؤال نمودم که او بمن متکلم شده تعبیر این قصه‌ها را بمن اعلام نمود که این چهار حیوان بزرگ چهار ملکنند که از زمین خواهند برخاست اما مقدسین خدای متعال مملکت را خواهند گرفت و به مملکت تا باید و ابدالابد مالک خواهند شد آنکه در باره حیوان چهارمین حقیقت را خواستم بدانم که نمایشش از تمامی آنها تفاوت داشته بسیار مهیب بود و دندانهایش از آهن و ناخنهایش از برنج بوده میخورد و پاره پاره میکرد و باقی مانده را پهایش پامال

مینمود و همچنان در باره ده شاخهای سرش و از آن دیگری که بر آمد که در برابرش آن سه افتاد یعنی از برای آن شاخی که ویرا چشمان بوده دهانش سخنان بزرگ میراند و نمایشش از همسرانش بزرگتر بود و حینی که ملاحظه نمودم این شاخ با مقدسین جنگ نموده برایشان غالب آمد تا بوقت آمدن صاحب روزهای قدیم و اجرای حکم برای مقدسین خدای متعال و رسیدن زمانیکه مقدسین مالک مملکت گردیدند و او چنین گفت که حیوان چهارمین بر زمین مملکت چهارم خواهد بود که از تمامی ممالک تفاوت داشته همگی زمین را خواهد خورد و آنرا پاره پاره کرده پایمال خواهد نمود و ده شاخ ازین مملکت ده ملک اند که خواهند برخاست و بعد از آنها دیگری که از پیشینیانش تفاوت دارد برخاسته سه ملک را پست خواهد ساخت و بر ضد خدای متعال سخنان ارانده مقدسین متعال را مندرس خواهد کرد و بفکر تغییر دادن زمانها و شریمتها خواهد افتاد که آنها مدت یکزمان و زمانها و نیم زمان بدست وی تسلیم خواهد شد پس دیوان نشسته سلطنتش برخاسته خواهد شد که تا بآخر مستأصل و فانی خواهد گردید و مملکت و سلطنت و عظمت مملکت در زیر تمامی آسمان بقوم مقدسین خدای متعال تسلیم خواهد شد که مملکتش مملکت دائمی است و تمامی مملکتها ویرا خدمت نموده اطاعت خواهند کرد آخر سخن تا باینجا است نسبت بمن که دانیالم افکارم مرا بشدت مضطرب ساخته کونه ام در من متغیر گردید نهایت قصه را در قلبم نگاه داشتم انتهی .

مصنف این کتاب گوید : تمامی مفسرین یهود اتفاق دارند بر اینکه مراد از نمایش این چهار حیوان همان نمایش صنم است و ما در آنجا مشخص نمودیم که مقصود چهار سلطنت است یعنی سلطنت بابل و سلطنت کیانیان سیم سلطنت اسکندر رومی چهارم سلطنت ملوک طوایف است که آخر ایشان بسا سانیان منتهی میشود که در عهد نوشین روان خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم متولد شد و مقصود از

سلطنت مقدسین در کلام جناب دانیال و ملک معبر ظهور دولت اسلام است که سلطنت چهارم بسبب ظهور دولت اسلام منقرض گردید و علمای یهود و نصاری غیر از اینکه ما گفتیم هر چه گفته اند از راه تعصب و عدم دیانتست و تکمیل دولت مقدسین در عهد شریف حضرت مهدی عجل الله فرجه خواهد بود و آنهم قریب است و اکثر علائمش الان مشهود است پس سلطنت دائمی سلطنت اسلام است .

بشارت چهاردهم :

پیامبر و یاران مقدسش

یهودای حواری در رساله عامه خود نقل کرده است خبری را که اخنوخ رسول یعنی ادریس علیه السلام که بآن تکلم نموده است که هفتم بود از آدم علیه السلام و از عروج آن بزرگوار تا میلاد مسیح علیه السلام سه هزار و هفده سال بوده است بنا بر زعم مورخین و قسیسین نصاری و ما در این موضع نقل میکنیم عبارت یهود را از سریانیة مطبوعه سنة ۱۸۸۶ و عبارت او در آیه ۱۴ باین نحو ترقیم یافته است :

این نو بیلی اوپ علی دانی هاو قیلی دیلی دشبیع من آدم خونوخ گد  
 امرها بیعیلی مزیا بر بوائی دقویشی ۱۵ دعبد دیوان علی کل دمن حس لکله  
 گپوره بوت کلی بل خنی دگپوروتا دبلازدوعت باله ابدلون دبوت کلی  
 همز منی قشی ۱۶ انی دهمز ملون خطای گپوری انتهى .

الترجمه : لیکن خونوخ که هفتم از آدم بود درباره همین اشخاص خبر داد گفت اینک خداوند با هزاران هزار از مقدسین خود آمد \* تا بر همه داوری نماید و جمیع بیدینان را ملزم سازد بر همه کارهای بی دینی که ایشان کرده اند و بر تمامی

۱- پیاورقی صفحه اول جزء اول از کلیسا و ساخته های آن مراجعه شود .

سخنان زشت که عاصیان بی دین بخلاف او گفته اند \* اینند گله مندان و همه کنان الخ. و در مقدمه باب سیم دانستی که استعمال لفظ مریا یعنی رب بمعنی مخدوم و غیره شایع و ذایع است در کتب عهدین پس حاجت باعاده نیست اما لفظ قدیسی که بمعنی مقدس است اطلاق میشود در عهدین بر مؤمن موجود در زمین بنحوشیوع آیه اولی از باب ۵ از کتاب ایوب علیه السلام باین نحو عیان و بیان گشته است :  
 تمنا اینکه بخوانی اگر از برایت استجابت کننده باشد اما بکدامیک از مقدسان توجه خواهی نمود .

پس مراد از مقدسان در این موضع مؤمنین اند که موجود بوده اند در روی زمین و اما در نزد علمای پروتستنت پس ظاهر است و اما در نزد علمای کاتولیک زیرا که مطهر ایشان که موضع آلام ارواح صالحین است تا اینکه نجات از برای ایشان حاصل بشود بمغفرت پاپ بعد از عیسی علیه السلام پیدا شده است و واضح است چنین مطهری در زمان ایوب علیه السلام نبوده است .

و آیه ثانیه از باب اول از رساله اولی باهل قرن تس چنان عیان و بیان گشته است : بکلیسای خدا که در قرن تس است از مقدسین در مسیح عیسی که برای قداست خوانده شده اند الخ.

پس مراد از مقدسین مؤمنین بمسیحند که موجود بودند در قرن تس .  
 و آیه ۱۳ از باب ۱۲ از رساله پولس باهل روم باین نحو ترقیم یافته است :  
 مشارکت در احتیاجات مقدسین کنید و در غریب نوازی سعی کنید .  
 و آیه ۲۵ و ۲۶ از باب ۱۵ از همین رساله مرقوم گشته است : لیکن الان عازم اورشلیم هستم تا مقدسین را خدمت کنم زیرا که اهل مکادونیه و اخائیه مصلحت دیدند که زکاتی برای مفلسین و مقدسین اورشلیم بفرستند .

و آیه اولی از باب اول از رساله پولس بفیلیپیان باین نحو بیان گشته است :  
 پولس و تیموتاؤس غلامان عیسی مسیح که در فیلیپی میباشند با اسقفان و شماسان

پس مراد از مقدسین در این مواضع مؤمنین موجودین بودند .  
 و در آیه ۱۰ از رساله اولی بتیموتاؤس باین نحو رقم یافته است: که در اعمال  
 صالح نیک نام باشد اگر فرزندانرا پرورده و غربا را مهمانی نموده و پاهای مقدسین  
 را شسته و زحمت کشانرا اعانت نموده الخ پس مراد از مقدسین در اینجا هم مؤمنین  
 موجودین در روی زمین بودند بدو وجه:  
 وجه اول: اینکه مقدسین موجود در آسمان ارواحند پاندارند که محتاج بشست-  
 و شو شود .

وجه دوم: چون مقصود از این باب بیان حال شمامسه است و از برای ایشانهم  
 خروج با آسمان ممکن نیست.

و چون دانستی استعمال لفظ مریا و قدیش که به معنی رب و مقدس است پس  
 گوئیم مراد از رب محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و مراد از هزاران هزار  
 مقدس اهل بیت و اصحاب کبار و تابعین آن بزرگوارند و تعبیر از مجی او بفعل ماضی  
 چون آمدن آن بزرگوار امر یقینی است لهذا تبلی گفت پس محمد صلی الله علیه  
 و آله و سلم با هزاران هزار مقدس آمد و بر همه داوری نمود و جمیع بیدینان را ملزم  
 ساخت و همه کفار بر حال خود گریه کردند.

اما مشرکین بجهت عدم تسلیم تو حید و رسالت رسل مطلقا و عبادت ایشان اصنام  
 و اوثان را،

و یهود گریه کردند بجهت تفریط ایشان در حق عیسی و مریم علیهم السلام و  
 بعضی عقاید و اهیة و اهل تثلیث گریه کردند بجهت تفریط ایشان در تو حید خدا و افراط  
 ایشان در حق عیسی علیه السلام و اکثر ایشان گریه کردند بجهت عبادت صلیب و تمائیل  
 و عقاید و اهیة خود .

۱- شامس جمع شامس کلمه ایست سریانی بمعنای خادم از مقامات کلیسایی پائین تر از قسبس  
 المنجد چاپ ۱۵ ص ۴۱۳

بشارت پانزدهم :  
بشارت از ملکوت آسمانها

درباب سیم از انجیل متی باین نحو ترقیم یافته است :

بَانِي يَوْمِي تَلِي يُوخَنَّا مَعْمِدَنَا وَمَكْرُزُوا بِخَرْبِي دِهْودِ وَ اَمْرٍ تَوْبُونَ  
سَبَبِ دَقْرِينِ تَلَهْ مَلَكُوتِ دِشْمِي .

المعنى : و در آن ایام بحیای تعمید دهنده در بیابان یهودیه ظاهر شد و موعظه کرده میگفت \* توبه کنید زیرا که ملکوت آسمان نزدیک است .

و در باب ۳ از انجیل متی باین نحو رقم شده است :

وَ كَذَّ شَمْعَلِي يَشُوعُ دِيُوخَنَّا بِشَلِي سَبِي شُو بِيَلِي لِكَلِيلِ مِنْ دَايِكِ شُورِيَلِي  
لِمَكْرُوزِي وَ لَمَرِ تَوْبُونَ سَبَبِ دَقْرِينِ مَلَكُوتِ دِشْمِي وَ بِخَدَارِ وَ يَشُوعُ بِكَلَهْ  
كَلِيلا وَ مَلُوبِي وَ بَجْنَاعَتِي وَ مَكْرُوزِي مَشْخَدَتِ دَمَلَكُوتِ الْخِ .

المعنى : و چون عیسی شنید که یحیی گرفتار شده است بجلیل روانه شد...  
۱۷ از آن هنگام عیسی بموعظه شروع کرد و گفت توبه کنید زیرا که ملکوت آسمان  
نزدیکست... ۲۳ و عیسی در تمامی جلیل میکشت و در کنایس ایشان تعلیم داده و بشارت  
ملکوت موعظه همی نمود الخ .

و در باب ۶ از انجیل متی در بیان نمازیکه عیسی علیه السلام تعلیم تلامذه نمود

در آیه ۱۰ باین نحو رقم یافته: اَنْتِي مَلَكُوتِخْ یعنی ای خدا ملکوت تو بیاید .

و چون عیسی علیه السلام حواریین را فرستاد ببلاد اسرائیلیه از برای دعوت  
و وعظ و صایای چندی بایشان فرمود و از جمله وصایا این بود که در آیه ۷ از همین باب  
مرقوم است وَ كَذَّ اَزَلَيْتُمْ مَكْرُوزُونَ وَ مَوْرَقْرِينِ مَلَكُوتِ دِشْمِي یعنی و در اننای  
راه موعظه کنان کوئید که ملکوت آسمان نزدیکست .

و در باب ۹ از انجیل لوقا باین نحو بیان گردیده است :

وَقَرَّ بِلِي يَشُوْعَ لَتَرَعَسَرَ تَلَمِيْدَهٗ دِيَهْبِلِي قَتِي خَيْلٍ وَحَكْمٍ عَلٰٓ كَلِي شِيْدِي  
وَمَرَعِي لِبَسُوْمِي وَشُدْرِيْلِي لِمَكْرُوْزِي مَلَكُوْتٍ دَالَهٗ وِلْبَسُوْمِي مَرَعِي.

الترجمه : پس دوازده شاگرد خود را طلبیده بایشان قدرت و اقتدار بر جمیع دیوها و شفادادن امراض عطا فرمود \* و ایشانرا فرستاد تا بملکوت خدا موعظه کنند و مریضانرا صحت بخشند .

و در باب ۱۰ از انجیل لوقا باین نحو ترقیم یافته است : و بعد از این امور مسیح هفتاد نفر دیگر را نیز تعیین فرمود و ایشانرا جفت جفت پیش روی خود بهر شهری و موضعی که خود عزیمت آن داشته فرستاد ... ۸ و در هر شهری که رفتید و شما را پذیرفتند از آنچه پیش شما گذاردند بخورید \* و مریضان آنجا را شفادهید و بدیشان گوئید ملکوت خدا بشما نزدیک است \* لیکن در هر شهری که رفتید و شما را قبول نکردند به کوچه های آن شهر بیرون شده بگوئید \* حتی خاکی که از شهر شما بر مانسته است بر شما می افشانیم لیکن اینرا بدانید که ملکوت خدا نزدیک شما شده است انتهى .  
از این آیات و عباراتی که مرقوم افتاد ظاهر و روشن گردید که یحیی و عیسی علیه السلام و حواریین و هفتاد تلمیذ مبشر بودند بملکوت سموات و عیسی علیه السلام بالفاظی بشارت داد که یحیی علیه السلام بآن الفاظ بشارت میداد .

پس معلوم میشود که این ملکوت چنانچه در عهد یحیی علیه السلام ظاهر نشده بود فکذلک در عهد عیسی علیه السلام ظاهر نبود و همچنین در عهد حواریین و هفتاد تلمیذ بلکه هر کدام از جناب یحیی و عیسی و حواریین و هفتاد تلمیذ باین ملکوت بشارت میدادند و از فضل او مخبر بودند و فضل او را مترجی و متمنی بودند .

پس مراد از ملکوت سموات طریقت نجاتی که از شرع عیسی ظاهر شد نیست یقیناً و الا عیسی علیه السلام و حواریین و تلامذه نمی گفتند که ملکوت سموات نزدیک شده است بلکه میگفتند ظاهر شده است و الان موجود است و عیسی علیه -



السلام تلامذه را تعلیم نمیفرمود که در نماز بگویند که ملکوت تو بیاید زیرا که این طریقت بعد از ادعای حضرت عیسی نبوت را ظاهر شده و آمده بود .  
 پس مقصود ازین ملکوت که جناب یحیی و عیسی علیه السلام و حواریون و تلامذه بلکه کل عالم مأمور بودند که بمجی<sup>۱</sup> او بشارت بدهند طریقت نجاتیستکه بسبب ظهور شرع شریف حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر شد و از برای اهل عالم مقرر گردید پس آن بزرگواران این طریقه<sup>۲</sup> جلیله را بشارت میدادند .

و لفظ ملکوت سموات بحسب ظاهر دال بر آنست که این ملکوت باید در صورت سلطنت باشد نه در صورت فقر و مسکنت و اینکه محاربه و جدال با مخالفین از برای ترویج آن ملکوت ثابت باشد و اینکه مبنای قوانین آن لابد باید کتاب سماوی باشد و همه<sup>۳</sup> این امور صادق است بر شرع شریف محمدیه .  
 و آنچه علمای مسیحیه گفته اند که مراد از این ملکوت شیوع ملت مسیحیه است در جمیع عالم و احاطه آنست بر کل دنیا بعد از نزول عیسی علیه السلام تا ویلی است ضعیف خلاف ظاهر هم هست ورد میکند آنرا تمثیلات منقوله از عیسی علیه السلام در باب تمثیلات از انجیل متی یعنی باب ۱۳ مثلاً<sup>۴</sup> فرمود در آیه ۲۴ ملکوت آسمان مردی را ماند که تخم نیکو در زمین خود زراعت کرد و در آیه ۳۱ فرمود : ملکوت آسمان مثل دانه<sup>۵</sup> خردلی است که شخصی گرفته در مرزعه خویش بکشت و بعد در آیه ۳۳ فرمود : ملکوت آسمان خمیر مایه ای را ماند که زنی آنرا گرفته در سه کیل خمیر پنهان کرد تا تمام مخمر کشت .

پس ملکوت آسمانرا تشبیه فرمودند بانسان زارع نه بنمو زراعت و درو کردن آن و كذلك تشبیه فرمودند بحبه خردل نه بدرخت و بزرگ شدن آن و ایضاً تشبیه فرمودند بخمیر مایه نه بتخمیر جمیع آرد .

و کذا<sup>۶</sup> فرمود این تأویل را قول عیسی علیه السلام بعد از بیان تمثیل منقول

در باب ۲۱ از انجیل متی یعنی در آیه ۴۳ از باب مزبور که فرمود: از اینجهت شما را میکویم که ملکوت خدا از شما گرفته شده بامتی که میوه‌اش را بیاورند عطا خواهد شد.

این قول بوضوح تمام دلالت دارد بر اینکه مراد از ملکوت سموات خود شرع و طریقه‌النجاة است نه شیوع و احاطه آن به کل دنیا و الاشیوع و احاطه را از قوم نزع نمودن و بقوم دیگر دادن معنی نخواهد داشت پس انصاف آنست که مقصود از این ملکوت همان مملکت مقدسین است که جناب دانیال علیه‌السلام در نمایش صنم و نمایش چهار حیوان از آن خبر داد پس مصداق این ملکوت و آن مملکت نبوت حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین است.

بشارت شانزدهم:

نجات با ملکوت آسمانی

در باب ۱۳ از انجیل متی از آیه ۳۱ باین نحو رقم شده است:

مَثَلُ خَيْنٍ مُّوتِيْلِي اَللهِ وَهَرِيْ كِهْ دَمِيْ مَلَكُوْتِ دَشْمِيْ لَدَنْدَكْتِ  
 دَخْرَدَلْ دَشَقِيْلَلِيْ ذُرْعِيْلِيْ بَخْتَلِيْ وَهِيْ بُوْشْ ذَعُوْرَتْلْ مِنْ كَلِهْ بَرَزْرَعِيْ  
 اَيْنِ اِيْمَنْ دَكُوْرُوْسَلْ بُوْشْ كُوْرَتْلْ مِنْ كَلِهْ يَرْقِيْ كِهْ هُوِيْ اِيْلَنْ اَخْ  
 دَاتِيْ طَيْرِيْ دَشْمِيْ شَرِيْ بَهْمُوْنْ.

الترجمه: بار دیگر مثلی برای ایشان زده گفت ملکوت آسمان مثل دانه خردلی است که شخصی گرفته در مزرعه خویش بکشت \* و هرچند از سایر دانهها کوچکتر است ولی چون نمو کند بزرگترین بقول است و درختی میشود چنانکه مرغان هوا آمده در شاخه‌هایش آشیانه می‌گیرند انتهی .

پس ملکوت آسمان طریقه‌النجاتی است که بسبب ظهور شرع حضرت محمد

صلی الله علیه و آله وسلم ظاهر شد زیرا که در میان قومی نشو و نما نمود که حقیر بودند در نزد اهل عالم بجهت بودن ایشان از اهل بوادی غالباً و غیر واقف بودند از علوم و صناعات و محروم بودند از لذات جسمانیات بخصوص در نزد یهود زیرا که از اولاد هاجر بودند پس الله جل شأنه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم را از میان ایشان مبعوث فرمود .

و شریعت آنجناب در ابتدای امر بمنزله حبه خردل و اصغر الشرایع بود بحسب ظاهر لیکن عمومیت داشت نسبت به کل اهل عالم در مدت قلیلی نمود کرد و اکبر شرایع شد شرق و غرب را احاطه کرد حتی کسانی که مطیع هیچ شرعی از شرایع نبودند بذیل شریعت آنجناب تشبث نمودند .

بشارت هفدهم :

پیشروان رستاخیز

در مدح شرع و امت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم جناب عیسی علیه السلام در باب ۲۰ از انجیل متی چنین می فرماید :

سَبَّ دِمْجِي دَمْجِي مَلَكُوتِ دِشَمِي نَشْرَ مَرَدَبَتِ دِ بِلَطَلِي بِمُورِ بِيش  
 دَدِ بَقُو فَعَلِي قَكْرَمَه ۲ وَقَطَعَلِي اَم فَعَلِي مَن دِي نَرَبِيوم وَ شَدَرِ بِلِي  
 لَكْرَمَه ۳ وَ بِلَطَلِي بِسَاعَتِ دَطَالَا وَ خَزِ بِلِي خِي نِي دِكَلِي بِشُوقِ بَا طِلِي ۴  
 وَ مَرِي اَلِه زِي مَوْنِ اَبَا خَتَوْنِ لَكْرَمِ دِمَنْدِي دِ بِلِي وَ اَجِبْ بَتِ يَبْتُو خُونِ  
 ۵ وَ اَنِي زَلَّ وَ بِلَطَلِي مَدْرِي بِسَاعَتِ دَا شَتِ وَ دَعْتِي وَ عَمْدَلِي وَ هَتَخَدَه ۶  
 وَ اَخِ بِسَاعَتِ دَخْدِ عَسْرِ بِلَطَلِي وَ مَوْجِ خَلِي خِي نِي بِلِي بَا طِلِي وَ مَرِي  
 اَلِه قَمُودِي كَتَمِيونِ لَخَه كَلَه يَوْمِ بَا طِلِي ۷ اَمْرِي اَلِه دَا شَ لَادِ بِلِي

اِنَّ مَرِيَّ اَللهُ زَيْمُونَ اَوْبٍ اَخْتُونَ لِكْرَمٍ وَ مَسْمَدِي دَيْلِي وَاَجِبُ بَتَّ  
 شَقْلُونُ ۸ اَيْنَ كَتَّ دَيْلِي كَمَشَ مَرِيَّ مَرَدَ كَرَمٍ لِنَاظِرُهُ قَرِيَّ فَعَلِي  
 وَ هَلُونَ حَقِي وَ شَرِيَّ مَنَ خَارَايَ وَ هَلَقَمِي ۹ وَ تَيْلُونَ اِنِي دَاخَ سَاعَتِ  
 دَخَدَعَسَرِ شَقْلُونَ دَيْنَارِ دَيْنَارِ ۱۰ وَ كَدَتَيْلُونَ قَعِي خَشْبَلُونَ دَزُودِيَّتِ  
 شَقْلِيوَهُ وَ شَقْلُونَ دَيْنَارِ دَيْنَارِ اَوْبٍ اِنِي ۱۱ وَ كَدَشَقْلُونَ طُورِ طَمْلُونَ  
 عَمَلِ مَرُوبِيَّتِ ۱۲ وَ اَمْرِي اِنِي خَارَايَ خُدَسَاعَتِ بِلْدَخْلُونَ وَ عَيْبِدَلُوحِ  
 بَرَابِرِ عَمَّنْ دَطَعْنِي يَقْرَهُ دِيَوْمِ وَ خِمَهُ ۱۳ اَيْنَ هُوَ جَوْبِي وَ مَرِيَّ لَخِ  
 مَنَّهُ خَوْرِي نَا حَقِّ لِيُونَ بَعْبِدِ بِيُوخِ اَوْ بِيَدِيَنَارِ قَطِعْلُوحِ عَمِي ۱۴  
 شَقُولِ دِيُوخِ وَ سِيَّ اَيْنَ بِيَعَايُونَ دِلْدَهُ خَارَايَا يَمِنَ اَخِ دَاوَبِ الْوُخِ  
 ۱۵ نَيْلَلِ بَلَسْتُورِ اَلِي دَسْمَدِي دَسْمَلِي عُمْدِي بَدِي اَيْنَ عَمِنُوحِ بَشْتَلِ  
 سَبَبِ دَاَنَاطَايُونَ ۱۶ هَتَخِ بَتَّ هَوِيَّ خَارَايَ قَعِي وَ قَعِي خَلَوَايَ سَبَبِ  
 دِرَابِنَا قَرِيَّ وَ خَجِينِ كَبِي .

المعنى : زیرا که ملکوت آسمان صاحب خانه‌ای را ماند که بامدادان بیرون  
 رفت تا بجهت تاکستان خود عمله اجرت نماید \* پس با عمله روزی يك دينار  
 قرار داده ایشانرا بتاکستان خود فرستاد \* و قریب بساعت سیم بیرون رفته بعضی  
 دیگر را دربازار بیکار ایستاده دید \* ایشانرا نیز گفت شما هم بتاکستان شوید و  
 آنچه حق شماست بشما میدهم پس رفتند \* باز قریب بساعت ششم و نهم رفته  
 همچنین کرد \* و قریب بساعت یازدهم رفته چند نفر دیگر بیکار ایستاده یافت  
 ایشانرا گفت ازبهرچه تمام روز اینجا بیکار ایستاده‌اید \* گفتندش هیچ کس ما را  
 اجرت نکرد بدیشان فرمود شما نیز به تاکستان بروید و حق خوبشرا خواهید یافت  
 \* و چون وقت شام رسید صاحب تاکستان بناظر خود فرمود مزدوران را طلبیده

از آخرین گرفته تا اولین مزد ایشانرا ادا کن \* پس اصحاب یازده ساعت آمده هر نفری دیناری یافتند \* و اولین آمده کمان بردند که بیشتر خواهند یافت ولی ایشان نیز هر نفری دیناری یافتند \* اما چون گرفتند بصاحب خانه شکایت نموده \* گفتند که این آخرین یکساعت کار کردند و ایشانرا با ما که متحمل سختی و حرارت روز گردیده ایم مساوی ساخته \* در جواب یکی از ایشان فرمود ای رفیق بر تو ظلمی نکرده ام مگر بدیناری با من قرار ندادی \* حق خود را گرفته برو میخوامم بدین آخری مثل تو دهم \* آبا مرا جایز نیست که از مال خود آنچه خواهم بکنم مگر چشم تو بداست از آنرو که من نیکو هستم \* بنا بر این اولین آخرین و آخرین اولین خواهند شد زیرا که خواننده شدگان بسیارند و بر کزیدگان کم انتهی .

مصنف این کتاب گوید : آخرین امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم اند که ایشان مقدم خواهند بود در اجر پس ایشان آخرینند که اولین خواهند بود در روز قیامت .  
قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم : نحن الاخر و السابقون یعنی ما ئیم امت آخر که سبقت خواهیم جست بر جمیع امم .

وقال ایضاً . ان الجنة حرمت علی الانبیاء کلهم حتی ادخلها و حرمت علی الامم حتی تدخلها امته یعنی بدرستی جنت حرام است بر تمامی پیغمبران تا من داخل آن نشوم و حرام است بر جمیع امم تا امت من داخل آن نشوند .  
و ایضاً در خبر دیگر در مرض موت پیغمبر جبرئیل از جانب رب جلیل نزول اجلال فرمود و عرض کرد یا احمد بهشت حرام است بر همه پیغمبران و امت ایشان تا تو و امت تو داخل نشوید موافق آیه ۸ ناظر خود را طلبیده و خواهد فرمود از آخرین گرفته مزد ایشانرا ادا کن و موافق آیه ۱۶ اولین آخرین و آخرین اولین خواهند شد .

و فخر الرازی در تفسیر انا انزلناه نوشت که روز قیامت شخصی اسرائیلی را میآوردند که چهار صد سال خدا را عبادت کرده است و شخصی را از این امت میآوردند

که چهل سال عبادت نموده است و ثواب چهل ساله این اکثر خواهد بود از ثواب چهارصد ساله آن اسرائیلی عرض میکند خدایا تو عدلی ثواب آنرا از خود زیادتیر می بینم خطاب میرسد که شما بنی اسرائیل از عقوبت دنیا ترسیده مرا عبادت میکردید و امت محمد ایمن بودند از عقوبت دنیویه لقوله. وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ<sup>۱</sup> پس خلوص ایشان در عبادت اکثر بود لهذا ایشان اکثر ثواباً هستند .

مصنف گوید : خدا را بشهادت میطلبیم که همین يك بشارت در اثبات نبوت خاتم الانبیاء و اینکه شرع او مستمر است تا روز قیامت و امت او احرام اند از برای اهل انصاف کافی و وافی است و حمد میکنم خدا را که مرا ملهم نمود باین نحو استدلال که احدی از علما را ندیدم و بکتساب او بر نخوردم که باین آیات استدلال نماید بر حقانیت این دین و افضلیت این امت از جمیع امم قال الله عزوجل:

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ الْآيَةُ<sup>۲</sup>

وایضاً بهزارهزار زبان خدارا شکر مینمایم که مرا هدایت کرد و توفیق عنایت فرمود که در سلك آخرام منسلك گردیده ام وان شاء الله در روز قیامت از اولین خواهم بود بموجب فرمایشات خود عیسی (ع) و از درگاه احادیث مسئلت مینمایم که همه قسیسین و اهل تثلیث را بتوحید خالص هدایت بفرماید اللهم ثبتنی علی الدین القویم والصراط المستقیم بمحمد وآله الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین

بشارت هجدهم :

بنیان اساسی ادیان

در باب ۲۱ از انجیل متی باین نحو رقم یافته است .

و مثل دیگر بشنوید صاحب خانه بود تا کستانی غرس نمود خطیره کردش کشید و خرخشتی در آنجا کند و برجی بنا نمود پس آنرا بدهقانان

- ۱- خدا مردمانی را که تو در میانشان هستی عذاب نمیکند. سورة انفال ۸ : ۳۳ .
- ۲- بهترین گروه بودید که از میان مردم برگزیده شدید. سورة آل عمران ۳ : ۱۱۰ .

سپرد عازم سفر شد \* و چون موسم میوه نزدیک شد ملازمان خود را نزد دهقانان فرستاد تا میوه‌های باغ را بردارند \* اما دهقانان ملازمانش را گرفته یکپیرا زدند دیگر را کشتند و سیمی را سنگسار نمودند \* باز ملازمان دیگر بیشتر از اولین فرستاد بدیشان نیز همانطور سلوک نمودند بالاخره پسر خود را نزد ایشان فرستاد گفت پسر مرا حرمت خواهند داشت اما دهقانان چون پسر را دیدند با خود گفتند این وارث است یبائید او را بکشیم تا میراثش را ببریم \* آنکه او را گرفته بیرون تا کستان افکنده کشتند \* پس چون صاحب تا کستان آید بددهقانان چه خواهد کرد \* گفتند البته آن بدکاران را بسختی هلاک خواهد کرد و باغ را بیابانان دیگر خواهد سپرد که میوه‌هایش را در موسم بدو تسلیم نمایند \* عیسی بدیشان گفت مکر در کتب هرگز نخوانده‌اید اینکه سنگسار که معمارانش رد نموده‌اند همان سر زاویه شد این از جانب خداوند آمد و در نظر ما عجیب است \* از اینجهت شما را میکویم که ملکوت خدا از شما گرفته شده با متی که میوه‌اش را بیاورند عطا خواهد شد \* و هر که بر آن سنگ افتد منکسر شود و اگر بر کسی افتد نرمش سازد \* و چون رؤسای کهنه و فریسیان امثالش را شنیدند دریافتند که دربارهٔ ایشان میکوید انتهى .

مصنف این کتاب گوید : خانه کنایه از خداست و باغ کنایه از شریعت است و خطیره گردش کشیدن و خرخشت در آن کندن و برجی در آن بنا نمودن کنایه از بیان محرمات و مباحات و فرائض و مندوبات و اوامر و نواهی است و دهقانان طغیان کننده کنایه از یهود است چنانچه رؤسای کهنه و فریسیان دریافتند که دربارهٔ ایشان میگوید ، فرستادن ملازمان و غلامان کنایه از پیغمبران و انبیاء علیهم السلام است که یکپیرا زدند و دیگر را کشتند و سیمیرا سنگسار نمودند و فرستادن پسر کنایه از آمدن عیسی علیه السلام است بنا بر اعتقاد خود مسیحیین و جماعت یهود او را هم کشتند بنا بر زعم اهل تثلیث و آن سنگی که معمارانش رد نمودند همان سر زاویه شد کنایه

از جناب محمد صلی الله علیه و آله وسلم است و امتی که میوه اش را بیاورند کنایه از امت آنجناب است و سنگی که هر کس بر آن افتد منکسر شود و اگر بر کسی افتد نرمش سازد جناب خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم است .

و آنچه ادعا کردند علمای مسیحیه بزعم خود که آن حجر عبارت از عیسی علیه السلام است پس ادعائی است غیر صحیح و قولی است باطل بوجوهی :

وجه اول : اینکه داود علیه السلام در زبور ۱۸ فرمود : ۲۲ سنگی را که معماران رد کردند همان سر زاویه شده است ۲۳ ابن از جانب خداوند شد و در نظر ما عجیب است انتهى .

پس اگر این سنگ عبارت از عیسی علیه السلام باشد و حال آنکه از یهود و آل یهودا و از آل داود علیه السلام است چه جای تعجب است در نظر یهود عموماً که عیسی علیه السلام سر زاویه باشد سیما در نظر داود علیه السلام خصوصاً که مزعوم مسیحین اینکه داود علیه السلام در مزامیر خود عیسی علیه السلام را بغایت تعظیم معظم می شمارد و معتقد الوهیت است در حق او بخلاف آل اسمعیل زیرا که جماعت یهود اولاد اسمعیل را بغایت تحقیر حقیر می پنداشتند پس یکی از اولاد اسمعیل اگر سر زاویه باشد یعنی خاتم الانبیاء باشد این امر عجیب و غریب بود در نظر ایشان .

وجه ثانی : اینکه در وصف این سنگ واقع شده است که هر که بر آن سنگ افتد منکسر شود و اگر بر کسی افتد نرمش سازد و این وصف در حق عیسی علیه السلام صادق نیست بلکه بمراحل این وصف از عیسی علیه السلام بعید است زیرا که خود عیسی علیه السلام فرمود : اگر کسی کلام مرا بشنود و ایمان نیاورد من او را جزا نخواهم داد زیرا که من نیامده ام تا عالم را جزا بدهم بلکه تا جهان را نجات بخشم چنانچه در آیه ۴۷ از باب ۱۲ از انجیل یوحنا مرقوم شده است .

و صدق این وصف بر محمد صلی الله علیه و آله وسلم محتاج به بیان نیست زیرا که آنجناب مأمور بود به تنبیه فجار و ترضیض اشرار و جهاد با کفار با ذوالفقار



حیدر کرار علیهما السلام من ملك الغفار وهر که براو بیفتد منکسر شود و اگر بر کسی افتد نرمش سازد .

وجه ثالث : اینکه قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم :

مثلی و مثل الانبیاء کمثل قصر احسن بنیما نه ترک منه موضع لبنة فطاف به النظر یتعجبون من حسن بنیما نه الاموضع تلك اللبنة ختم بی البنیان و ختم بی الرسل .

حاصل مفاد حدیث شریف اینکه مثل من و مثل پیغمبران قصر خوش بنیانی است که موضع یک خشت در او خالی باشد نظر کننده که اطراف آن قصر را طواف مینماید از حسن آن بنا متعجب میشود مگر جای همان یک خشتی را که خالی مینماید آن بنیان با من ختم شد و پیغمبران با من ختم گردید .

مقصود اینکه من خاتم الانبیاء هستم و لانی بعدی قال الله عزوجل :

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ ابًا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ<sup>۱</sup> و چون نبوت آن بزرگوار بدلائل سابقه ثابت گردید پس اگر باقوال شریفه آن سرور استدلال شود در این بشارت ضرری ندارد .

وجه رابع : متبادر از کلام مسیح علیه السلام اینکه این حجر غیر از خودش است .

بشارت نوزدهم :

پیامبری با عصای پیروزی

در باب ثانی از مکاشفات یوحنا ی لاهوتی باین نحو ترقیم یافته است :

كَهَابٍ دِكَابٍ وَهَابٍ دِنَاطِرْ هَلْ خَرْتَا لِيْخِلْنِيْ دِيْ بِيْتِ يَمِنْ قَعُوْه  
هُكَمَ هَلْ طَا يَهِي ٢٧ وَبِيْتِ مَارِعِي لُونِ بِخَطْرٍ أَوَّخٍ مِنْ دِكُوْزِ جِي ٢٨

۱- محمد (ص) پدر هیچکدام از مردان شما نیست بلکه فرستاده خدا و آخر پیامبران است .

سوره احزاب ۳۳ : ۴۰

بِتْ بِشِي طُوخِطْنِي آخْ دَاوَبْ اَنَا قَوْلِي مِنْ بِي وَبِتْ يَنْ قَتِي لِكُو كَبْ  
دِمُورَش .

الترجمه : وهر که غالب آید و اعمال مرا تا انجام نگاه دارد او را بر امتها اقتدار خواهم بخشید \* تا ایشانرا بعضای آهنین رعایت کند و چون کوزه‌های کوزه کر خورد خواهد شد چنانکه من نیز از پدر خود یافتم \* وستاره صبح باو بخشیده خواهد شد \* آنکه کوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می گوید انتهى .

و مراد از غالبی که خدا او را سلطنت داده است بر امان تا ایشانرا بعضای آهنین رعایت کند حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم است چنانچه خداوند جل ذکره در حق آنجناب فرموده است : **وَيُنْفِرُكَ اللَّهُ نَفْرًا عَزِيمًا**<sup>۱</sup> یعنی : و یاری دهد تو را خدا یا ربی که در عزت و غالبیت باشد و سطیح کاهن<sup>۱</sup> آنجناب را بصاحب هراوه مسمی نموده است .

محمد بن بابویه قمی در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه<sup>۲</sup> و علامه مجلسی در بحار و سایر علمای اخیر و محدثین ابرار رحمة الله عليهم باسناد خود روایت کرده اند که در شب ولادت باسعادت حضرت رسالت پناه ایوان کسری<sup>۴</sup> بلرزید و چهارده

۱- خدا ترا یاری بپماندی کند. سوره فتح ۴۸ : ۳ .

۲- نام کاهنی در عرب جاهلی که در بدن او استخوانی جز استخوان سر نبود و مسائل را از پیش خبر میداد و کلمات خود را مسجع می گفت از گفتار معروف او خبر از آمدن پیامبر اسلام بود. سبک شناسی ج ۲ ص ۲۳۲ .

۳- یا کمال الدین و تمام النعمه فی غیبة الحجة و ما يتعلق بها نوشته مرحوم محمد بن بابویه الذریعه ج ۲ .

۴- مشهورترین بنایی که پادشاهان ساسانی ساخته اند هنوز ویرانه آن در محله اسپانیر مداین موجب حیرت سیاحان است و حیرت و اعجاب بینندگان بعلت عظمت و شکوه و ضخامت اضلاع آن است گویند حضرت علی امیر مؤمنان (ع) در همین ایوان نماز بجا آوردند و مسلمانان آنرا مسجد اختیار کردند. فرهنگ فارسی دکتر معین .

کنکره آن ریخت و دریاچه ساوه<sup>۱</sup> فرورفت و آتشکده فارس<sup>۲</sup> که میپرستیدند خاموش شد و حال آنکه هزار سال بود خاموش نشده بود و مؤبد مؤبدان یعنی اعلم علمای فارس در خواب دید که شتر صعب چندی میکشند اسبان عربی را تا اینکه از دجله عبور نمودند و در بلاد اینها منتشر گردیدند.

چون کسری نیز این احوال غریبه را مشاهده نمود تاج بر سر گذاشته و بر تخت خود نشست و امرا و ارکان دولت خود را جمع کرده و ایشانرا خبر داد بآنچه دیده بود پس در اثنای اینحال نامه رسید مشتمل بر احوال خاموش شدن آتشکده فارس پس غم و اندوه کسری مضاعف شد و مؤبد مؤبدان گفت ای پادشاه من نیز خواب غریبی دیده ام پادشاه گفت این خواب تعبیرش چیست؟ گفت میباید حادثه در ناحیه مغرب واقع شده باشد پس کسری نامه بنعمان بن منذر<sup>۳</sup> پادشاه عرب نوشت که عالمی از علمای عرب را بسوی من بفرست که میخواهم مسئله غامضی از او سؤال کنم چون نامه بنعمان رسید عبدالمسیح بن عمرو غسانی را فرستاد چون حاضر شد و وقایع را به او نقل کرد عبدالمسیح گفت مرا علم این خواب و اسرار این واقعه نیست ولیکن خالوی من سطیح که در شام میباشد تعبیر این غرایب را میداند کسری گفت

۱- نام شهر مشهور و معروف در عراق و دریاچه در آن بود که هر سال يك کس در آن عرق می کردند تا از سیلاب ایمن می بودند در شب ولادت سرور کائنات آب آن بخشکید . لغتنامه دهخدا نقل از برهان و آندراج .

۲- پارسیان را هفت آتشکده معتبر بود بعدد هفت کوکب سیار و نام آنها بدین قرار بود : آذرمهر، آذرنوش، آذر بهرام، آذر آیین، آذر حزین، آذر برزین، آذر زردشت لغتنامه دهخدا .

۳- مکنی به ابوقاموس و معروف بنعمان ثالث از پادشاهان مشهور حیره در عهد جاهلیت است وی به سال ۵۹۲ میلادی بعد از پدرش بامر انوشیروان به امارت رسید و ۲۲ سال پادشاهی کرد و در عهد سلطنت خسرو پرویز بامر شهریار ساسانی زیر پای فیل افکنده شد و هلاک گردید فرهنگ فارسی معین. خاقانی درباره اش گوید:

از اسب پیاده شو بر نطع زمین رخ نر  
زیر پی پیلش بین شهمات شده نعمان

برو از او سؤال کن و برای من خبری بیاور.

چون عبدالمسیح به مجلس سطیح حاضر شد او مشرف بر موت شده بود سلام کرد و جوابی نشنید پس شعری چند خوانده مشتمل بر اینکه از راه دور آمده‌ام برای سؤالی از نزد بزرگی و تعب بسیاری کشیده‌ام و اکنون از جواب ناامیدم.

سطیح چون اشعار او را شنید دیده‌های خود را گشود و گفت :

عبدالمسیح علی جمل یسیح وقد اوفی علی الضریح بعثک ملک ساسان  
لا تجارس من الایوان و خمود لئیر ان و رو بیا المؤمنان رای ابلاً صعا با تقود  
خیلاً عر باقد قطعت الدجله و انتشرت فی بلادها فقال یا عبدالمسیح اذا کثرت  
التلاوة و بعث صاحب الهر اوه و غاض بحیره ساوه و فاض و اد سماوه فلیست  
بابل للفارس مقاما و لا الشام للسطیح مناما یملک منهم ملوکا و ملکات علی  
عدالشرفات کل ماهوآت آت .

یعنی عبدالمسیح بر شتری سوار شده و طی مراحل نموده و بسوی سطیح آمده در هنگامیکه نزدیکست که منتقل گردد بضریح و او را فرستاده است پادشاه بنی ساسان برای لرزیدن ایوان و منطقی شدن نیران و خواب دیدن مؤبدان و خشک شدن دریاچه ساوه ای عبدالمسیح و قتیکه بسیار شود تلاوت قرآن و مبعوث گردد پیغمبر آخر الزمان که عصای پیوسته در دست داشته باشد و رودخانه سماوه پر شود و بحیره ساوه خشک شود ملک شام و عجم از تصرف ملوک ایشان بدرود و بعدد کنکرهای قصر کسری که ریخته است پادشاهان ایشان پادشاهی خواهند کرد و بعد از آن پادشاهی ایشان زایل خواهد شد و هر چه شدنیست البته واقع میشود .

اینرا گفت و دار فانی را وداع کرد پس عبدالمسیح سوار شده بسرعت تمام خود را به پادشاه عجم رسانیده و سخنان سطیح را نقل کرد کسری گفت تا چهارده نفر پادشاهی کنند زمان بسیاری خواهد گذشت پس ده کس ایشان در مدت چهار سال منقرض شدند و باقی ایشان تا امارت عثمان پادشاهی کردند و مستأصل شدند انتهی.

وستاره صبح عبارت از قرآن است قال الله تعالى في سورة النساء :  
 وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا<sup>۱</sup> و في سورة التغابن فامنوا بالله ورسوله وَالنُّورَ الَّذِي أَنْزَلْنَا<sup>۲</sup>  
 وصاحب صولت الضيغم على اعداء بن مریم بعد از نقل این بشارت گوید :

گفتم بقسیسی یعنی دیت و ولیم در وقت مناظره که صاحب عصای  
 آهنین محمد صلی الله علیه و آله وسلم است و از استماع اینخبر مضطرب  
 گردیدند و گفتند که این امر متعلق بکلیسای طیاتیر است پس لابد باید ظهور  
 چنین شخص در آنجا باشد و محمد صلی الله علیه و آله وسلم بطیاتیر نرفته  
 گفتم این کلیسا در کدام ناحیه است رجوع بکتاب لفة نمودند و گفتند در  
 ارض روم نزدیک باستنبول گفتم اصحاب آنبزرگوار در خلافت عمر بآنجا  
 رفتند و آن بلاد را فتح نمودند و بعد از صحابه مسلمین هم بآن بلاد مسلط  
 بودند در اکثر اوقات الان هم آن بلاد در ید نصرف مسلمین است.  
 پس این خبر صریح است در حق حضرت خاتم النبیین صلی الله  
 علیه و آله وسلم انتهى کلامه ملخصاً .

بشارت بیستم:

احمد و محمد (ص)

در باب تعیین اسم مبارك حضرت رسول ص در اواخر انجیل یوحنا یوحنا یوحنا  
 که محبوب مسیح بوده است این بشارت را نقل نموده است و ما این بشارت را  
 اولاً بزبان سوریت و سریانی و کلدانی نقل مینمائیم بعد ترجمه فارسی او را هم  
 مینویسیم پس از آن در بحر استدلال خوض مینمائیم و از روی قواعد علمیه مسیحیین  
 و انصاف تکلم مینمائیم تا حجت باشد بر ایشان پس میگوئیم بالله التوفیق و علیه التکلان.  
 در باب ۱۴ از انجیل یوحنا از آیه ۱۵ باین نحو رقم گردیده است:

۱- نور آشکاری بسوی شما فرستادیم. سوره نساء : ۴ : ۱۷۴ .

۲- بخدا و پیامبرش و نوریکه فرستادیم ایمان بیاورید. سوره تباين ۶۴ : ۸ .

اَيْنَ مَخِيْمَتُونِ لِيْ يُقَدِّنِيْ نِطُوْرَ ۱۶ وَ اَنَا بَتُّ طَالِبِيْنَ مِنْ بِيْتِيْ  
 وَ خِيْنَ پارَقَلِيْطَا بَتُّ يَبِيْلُ لُوْ خُوْنِ دِيْشِشْ عَمُوْ خُوْنِ هَلْ اَبَدُ ۱۷ رُوْخَا  
 دِسْرَسْتُوْ تَا هُوْدِ عَالِمَا لِمَا صِيْ لِقَبُوْلِيْ سَبَبُ دَلِيْلِيْ خَزِيُوْهُ دَلِيْلِيْ  
 دَعِيُوْهُ اَيْنَ اَخْتُوْنِ كِدِيَا دَعْمَتُوْنِ لِهْ دَلِكْسِ لُوْ خُوْنِ بَعْمَارِيْ وَ بِيُوْ خُوْنِ  
 بَتُّ هُوِيْ .

یعنی : اگر مرا دوست می‌دارید و صابای مرا نگاه دارید \* و  
 من از پدر سؤال میکنم که فارقلیطا را (یعنی احمد و محمد را) بسوی شما  
 بفرستد تا همیشه با شما باشد \* و او روح حق است که جهان نمیتواند  
 او را قبول کنند زیرا که او را نمی‌بینند و نمی‌شناسند اما شما او را میشناسید  
 زیرا که با شما می‌ماند و در شما خواهد بود.

و در آیه ۲۵ از همین باب در حق فارقلیطای موعود باین نحو  
 مسطور گردیده است :

اِنِّيْ هَمَزَمِلِيْ عَمُوْ خُوْنِ كَتَلِكْسِلُوْ خُوْنِ يُوْنِ اَيْنَ هُوْ پارَقَلِيْطَا  
 رُوْخَا دَقْدَسْ هُوْبَتُّ شَادِرِ بِيْتِيْ بِشَمِيْ هُوْبَتُّ مَلْبُ لُوْ خُوْنِ كَلِّ مَنْدِيْ  
 وَ هُوْبَتُّ مَتَخِرُوْ خُوْنِ كَلِّ مَنْدِيْ دِمَرُوْنِ اَلُوْ خُوْنِ .

یعنی : این سخنانرا بشما گفته‌ام وقتی که با شما بودم \* لیکن  
 فارقلیطای روح حق (یعنی احمد و محمد) که وعظ‌کننده بحق و داعی الی  
 الحق است که پدر او را به اسم من می‌فرستد یعنی با تصدیق من که او  
 مصدق من خواهد بود و هر چیزی را بشما تعلیم خواهد داد و آنچه بشما  
 گفته‌ام بیاد شما خواهد آورد.

و در آیه ۲۹ از باب مذکور :

وَ اَدَى مَرِي الْوُخُونَ هَالَاوَى دَايَمَن دَوِيلِي هَمِي نِيَتُونُ  
مَعْدَى لِي هَمَزَمِن اَمُوخُونَ رَا بَا سَبَبُ دِيَتِيَلِي كُورَادَاهَ عَالَمَا وَ بِي  
لِتِلَه مَنَدِي .

الترجمه : و الان قبل از وقوع بشما گفتیم تا وقتی که واقع کرد  
ایمان آورید مقصود اینکه قبل از آمدن فارقلیطا من به آمدن او شما را  
خبر دادم که بعد از آمدن معتذر نگردید که ما ندانستیم \* بعد از این بسیار  
با شما نخواهم گفت که رئیس این جهان می آید و در من چیزی ندارد.

بشارت بیست و یکم :

فارقلیطا شاهد عیسی

در آیه ۲۶ و باب ۱۵ از انجیل یوحنا باین نحو رقم یافته است :

اَيْنَ اَيْمَن دَاتِي پَارَقْلِيْطَا هُوْدِ اَنَا شَادُورِوْنُ لِيَسِيْلُوخُوْنُ هِنَ  
لِيَسِيْلُ بِيْبِي رُوخَا دَسَرَسْتُوْنَا هُوْدِ مَن لِيَسِيْلُ بِيْبِي پَالِيْتِ هُوْبِتِ يِيْلُ  
سَهْدُوْتِ بَسْ دِ بِيْبِي اُوْپَ اَخْتُوخُوْنُ سَهْدِيْتِ دَمِنَ شَرِيْتِ عَامَمِي تُوْنُ اَنْتَهِي .

لیکن چون فارقلیطا آمد که او را از جانب پدر نزد شما میفرستم  
روح حق که از پدر صادر میگردد او بر من شهادت خواهد داد \* و شما  
نیز شاهد هستید زیرا که از ابتدا با من بوده اید انتهى .

مقصود از فارقلیطا احمد است که بر حقایق حضرت عیسی شهادت داد .

بشارت بیست و دویم :

فارقلیطا بعداز عیسی

در باب ۱۶ از انجیل یوحنا باین نحو رقم یافته است در سریانیه قدیم :

أَلَا اِیْنِ شِرَرِ اَمْرَ نَلُوخُونَ دِیَقَخْ لُوخُونَ دِ اِیْنِ اَزَلْ اِنْ كِیْر اِیْنِ  
لَا اَزَلِنْ پَارَقْلِیْطَا لَا اَتِیْ لَوْتَخُونَ اِیْنِ دِیْنِ اَزَلْ اِشَادِرِیْ لَوْتَخُونَ وَ  
مَدَاتْ هُوَ نَكْسِیْوَهْ لِعَالَمْ عَلْ خَطِیْتَا وَعَلْ زَدِیْقُوتَا وَ عَلْ دِیْنِ عَلْ  
خَطِیْتَا مَهْمِیْنِ بَیْ عَلْ زَدِیْقُوتَا دِیْنِ دَلُوتْ اَبِیْ اَزَلْ نَ وَ لَا اَتُپْ خَزِنْ  
اَنْتُمْ لَیْ عَلْ دِیْنِ دِیْنِ دَارْ كُونْ دِعَالَمْ هَنْ دِنَهَوْتِپْ سَكِیْ اَتَلِیْ لِمَمْرْ  
لُوخُونَ اِلَا لَامَشَكْحِنْ نَتُونْ لِمَخْدَهَشْ مَدَاتْ دِیْنِ رُوخَا دَشْرَا اَهُو نَدَ .  
بِرُوخُونَ شَرَّ اَلَا كِیْر نَمَلْ مِنْ رَعِیَا نَیْشِ اَلَا كَلْ دِنَشْمَعْ هُوَ نَمَلْ وَ  
وَ عَدِدَتْ نَوْدَعَخُونَ وَ هُوَ نَشْبَخِنْ مِطَلْ دِمَنْدِیْلِیْ نَسْبْ وَ نَخَوْخُونَ .

و در سوریت سریانی کلمات مسطوره باین نحو مرقوم گشته اند :

أَلَا اِنْ سَرَسْتُوْتَا بِمَرُونَ اَلْوَخُونَ دِصِبَا یَلَا قَتُوخُونَ دَانِ اَزِنْ سَبَبْ  
دَانْ اَنْ لَا اَزِنْ پَارَقْلِیْطَا اِیْ اَتِیْ لِكْسَلُوخُونَ اِیْنِ اِنْ اَزِنْ بَتْ شَادِرِنَهْ  
لِكْسَلُوخُونَ ۷ وَ اِیْمَنْ دَا تِیْ هُو بَتْ مَنخَسْ لَهْ لِعَا لِمَا بُوْتْ خَطِیْتَا وَ  
بُوْتْ زَدِیْقُوتْ وَ بُوْتْ دِیْوَانْ ۹ بُوْتْ خَطِیْتْ دِلِیْنِ هَمُوْنِیْ بَیْ ۱۰  
اِیْنِ بُوْتْ زَدِیْقُوتْ دِلِكْسْ بَیْ بَیْرَلُونْ وَ مِدْرِیْ لِحَزْ تُونْ لَیْ ۱۱ اِیْنِ  
بُوْتْ دِیْوَانْ دِ كُورَا دَا هَ عَالَمَا دِیْنِیْ ۱۲ مِدْرِیْ رَا بَا اَتَلِیْ لِمَرَّ اَلْوَخُونَ  
اَلْاِیْیْ مَاصِیْتُونْ لِدُوقْ اَدِیْ ۱۳ اِیْنِ اِیْمَنْ دَا تِیْ هُو رُوخَا دِ سَرَسْتُوْتَا



هُوْبِتْ تَكْبَرُ رُوْحُوْنَ بَكْلَهٗ سَرَرَسْتُوْا سَبَبِ دِلِيْ هَمَزِمُ مِنْ كَنِيْهِ الْاَكْلِ  
 دَشَمِخْ هُوْبِتْ هَمَزِمُ كَمِنْدِ يَنْبِيْ دَاآيِ بِتْ مَادَعِ لُوْخُوْنَ ۱۲ هُوْبِتْ  
 خَاقِرِيْ سَبَبِ دَمِنْ دِيْ بِيْ شَقْلِ وَ مَخْرِيْ لُوْخُوْنَ ۱۵ كَلْ مِنْدِيْ  
 دَاتِ لِيْبِيْ دِيْ يَلِيْ بُوْتُ دَاهِ مِرِيْ اَلُوْخُوْنَ دَمِنْ دِيْ يَسِيْ بِتْ شَقْلِ  
 وَ نَخْرِيْ لُوْخُوْنَ اَتَهِيْ .

الترجمه : و من بشما راست میگویم که رفتن من برای شما مفید است چه اگر نروم فارقلیطا یعنی احمد نزد شما نیاید و اما اگر بروم او را نزد شما میفرستم \* و چون او آید جهان را بر کنه و عدالت و داوری تو بیخ خواهد نمود \* اما بر کنه زیرا که بر من ایمان نیاوردند \* و اما بر عدالت از آن سبب که نزد پدر میروم و دیگر مرا نخواهید دید \* و برداوری از آن رو که بر رئیس اینجهان حکم شده است \* و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم بشما بگویم لیکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید \* ولیکن چون اوروح راست آید شما را بجمیع راستی راهنمایی خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمی کند بلکه با آنچه شنیده است سخن میگوید و از امور آینده بشما خبر خواهد داد \* و او مرا تمجید خواهد نمود زیرا که از آنچه آن منست خواهد گرفت و بشما خبر خواهد داد \* هر چه از آن پدر است از من است از اینجهت گفتم که از آنچه آن منست میگیرد و بشما خبر میدهد انتهى .

مؤلف غفر الله تعالی له گوید : قبل از خوض در بحر تحقیق و استدلال

لابدیم از تقدیم دو امر .

## امر اول :

اینکه در ماسبق ذکر و بیان یافت که اهل کتاب از سلف و خلف عادت ایشان بر این امر جاری شده است که غالباً اسم را ولو کان علماً ترجمه مینمایند و اسم ظاهر را تبدیل بضمیر و ضمیر را بظاهر میکنند و كذلك در اسم اشاره .

و ایضاً معلوم و محقق نمودیم که جناب عیسی علیه السلام بلغة عبرانی تکلم میفرمودند نه بیونانی و سریانی و غیره زیرا که پدر مصنوعی او عبرانی و والده ما جدہ اش عبرانیہ و در میان عبرانیین نشو و نما نموده و از برای ایشان وعظ میفرمود فعلیہذا نباید بلغت یونانی و سریانی و غیرہما تکلم نماید و خود اهل کتاب نیز مقرر و معترفند باین مسئله و گویند مدتی بعد از صعود حضرت عیسی (ع) روح القدس معانی را بقلوب حواریین القاء نمود و ایشانرا مخیر نمود کہ ہر کسی در میان ہر قومی کہ ہست بایشان در لغت ایشان انجیل خود را تمام نماید .

پس متی بالفاظ خود در لغت عبرانی انجیل خود را نوشت و سایرین در یونانی فعلیہذا شکی و شبہہ ای باقی نمیماند در اینکہ صاحب انجیل رابع اسم مبشر بہ را بزبان یونانی ترجمہ نموده است بر حسب عادتیکہ دارند اصل لفظی کہ جناب عیسی علیہ السلام باو تکلم نمود از میان رفته و جماعت نصاری اثری از آنها ندیدند و خبری نشنیدند و (برنا با) در انجیل خود تصریح نمود بر اینکہ لفظ محمد (ص) بود بطور نبوة (یعنی محمد رسول اللہ) چنانکہ عنقریب نقل آن خواهد آمد انشاء اللہ . و خداوند در قرآن شریف نقل فرمود از حضرت عیسی علیہ السلام کہ آن لفظ احمد بوده حیث قال :

یا بنی اسرائیل انی رسول اللہ الیکم صدقاً لما بین یدی من التورۃ و مبشراً برسول یتاتی من بعدی سمہ احمد ۱ .

و محمد و احمد لفظاً و معنی شیء واحد میباشند و ممکن ان یقال کہ حضرت

۱- ای بنی اسرائیل من فرستاده خدایم بسوی شما گواهی دهنده بآنچه پیش من هست از تورات و بشارت دهنده ام از آمدن پیامبری بعد از من کہ نامش احمد است . سوره صف ۶۱ : ۶

عیسی (ع) گاهی لفظ محمد و گاهی احمد را استعمال میفرمود و صاحب انجیل رابع لفظ حضرت عیسی علیه السلام را در یونانی بدین نحو ترجمه نمود :  
 ΠΕΡΙΚΛΥΤΟΣ (پر بقلیطوس) که معنی این لفظ محمد در عربی و ستوده در فارسی میباشد .

در جزء حدیث مباهله در خطاب الله تعالی بحضرت عیسی علیه السلام بنا بر روایت شمعون حواری بدین نحو مذکور گردیده است :

وقال ان الله جل جلاله اوحى اليه فخذ يا بن امتي كتابي بقوة  
 ثم فسرہ لاهل سوریا بلسانهم و اخبرهم اني انا الله لا اله الا انا الحي  
 القوم البديع الدائم الذي لا حول ولا اوزل اني بعثت رسلي و  
 نزلت كتبي رحمةً و نوراً و عصمة لخلقى ثم انى باعث بذلك نجيب  
 رسالتى احمد صفوتى و خير تى من بريتى البار قليطا عبدى ارسله  
 فى خلو من الزمان ابتعثه بمولده فاران من مقام ابراهيم انزل عليه  
 تورية حديثة افتح بها اعيننا عمياً و اذانا صماً و قابوا غلفاً طوبى  
 لمن شهد ايامه و سمع كلامه فامن به و اتبع النور الذى جاء به فاذا  
 ذكرت يا عيسى ذلك النبى فصل عليه فانى و ملائكتى نصلى عليه .

یعنی ای پسر کنیز من بگیر کتاب مرا و براهل سوریا ترجمانی کن که منم خداوندی که  
 جز من خدائی نیست منم زنده که نمیرم و قائم بذات خویشم و عالمیان را بی اصلی و ماده  
 ایجاد کردم منم دائمی که زوال ندارم و از حالی بحالی نشوم برانگیختم پیغمبران او کتابهای  
 خود را از در رحمت و هدایت مردمان فرستادم همانا خواهم فرستاد برگزیده پیغمبران  
 احمد را که او را برگزیدم از جمله خلایق فار قلیطارا که دوست من و بنده منست خواهم  
 فرستاد آنگاه که جهان تهی باشد از هدایت کننده و مبعوث خواهم کرد در محل  
 ولادت او کوه فاران در مقام پدرش ابراهیم و خواهم فرستاد شرع تازه (چه توریة

بمعنی شرع است) که بگشایم بدان چشمهای کور و گوشهای کر را و دلهای نادانرا خوشحال کسیکه دریا بد زمان اورا و بشنود سخن او را و ایمان آورد بدو و متابعت شریعت او کند ای عیسی چون یاد او کنی صلوات بر او فرست که من و فرشتگان بر او صلوات میفرستیم .

مؤلف گوید : قوله تعالی فخذ یابن امتی کتابی بقوة ثم فسرہ لاهل سوریا بلسانهم مراد از اهل سوریا اهل شامات میباشد که زبان ایشان سریا نیست و از این حدیث شریف معلوم میشود که حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام مأمور شد باوصف اینکه لسان او عبرانی بوده انجیل خود را بلغت سریانی برای سریانیان تفسیر نماید .

و صاحب کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون بدین نحو نوشته است در بیان لفظ الانجیل : کتاب انزل الله سبحانه و تعالی علی عیسی بن مریم علیهما السلام و ذکر فی المواهب انه انزل باللغه السریانیه و فی النجاری فی قصة ورقة بن نوفل ما یدل علی انه کان بالعبرانیه انتهى بالفاظه ملخصاً .

و جمع بین القولین باین نحو خواهد بود که اصل نزول انجیل بلغه عبرانی بوده تفسیر و بیانش بلغه سریانی چه قوله تعالی فسرہ لاهل سوریا بلسانهم مشعر باین قول است و چون اصل از میان رفت بیانش بلغت سریانی باقی ماند لهذا هو الاصح عندی و لهذا غالب منقولات ما در این کتاب بلغت سریانی است و خود قسیسین نیز تسلیم دارند الا اینکه گویند (فارقلیط) مشتق از (پاراقلیطوس) میباشد که معنی آن معزی و معین و وکیل است نه از (پریقلیطوس) که معنی آن احمد و محمد است و عر بها اشتباه کردند و دلیل ایشان بر دعوی خود عناد و تعصب است و این دعوی را بعد از ظهور اسلام اختراع و جعل نمودند و قبل از ظهور اسلام این گفتگو ابدأ در میان نبود. و در مجلد اول در بیان حال پراختلال مؤلف سبق بیان یافت که استاد حقیر کتبی را که قبل از ظهور اسلام تألیف شده بودند ارائه نمود که صریحاً در آنها

نوشته شده بود که (پریقلیطوس) بمعنی احمد و محمد میباشد و آن نبی است که در آخر الزمان مبعوث خواهد شد و مصدق عیسی است<sup>۱</sup>.

و یکی از قسیسین رساله کوچکی در تحقیق معنی این لفظ نوشته است و مقصودش از تألیف رساله این بود که اهل اسلام را متنبه نماید از سبب وقوع ایشان در غلط از لفظ فارقلیطا و ملاحظه کلام او در این مقام اینست که :

این لفظ معرب از لفظ یونانیست پس اگر گوئیم که این لفظ در لغت یونانی پاراقلیطوس بود بمعنی معزی و معین و وکیل خواهد بود و اگر گوئیم که اصل این لفظ پریقلیطوس بود قریب بمعنی محمد و احمد خواهد بود و هر کسیکه از علمای اسلام باین بشارت استدلال نموده است چنین فهمیده است که اصل لفظ پریقلیطوس بوده که معنی آن قریب بمعنی احمد و احمد است پس ادعا کردند که جناب عیسی علیه السلام از آمدن محمد و احمد خبر داده است لکن صحیح آنکه این لفظ پاراقلیطوس است انتهى کلامه ملخصاً .

و صاحب ینابیع در صفحه ۱۵۱ و ۱۵۲ از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۹۹ رقاہ عام پریس لاهور بدین نحو عیان و بیان نموده است اهل اسلام بر آنند که حضرت عیسی (ع) شاگردان خود را امر فرمود که منتظر آمدن نبی دیگر مسمی باحمد باشند و در اثبات آن گمان آیه از قرآن پیش میآورند که در سوره صف یعنی سوره ۶۱ آیه ۶ یافت میشود و آن اینست :

و اذ قال عیسی بن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم مصدقاً لما یدی من التوریه و مبشراً برسول یأتی من بعدی اسمہ احمد ترجمه و چون گفت عیسی پسر مریم ای بنی اسرائیل بدرستی که من فرستاده خدا بسوی شمایم تصدیق کننده مر آنچه را میانه دودست منست از توریه و بشارت دهنده برسولی که خواهد آمد بعد از من که اسمش احمد است .

و البته این آیه اشاره مینماید آنچه در باره فارقلیط παρακλητος

در انجیل یوحنا باب ۱۴ آیه ۱۶ و ۲۶ و باب ۱۵ آیه ۲۶ و باب ۱۶ آیه ۷ مکتوبست .

اصل آن اشتباه اهل عرب اینست که اهل عرب معنی این لفظ παρακλητος یعنی (فارقلیط) را ندانسته گمان بردند که ترجمه آن احمد میباشد اگرچه هر آینه معنی آن لفظ یونانی تسلی دهنده است اما لفظ دیگر در زبان یونانی هست که بماسمع اجنبیان صدایش از صدای παρακλητος (پاراقلیطوس) چندان تفاوتی ندارد یعنی περικλυτος (پریقلیطوس) که معنی آن لفظ بی نهایت نامدار و یا بسیار ستوده میباشد .

و میتوان گفت که شخصی از اهل عرب که زبان یونانی را بخوبی ندانست از آن سبب اشتباه کرده گمان برد که معنی پاراقلیطوس یا فارقلیط احمد است انتهی بالفاظه ملخصاً .

اقول : عجیبت از حال این قسیس بعد از اینکه صریحاً اقرار و اعتراف نمود بر اینکه پریقلیطوس بمعنی ستوده میباشد و آن معنی لفظ شریف محمد است کما قیل (محمد ستوده امین استوار الخ) قول او میتوان گفت الخ دلالت میکند بر اینکه قسیس برهانی ندارد بر مدعای خود مگر تعند و تعصب و اگر نه هیچ عاقل منصفی وهم بلا برهان خود را بر خصم آء خود حجت قرار نمیدهد و جواب انشاء الله تعالی خواهد آمد عنقریب .

اکنون برویم بر سر مطلب و گوئیم : که تفاوت بین اللفظین بسیار کم است  
 περικλυτος (پریقلیطوس) παρακλητος (پاراقلیطوس)  
 چنانکه می بینی و حروف یونانی هم متشابه همدیگرند پس تبدیل شدن پریقلیطوس به پاراقلیطوس در بعضی نسخ از کاتب و یا معاند قریب القیاس است .

بعد اهل تثلیث که منکر رسالت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم بودند ترجیح دادند این نسخه را بر نسخه دیگر و هر کسیکه تأمل کند در باب اول و ثانی از مجلد اول از همین کتاب و مقدمه سابعه از مقصد ششم از همین باب و بنظر انصاف نظر نماید از روی جزم و یقین خواهد دانست که این امر از اهل دین و دیانت از مثلین بعید نیست بلکه در نزد ایشان از مستحبات دینیه است .

### امر دوم :

اینکه ادعا کردند بعضی قبل از ظهور محمد صلی الله علیه و آله و سلم که ایشان مصادیق لفظ فارقلیطا میباشند مثل منتس مسیحی که در قرن دوم از قرون مسیحیه بود و متقی و مرتاض بود در عهد خود و در سنه ۱۷۷ از آسیای صغیر مدعی رسالت گردید و گفت من همان فارقیطا هستم که عیسی علیه السلام آمدن او را خبر داد و جمع کثیری او را متابعت نمودند در این قول چنانچه در بعضی از تواریخ مذکور است .

ولیم میور حال او را و حال تابعین او را در قسم ثانی از باب ثالث از تاریخ خود که در سال ۱۸۴۸ از میلاد مطبوع گردیده است باین نحو ذکر کرده است :

بعضی گفته اند که منتس مدعی گردید که من فارقلیطا هستم یعنی معزی روح القدس و چون مرد متقی و شدیدالریاضه بود لذلك مردم او را قبول نمودند برسالت بقبولی زاید انتهى کلامه<sup>۱</sup> .

از این کلام معلوم میشود که در قرون اولی مسیحیه منتظر فارقلیطا بوده اند لذلك مردم مدعی بودند که ایشان مصادیق این لفظند و مسیحیین هم این ادعا را از ایشان قبول میکردند لاجل الانتظار .

۱- کلمه «یعنی روح القدس» از تفسیرهایی است که مورخ اضافه کرده است منتس که مردی مرتاض بود بسال ۱۷۷ میلادی در آسیای صغیر ادعا کرد که من همان فارقلیطا هستم که مسیح از آمدن آن خبر داده است .

و صاحب لب التاریخ گفته است که یهود و مسیحیین از معاصرین حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم منتظر بودند نبی را یعنی نبی موعود را پس از این امر نفع عظیمی از برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم حاصل شد زیرا که مدعی گردید من همان نبی موعودم انتهی کلامه ملخصاً .

پس از کلام اینمورخ هم معلوم میشود که اهل کتاب در زمان ظهور نبی خاتم صلی الله علیه و آله وسلم منتظر بودند ظهور پیغمبری را و هذا هو الحق زیرا که نجاشی ملك الحبشه چون نامه شریفه آنجناب باو رسید گفت اشهد بالله این همان نبی است که اهل کتاب انتظار اورا میکشند و جواب عرض کرد کتاب حضرت را و در جواب نوشت: اشهد انك رسول الله صادق و مصدق و قد بايتك و بايعت ابن عمك (ای جعفر بن ابیطالب) و اسلمت على يد يه لله رب العالمين حاصل مقصود اینکله اقرار کرد بنبوت حضرت و بیعت کرد و در دست جعفر طیار رضی الله عنه بشرف اسلام مشرف شد .

پس این نجاشی که نصرانی بود اسلام را قبول کرد و مقوقس ملك القبط<sup>۱</sup> در جواب فرمان آنجناب عرض کرد: لمحمد بن عبد الله من المقوقس عظيم القبط سلام عليك اما بعد فقد قرأت كتابك و فهمت ما ذكرت فيه و ما تدع اليه و قد علمت ان نبياً بقى و قد كنت اظن انه يخرج بالشام و قد اكرمت رسولك انتهى حاصل مفاد اینکله کتاب شمارا قراءت کردم و مندرجات آنرا فهمیدم و دعوت شما را هم دانستم و من میدانستم پیغمبری باقی مانده است که باید بیاید و لیکن مظنون من این بود که از شام خواهد خروج نمود و رسول تورا گرامی داشتم .

این مقوقس اگرچه بسعادت اسلام مشرف نشد و لیکن در کتاب خود اقرار کرد که من میدانم پیغمبری باقی مانده است و بایست بیاید و این مقوقس نصرانی بوده است و این دو ملك در آنوقت از شوکت دنیویة آنجناب نمیترسیدند .

۱- نامی است که عرب بقبرس فرماندار اسکندریه داده اند . فرهنگ فارسی معین .

و در نامه نوشت: می دانستم که بعد از عیسی (ع) پیغمبری مبعوث خواهد شد و ای گمان نمی بردم که از میان اعراب برخیزد بلکه می پنداشتم که از شامات ظهور خواهد کرد .



و جارود بن العلی با قوم خود آمد خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و گفت والله از جانب حق آمده‌ای و بصدق نطق فرموده‌ای و قسم بخدائیکه تورا بحق به پیغمبری فرستاده است که صفات تورا در انجیل پیدا کرده‌ام و بقدم تو ابن‌البتول بشارت داده است فطولت التحية لك و الشکر لمن اکرمک لا اثر بعد العین ولا شک بعد الیقین دست خود را دراز کن تا بیعت کنم فانا اشهدان لا اله الا الله و انک محمد رسول الله پس جارود با قومش ایمان آوردند و این جارود از علمای نصاری بوده اقرار کرد باینکه ابن‌البتول یعنی عیسی علیه السلام آمدن آن سرور را بشارت داده است .

پس از این دلایل معلوم شد که حضرات مسیحیین منتظر بودند خروج نبی مبشر به را!

پس چون اینمطالب را دریافت نمودی گوئیم: لفظ عبرانی که عیسی علیه السلام بآن تکلم نموده است الان مفقود است لفظ سریانی که الان موجود است ترجمه آنست لیکن مادر اینموضع بحث از اصل را ترک نموده و از لفظ سریانی و یونانی تکلم نموده و میگوئیم که این لفظ در سریانی و سوریت بمعنی احمد است بی شبهه و عنقریب در کیفیت اسلام حقیر مذکور خواهد گردید و اما لفظ یونانی اگر اصل آن پیر کلوپوس باشد پس امر در او ظاهر است که عیسی علیه السلام در حق محمد صلی الله علیه و آله وسلم بشارتی داده است بلفظی که معنی آن محمد واحمد است و این امر اگرچه قریب القیاس است بلحاظ عادت ایشان بلکه متعین است باعتقاد مصنف حقیر .

لیکن مادر این مورد از همه این دلایل قطع نظر نموده و میگوئیم: اصل این لفظ در یونانی پاراکلی طوس بوده چنانچه شما ادعا مینمائید باز منافی استدلال ما نخواهد بود زیرا که معنی آن تسلی دهنده و معین و وکیل است بنابر بیان صاحب الرساله و ترجمهای فارسیه و عربیه ایشان و یا شافع است بنابر بعضی تراجم عربیه

۱- در میان مسیحیان مدعیان چندی پیدا شدند و ادعای نور جدید و الهام کردند . از جمله هرماس از اهل روم ، و بعدا در ایران از میان مسیحیان ایرانی نژاد که هزاران برور مسیحی بودند ، مانی نقاش بنصرا اختیار کرد و بهائی رسید که او را رئیس القیسین نامیدند با بت پرستان و یهود مباحثاتی نمود ولی بعدها مذهب جدیدی همچو عقیده زردشت ←

از آنجمله ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۱۷ و همه اینمعانی بر محمد صلی الله علیه و آله وسلم باتم وجه صادقند .

وما الان در این موضع اولاً بیان میکنیم و میگوئیم مراد از فارقلیطا نبی مبشر به است یعنی محمد صلی الله علیه و آله وسلم نه روح نازل بر تلامذه عیسی علیه السلام در یوم الدار چنانچه ذکر او در باب ثانی از کتاب اعمال آمده است و ثانیاً شبهات علمای مسیحیه را ذکر کرده و جواب آنها را میگوئیم .

و اما در بیان مدعای اول پس چهارده دلیل بروفق عدد چهارده معصوم سلام الله علیهم ذکر مینمائیم .

دلیل اول : عیسی علیه السلام در آیه ۱۵ از باب ۱۴ فرمود: اکر مرا دوست دارید و صایای مرا نگاه دارید... بعد خبر داد از آمدن فارقلیطا و مقصود عیسی (ع) از این کلام آنستکه سامعین اعتقاد نمایند که آنچه القا میشود بسوی ایشان بعد از عیسی ضروری و واجب الرعاية است پس اگر مقصود از فارقلیطا روح نازل در یوم الدار بوده ذکر این فقره محتاج الیه نبود زیرا که مظنون نبود که حواریون استبعاد نمایند نزول روح را بر ایشان در مرتبه ثانیه زیرا که ایشان مستفیض بودند از روح القدس قبل از این بلکه مجال استبعاد نیست ایضاً زیرا زمانیکه روح القدس نازل میشود در قلب کسی و حلول میکند در او لا محاله بطور واضح آثار آن ظاهر میشود پس انکار مؤثر متصور نمیشود و ظهور روح در نزد ایشان در صورتی نخواهد بود که مظنه استبعاد باشد .

پس حقیقت امر اینستکه مسیح علیه السلام از تجربه و نور نبوت میدانست

→ اختراع کرد و خود را فارقلیط موعود نامید : ص ۲۵۲ نواعی مزگانی چاپ انتشارا نورجهان افست از نسخه‌های که در سال ۱۹۳۰ بقلم جمال الدین مسیحی نوشته شده است و ص ۲۰۳ تاریخ کلیسا نوشته میلر چاپ آوگوست پریس در لپسگ آلمان بسال ۱۹۳۱ .

۱- یوم الدار همان روز پنطیکاست معروفست که بعقیده مسیحیان در آنروز روح القدس بشدت هرچه تمامتر بمانند وزش بادی بحواریون نازل شد « اعمال رسولان باب ۲ : ۱-۱۲ » و فارقلیطای موعود را هم بهمان معنی تفسیر کرده‌اند ، برای توضیح بیشتر پیاورقی صفحه ۱۳ جزء اول کلیسا و ساخته‌های آن مراجعه شود .

که بسیاری از امت او نبی مبشر به را انکار خواهند کرد در وقت ظهورش لهذا امر را اولاً مؤکد نمود باین فقره پس از آن خبر داد از آمدن فارقلیط و فرمود: اگر مرا دوست میدارید فارقلیط را قبول کنید و از جمله واضحاتست که اگر روح القدس بر قلب کسی نازل بشود مسدد و مؤید او باشد در جمیع امور و آثار غریبه و عجیبه از شخص صادر بشود در اینصورت جای انکار باقی نخواهد بود و همه کس طالب چنین امری خواهد بود.

دلیل دوم: آنکه در آیه ۱۶ فرمود: من از پدر سؤال میکنم فارقلیطای دیگر بشما عطا خواهد کرد الخ روح نازل در یوم الدار باتحاد حقیقی متحد است با اب مطلقاً در نزد مثلثین و با ابن نظر بلاهوت او پس در حق او صادق نمیگردد فارقلیطای دیگر بخلاف نبی مبشر به که این قول در حق او بی تکلف صادق است.

دلیل سیم: آنکه وکالت و شفاعت از خواص نبوتست نه از خواص روح نازل متحد با خدا پس این دو معنی بر روح صادق نیست و بر نبی مبشر به صادق است بدون هیچ تکلفی.

دلیل چهارم: آنکه در آیه ۲۶ از باب ۱۴ فرمود: و آنچه بشما کفتم بیاد شما خواهد آورد. و از رساله از رسایل عهد جدید ثابت نمیشود که حواریون فرمایشات حضرت عیسی را فراموش کرده باشند و روح نازل در یوم الدار بخاطر ایشان بیاورد.

دلیل پنجم: آنکه در آیه ۲۹ از باب ۱۵ از انجیل یوحنا عیسی علیه السلام فرمود: والان قبل از وقوع بشما کفتم تا وقتیکه واقع گردد ایمان آورید! و این قول دال بر آنست که مراد از فارقلیطا روح نیست زیرا که در دلیل اول دانستی عدم ایمان مظنون نبود از حواریون وقت نزول روح بلکه مجال استبعاد هم نبود پس اینقول محتاج الیه نبوده است و از شأن حکیم عاقل نیست که بکلام فضول بيمصرفی

تکلم نماید فضلا از شأن پیغمبر عظیم الشان .

پس اگر مراد از این قول نبی مبشر به باشد این کلام در محل خود و در غایت حسن خواهد بود از برای تأکید مرتبه ثانیه .

دلیل ششم : آنکه عیسی علیه السلام در آیه ۲۶ فرمود<sup>۱</sup> : او بر من شهادت خواهد داد ! و روح نازل در یوم الدار از برای عیسی شهادت نداد در محضر هیچ احدی زیرا که تلامذهای که بر ایشان نازل شد محتاج بشهادت نبودند زیرا که معرفت تامه قبل از نزول روح در حق مسیح علیه السلام داشتند پس شهادت در محضر ایشان فائده نداشت و منکرینی که محتاج بشهادت بودند این روح در محضر ایشان شهادت نداد .

بخلاف حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که آنجناب از برای عیسی ع شهادت داد و تصدیقش فرمود و برایش نمود از ادعای الوهیت و ربوبیت که از اشد انواع کفر و ضلالتست و مادرش را بری نمود از تهمت زنا و ذکر بر اعدای ایشان در مواضع متعدده در قرآن مجید آمده است و در احادیث در مواضع غیر محصوره .

دلیل هفتم : آنکه در آیه ۲۷ عیسی علیه السلام فرمود : اوپ اختون سهدیتون دمن شربت عمیتون یعنی و شما نیز شاهد هستید زیرا که از ابتدا بامن بوده اید این قول واضح الدلاله است که شهادت حواریون غیر از شهادت فارقلیطاست .

پس اگر مراد از فارقلیطا روح نازل یوم الدار بوده است مغایرت ما بین شهادتین نخواهد بود زیرا که روح مذکور بشهادت مستقلی که غیر از شهادت حواریون باشد شهادتی نداد بلکه شهادت حواریون عین شهادت روح مذکور است بلا تفاوت زیرا که روح با وجود اینکه اله بوده علی زعمهم و با خدا با اتحاد حقیقی متحد است

۲- باب ۱۵ انجیل یوحنا .

۳- باب ۱۵ انجیل یوحنا .

بری است از نزول و حلول و استقرار و شکل که از عوارض جسم و جسمانیاتست مثل وزیدن باد شدیدی روح بر حواریون نازل شد و بزبانهایی منقسم شد مثل زبانهای آتش بدیشان ظاهر گشت و بر هر یکی از حواریون قرار گرفت پس حال حواریون در آنوقت مثل حال کسی بود که اثری از اجنه در او باشد پس چنانچه قول جن با قول مجنون متحد است در حالت جنون فکذالك شهادت روح باشهادت حواریین .

پس این قول صحیح نخواهد شد بخلاف اینکه مراد از فارقلیطا نبی مبشر به باشد که شهادت او غیر از شهادت حواریونست بالقطع والیقین .

فائدة: ترجمه صحیحی از برای آیه ۲۷ از باب ۱۵ از انجیل یوحنا همین بود که ما نوشتیم مطابق است با سریانیه مطبوعه سنه ۱۸۸۶ یعنی لفظ اوپ اختون را دارد که بمعنی شما ایضاً است و كذلك با سریانیه مطبوعه سنه ۱۸۶۸ و با سریانیه قدیمه مطبوعه سنه ۱۸۶۴ .

و در عربیه مطبوعه سنه ۱۸۱۷ و تشهدون انتم دارد و همچنین در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۶۰ و تشهدون انتم ایضاً و در عربیه مطبوعه بیروت سنه ۱۸۸۱ و همچنین در عربیه مطبوعه سنه ۱۸۷۰ .

و در ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۱۶ و سنه ۱۸۲۸ و سنه ۱۸۴۱ و سنه ۱۸۸۲ و سنه ۱۸۸۷ و سنه ۱۸۷۸ و هكذا سایر تراجم که بالسنه مختلفه نوشته شده است الا اینکه در بعضی از تراجم فارسیه و عربیه لفظ ایضاً را از عربی و نیز را از فارسی عمداً سقط کرده اند از آنجمله در عربیه مطبوعه سنه ۱۸۲۱ و سنه ۱۸۳۱ و سنه ۱۸۴۴ ولیکن خیانت ایشان بر ارباب بصیرت مخفی نیست .

خدا هدایت کند ایشانرا که از این لفظ جزئی مقصود کلی را تفویض کرده اند دلیل هشتم: آنکه عیسی علیه السلام فرمود: اگر من نروم فارقلیطا نزد شما نیاید! پس معلق نمود آمدن روح را بر رفتن خود و این روح در نزد اهل کتاب بر حواریون نازل شده بود در حضور عیسی علیه السلام (یعنی با بودن عیسی علیه السلام)

زمانیکه خواست ایشانرا بفرستد ببلاد اسرائیلیه پس نزوح روح مشروط برفتن جناب مسیح نبوده است .

پس مراد از فارقلیطا روح نازل در یوم الدار نخواهد بود بلکه مراد از فارقلیطا شخص دیگر است که احدی از حواریین در زمان عیسی علیه السلام بحسب ظاهر از آن بزرگوار مستفیض نشده بود و آمدن او موقوف بود برفتن عیسی (ع) و این صفت در حق خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم صادق است زیرا که بعد از رفتن عیسی علیه السلام آمد و آمدن آنجناب موقوف بود برفتن عیسی علیه السلام زیرا که وجود رسولین صاحب شریعتین عامتین مستقلتین در زمان واحد غیر جایز است .

بخلاف اینکه یکی از رسولین مطیع شرع دیگری باشد یا هر کدام از رسل مطیع یک شریعت باشند در اینصورت وجود دو رسول یا اکثر در زمان و مکان واحد جایز است چنانچه در زمان مابین موسی و عیسی علیهما السلام رسل متعدده بودند و همه مطیع شرع موسی علیه السلام بودند .

تفسیر آیه باینکه قبل از مسیح علیه السلام روح القدس ضعیف نازل شده بود در زمان حواریون با قوت نازل شد غلط است چرا که روح القدس در نزد مسیحیین خداست. اولاً نسبت نزول و صعود و حرکت و سکون بخدا غلط است و ثانیاً نسبت ضعف و قوت بخدا خلاف است و یک ذره از خدا در کسی حلول نماید کافی است از برای تأیید او یک انبار خدا لازم ندارد .

الحاصل : تفسیر فارقلیطا بروح نازل در یوم الدار موجب هزارگونه کفر و فساد است .

دلیل نهم : آنکه عیسی علیه السلام فرمود در آیه ۸ از باب ۱۶ :

هَوْبَتٌ مِّنْ خَیْنٍ لِّدَٰلِعَالَمٍ یعنی وقتی که فارقلیطا آمد عالم را توییح خواهد کرد این قول بمنزله نص جلی است از برای خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم زیرا

که آنجناب عالم را تو بیخ نمود نه روح نازل در یوم الدار بخصوص جماعت یهود را بجهت عدم ایمان ایشان به عیسی علیه السلام بتو بیخی که در او شک نمیکنند مگر معاند صرف و فرزند رشیدش صاحب الزمان رفیق عیسی علیه السلام خواهد بود در قتل دجال اعور و متابعین آن بخلاف روح نازل در یوم الدار که تو بیخ او در هیچ اصلی از اصول صحیح نیست و تو بیخ منصب حواریون هم نبود بعد از نزول روح بلکه حواریون دعوت بملات میگردند بترغیب و وعظ .

و قول رانکین در کتاب خود که مسمی بدافع البهتانست که در رد خلاصه صولت الضیغم نوشته است که لفظ تو بیخ در انجیل و همچنین در ترجمه ای از تراجم انجیل یافت نمیشود .

و این مستدل این لفظ را ایراد کرده است تا بطور وضوح بر محمد صلی الله علیه و آله وسلم صادق آید زیرا که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بسیار تو بیخ و تهدید مینمود الا اینکه مثل این مغلطه از شأن مؤمنین که ترسی از خدا داشته باشند نیست انتهی کلامه مردود است و این قسیس یا جاهل غالط است و یا مغلط عوام و ایمان هم ندارد از خدا هم نمیترسد زیرا که این لفظ در جمیع اناجیل موجود است از آنجمله در سریانیة سوریت مطبوعه با ادوات امریکا در سنه ۱۸۸۶ و سنه ۱۸۶۸ و سنه ۱۸۶۴ و در عربیه مطبوعه سنه ۱۶۸۱ در رومیة العظمی و سنه ۱۸۶۰ و سنه ۱۸۱۶ و سنه ۱۸۲۵ و سنه ۱۸۷۰ و سنه ۱۸۸۱ و در ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۱۶ و سنه ۱۸۲۸ و سنه ۱۸۴۱ و فارسیه سنه ۱۸۷۸ و سنه ۱۸۸۲ و سنه ۱۸۸۷ و در بعضی از اینها لفظ الزام است<sup>۱</sup> و در بعضی لفظ تو بیخ اگرچه ترجمه بلفظ الزام خیانت است از مترجمین لیکن معنی الزام هم قریب بمعنی تو بیخ است .

معهدنا شکایت از ایشان نداریم زیرا که تغییر و تحریف طبیعت ثانوی است از برای علمای پروتستنت و از این جهت است که مترجمین فارسیه لفظ فارقلیطا را ۱- در چاپ جدید کلمه مزبور به ملزم خواهد نمود ترجمه گردیده است .

نمینویسند بجهت اشتها این لفظ در نزد مسلمین در حق خاتم النبیین صلی الله علیه و آله وسلم بلکه معنی او را تسلی دهنده در فارسیه و معزی و وکیل و شافع در ترجمه‌های عربیه مرقوم مینمایند .

دلیل دهم : آنکه عیسی علیه السلام فرمود : اما برگناه زیرا که بمن ایمان نمی‌آورند و این قول دلالت دارد بر اینکه فارقلیطا علیه السلام ظاهر خواهد شد بر منکرین عیسی علیه السلام و ایشانرا توبیخ مینماید بجهت عدم ایمان ایشان به عیسی و روح نازل در یوم الدار ظاهر نبود بر مردم و ایشانرا هم توبیخ نمینمود بجهت عدم ایمان .  
دلیل یازدهم : آنکه عیسی علیه السلام فرمود : و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم بشما بگویم لیکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید ! و این قول منافی اراده روح نازل است در یوم الدار از لفظ فارقلیطا زیرا که روح حکمی را نیفزود بر احکام عیسی علیه السلام زیرا که بنا بر زعم اهل تثلیث حواریون را امر نموده بود بعقیده تثلیث و بدعوت تمامی اهل عالم پس کدام امر حاصل شد از برای حواریون که زاید بر اقوال عیسی علیه السلام باشد .

بلی بعد از نزول روح جمیع احکام توریة را اسقاط کردند مگر بعضی از احکام عشره مذکوره در باب بیستم از سفر خروج و جمیع محرمات را هم حلال کردند و این امر یعنی اسقاط احکام و تحلیل محرمات جایز نیست که در حقش گفته شود لیکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید زیرا که این امر تخمیل نیست تخفیف است توانستند حمل نمایند اسقاط حکم تعظیم سبت را که از اعظم احکام تورات است که جماعت یهود انکار میکردند عیسی علیه السلام را که مسیح موعود باشد بجهت عدم مراعات این حکم پس قبول اسقاط جمیع احکام آسانتر بود در نزد ایشان .

بلی قبولی زیادتی احکام بجهت ضعف ایمان و ضعف قوه تا زمان صعود مسیح چنانچه علمای پروتستنت اعتراف مینمایند خارج بود از استطاعت ایشان .

پس ظاهر و آشکار گردید که مراد از فارقلیطا پیغمبر نیست که احکام در شرع



شریف او زیاد میشود بالنسبه بشریعت عیسویه و حمل آن سنگین میشود بر مکلفینی که ضعیفند و آن حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم است .

دلیل دوازدهم : آنکه عیسی علیه السلام فرمود که از خود تکلم نمیکند بلکه بآنچه شنیده است سخن میگوید و این قول دلالت دارد بر اینکه فارقلیطارا بنی اسرائیل تکذیب خواهند نمود لهذا عیسی علیه السلام محتاج شد که صدق او را تقریر نماید پس فرمود از خود تکلم نمیکند بلکه بآنچه شنیده است سخن میگوید و تکذیب در حق روح نازل در یوم الدار مظنون نبود .

علاوه روح در نزد مسیحیین عین خدا و متحد است بذات مقدسه باری تعالی باتحاد حقیقی تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً پس قول او از خود تکلم نمیکند بلکه بآنچه شنیده است سخن میگوید معنی ندارد زیرا که خدا نباید احکام را از غیر بشنود بلکه خدا باید از خود تکلم نماید بلی پیغمبر محتاج است که احکام را از خدا بشنود. پس مصداق این کلام جناب محمد صلی الله علیه و آله وسلم است که مظنه تکذیب در حق آنجناب بود و عین خدا هم نیست و سخن از خود نمیگفت و تکلم نمیکرد مگر بوحی .

قال الله تعالی فی حقه : ما یطق عَزَّوَجَلَّ (۳) اِنْ هُوَ اِلَّا وَحِیُّ یُوحِی

و قال ایضاً جل شأنه : اِنْ اَتَّبِعُ اِلَّا مَا یُوحِی اِلَیَّ ۲

و قال ایضاً : فَلَمَّا یَكُونُ لِي اَنْ اُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِي نَفْسِي اِنْ اَتَّبِعُ اِلَّا مَا یُوحِی اِلَیَّ ۳

حاصل مفاد آیات مبارکات اینکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم از جانب خود تکلم نمیکند بلکه بآنچه از خدا شنیده است سخن میگوید خواه بلا واسطه

- ۱- از راه هوس سخن نگویید نیست آن مگر سروشی که وحی می شود. سوره نجم ۵۳: ۴ .
- ۲- جز وحی را که بمن میرسد پیروی نمیکنم. سوره انعام ۶: ۵۰ .
- ۳- بگو : مرا سزاوار نیست قرآن را بخواست خودم تغییردهم پیروی نمیکنم مگر از وحی که بمن میرسد. سوره یونس ۱۰: ۱۵ .

خواه مع الوسطه و تابع صرف است احکام خدا را و کلام الهی را از جانب خود تغییر نمیدهد و حی را کم و زیاد نمیفرماید .

دلیل سیزدهم : آنکه عیسی علیه السلام فرمود : و از امور آینده بشما خبر داد ! و روح نازل در یوم الدار کسیرا از امور آینده خبر نداد بالاستقلال بلکه خبر دادن او همان خبر دادن حواریین است بخلاف حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که آنجناب بالمشافهة مردم را از امور آینده خبر داد چنانچه در پیش گذشت و بعد هم انشاء الله تعالی مذکور خواهد گردید .

دلیل چهاردهم : آنکه عیسی علیه السلام فرمود و مرا تمجید خواهد فرمود زیرا که از آنچه آن من است خواهد گرفت و بشما خبر خواهد داد و این قول در حق روح در نزد اهل تثلیث قدیم و غیر مخلوق و قادر مطلق است فیض و کمالات را از غیر اخذ نمیکند کمال منتظر ندارد که تدریجی الحصول باشد بلکه تمامی کمالات او از برای او بالفعل حاصل است .

پس لابد بایست گفت که مبشر به کسی است که کمالات منتظره دارد و فیوضات الهیه بتدریج باو میرسد .

چون اینکلام موهم بود که نبی موعود تابع شرع عیسی باشد لهذا دفعا للتوهم جناب عیسی فرمود هر چه از آن پدر است از منست از اینجهه گفتیم که از آنچه آن منست میگیرد و بشما خبر میدهد .

حاصل مقصود اینکه از منبعی که احکام و فیوضات بمن رسید فارقلیطا از همان منبع خواهد گرفت و رسانید .

فائدة جلیلة :

لابدیم از ذکر آن در اینمقام مکشوف باد که از زمان ظهور حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم تا کنون این مسئله محل نزاع و گفتگو است فیما بین

مسلمین ایدهم الله رب العالمین و مسیحین هدیهم الله الی دین المبین که مسیحین گویند مقصود از فارقلیطا روحی است که بعد از مسیح بر اراکله در محفل اورشلیم در یوم الدار نازل شد و کیفیت نزول آنرا لوقا در باب دوم از کتاب اعمال باین نحو رقم نموده است :

و چون روز پنطیکاس رسید بیکدل بیکجا بودند که ناگاه آوازی چون صدای وزیدن باد شدید از آسمان آمد و تمامی آنخانه را که در آنجا نشسته بودند مملو ساخت \* و بزبانهای منقسم شده مثل زبانهای آتش بدیشان ظاهر گشته بر هر یکی از ایشان فرار گرفت \* و همه بروح القدس مملو گشته بزبانهای مختلف بنوعی که روح بدیشان قدرت تلفظ بخشید سخن گفتن گرفتند انتهى .

حتی بعضی مترجمین فارسیه مسیحیه در صدر باب مذکور از برای تغلیط عوام باین نحو رقم مینمایند (باب دوم در ذکر نزول فارقلیط که عبارت از روح القدس است) چنانچه در نسخه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۶ و سنه ۱۸۸۷ و غیرها . پس الفاظ مسطوره را در کلام الهامی «علی قولهم» علاوه مینمایند از برای تغلیط عوام و این تقریرات از لوقا در باب خدای سیم مسیحین خیلی عجب است چرا که گفتیم که نزول و صعود و فرار گرفتن و بزبانهایی منقسم گردیدن و بشکل آتش ظهور کردن و در حواریین حلول نمودن از صفت اجسام میباشد و اینگونه نسبتها بذات مقدس خدا بسیار کفر و ناسزا است نه مستلزم يك کفر بلکه مستلزم کفرها میباشد و همین خدا در جسد مسیح حلول کرد مسیح خدا شد چرا در حواریین حلول کرد و در ایشان قرار گرفت خدانشدند و حال آنکه استوار دلیل مستلزم استواء در مدلول است که لا اقل عدد خدایان مسیحین بپانزده برسد ولیکن مادر این موضوع از این مزخرفات و کفریاتیکه مستلزم اصول فاسده مسیحین میباشد قطع نظر نموده و گوئیم :

فارقلیطا نبی مبشر به :

مسیحیین گویند مقصود از فارقلیطا ما ذکر میباشد و مسلمین از زمان ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین تا کنون گویند که مقصود از فارقلیطا حضرت ختمی مرتب صلی الله علیه و آله وسلم میباشد کما نطقت به الاخبار عن الائمة الاطهار و صرحت به العلماء الاخیار فی تألیفاتهم و تصنیفاتهم کمالاً یخفی .

و اگر چه چهارده دلیلی که در این باب مذکور شد از برای اثبات قول مسلمین و ابطال ادعای باطله مسیحیین کافی است بلکه از برای منصف لیب هر یکی از ادله مسطوره کفایت میکند ولیکن چون بنای این تحقیر در این کتاب مبارک بر اینست که نزاع کلیه مرتفع شود در کلیه مسائل خلافیه فیما بین مسلمین و مسیحیین بطوریکه دیگر جای سخن از برای خصم عنود باقی نماند و بصیرت نامه از برای ارباب الباب حاصل شود در میان حق و باطل آنوقت فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر<sup>۱</sup> لهذا علاوه بر ادله مذکوره در این باب بکلمات آتیه نیز زحمت میدهد توهم حواس خود را جمع نموده در کمال دقت گوش کن و قدر این کتاب را بدان جزماً اینمطالب را در کتاب دیگر پیدا نخواهی کرد پس گوئیم :

روح در کتب مقدسه مسیحیین مؤنث استعمال شده است خواه متصف بصفه قدس باشد یا بصفه خبیث یعنی اعم از اینکه رُوخَادِ قُوْدَشِ بگوئیم که معنی آن روح القدس است و یا رُوخَادِ بَشْتِ که معنی آن روح پلید و ضد روح القدس است چنانچه خود لفظ بشت که در مثال ثانی مذکور شد که صفت از برای روح است مؤنثست نه مذکر چرا که بشت گفت نه بیش و اگر مذکر بود میبایست بیش بگوید نه بشت .

و اگر چه همین اشاره از برای منصف لیب عالم با اصطلاحات انجیل و حضرت مسیح و حواریین کافیت لیکن از برای تنبیه غافل و ارشاد جاهل و الزام خصم عنود

۱- انتباس از آیه ۲۹ سوره کف .

ذکر امثله آتیه از بابت نمونه ضرور و لازم است پس گوئیم :

مثال اول : در آیه ۱۶ از باب ۳ از انجیل متی در باب نزول روح القدس بر مسیح در شکل کبوتر بعد از تعمید یافتن آن جناب از حیای تعمید دهنده و بیرون آمدن او از نهر اردن در لسان عتیق باین نحو رقم یافته است :

وَ خَزِرُ رُوحًا دَالَةً دِنَخَتْ اَخِ يُونِ دَا تَتِ الْوَهْ انتهى یعنی دید روح خدا را مانند کبوتر نزول کرده بروی آمد (یعنی بر مسیح) .

پس در این جمله دو ضمیر مؤنث راجع بروح القدس شده است چرا که مراد از روح خدا همان روح القدس است بالاجماع از جمیع مسیحیین که متحد است با خدا در نزد ایشان اول: لفظ دَنَخَتْ که بمعنی نزول است و تای او نیز تای تأنیث است و دوم: و ا ت ت که واوش و او عطفه و تای آخر از ات ت تای تأنیث است و معنی آن قرار گرفتن یعنی قرار گرفتن روح مؤنث بر عیسای مذکور .

و در لسان جدید جمله مذکوره باین نحو مسطور گشته است :

وَ خَزِرُ رُوحًا دَالَةً دَبِصَالَى اَخِ يُونِ وَ تَلِ الْوَهْ پس لفظ و تل مؤنث است و علامه تأنیث فتحة لام است چرا که در این لغت گویند نَشِ تَلِ بکسر لامه یعنی مرد آمد بَخْتِ تَلِ بفتح لام یعنی زن آمد .

مثال دوم : در باب دهم از انجیل متی جمله اخیر از آیه ۲۰ باین الفاظ عیان و بیان گشته است : الا روخاد ببوخون دهمزم ببوخون ؟ یعنی مگر روح پدر شما در شما کویان است ؟ پس در آن جمله نیز لفظ دهمزم که صفت روح است مؤنث آمده است چرا که میم آخرش مفتوح است و آن علامت تأنیث است .

و در لسان عتیق جمله مسطور باین نحو مزبور گشته :

اَلَا رُوخًا دَابُوخُون مَمَلِلِ حَوْنِ پس لفظ مملل لام اخیره اش مفتوح میباشد و آن علامت تأنیث است بالقطع والیقین .

مثال سیم : در باب ۱۲ از انجیل متسی در باب روح پلید باین نحو ترقیم

یافته است :

اِبْمَن دُرُوخَا چَپَل پَالطَامَن بَرَنَش كِه خَادَرَا اِدُو كَنِی دِمَتِي لِتِ بِيْتِي وَ كِي  
بَعِيَانِيخْ وَلِيْمَخِچِ ۴۴ اِيك كِي اَمْرَ بَتِ دِيرَانِ لِبِيْتِي مَن اِيك دِ دِلَطَلِي وَ كِي  
اَتِي وَ مَخِچِ بِسَبَلِيقِ وَ كَنِيشْ وَ سَقَل ۴۵ اِيك كِي اَزَلَبَلِ عَامَه اِيخ .

یعنی وقتی که روح پلید از آدمی بیرون آید در طلب راحت بجایهای خشک  
گرددش میکند و نمی یابد \* پس میگوید بخانه خود که از آن بیرون آمدم مراجعت  
کنم و چون آید آنرا خالی و جاروب شده و آراسته می بیند \* آنکه میرود و هفت  
روح دیگر بدتر از خود برداشته می آورد و داخل کشته ساکن آنجا میشوند و انجام  
آن شخص بدتر از آغازش میشود .

همچنین خواهد شد باین فرقه شریر پس در کلمات مرقومه دوازده کلمه مؤنث  
واقع گردیده همه منسوب بروحتند . اول : پالط بفتح طای مؤلف . دوم : خادر  
بفتحه را . سیم : یعنی بیای مفتوحه . چهارم : مچخ . پنجم : امر . ششم : دیران  
هفتم : اتی . هشتم : ومچخ . نهم : از . دهم : لبل . یازدهم : عامه . دوازدهم :  
منه .

پس در عامه و منه هاء علامت تأنیث است و در مابقی فتحه آخر کلمه .

مثال چهارم : در آیه ۱۲ از باب اول از انجیل مرقس باین نحو ترقیم یافته

است : و در ساعت  $\rho\omega\lambda\lambda\alpha\theta\epsilon\ \rho\omega\chi\alpha\lambda\beta\epsilon\rho\iota$  یعنی بیدرتك روح ویرا به بیابان برد (یعنی  
مسیحرا) پس کلمه  $\rho\omega\lambda\lambda\alpha\theta\epsilon$  مؤنث و منسوب بروح میباشد و علامت تأنیث فتحه  
آخر کلمه است یعنی لام .

مثال پنجم : در آیه ۳۵ از باب اول از انجیل لوقا در سؤال و جواب حضرت

جبرئیل با جناب مریم باین نحو مسطور گشته است :

جُووِبِلِي مَلَخَ وَمَرِيَّاتِ رُوخَادِ قُوْدَشِ بِتِ اَتِي عَالَمِ

وی (یعنی مریم) گفت روح القدس بر تو خواهد آمد پس کلمه اتی مؤنث و منسوب بروح است اگر مذکر بود میبایست بگوید اتی .

مثال ششم : در آیه ۸ از باب اول از کتاب اعمال در وعده جناب مسیح نزول

روح القدس در یوم الدار بر حواریین بعد از صعود خود باین نحو رقم گردیده است :

اَلَاكِدَاتِي رُوخَادِ قُوْدَشِ اَلْوَحُوْنِ

یعنی مگر چون روح القدس بر شما نازل شود

الخ پس کلمه اتی مؤنث و منسوب بروح القدس میباشد .

و در لسان عتیق آیه مرقومه باین نحو تحریر گردیده :

اَلَاكِدَاتِي رُوخَادِ قُوْدَشِ اَلْوَحُوْنِ

و منسوب بروح القدس میباشد .

مثال هفتم : در آیه ۲۹ از باب ۸ ایضاً از کتاب اعمال باین نحو ترقیم یافته

است : وَمَرَّ رُوخَايِلِيْلُوسِ

یعنی و کفت روح به بیلموس پس لفظ ومر مؤنث و راجع

بروح القدس میباشد یعنی و مر فعل است و روح فاعل آن میباشد و چون فاعل مؤنث

است لهذا فعل هم معلم بعلامت تأنیث و آن فتحه راء است .

و در اصل لسان عتیق آیه مسطوره باین نحو مرقوم گشته است :

وَأَمَرَّتْ رُوخَايِلِيْلُوسِ

در عربی چون فاعل مؤنث باشد تاء تأنیث در فعل داخل میشود مثلاً گویند امرت

هند کذا در این لسان گویند امرت هند یعنی فرمود در هر دو مثال معنی یکیست .

بدانکه : قواعد صرفیه و نحویه و کلمات این زبان تشابه کلی دارند با زبان

عربی ظن غالب اینکه مأخوذ از همدیگر هستند چون مؤنث در اصطلاح

عیسی و حواریون لهذا وامرت دروخوا گفت .

مثال هشتم : در آیه ۴ از باب ۱۳ ایضاً از کتاب اعمال باین نحو مزبور گذشته :

امرت لهون روخا دقودش پس امرت فعل است لهون مفعولست مقدم روخا قودش  
فاعل ومؤخر یعنی گفت ایشانرا روح القدس .

مثال نهم : در آیه ۷ از باب ۱۶ از کتاب اعمال باین نحو تحریر گردیده است :

ولا ابست لهون روخه دیشوع یعنی واجازت نداد ایشانرا روح یسوع پس در  
اینجمله لای نافیه است ابست فعل لهون مفعول روخه فاعل اضافه شده است بسوی  
دیشوع و چون روح مونث است لهذا ابست که فعل است تائید دارد .

مخفی نمائند که لفظ دیشوع در اینموضع تحریفاً تشریفاً علاوه شده است والا

در اصل لفظ دیشوع ندارد و روخه بسوی چیزی اضافه نشده است در هر صورت  
مقصود ما حاصل است .

مثال دهم : در آیه ۱۸ ایضاً از باب ۱۶ از کتاب اعمال از قول پولس

در خطاب بروح پلید که در آن کنیز بود که بدینواسطه از غیب خبر میداد و برای  
آقایان خود مال تحصیل میکرد باین نحو رقم گردیده است : **وامر لروخاهی**  
یعنی پولس روح را گفت تو را میکویم پس لفظ هی مثل هی است در عربی و مونث  
و اگر مذکر بود میبایست بگوید هو مانند هو .

مثال یازدهم : در کتاب نماز که در شهر افسک در مطبع ولیم درو کولین در

سنه ۱۸۹۳ در مملکت نمسه مطبوع گردیده است در نماز صبح در صفحه اول از  
کتاب مزبور در خطاب بروح القدس باین نحو مرقوم گردیده است : **تلخ یاروخا دقودش**  
یعنی بیا ای روح القدس پس لفظ تلخ بفتح لام مؤنثست چنانچه در خطاب بزین  
گویند : **تلخ یابخت** یعنی بیا ای زن و در خطاب بمرد گویند : **تلخ یانش** بضمه لام  
یعنی بیا ای مرد پس ضمه در لام تلخ در مثال ثانی علامت تذکیر است و فتحه در



لام تلخ در مثال اول علامت تأیید است .

مثال دوازدهم : در صفحه ۱۲۰ و ۱۲۱ در نماز دوشنبه که مختص بروح القدس است که خدای سیم مسیحین است از کتاب مزبور باین نحو رقم شده است یعنی اول نماز مذکور اینست :

يَا رُوحًا دُخُوبًا وَ رُوحًا دُشْرًا وَ قَدِشْتَ دِ كَنْتَنَ بَسْعِدِوِينِ عَالَاخُ الخ یعنی ای روح محبت و روح مهربان که جانهای ما را مقدس و پاک میسازی تو را سجده مینمایم الخ پس در این نماز هجده ضمیر مؤنث بلکه زیاده تر منسوب بروح القدس میباشد .

همین دوازده مثال بعد د حواریین از برای اثبات مدعا من باب نمونه کافی است و زیاده بر این موجب تکدر خاطر ناظر و خروج از عنوان کتابست .

پس از امثله مذکوره ثابت و محقق گردید که مطلق روح و روح القدس و روح پلید در هر حال در اصطلاح انجیلیین و مسیحین مؤنث استعمال گردیده است در زبان خود مسیح و حواریین در جمیع موارد پس خلاف اینطریقه خلاف اصطلاح مسیح و حواریین و خود مسیحین میباشد اذا علمت ذلك پس گوئیم :

در سه بشارت اخیر که از باب ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ از انجیل یوحنا منقول گردید که در آنها حضرت مسیح خیر داده است از آمدن فارقلیطا بعد از آنجناب چهل و سه کلمه و ضمیر مذکور در این سه بشارت وارد گردید که همه منسوب و راجع بفارقلیطا میباشد حتی لفظ رُوحًا دُشْرًا سَتُوتَا که در آیه ۱۷ از باب ۱۴ از انجیل یوحنا که معنی آن روح راستی و روح حق است که صفت از برای فارقلیطا واقع گردیده است که معنی حقیقی آن در اینمورد واعظ حق است چرا که روح بمعنی واعظ در عهد جدید بکثرت آمده است چنانچه عنقریب در جواب از شبهات ایشان خواهی دانست .

پس معنی حقیقی این خواهد بود فارقلیطا از صفت او واعظ بحق و راستی

است بعد از من یعنی بعد از عیسی خواهد آمد جناب عیسی (ع) ضمیر را مذکور آورده است محض اینکه اشتباه نشود که مقصود همان روحی است که اقنوم سیم است فرموده است: **هُوَ دِ عَالَمًا لِمَا صِي قَبُولُو** یعنی آنچه آن جناب فارقلیطا است که بعضی از مردم خبیث نمیتوانند او را قبول کنند چرا که او را ندیده اند و نشناخته اند اما شما حواریین چون اوصاف احمدی را از من شنیده اید او را میشناسید .

پس اگر مقصود مسیح همان روح القدس بود میبایست بفرماید :

**هَي دِ عَالَمًا لِمَا صِي قَبُولُهُ** تا اینکه معلوم بشود منظور روح است یقیناً جناب مسیح اعلم واعرف بلغة بود از این کشیهای بی معرفت و نادان .

وایضاً در آیه ۲۶ از باب مذکور یابین نحو تحریر گردیده است :

**اَيْنَ هُوَ فَاَرْقَلِيْطَا رُوْخَادِ قُوْدَشْ هَي بَتِ شَادِرْ** الخ یعنی آن فارقلیطا است که مؤید بروح القدس است و در آخر الزمان خواهد مبعوث شد پس اگر منظور جناب مسیح از این کلام روح القدس یعنی روح نازل در یوم الدار بود میبایست چنین بفرماید :

**اَيْنَ هَي فَاَرْقَلِيْطَا رُوْخَادِ قُوْدَشْ هَي بَتِ شَادِرْ** پس چون چنین فرمود معلوم و مشخص گردید که منظور او روح نبوده است .

پس ثابت و محقق گردید که منظور جناب مسیح روح نبوده است بلکه مقصود آن جناب از این لفظ احمد و محمد بوده است چرا که قول ثالث در مسئله نداریم پس ادعای مسیحین باطل و عاطل و ادعای مسلمین ثابت و محقق گردید .

در کلمات مسیح و حواریین ابدأ نداریم که چهل و سه ضمیر مذکور بیاورند و حال آنکه مرجع مؤنث باشد هر کس مدعی است فعلیه الیابن و ضمائر معروضه که راجع بفارقلیطا میباشند بدین ترتیب اند :

اول : در آیه ۱۶ از باب ۱۴ از انجیل یوحنا و **خِيْنِ فَاَرْقَلِيْطَا** اگر منظور روح نازل در یوم الدار بود میفرمود **وَحَيَّتْ فَاَرْقَلِيْطَا**

دوم : دِیَئِشْ اگر مراد روح بود میفرمود دِیَئِشْ بسکون همزه وفتح شین .  
 سیم : ۱۷ هُوَ که مؤنث آن هَیْ است مثل هو می در عربی .  
 چهارم : لِقَبُولِیْ اگر منظور روح بود میفرمود لِقَبُولِیْ .  
 پنجم : خَزِیْوَهْ بضم یاء که مؤنث آن خَزِیْوَهْ بفتح یاء است .  
 ششم : دِعِیْوَهْ مؤنث آن دِعِیْوَهْ بفتح یاء .  
 هفتم : یَادِعِیْتُونِیْهْ بکسر لام مذکر یَادِعِیْتُونِیْهْ بفتح لام مؤنث .  
 هشتم : یَعْمَارِئِیْ مذکر یَعْمَارِکَهْ بفتح لام و هاء مؤنث .  
 نهم : آیه ۲۶ هُوَ فَاَرْقَلِیْطَا بمنزله هُوَ فَاَرْقَلِیْطَا مذکر هَیْ فَاَرْقَلِیْطَا بمنزله  
 می فَاَرْقَلِیْطَا مؤنث .

دهم و یازدهم : هَوْدِیْتِ شَادِرْ مذکر هَیْ دِیْتِ شَادِرَهْ مؤنث .  
 دوازدهم و سیزدهم : هَوْبِیْتِ مَلِیْبِ لَوْخُوْنِ مذکر هَیْ بِیْتِ مَلِیْبَهْ لَوْخُوْنِ مؤنث  
 بمنزله هُو بعلکم کل شیء می تعلمکم کل شیء لفظاً و معنأ .  
 چهاردهم و پانزدهم : هَوْبِیْتِ مَتَخِرِرُوْخُوْنِ مذکر وَهَیْ بِیْتِ مَتَخِرِرَهْ لَوْخُوْنِ  
 مؤنث و هُو یذکر کم کل شیء و هَیْ یذکر کم کل شیء لفظاً و معنأ باب ۱۵ آیه ۲۶  
 ایضاً یوحنا .

شانزدهم : اِیْمَنَ دِائِیْ فَاَرْقَلِیْطَا مذکر اِیْمَنَ دِائِیْ فَاَرْقَلِیْطَا مؤنث یعنی  
 چون احمد بیاید .

هفدهم و هجدهم : هَوْدِیْتِ شَادُوْرُوْنِ بکسر راء و واء مذکر هَیْ دِائِیْ  
 شَادُوْرُوْنِ مؤنث .

نوزدهم و بیستم : هَوْدِیْمَلِیْسِ بَبِیْ پَالِیْطِ مذکر هَیْ دِیْمَلِیْسِ بَبِیْ پَالِیْطِ  
 بفتح طاء مؤنث .

بیست و یکم و بیست و دویم : هَوَيْتْ يَوِيْلَ مَذْكَرَ هَيْتِ يَوْهَ مَوْنُثْ بَابِ ۱۶ آیه ۷ یوحنا .

بیست و سیم : فَاَرْقَلِيْطَا لِاِنِّيْ مَذْكَرَ فَاَرْقَلِيْطَا لِاَتِيْ مَوْنُثْ .  
 بیست و چهارم : بَيْتِ شَادِرِيْئَهْ بِكْسَرِ نُونِ مَذْكَرِ بَيْتِ شَادِرِيْئَهْ بِفَتْحِ نُونِ مَوْنُثْ .  
 بیست و پنجم : آیه ۸ وَاَيْمَنْ دَايِيْ مَذْكَرِ وَاَيْمَنْ دَايِيْ مَوْنُثْ .  
 بیست و ششم و بیست و هفتم : هَوَيْتْ مَخْسِ مَذْكَرِ هَيْتِ مَخْسَهْ مَوْنُثْ .  
 بیست و هشتم و بیست و نهم : اَيْمَنْ دَايِيْ هَوْرُوْخَا دِسْرَسْتُوْثَا مَذْكَرِ اَيْمَنْ دَايِيْ هِي رُوْخَا دِسْرَسْتُوْثَا مَوْنُثْ .

سی ام و سی و یکم : هَوَيْتْ كَبِيْرَ وَاَيْمَنْ مَذْكَرَ هَيْتِ كَبِيْرَ لَوُخُوْنِ مَوْنُثْ .  
 سی و دویم : دِلِ هَمَزَمْ مَذْكَرِ دِلِ هَمَزَمْ بِفَتْحِ مِيمِ مَوْنُثْ .  
 سی و سیم : مَن كَنَهْ مَذْكَرِ مَن كَنَهْ بِضَمِ نُونِ مَوْنُثْ .  
 سی و چهارم : دِشَمَعِ مَذْكَرِ دِشَامَعَتْ مَانْدِ سَمْعِ و سَمْعَتْ دَر عَرَبِيْ لَفْظًا و مَعْنًا .  
 سی و پنجم و سی و ششم : هَوَيْتْ هَمَزَمْ مَذْكَرَ هَيْتِ هَمَزَمْ مَوْنُثْ .  
 سی و هفتم : بَيْتِ مَادِعِ لَوُخُوْنِ مَذْكَرِ بَيْتِ مَادِعِ يَالُوْخُوْنِ مَوْنُثْ آیه ۱۲ .  
 سی و هشتم و سی و نهم : هَوَيْتْ خَاَقِرِيْ مَذْكَرَ هَيْتِ خَاَقِرَايِيْ مَوْنُثْ .  
 چهلیم : بَيْتِ شَقْلِ مَذْكَرِ بَيْتِ شَقْلِ مَوْنُثْ .  
 چهل و یکم : وَاَمَخَزِيْ لَوُخُوْنِ مَذْكَرِ وَاَمَخَزِيْ لَوُخُوْنِ مَوْنُثْ .  
 چهل و دویم و چهل و سیم : بَيْتِ شَقْلِ وَاَمَخَزِيْ لَوُخُوْنِ مَذْكَرِ بَيْتِ شَقْلِ وَاَمَخَزِيْ لَوُخُوْنِ مَوْنُثْ .

پس از ادله مسطوره در کمال صافی ثابت و مبرهن گشت که مقصود جناب عیسی از فارقلیطا نبی مبشر به بوده نه روح نازل در یوم الدار حاشا از حضرت مسیح

و ناقلین و مترجمین اقدم کلام آنجناب بخصوص یوحنا ی مرید محبوب که این بشارتها از او میباشند ثم حاشا که در این قدر کلام قلیل به چهل و سه غلط تکلم نمایند و اگر این اغلاط از ناقلین و مترجمین اقدمین باشند دیگر هیچ اعتباری بنقل و ترجمه‌های ایشان باقی نمیماند و کلیه<sup>۱</sup> عهد جدید از درجه اعتبار ساقط می‌شود.

معلوم است که هیچ عاقل متدبیری بدین مسیح نمیتواند نسبت این اغلاط را به آنجناب و ناقلین کتاب آنجناب بدهد پس لابد است از اینکه اقرار نماید که مقصود جناب مسیح از این بشارتها نبی خاتم مبشر به بوده که بعد از آنجناب آمد و جهانرا بنور توحید منور فرمود و امر بمعروف و نهی از منکر نمود و اهل جهانرا توبیخ کرد بجهت عدم ایمان ایشان بحضرت مسیح چنانچه خود جناب مسیح در باب ۱۶ فرمود: او چنین خواهد بود و از جانب خود تکلم نخواهد کرد بلکه بهر چیزی تکلم مینماید که از خدا بشنود .

این صفت نبی مبشر به است که مخلوق باشد و احکام را از خالق خود بشنود و به بندگان برساند نه صفت روح نازل در یوم الدار که او بنا بر اصول مذهب مسیحیین خدا و قدیم میباشد چرا که خدا باید از خود تکلم نماید نه اینکه از خدای دیگر بشنود این خیلی عجیب است از مسیحیین که روح را قدیم و خدا میدانند معهنذا بگویند از خود تکلم نمی‌کند مگر به آنچه‌ی که از خدا بشنود چنانچه در آیه ۱۳ از باب ۱۶ از انجیل یوحنا در حق مبشر به واقع گردیده .

و اینکه این خدای قدیم در صورت کبوتر بر حضرت عیسی نازل شد بنا بر تصریح متی در باب سیم از انجیل خود<sup>۱</sup> و همچنین سایرین و اینکه در شعله‌ها و زبانهای آتش ده روز بعد از حضرت مسیح بر حواریون نازل شد کما صرح به لوقا در باب دوم از

۱- اما عیسی چون تعبد یافت فوراً از آب برآمد که در ساعت آسمان بروی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده بروی می‌آید باب ۳ : ۱۶ .

کتاب اعمال<sup>۱</sup> .

آیا این عجیب نیست که خدای قدیم را مقید بصفه‌ی زمان و مکان و تفرق و اجتماع و حلول و قرار و صعود و نزول و آمدن و رفتن و بشکل کبوتر و شعله‌های آتش ظاهر شدن مینمایند و حال آنکه میگویند که خدا جسم نیست و مکانی از برای او نمیباشد چنانچه در مقدمات باب سیم گذشت .

پس مادامی که مسیحیین روح القدس را جبرئیل و یا ملک دیگر مانند مسلمین ندانند نزول او بشکل کبوتر بر عیسی و بشکل شعله‌های آتش بر حواریین بعد از ده روز ممتنع و محال خواهد بود بالقطع و الیقین عجب است از این عقلا که اکثر اصول مذهب ایشان بدیهی البطلانست .

۱- و زبانهای منقسم شده مثل زبانهای آتش بدیشان ظاهر گشته بر سر یکی از ایشان قرار گرفت باب ۲ : ۵ .

## شبهاتی از قسیس

الحاصل برویم برسر مطلب یعنی بعضی شبهات ایشانرا که در این باب دارند نقل نموده و جواب گوئیم بتوفیق و تأیید خداوندی .

بدانکه شبهاتی که علمای مسیحیه وارد مینمایند پنج شبهه میباشد :

### شبهه اول :

در این عبارت تفسیر فارقلیطا بروح القدس و روح الحق آمده است و آنهم عبارت از اقنوم ثالث است پس چگونه صحیح است که مراد از فارقلیطا حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم باشد ؟

در جواب گوئیم : اولاً این تهمت صرف است بر حضرت مسیح هرگز آنجناب فارقلیطا را تفسیر بروح القدس نفرمود بلکه معنی کلام عیسی اینست که او مؤید بروح القدس خواهد بود و روح راستی و روح حق را صفت از برای آنجناب ذکر کرد و لفظ یعنی را که در بعضی از اناجیل ذکر میکنند از جناب مسیح نیست یقیناً بلکه از مترجمین بی تدین است و هرگز فارقلیطا در کلام مسیح بمعنی روح القدس نیامده و تفسیر باین معنی هم نشده است .

و ثانياً گوئیم : که صاحب میزان الحق در تألیفات خود مدعی است که روح الله و روح القدس و روح الحق و روح الصدق و روح فهم الله بمعنی واحد هستند یعنی الفاظ مترادفه اند .

در فصل اول از باب دوم از مفتاح الاسرار در صفحه ۵۳ از نسخه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۰ گفته است : لفظ روح الله و روح القدس در توریة و انجیل بمعنی واحدند انتهى پس قسیس مدعی گردید که این دو لفظ در کتب عهدین بمعنی واحد استعمال میشوند .

و در حل الاشکال در جواب کشف الاستار گفته است هر کس که فی الجملة شعوری داشته باشد بر فهم مطالب توریة و انجیل پس او میداند که لفظ روح القدس و روح الحق و روح فهم الله و غیر اینها بمعنی روح الله میباشد فلذلك اثبات این مطلب را ضرور ندانستم انتهى کلامه .

چون این قول را دانستی ما در اینموضع قطع نظر مینمائیم از صحت و عدم صحت ادعای قسیس و تسلیم مینمائیم ترادف این الفاظ را بنا بر زعم قسیس لیکن انکار مینمائیم استعمال این الفاظ را در هر موضعی از مواضع کتب عهدین بمعنی اقنوم ثالث و مطابق قول قسیس میگوئیم :

هر کسیکه فی الجملة شعوری داشته باشد بر فهمیدن مطالب کتب عهدین میداند که این الفاظ بنحو کثرت در غیر اقنوم ثالث استعمال میشوند !

در آیه ۱۴ از باب ۳۷ از کتاب حزقیال علیه السلام قول خدا در خطاب بألوف از مردم که خدا آنها را زنده کرد بمعجزه حزقیال علیه السلام باین نحو ترقیم یافته است : و روح خود را در جوف شما خواهم نهاد که زنده شوید و شما را در زمین خودتان وضع خواهم نمود .

خداوند میفرماید که خواهید دانست من که خداوند هم فرموده‌ام و هم بجا آورده‌ام پس روح الله در این قول بمعنی نفس ناطقة انسانست نه بمعنی اقنوم ثالث



که عین الله است در زعم قسیسین .

در باب ۴ از رساله اولای یوحنا در ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۷ از میلاد باین نحو ترقیم یافته است : ای حیپیان هر روح را قبول مکنید بلکه ارواح را بیازمائید که از خدا هستند یا نه زیرا که انبیای کذب بسیار بجهان بیرون رفتند \* باین میشناسیم روح خدا را هر روحی که بعیسای مسیح مجسم شده اقرار نماید از خداست و هر روحی که عیسای مسیح مجسم شده را انکار کند از خدا نیست و اینست روح دجال که شنیده اید که او میآید والان هم در جهانست ... \* ما از خدا هستیم و هر که خدا را میشناسد سخن ما را می شنود و آنکه از خدا نیست بما گوش نمیکرد روح حق و روح ضلالت را ازین تمیز میدهم انتهى .

لفظ روح خدا در آیه ثانیه و لفظ روح حق در آیه ۶ بمعنی واعظ حق است نه بمعنی اقنوم ثالث و لفظ هر روح بمعنی هر واعظ است ارواح هم بمعنی واعظین میباشد و روح حق در آیه ۶ بمعنی واعظی است که از جانب حق وعظ نماید و روح ضلالت هم بمعنی واعظ مضل است و مراد بروح حق اقنوم ثالث نیست بالقطع والیقین که عین الله است بنا بر زعم قسیسین والا لازم میآید که تمامی ارواح ضلالت و ارواح الوفی که بدعای حزقیال خدا آنها را زنده فرمود خدا باشند و اینمذهب قریب بمذهب مشرکین همد خواهد بود که قایل بحلول خدا هستند در همه چیز و كذلك ارواح طیبه از قبیل ارواح انبیاء و ارواح حواریون و صلحا و واعظ حق .

فعلیها اقنوم ثلثه کثرت پیدا میکنند و لازم می آید قسیسین چند هزار خدا داشته باشند بعضی طیب و بعضی خبیث و برخی هادی و بعضی مضل نعوذ بالله من ذلك .

پس تفسیر فارقلیطا بروح القدس و روح الحق ضروری بحال ما نمیرساند در صورت صحت و قبولی این تفسیر زیرا که بمعنی داعی الی الله واعظ حق است

قال الله حل شأنه :

يَا أَيُّهَا النَّوُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٣٥﴾ وَدَاعِبًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا

حاصل مفاد آیه مبارکه اینک ای پیغمبر بلند مرتبه و با خبر دهنده از جانب خدا بدرستی که من تو را فرستادم در حالتی که گواهی بر تصدیق و تکذیب امت و طاعت و معصیت و مؤده دهنده برحمت ما بر اهل تصدیق و بیم کننده از نزول عذاب بر اهل تکذیب و داعی مردم بسوی خدا بامر الله یعنی توحید خدا و اوامر و نواهی او جلوت عظمته پس روح القدس و روح الحق در فرمایش عیسی علیه السلام بمعنی داعی الی الحق است که صفت فارقلیطاست چنانچه لفظ روح خدا و روح حق باینمعنی است در رساله اولای یوحنا .

پس اطلاق روح القدس و روح الحق بر جناب محمد صلی الله علیه و آله و سلم باینمعنی که مذکور گردید صحیح است بلاریب .

شبهه ثنیه :

اینکه مخاطب بضمیر خطاب حواریونند پس لابد است از اینکه فارقلیطا در عهد ایشان ظاهر شود و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در عهد حواریون ظاهر نشد بلکه ششصد و هشت سال بعد از مسیح خروج فرمود پس مراد از فارقلیطا آنجناب نخواهد بود بخلاف روح نازل در یوم الدار که در عهد حواریین نازل شد .

جواب گوئیم : این شبهه هم چیزی نیست زیرا که منشأ این شبهه آنست که حاضرین در وقت خطاب لابد باید مراد باشند از ضمیر خطاب و ایندر هر موضع لازم نیست آیا نمی بینی قول عیسی علیه السلام را در آیه ۶۴ از باب ۲۶ از انجیل متی در خطاب رؤس کهنه و شیوخ و مجمع که باین نحو وارد گردیده است : و نیز شما را میگویم بعد از این پسران شما را خواهید دید که بر زمین قدرت نشسته بر ابرهای آسمانی میآید .

و این مخاطبین در قول عیسی علیه السلام مردند و زیاده بر هزار و هشتصد و پنجاه سال از موت ایشان گذشت پسر انسانرا ندیدند که بریمین قدرت نشسته بر ابرهای آسمانی بیاید پس چنانچه مراد از مخاطبین در اینجا موجودین از قوم ایشان اند در وقت نزول مسیح فکذلک در ما نحن فیه مراد کسانی هستند که موجود میشوند در وقت ظهور فارقلیطا .

شبههٔ سیم :

اینکه در حق فارقلیطا وارد گردیده است که جهان نمیتواند او را قبول کند زیرا که او را نمی بیند و نمیشناسد و اما شما او را میشناسید انتهى و این قول در حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم صادق نیست زیرا که مردم او را دیدند و شناختند .  
جواب گوئیم : این شبهه هم مثل شبهات سابق چیزی نیست ایشان احوج ناس اند تاویلاً در این قول بالنسبه بما زیرا که روح القدس عین الله است در نزد ایشان نعوذ بالله و اهل جهان معرفت ایشان در حق الله زیادتر است از معرفت ایشان در حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم .

پس لابدند که گویند مقصود از معرفت حقیقه تامه کامله است پس در صورت تاویل هیچ شکمی و شبهه نیست در صدق این قول بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و مقصود این خواهد بود که جهان او را نمیشناسند یعنی معرفت حقیقه کامله در حق او ندارند ولیکن شما چون او صاف او را از من شنیده اید و اهل کتابید معرفت حقیقه تامه کامله در حق آنسروردارید .

و مراد از رؤیت هم معرفت است لذا جناب عیسی علیه السلام لفظ رؤیت را متعدی استعمال نکرده است و اگر رؤیت را هم حمل رؤیت بصر نمائیم نفی رؤیت محمول خواهد بود بر معنی مراد در قول صاحب انجیل اول یعنی متی در باب ۱۳ از آیه ۱۳ : ازینجهت با اینها به امثال سخن میکویم که نکرانند و نمی بینند و شنوا

هستند و نمیشنوند و نمی فهمند \* و در حق ایشان تمام میشود نبوت اشعیا که میگوید  
بسمع خواهید شنید و نخواهید فهمید و نظر کرده خواهید نگر بست و نخواهد دید  
انتهی .

پس هیچ اشکالی ندارد و امثال این استعمالات اگرچه مجاز است لیکن  
بمنزله حقیقت عرفیه است و در کلام عیسی نحو این استعمال کثیر الوقوع است .  
در آیه ۴۷ از باب ۱۱ از انجیل متی باین نحو عیان و بیان گشته است : و کسی  
پسر را نمیشناسد بجز پدر و نه پدر را هیچکس میشناسد غیر از پسر و کسی که پسر  
بخوهد بدو مکشوف سازد .

و در آیه ۲۸ از باب ۷ از انجیل یوحنا باین نحو تحریر یافته است : و عیسی چون  
در هیکل تعلیم میدادند ندا کرده گفت مرا میشناسید و نیز میدانید از کجایم و از خود  
نیامده ام بلکه فرستنده من حق است که شما او را نمیشناسید .

و در باب ۸ از انجیل یوحنا باین نحو عیان و بیان گشته است : ۱۹ بدو گفتند پدر  
تو کجاست جواب داد که نه مرا میشناسید و نه پدر مرا هر گاه مرا میشناختید هر آینه  
پدر مرا نیز میشناختید \* و او را نمیشناسید (یعنی خدا را) اما من او را میشناسم و اگر  
کویم او را نمیشناسم مثل شما دروغگو میباشم لیکن او را میشناسم و قول او را  
نگاه میدارم .

و در آیه ۲۵ از باب ۱۷ از انجیل یوحنا باین نحو تحریر یافته است : ای  
پدر عادل جهان تو را نشناختند اما من تو را شناختم و اینها میدانند که تو مرا  
فرستاده ای .

و در باب ۱۴ ایضاً از انجیل یوحنا باین نحو تحریر گردیده است : ۷ اگر مرا  
میشناختند پدر مرا نیز میشناختند و بعد از این او را میشناسید و او را دیده اید فیلیپس<sup>۱</sup>

۱- یکی از حواریون عیسی (ع) بود که در بیت صیدا تولد یافت . قاسم کتاب مقدس  
صفحه ۶۸۶ .

بوی گفت ای آقا پدر را بما نشان ده که ما را کافیتست \* عیسی بدو گفت ای فیلیپس در اینمدت با شما بوده ام آیا مرا نشناختند کسیکه مرا دید پدر را دیده است پس چکونه تو میکوئی پدر را بما نشان ده ؟ پس مراد از معرفت در این اقوال معرفت کامله است و مقصود از رؤیت هم معرفت است و الا این اقوال فاسد و غیر صحیح خواهند بود یقیناً زیرا که عوام مردم هم حضرت عیسی را میشناختند تا چه برسد برؤس الیهود و کهنه و مشایخ و حواریین و رؤیت الله ببصر در نزد اهل تثلیث هم از جمله ممتنعاست در دنیا .

#### شبهه چهارم :

اینکه در حق فارقلیطا واقع گردیده است که با شما میماند و در شما خواهد بود و از این قول ظاهر میشود که فارقلیطا در وقت خطاب مقیم بود در نزد حواریین و ثابت بود در نزد ایشان پس اینقول چگونه در حق حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم صادق خواهد بود ؟ !

جواب گوئیم : این قول در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۷ از میلاد باین نحو است که با شما میماند و در شما خواهد بود و كذلك در تراجم فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۱۶ و سنه ۱۸۲۸ و سنه ۱۸۴۱ و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ باین نحو رقم یافته است : زیرا که نزد شما میماند و در شما خواهد بود و در فارسیه مطبوعه لندن در سنه ۱۸۸۲ باین نحو تحریر گردیده است : زیرا که با شما میماند و در شما خواهد بود و در سریانیه مطبوعه سنه ۱۸۸۶ باین نحو مذکور گردیده است :

هَوَّ دَلَكْسَ لُوْخُوْنَ بَعْمَارِلِي وَ يَبُوْخُوْنَ بَتْ هَوِّي وَ دَرَسْرِيَانِيَه مطبوعه سنه

۱۸۶۸ بعینه همان عبارتست و می بینی که بت هوی مضارع است پس مراد اینست که با اولاد شما خواهد بود پس هیچ اعتراضی و شبهه بر عبارت وارد نیست . و اما با شما میماند ! پس گوئیم حمل این قول بر اینکه الان مقیم است در

نزد شما صحیح نیست بالقطع والیقین زیرا که منافی قول اوست که فرمود من از پدر سوال میکنم فارقلیطای دیگر بشما عطا خواهد کرد<sup>۱</sup> و هکذا منافات کلی دارد با قول مسیح که فرمود و الان قبل از وقوع بشما گفتم تا وقتی که واقع گردد ایمان آورید<sup>۲</sup> و كذلك مخالفت کلی دارد با قول او که فرمود اگر من نروم فارقلیطا نزد شما نیاید اما اگر بروم او را نزد شما میفرستم<sup>۳</sup> یعنی شفاعت میکنم خدا زود بفرستد. پس مقصود از قول او با شما میماند یعنی در زمان مستقبل چنانچه قول بعد بمعنی استقبالست نه بمعنی حال پس معنی آیه اینست که در زمان آینده باشما خواهد بود پس در اینصورت هیچ خدشه نیست در صدق این قول بر آنحضرت صلوات-  
الله علیه .

و تعبیر از استقبال بحال بلکه بماضی در امور متیقنه کثیر الاستعمال است در کتب عهدین بلکه در قرآن مجید هم مثل : نفخ فی الصور<sup>۴</sup> و امثال ذلك .  
آیا نمی بینی قول حزقیال علیه السلام را که خبر داد اولاً از خروج باجوج و ماجوج و هلاکت ایشان در وقت رسیدن ایشان بجبال اسرائیلیه بعد در آیه ۸ از باب ۳۹ فرمود : اینک رسید و بوقوع پیوست و خداوند میفرماید روزیست که درباره اش گفته ام و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۳۹ باین نحو رقم یافته است : اینک

۱- انجیل یوحنا باب ۱۴ : ۱۶

ناگفته نماند که اگر فارقلیطا از اصل پریقلیطوس مشتق شده بمعنای ستوده فارسی و محمد عربی باشد با کلمه دیگر سازگار نیست ولی اگر از اصل پاراقلیطوس مشتق گردد بمعنای تسلی دهنده فارسی و مبشر عربی هم با قید مزبور مناسب است و هم با استدلال به لزوم آمدن پیامبر دیگری بعد از عیسی (ع) صحیح خواهد بود .

۲- انجیل یوحنا باب ۱۵ : ۲۹ .

۳- انجیل یوحنا باب ۱۶ : ۷ .

۴- در صورت دمیده شود سوره ۱۸ : ۹۹ ، ۲۳ : ۱۰۱ ، ۳۶ : ۵۱ ، ۳۹ : ۶۸ ، ۵۰ : ۲۰ .

۶۹ : ۱۳ .

رسید و بوقوع است پس تعبیر نمود از حال و مستقبل بصیغه ماضی زیرا که یقین است و شکی ندارد و زیاده بر دوهزار و پانصد سال گذشته است از مدت مذکوره هنوز ظهور یا جوج و مأجوج بوقوع نپیوسته است .

و در آیه ۲۵ از باب ۵ از انجیل یوحنا باین نحو تحریر یافته است : هر آینه هر آینه بشما میگویم که ساعتی میآید بلکه اکنونست که مردگان آواز پسر خدا را بشنوند و هر که بشنود زنده گردد .

پس نظر و تأمل کنید در قول او اکنونست که فارسی الان است چنانچه در عربیه مطبوعه سنه ۱۸۷۰ بهی الان ترجمه کرده است و در سریانیه اوپ ادی له یعنی الان است و هزار و هشتصد و پنجاه سال بل ازید از مدت مذکوره گذشته است و هنوز آن ساعت نیامده است و الان نیز مجهول است و کسی نمیداند کی خواهد آمد .

### شبهه پنجم :

در باب اول از کتاب اعمال حواریین باین نحو رقم یافته است : ۴ و چون بایشان جمع شد ایشانرا قدغن فرمود که از اورشلیم جدا مشوید بلکه منتظر آن وعده پدر باشید که از من شنیده اید \* که یحیی باب تعمید میداد لیکن شما بعد از اندک ایامی بروح القدس تعمید خواهید یافت .

و این قول دلالت دارد که مقصود از فارقلیطا روح نازل در یوم الدار است زیرا که مراد از وعده پدر فارقلیطا است .

در جواب گوئیم : قول باینکه مراد از وعده پدر فارقلیطاست ادعای محض بلکه غلط است بچهارده بلکه پانزده دلیلی که مذکور گردید بلکه حق آنست که اخبار از بعثت فارقلیطا چیز دیگر است و وعده نزول روح القدس بر حواریون مرتبه دوم چیز دیگر خدا بهر دو وعده وفا فرمود غایت ما فی الباب اینکه یوحنا

بشارت فارقلیطا را نقل کرد و صاحبان اناجیل ثلثه دیگر نقل نمودند و لوقا وعده نزول روح را در یوم الدار نقل نمود و یوحنا نقل ننمود .

و این عیبی ندارد از عادت ارباب اناجیل است بسا هست که در نقل اقوال خصیسه اتفاق مینمایند مثل رکوب عیسی علیه السلام بر کره خروقت رفتن آنجناب باورشلیم که اناجیل اربعه در نقل این قول اتفاق دارند و گاهی اختلاف مینمایند در نقل اقوال واحوال عظیمه .

آیانمی بینی که لوقا منفرد است بذکر زنده نمودن پسر یوه زن نائینی در باب ۷ و بذکر فرستادن مسیح علیه السلام هفتاد شاگرد را باطراف عالم در باب ۱۵ و همچنین منفرد است بذکر شفا دادن عیسی علیه السلام ده مبروص را در باب ۱۷ و حال آنکه اینها از احوال عظیمه وحالات جسمیه است ذکر اینها اولی واهم بود از برای اناجیل ثلاثه دیگر از ذکر سوار شدن عیسی علیه السلام بر کره خر .

وهکذا یوحنا منفرد است بذکر ولیمه عروسی در قانای جلیل و ظهور معجزه از عیسی علیه السلام بتحویل آب بشراب و این معجزه اول معجزات عیسی علیه السلام است و سبب ظهور مجدد عیسی و ایمان آوردن تلامذه بآن بزرگوار چنانچه در باب دوم مستطور است و كذلك منفرد است بذکر شفا دادن مریضی که در کنار حوض بیت حسنا بود و این نیز از معجزات عظیمه است و این مریض سی و هشت سال بود که گرفتار مرض بوده است چنانچه در باب ۵ مذکور است و بذکر حکایت زنی که در حالت زنا گرفتار شد چنانچه در باب هشتم مرقوم است و بنقل بینا ساختن عیسی علیه السلام کور مادر زاد را و این هم از اعظم معجزات آن بزرگوار است چنانچه در باب ۹ منقول گردیده است و بذکر زنده نمودن العازر از میان مردها و این احوال را با وجود آنکه از احوالات عظیمه هستند اناجیل دیگر اینها را ذکر ننموده اند .

همچنین حال متی و مرقس که منفرد میشوند بذکر بعضی معجزات وحالات که دیگران آنها را ذکر نمینمایند پس در اینصورت چه ضرر دارد که یوحنا منفرد



بشود بذکر بعثت فارقلیطا در انجیل خود و لوقا بذکر وعده نزول روح .

تکملة : مؤلف این کتاب مستطاب المدعو بمحمد صادق والمنعوت بفخر الاسلام گوید : اگر چه تفصیل احوال اینحقیر در مقدمه همین کتاب مذکور گردید لیکن در اینموضع قدری از آنرا بجهة مناسبت ذکر مینمائیم بدان ایدک الله تعالی که اینحقیر از قسیسین نصاری و ولادتم در کلیسای ارومیه<sup>۱</sup> واقع شده است و در آخر ایام تحصیل خدمت یکی از قسیسین عظام از فرقه کاتلک رسیده که بسیار صاحب قدر و منزلت بود و اشتها تمام در مراتب علم و زهد داشت و فرقه کاتلک از دور و نزدیک از ملوک و رعیت سؤالات دینیة خود را از قسیس مزبور مینمودند و بمصاحبت سؤالات هدایای بسیار از برای قسیس مذکور ارسال میداشتند و رغبت مینمودند در تبرک باو و قبولی او هدایای ایشانرا پس از اینجهت باو تشریف مینمودند .

این حقیر اصول عقاید نصرانیت و احکام فروع ایشانرا از خدمت قسیس مسطور استفاده مینمودم و غیر از حقیر تلامذ کثیره دیگر نیز داشت و هر روز بمجلس درس او قریب به چهارصد یا پانصد نفر حاضر میشدند و از بنات تارکات الدنیا که در کلیسا جمع آمده بودند قریب بدویست یا سیصد نفر از آنها در مجلس درس حاضر میشدند که آنها را باصطلاح نصاری ربانتمیگویند ولیکن از میان جمیع تلامذ به اینحقیر الفت و محبت مخصوصی داشتند و مفاتیح مسکن و خزاین مأکل خودرا بحقیر سپرده بودند و استثنا نکرده بود مگر مفتاح یک خانه کوچکی را که بمنزله صندوقخانه بود از برای او و من خیال مینمودم که آنخانه خزانه اموال قسیس است پس مدتی در ملازمت قسیس بنحو مذکور مشغول تحصیل عقاید مختلفه ملل نصاری بودیم یعنی قریب بمدت پنج شش سال یعنی از شش سال کمتر و از پنجسال بیشتر پس در این بین یکروزی قسیس مریض شد و از درس تخلف نمود و بمن گفت ای

۱- کلیسا کندی نامی از دهستان آواجیق بخش حومه شهرستان ماکو است . فرهنگ

جغرافیائی ایران ج ۴ .

فرزند روحانی تلامذه را بگو که من امروز حالت درس گفتن ندارم و چون از نزد قسیس بیرون آمدم دیدم تلامذه ذکر مسائل علوم مینمایند یعنی مباحثه میکنند تا اینکه مباحثه ایشان منتهی شد بلفظ فارقلیطا پس مقال ایشان در این باب بزرگ شد و جدل ایشان بطول انجامید و بدون تحصیل فائده از این مسئله منصرف گردیده و متفرق گشتند .

پس حقیر بنزد قسیس مدرس مراجعت نمودم و گفتم ای فرزند روحانی امروز در غیبت من چه مباحثه داشتید و حقیر اختلاف قوم را در معنی فارقلیطا از برای او بیان کردم و اقوال هر یک از تلامذه را در این باب شرح دادم و از من پرسید که قول شما در این باب چه بود و حقیر جواب دادم که مختار فلان مفسر را اختیار کردم پس بحقیر گفتم تقصیر نکرده ای ولیکن حق خلاف همه این اقوال است زیرا که تفسیر این اسم شریف را بنحو حقیقت نمیداند کسی در این زمان اخیر مگر راسخون در علم . پس حقیر خود را بقدمهای شیخ مدرس انداخته و گفتم ای پدر روحانی تو میدانی که مدتی است این حقیر در تحصیل علم کمال مواظبت را دارم پس چه میشود شما احسان فرموده و معنی این اسم شریف را بیان نمائید .

شیخ مدرس گریه کرد و گفتم ای فرزند روحانی تو اعزّ ناسی در نزد من و من هیچ چیز را از شما مضایقه ندارم اگر چه در تحصیل معنی این اسم شریف فائده بزرگی است ولیکن بمجرد انتشار معنی این اسم متابعان مسیح مرا و تورا خواهند کشت مگر اینکه عهد نمائی که در حال حیات و ممات من این معنی را اظهار نکنی یعنی اسم مرا نبری زیرا که موجب صدمه است در حال حیات از برای خودم و بعد از ممات به اقارب من .

و دور نیست که اگر بدانند این معنی از من بروز کرده است قبر مرا شکافته و جسد مرا آتش زنند پس این حقیر قسم خوردم واللّٰه العلیّ العظیم و بحق انجیل و عیسی و مریم که من هرگز اسرار شما را افشا نخواهم کرد پس از

اطمينان بمن گفتم اي فرزند روحاني اين اسم از اسماء مبارکه نبي مسلمين ميباشد يعني بمعني احمد و محمد است .

پس مفتاح آنخانه کوچک سابق الذکر را بمن داده و گفتم در فلان صندوق را باز کن و فلان و فلان کتابرا نزد من بياور حقير حسب الفرموده قسيس کتابهارا نزد ايشان آوردم و اين دو کتاب بخط يوناني و سرياني قبل از ظهور حضرت خاتم الانبياء بر پوست بقلم نوشته شده بود و در کتابين مذکورين که يکي يوناني و ديگري سرياني بود لفظ فارقليطا را بمعني احمد و محمد نوشته بودند .

و بعد گفتم اي فرزند روحاني بدانکه علمای مسيحيه قبل از ظهور محمد صلي الله عليه و آله و سلم در معني اين اسم اختلافي نداشتند که بمعني احمد و محمد است و بعد از ظهور آن بزرگوار تمامی تفاسير و کتب لغت و ترجمه هارا تحريف نمودند عناداً و حسداً .

پس اين حقير گفتم شما در باب دين نصاري چه ميگوئيد ؟ گفتم اي فرزند روحاني دين مسيح منسوخ است ! و سه مرتبه اين لفظ را مکرر نمود . گفتم در اين زمان طريقه نجات کدام است ؟ گفتم طريقه نجات منحصر به متابعت محمد صلي الله عليه و آله و سلم است .

گفتم آيا متابعين او از اهل نجاتند ؟ گفتم اي والله اي والله اي والله . گفتم شما را چه مانع است از دخول در دين اسلام و حال آنکه شما فضيلت دين اسلام را ميدانيد ؟ گفتم اي فرزند روحاني من بحقيقت فضيلت اسلام مطلع نگرديدم مگر بعد از پيري و اواخر عمر و در باطن من مسلم و ليکن بحسب ظاهر نمیتوانم اين رياست و بزرگي را ترك نمايم عزت و اقتدار مرا درميان نصاري ميبيني و اگر از من في الجمله ميلي بدين اسلام بفهمند مرا خواهند کشت و بر فرض اينکه از دست ايشان بعنوان فرار نجات يافتم سلاطين مسيحيه حکماً مرا از سلاطين اسلام خواهند خواست بعنوان اينکه خزائن کليسا در دست من است و مشکل ميدانم که

سلاطین و بزرگان اسلام از من نگهداری کنند .

و بعد از همه اینها رفتم میان مسلمین و گفتم من مسلمان آمدم خواهند گفت خوشا بحالت خود را از آتش جهنم نجات داده‌ای بر ما منت مگذار زیرا که خود را خلاص نموده‌ای از عذاب خدا بدخول در دین حق .

ای فرزند روحانی خوشا بحالت از برای من آب و طعام نخواهد بود پس این پیرمرد در میان مسلمین که زبان ایشانرا هم نمیدانم در کمال فقر و پریشانی و مسکنت و فلاکت باید بگذرانم و حق مرا نخواهند شناخت پس از گرسنگی در میان ایشان خواهم مرد و من بحمدالله در باطن از تابعان محمد صلی الله علیه و آله وسلم میباشم. پس مدرس گریه کرد و حقیر هم گریه نمودم و بعد از گریه بسیار گفتم ای پدر روحانی آیا مرا امر میکنی که داخل دین مسلمین بشوم گفت اگر آخرت میخواهی البته باید قبول نمائی ظاهراً و باطناً و چون جوانی دور نیست که خدا اسباب دنیوی را از برای تو فراهم کند و از گرسنگی نمیری و من همیشه تو را دعا میکنم بشرط اینکه روز قیامت از برای من شاهد باشی که من همیشه لاله الا الله محمد رسول الله و ما جاء به محمد حق میگویم ... تا آخر حکایت که در مقدمه کتاب مسطور شد .

سلمان مستبصر می‌شود :

ابن بابویه و علامه مجلسی رضی الله تعالی عنهما بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیهما سلام الله الملك الاکبر روایت نموده‌اند که شخصی از آنحضرت سؤال نمود از سبب اسلام سلمان فارسی رحمه الله علیه آنحضرت فرمودند که خبر داد مرا پدرم

۱- سلمان یکی از مشاهیر صحابه پیغمبر و از شخصیت‌های بزرگ اسلام است وی فارسی و دهقانزاده از ناحیه (جی) اصفهان بود بقولی از نواحی رامهرمز خوزستان است نام اصلی او « ماهو » یا روزبه است در کودکی بدین عیسوی گرائید و چون از کشیشان شنیده بود که ظهور پیغمبر تازه نزدیک است خانه پدر را ترك گفت و در پی یافتن آن پیغمبر به سفر پرداخت .

که روزی حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه سلام الله الملك الغالب و سلمان و ابوذر و جماعتی از قریش نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جمع بودند حضرت امیر المؤمنین از سلمان پرسید که یا اباعبدالله ما را از اول کار خود خبر نمیدهی که اسلام تو چگونه بود؟ سلمان گفت والله که اگر دیگری میپرسید نمیگفتم لیکن اطاعت فرمان تو لازم است!

من مردی بودم از اهل شیراز و از دهقان زادها و بزرگان ایشان بودم و پدر و مادرم مرا بسیار عزیز و گرامی داشتند روز عید با پدرم بعید گاه میرفتم بصومعه رسیدم کسی در آنصومعه به آواز بلند ندا میکرد که لاله الاله و ان عیسی روح الله و ان محمداً حبیب الله چون این ندا را شنیدم محبت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در گوشت و خون من جا کرد و از عشق آنحضرت خوردن و آشامیدن بر من گوارا نبود مادرم گفت که امروز چرا آفتاب را سجده نکردی و نپرستیدی من ابا کردم چندان مضایقه نمودم که او ساکت شد چون بخانه برگشتم نامه ای دیدم که بر سقف خانه آویخته بود بمادر خود گفتم این چه نامه ایست مادر گفت چون از عیدگاه برگشتم این نامه را چنین آویخته دیدم و نزدیک این نامه نروی که پدر ترا میکشد من همچین در حیرت بودم و انتظار بر دم تا شب شد و مادر و پدر در خواب شدند بر خاستم و نامه را

→ تا به سوریا رسید چندی در شام و موصل و نصیبین اقامت جست و در بلاد عرب به اسارت بنی کلب افتاد و مردی از بنی قریظه او را خرید و به بصره برد در این شهر از ظهور پیغمبر آگاه شد و از علام او را شناخت و اسلام آورد و رسول اکرم او را از خواجهاش خرید و آزاد کرد از آن موقع سلمان ملازم رسول (ص) بود و نزد او منزلتی خاص یافت ، به روایت مشهور پیامبر اسلام سلمان را از اهل بیت شمرده است ، پس از رحلت پیامبر سلمان در شمار اصحاب علی علیه السلام و از مؤمنان بخلاف او در آمد و نزد آنحضرت نیز منزلت خاصی داشت و در حکومت عمر بحکومت مدائن منسوب شد سلمان در سال ۳۵ یا ۳۶ هجری وفات یافت قبر وی در مدائن بنام سلمان پاك شهرت دارد . برای مزید اطلاع از احوال سلمان به نامه دانشوران ، دائره المعارف اسلام و الاصابه مراجعه شود .

گرفتم و بخواندم نوشته بود که:

بسم الله الرحمن الرحيم این عهد و پیمانست از خدا بحضرت آدم که از نسل او پیغمبری بهم میرسد محمد نام که امر نماید مردم را باخلاق کریمه و صفات پسندیده و نهی و منع نماید مردم را از پرستیدن غیر خدا و عبادت بتان ای روزبه تو وصی عیسائی پس ایمان بیاور و مجوسی و کبیر را ترک کن .

مؤلف گوید : از این خبر مستفاد میشود که بقاء در دین مسیح بعد از ظهور حضرت خاتم النبیین بمنزلهٔ مجوسیت و کبیریت میباشد مجملاً سلمان گوید چون این نامه را بخواندم بیهوش شدم و عشق آنحضرت زیاد شد چون پدر و مادرم برای این حال مطلع گردیدند مرا گرفته و در چاه عمیق محبوس ساختند و گفتند اگر از این امر برنگردی تو را میکشیم گفتیم بایشان آنچه خوراید بکنید و محبت محمد صلی الله علیه و آله از سینهٔ من بیرون نخواهد رفت .

سلمان گفت که من پیش از خواندن آن نامه عربی را نمیدانستم و از آنروز عربی را بالهام الهی آموختم پس مدتی در آنچاه ماندم و هر روز يك کرده نان کوچکی در آنچاه برای من فرومیفرستادند چون حبس وزندان من بسیار بطول انجامید دست باسماں بلند کردم و گفتم الهی تو محمد و وصی او علی بن ابیطالب را محبوب من گردانیدی پس بحق و وسیله و درجهٔ آنحضرت که فرج مرا نزدیک گردان و مرا راحت بخش پس شخصی در نزد من آمد جامهای سفید در بر و گفت بر خبزی روزبه و دست مرا گرفت نزد صومعه آورد من گفتم : اشهدان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمداً حبیب الله .

دیرانی سراز صومعه بیرون کرد گفت توئی روزبه؟ گفتم بلی مرا بنزد خود برد و دو سال تمام او را خدمت کردم چون هنگام وفات او شد گفتم : من این دارفانی را وداع میکنم گفتم مرا بکه میسپاری؟ گفت کسی را گمان ندارم که در مذهب حق بامن موافق باشد مگر راهبی که در انطاکیه میباشد چون او را دریابی سلام مرا باو برسان

ولوحی بمن داد که این را باو برسان و بعالم بقا ارتحال نمود من او را غسل دادم و کفن کردم و دفن کردم و لوح را برگرفتم و بجانب انطاکیه روانه شدم چون بانطاکیه در آمدم پپای صومعه آن راهب آمدم و گفتم : اشهدان لاله الاالله وان عیسی روح الله وان محمداً حبیب الله پس راهب از دیر خود فرو نگریست و گفت توئی روزبه ؟ گفتم بلی گفت بیالایا بنزد او رفتم و دو سال دیگر او را خدمت کردم چون هنگام رحلت او شد خبر وفات خود بمن گفت من گفتم مرا بکه میگذاری؟ گفت کسی گمان ندارم که در مذهب حق با من موافق باشد مگر راهبی که در شهر اسکندریه است چون به او رسی سلام من باو برسان و این لوح را باو بسپار .

چون وفات کرد او را تغسیل و تکفین و تدفین کردم و لوح را برگرفته و بشهر اسکندریه در آمدم و نزد صومعه راهب آمدم و شهادت بر خواندم راهب سؤال نمود که توئی روزبه ؟ گفتم بلی مرا بنزد خود برد و دو سال وی را خدمت کردم تا هنگام وفات او شد گفتم مرا بکی میسپاری ؟ گفت کسی گمان ندارم که در سخن حق با من موافق باشد و محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب نزدیک شده است که عالم را بنور وجود خود منور گرداند برو آنحضرت را طلب نما چون بشرف ملازمت آنحضرت بروی سلام مرا بر او عرضه کن و این لوح را بدو سپار .

چون از غسل و کفن و دفن او فارغ شدم لوح را برگرفتم و بیرون آمدم با جمعی رفیق شدم و بایشان گفتم که شما متکفل نان و آب من بشوید و من شما را خدمت کنم در این سفر قبول کردند .

چون هنگام طعام خوردن ایشان شد به سنت کفار قریش گوسفند را بیاوردند و چندان چوب بر او زدند که بمرد و پاره کباب کردند و پاره بریان کردند و مرا تکلیف خوردن نمودند چون میته بود من ابا کردم باز تکلیف کردند گفتم من مرد دیرانیم و دیرانیاں گوشت تناول نمیکنند مرا چندان زدند که نزدیک شد مرا بکشند .

یکی از ایشان گفت که دست از او بدارید تا وقت شراب شود اگر شراب نخورد

ویرا بکشیم چون شراب بیاوردند مرا تکلیف کردند گفتیم من راهب و ازاہل دیرم شراب خوردن شیوۀ ما نیست چون این بگفتم درمن آویختند و عزم کشتن من کردند بایشان گفتم ای گروه مرا مزید و مکشید که اقرار به بندگی شما میکنم و خود را ببندگی یکی از ایشان در آوردم مرا بیاورد و بمرد یهودی بسیصد درهم بفروخت و یهودی از قصۀ من سؤال کرد قصۀ خود را باز گفتم و گفتم من گناہی بجز این ندارم که دوستدار محمد و وصی اویم یهودی گفت من نیز تو و محمد را هر دو را دشمن میدارم .

و مرا از خانه بیرون آورد و در خانه اش ریک بسیاری ریخته بود گفت واللہ ای روزبه اگر صبح شود و تمام این ریکها را از اینجا بدر برده باشی تو را بکشم من تمام شب تعب کشیدم چون عاجز شدم دست با آسمان برداشتم و گفتم ای پروردگار من تو محبت محمد و وصی او را در دل من جا داده ای پس بحق درجہ و منزلت آنحضرت که فرج مرا نزدیک گردان و مرا ازین تعب راحت بخش چون این بگفتم قادر متعال بادی برانگیخت که تمام ریکها را بمکانیکه یهودی گفته بود نقل کرد چون صبح شد یهودی بیامد و آن حال را مشاهده کرد و گفت تو ساحر و جادوگری من چارۀ کارتو را نمیدانم از این شهر بیرون مییابد کرد که مبادا بشامت تو این شهر خراب شود .

پس مرا از آن شهر بیرون آورد و بزنی سلیمۀ بفروخت و آن زن مرا بسیار دوست داشت و باغی داشت گفت این باغ بتو تعلق دارد خواهی میوۀ آنرا تناول نما و خواهی تصدق کن .

مدتی در اینحال ماندم روزی در آن باغ بودم هفت نفر مشاهده نمودم که میآیند و ابر بر سر ایشان سایه انداخته گفتم واللہ که ایشان همه پیغمبر نیستند ولیکن در میان ایشان پیغمبر هست پس آمدند تا باغ داخل شدند چون مشاهد کردم حضرت رسول ص بود با حضرت امیر المؤمنین و حمزہ بن عبدالمطلب و زید بن حارثہ و عقیل بن ابیطالب



و ابوذر و مقداد پس خرماهای زبون را تناول میفرمودند و حضرت رسول (ص) بایشان گفت که بخرمای زبون قناعت نمائید و میوه باغ را ضایع مکنید من بنزد مالکه خود آمدم و گفتم یکطبق ازخرمای باغ بمن ببخش گفت تو را رخصت شش طبق دادم آمدم و طبقی از رطب برگرفتم و در خاطر خود گذرانیدم که اگر در میان ایشان پیغمبر هست ازخرمای تصدق تناول نمیفرماید و هدیه را تناول مینماید .

پس طبق نزد ایشان آوردم و گفتم این خرمای تصدقت حضرت رسول (ص) و امیر المؤمنین و حمزه و عقیل چون از بنی هاشم بودند و صدقه برایشان حرام بود تناول نمودند و آن سه نفر دیگر بخوردن مشغول شدند بخاطر گذرانیدم که این يك علامت است ازعلامات پیغمبر آخرالزمان که در کتب خوانده ایم .

پس رفتم و رخصت يك طبق دیگر از آن زن طلبیدم و آن زن رخصت شش طبق داد پس یکطبق دیگر رطب نزد ایشان حاضر ساختم و گفتم این هدیه است حضرت رسول (ص) دست دراز فرمود و گفت بسم الله همگی تناول نمائید پس همگی تناول نمودند در خاطر خود گفتم که این نیز يك علامت است و من مضطرب برگرد سر آنحضرت میگشتم و در عقب آنحضرت مینگریستم آنحضرت بجانب من التفات نمودند و فرمودند که مهر نبوت را طلب میکنی ؟ گفتم بلی دوش مبارك خود را گشودند دیدم مهر نبوت را که در میان دو کتف آنحضرت نقش گرفته و موئی چندرسته بر زمین افتادم و قدم مبارکش را بوسه دادم فرمود که ای روزبه برو بنزد خاتون خود و بگو محمد بن عبدالله میگوید این غلام را بما بفروش چون ادای رسالت نمودم گفت نفروشم مگر بچهارصد درخت خرما که دو بیست درخت آن خرمای زرد باشد و دو بیست درخت خرمای سرخ چون بحضرت عرض کردم فرمود که چه بسیار بر ما آسانست آنچه او طلبیده .

پس گفت که یا علی دانهای خرما را جمع نما پس حضرت رسول (ص) دانه را در زمین میبرد و امیر المؤمنین (ع) آب میداد دانه دوم را میکشند دانه اول سبز

شده بود همچنین تا هنگامیکه فارغ شدند همه درختان کامل شد بمیوه آمده بود .  
پس حضرت پیغام داد که بیا و درختان خود را بگیر و غلام را بما سپار چون  
زن درختانرا بدید گفت والله نفروشم تا همه درختان خرمای زرد نباشد در آنحال  
جبرئیل نازل شد و بال خود بر درختان مالید همه خرماها زرد شد .

آنزن بمن گفت که والله یکی از این درختان نزد من بهتر است از محمد و از تو  
من گفتم یکروز خدمت آنسرور نزد من بهتر است از تو و از آنچه داری پس حضرت  
مرا آزاد فرمود و سلمان نام نهاد .

مؤلف کتاب غفرالله له گوید : مقصود از ذکر اینحکایت تشابه و تناسب حال  
اسلام این حقیر است با حال اسلام حضرت سلمان رضی الله عنه امیدوار از حضرت  
رب العزه اینکه اینحقیق را با حضرت سلمان محشور بفرماید .

مخفی نماند که اینگونه قصص و حکایات که در اخبار اهل اسلامند معتبرتر  
میباشند از قصص و حکایاتی که در کتب عهد عتیق و جدید میباشند چرا که این حکایات  
اسلامیه بتواتر و اخبار صحیحه رسیده اند و قصص کتب عهدین ابدأ سند متصل  
ندارند .

بشارت بیست و سیم : قسیس سیل در مقدمه ترجمه خود که بر قرآن مجید  
نوشته است از انجیل بر نابا بشارت محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم را باین نحو  
نقل کرده است :

یا بر نابا بدانکه گناه اگر چه صغیره باشد خدا جزای او را خواهد  
داد زیرا که خدا از گناه غیر راضی است و چون مادر و تلامذه من  
از برای جلب منافع دنیویه بعضی اقوالی از ایشان صادر گردید و خدا جل  
شأنه از برای این امر سخط و غضب نمود و خواست باقتضای عدل جزای  
ایشانرا در این عالم در مقابل این عقیده غیر لایقه بدهد تا نجاتی از برای  
ایشان حاصل شود از عذاب جهنم تا اذیتی در آنجا از برای ایشان نباشد .

و من اگرچه بری بودم لیکن بعضی مردم چون در حق من گفتند  
 الله و ابن الله است و خدا این قول را مکروه داشت و مشیت الله مقتضی گردید  
 که شیاطین در روز قیامت بر من نخندند پس مستحسن شمرد بمقتضای لطف  
 و رحمت و اسعه خود اینکه خنده و استهزاء در دنیا باشد بسبب موت یهودا  
 و هر کسی چنین گمان کند من که مسیح مصلوب گشته‌ام لیکن این اهانت  
 و استهزاء در دنیا باقی خواهد ماند تا آمدن محمد رسول الله پس چون آن  
 بزرگوار بدنیا بیاید مؤمنین را آگاه خواهد فرمود و این شبهه از قلوب مردم  
 مرتفع خواهد گشت (یعنی خواهد فرمود وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ  
 انتهى کلامه .

مؤلف گوید: این بشارت عظیمه و نص صریح است در نبوت حضرت  
 خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم و اگر گویند این انجیل را مجالس علمای  
 سلف وارد کرده‌اند در جواب گوئیم رد و قبولی ایشان هیچ اعتباری ندارد چنانچه  
 مفصلاً و مدلاً در باب اول از همین کتاب دانستی و انجیل بارنا با از اناجیل قدیمه  
 است ذکر آن در کتب قرن ثانی و ثالث از قرون مسیحیه شده است فعلیها این انجیل  
 دوست سال بل ازید قبل از ظهور حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم  
 بوده است و کسی نمیتواند بغیر از الهام بمثل این خبر دوست سال قبل از وقوع  
 خبر بدهد پس لابد است از اینکه این قول قول عیسی علیه السلام باشد والا کسی  
 دیگر قادر نیست بامثال این اخبار مگر بطریق وحی و الهام و بارنا با<sup>۱</sup> هم از عظمای

۱- برنا بای لاوی قبرسی متدین بدین مسیح بود که از علاقه‌های دنیوی دست شست و مردم  
 را بسوی آئین مسیحیت دعوت همی کرد و پولس را از طرسوس بانطاکیه برد و هردو با هم  
 مسیح بشارت دادند و کامیاب شدند « اعمال رسولان باب ۱۱ : ۲۵ و ۲۶ » و بعد در مجمع  
 اورشلیم حاضر شد « باب ۱۵ : ۲۳ » کتابهایی نوشته است که معروفترین آنها انجیل برنا با  
 است که قدیم‌ترین نسخه آن بزبان ایطالیائی در دست مردم هست و بشارتهای زیادی از اسلام  
 ←

حوارین و اوصیای عیسی علیه السلام است و همیشه در دعوت بدین مسیح علیه السلام با پولس همراه بوده است چنانچه احوال او در کتاب اعمال مفصلاً و مشروحاً مذکور گردیده است .

و اگر گویند یکی از مسلمین بعد از ظهور خاتم النبیین و سید المرسلین صلی الله علیه و آله من الله الملك المبین این انجیل را تحریف کرده است .  
جواب گوئیم : این احتمال بسیار بسیار بعید و در غایت ضعف است زیرا که حضرات مسلمین ایدهم الله تعالی ملتفت این انجیل اربعه هم نبودند تا چه برسد بانجیل بارنا با .

و ایضاً بسیار بعید است که تحریف مسلمین در انجیل بارنا با چنین مؤثر واقع گردد که نسخ اناجیلی که در نزد مسیحیین موجود بوده تغییر بیابد .  
و ایضاً اعتقاد علمای اهل کتاب از یهود و نصاری آنستکه کسانی که بشرف اسلام مشرف شدند از علمای یهود و نصاری و بشارتهای محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم را از کتب عهدین نقل نمودند محرف است پس بنا بر اعتقاد ایشان گوئیم که این علمای کبار بشارتها را بنا بر زعم شما تحریف کردند و تحریف ایشان در کتب موجود در نزد شما مؤثر نگردید در مواضع بشارات پس چگونه تحریف بعضی مسلمین در انجیل بارنا با در نسخه‌ای که در نزد ایشانست مؤثر واقع گردید .

پس این احتمال واهی و بسیار ضعیف و واجب الرد است زیرا که از جمله واضحاتست که هر گاه زید انجیلی را تغییر دهد اناجیلی که در کلیسا و جاهای دیگر است تغییر نخواهد یافت .

تنبیه : بدانکه ترجمه قسیس سیل در سنه ۱۸۵۰ مطبوع گردیده است و چون کتب علمای پروتستنت در طبع ثانی بالنسبه بطبع اول تغییری و تحریفی در آنها واقع در آن کتاب دیده میشود لکن مسیحیان در صحت آن تردید دارند و او را از رده کتابهای مقدس بیرون کرده اند .

میشود چنانچه در مقدمه کتاب مذکور و مسطور گردید پس اگر مطالعه کننده این کتاب بشارت مذکوره را در بعض نسخ ترجمه مذکوره مطبوعه در غیر سنه مسطوره پیدا نکنند نسبت خطا بمؤلف حقیر ندهد خصوصاً آن نسخه متأخر باشد از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۵۰ از میلاد زیرا که علمای پروتستنت اگر بشارت مذکوره را اسقاط نمایند از ترجمه مسطور هیچ استبعادی ندارد از عادت ایشان که بمنزله امر طبیعی است از برای ایشان .

حاصل کلام هر کسی در نقل مؤلف حقیر شك داشته باشد رجوع کند بترجمه قسیم سیل که در سال یکهزار و هشتصد و پنجاه از میلاد چاپ شده است و در اقطار عالم منتشر گردیده است .

بشارت بیست و چهارم :

شریعت جهانی احمد (ص)

کشیش اوسکان ارمنی کتاب اشعیا علیه السلام را در سنه ۱۶۶۶ از میلاد بزبان ارمنی ترجمه کرده است و این ترجمه در سنه ۱۷۳۳ از میلاد در مطبع انتونی پورتولی چاپ شده است و در باب ۴۲ از ترجمه مذکوره باین نحو رقم یافته است : تسبیح کنند خدا را بتسبیح جدید و اثر سلطنت او بعد از اوست و اسم او احمد است .  
انتهی .

مقصود از تسبیح جدید شرع جدید است و استعمال ماضی بمعنی مستقبل در کتب عهدین کثیر الورد است و مابقی فقرات محتاج بشرح نیست زیرا که تصریح باسم مبارك حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم شده است و این ترجمه الان در نزد ارامنه موجود است نظر کنید در آن .

بشارت بیست و پنجم :

آمدن سرور جهانیان

در یکی از اناجیل متروکه خطی که قبل از بعثت خاتم الانبیاء (ص) با قلم بر پوست نوشته شده بود که در کتابخانه بعضی از نصرانیهای پروتستانت در مدرسه خود پروتستانیها که بنظر این حقیر رسید در جزو وصایای حضرت مسیح بشمعون بطرس باین نحو مرقوم شده بود :

یا شمعون خدا بمن فرمود : تو را وصیت میکنم ای پسر مریم البکر البتول بسید المرسلین و حبیب من احمد ! صاحب جمل احمر ، وجه اقرم ، مشرق بنسور ، طاهر القلب ، شدید البأس ، حی متکرم ، رحمة للعالمین وسید فرزندان آدم ، اکرم السابقین واقرب المرسلین عندالله منزلة ، نبی العربی الامی ، دیان بدین من ، صابر درذات من ، مجاهد با مشرکین با بدن خود بجهة دور کردن از دین من ، یا عیسی تو را امر مینمایم که بنی اسرائیل را خبر بدهی و ایشانرا امر نمائی که او را تصدیق نمایند و باو ایمان بیاورند و از متابعت و نصرت او تقاعد نورزند .

و عیسی فرمود ای شمعون من گفتم **يَا آلَهُ مَنِّي لِي آه** یعنی یارب این بزرگوار کیست ؟ خطاب بمن رسید یا عیسی اقرار کن و راضی باش عرض کردم یار بی راضی هستم هر چه بفرمائی منی لی آه ؟ یعنی کیست این بزرگوار ؟ فرمود : **هِيَ آلَهُ يَا يَشُوعَ مُحَمَّدٌ نَوِي دَائِلَهُ لِكُلِّ عَالَمٍ** یعنی ای عیسی این بزرگوار محمدرسول الله است برکافه انام و قاطبة امم و اقرب ناس است عندالله منزلة و اوجب ناس است شفاعة **طُورُوا عَائِلَهُ مِنْ نَبِي وَطُورُوا الشَّمْعِيَانِ دِقْلُو** یعنی خوشا بحال او و خوشا بحال کسانی که قول او را بشنوند و بردین او از دنیا بروند .

اهل زمین بر او صلوات میفرستند و اهل آسمان از برای او وامت او طلب غفران مینمایند امین است! مبارکست! بهترین گذشتگان و آیندگانست! در آخر الزمان مبعوث خواهد شد و در زمان او برکات و رحمت از آسمان خواهد بارید و بر هر چه دست بگذارد برکت خواهد پیداکرد  
**بَخْتَوْرًا بِأَقْبَرُ وَ نُؤَخْتَجًا** یعنی کثیر الازواج و قلیل الا اولاد خواهد بود  
 درمکه که موضع اساس ابراهیم است متولد و مبعوث خواهد گردید.

یا یسوع دین او حنیفه و قبله او مکیه خواهد بود و او از حزب من است و من با او هستم خوشا بحال او خوشا بحال او کوثر از برای او و مقام اکبر مختص اوست شهید از دنیا خواهد رفت و او را مبعوث خواهم کرد در ایام فترت که میان تو و او واقع میگردد **اِشْتَمِهَ وَ اُسْرُ اِسْنِي بَارِدِ يُوْخِ بَتُّ شَادِرِي**  
 یعنی ششصد و ده سال بعد از تو او را مبعوث خواهم فرمود و یاهشت سال مخفی نماند که تردید از جانب مؤلف است زیرا که بیست سال قبل از این دیده ام و درست بنظرم نیست که ششصد و ده سال بود یا ششصد و هشت و لیکن مظنون بظن قوی اینکه ششصد و ده فرمود چنانچه عبارت سریانیه که در نظرم بود همانطور نقل شد خلاصه کلام برویم سر مطلب :

فرمود یا عیسی خلوت و جلوت او یکیست قول و فعل او موافق است و بهیچ چیزی مرد مرا امر نمیکند مگر اینکه خودش ابتدا میکند قوام دین او جهاد است در عسر و یسر و صاحب الروم بر او منقاد میشود و بسم الله میگوید در وقت طعام! و پیشی سیگیرد در سلام! نماز میخواند در وقتی که مردم در خوابند و پنج نماز متوالی در اوقات شبانه روز بر او وامت او واجب خواهد بود افتتاح نماز او تکبیر است و اختتام بتسلیم «یعنی اول نمازش الله اکبر است و آخرش سلام» و قدمهای خود را صاف میکند در نماز چنانچه ملائکه در آسمانها! و قلب او از برای من خاشع

است نور درصدر وحق درلسان اوست و او با حق است هر جا که باشد، چشمش خواب میرود اما قلبش بیدار است و شفاعت کبری در روز قیامت از برای اوست و دست او بالای جمیع دستهاست در وقتی که بیعت مینمایند مردم او را و هر کس و فابه بیعت او نماید بهشت از برای اوست یا عیسی قیامت بر امت او قائم میشود کتاب او کهنه نمیشود و شریعت او تغییر نمی یابد انتهى ملخصاً .

مؤلف حقیر گوید : این بشارت عظیم النفع است و قابل هیچ گونه تأویل نیست و اگر گویند این انجیل را مجالس علمای سلف مثل انجیل بارنا با رد کرده اند جواب همانست که در آنجا گفته شد که رد و قبولی ایشان بهیچوجه اعتباری ندارد. خلاصه هر آنچه در آنجا گفتیم و نوشتیم از دلایل و براینجا هم جاریست و کسانی که بشرف اسلام مشرف شدند از علمای یهود و نصاری در قرن اول شهادت دادند بوجود بشارت محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم در کتب عهدین مثل عبدالله رابی شیلوم و بن یامین و مخیریق و کعب الاحبار<sup>۱</sup> و غیر ایشان از علمای یهود و مثل بحیرا و نسطور حبشی<sup>۲</sup> و ضفاطر که او اسقف رومی است که در دست دهیه کلبی<sup>۳</sup> در وقت رسالت مسلمان شد پس او را کشتند و قشها و رهبانها که با

۱- کعب بن مائع مکنی به ابواسحق تابعی است و از یهودیان حمیر بود که بزمان عمر اسلام آورد و او را کعب الحبر نیز گویند . اخبار بسیاری از او روایت شده است که بیشتر اسرائیلیات است و این شخص را بفلط کعب الاخبار خوانند . اعلام زر کلی ج ۳ .

۲- بحیرا عابد و زاهد نصرانی بود که در راه شام آن حضرت (پیغمبر اسلام) را در ایام طفلی شناخته و از پیامبری او خبر داده و باو ایمان آورده بود غیث اللغة .

نسطور یا نسطوریوس از اسقفهای بنام و بنیان گزار مذهب نسطوریه بود .

۳- دحیه باحاه مهمسل دحیه بن خلیفه الکلبی از مشاهیر صحابه پیغمبر اسلام و به حسن صورت معروف بود پیغمبر اکرم او را به رسالت نزد قیصر روم شرقی (هرقل) فرستاد و هرقل او را بگرمی پذیرفت و جواب نامه پیامبر را با احترام نوشت . آندراج .



جعفر طیار رضی الله عنه آمدند خدمت پیغمبر اکرم و غیر ایشان از علمای نصاری و اعتراف کردند بصحت نبوت و عموم رسالت آنحضرت هر قیل<sup>۱</sup> قیصر روم و مقوقس صاحب مصر و ابن صوری و ابویاسر بن اخطب و غیر ایشان از کسانی که حسد ایشانرا حمل بشقاوت نمود که بشرف اسلام مشرف نشدند.

خاصه و عامه نقل کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم دلائل بر نصاری نجران وارد نمود ایشان بر جهل خود اصرار نمودند پس آیه مباهله از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد :

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَدْمَجَاءَكَ مِنْ آلِمِ فَعَلَّ مَا لَوَانِدُخْ بِنَاءَ نَا وَابْنَاءَ كُرُ وُنِسَاءَ نَا وَنِسَاءَ كُمْ وَأَنْفُسَنَا  
وَأَنْفُسَكُمْ فَبَلَّغْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ۲

حاصل مضمون فصاحت و بلاغت مشحون آیه مبارکه اینک است که پس اگر با تو مجادله نمایند یا محمد در خصوص عیسی بعد از آنکه آمد بسوی تو آنچه حق است پس بگو : بیائید که بخوانیم ما پسران خود و شما پسران خود را و ما زنان خود را و شما زنان خود را و ما کسانی را که بمنزله جان ما باشند و شما کسانی را که بمنزله جان شما باشند پس نفرین کنیم و بگردانیم لعنت خدا را بر دروغگویان از ما و شما .

پس حضرت رسول (ص) آیه را برایشان خواند و ایشان گفتند این علامتی است میانه ما و شما فردا می آئیم و با شما مباهله میکنیم و ایشان در سنگستان حوالی مدینه فرود آمده بودند و با همدیگر مشورت کرده گفتند ملاحظه نمائید که با چه کسان از مردان خود با شما مباهله خواهد کرد اگر با جمیع اصحاب و ارباب زی و تجمل! اینطریق سلاطین و عنوان مباهلتست و اگر با جمع قلیلی صالح خاضع خاشعی

۱- هرقل لقب سلاطین روم بود هر اقلیوس هرقل اول بسال ۵۷۵ م جانشین فکس امپراتور گردید لغتنامه دهخدا .

۲- سوره آل عمران ۳ : ۶۱ .

آمد اینطریق پیغمبرانست پس در اینصورت زنهار که اقدام بر مباهله منمائید این علامتی است میان شما و او .

چون فردا شد حضرت رسول فرمودند میان دو درخت را روفتند و عباى سیاه تنگی آورده و بر بالای آن درخت انداختند پس چون آفتاب بلند شد حضرت رسول بدر خانه امیر المؤمنین آمدند امام حسین علیه السلام را در بغل گرفته و دست امام حسن را در دست مبارک گرفت و حضرت فاطمه سلام الله علیها را فرمود پشت سر من راه بیا و امیر المؤمنین علیه السلام هم پشت سر فاطمه زهرا و آمدند تا زیر عباى که میان درخت بود ایستادند و اهل مدینه هم بجهت ملاحظه امر با علمها آمده بودند پس حضرت شخصی فرستاد بنزد سید و عاقب که بیائید مباهله را قبول کنید .

ایشان آمده عرض کردند یا ابا القاسم با که با ما مباهله خواهی کرد؟ حضرت فرمودند با بهترین اهل زمین و گرامی ترین ایشان نزد حق سبحانه و تعالی پس اشاره کرد بسوی اهلبیت یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم که از جانب خدا مأمور شدم با اینها با شما مباهله کنم و حضرت بأهل بیت فرمودند چون من دعا کردم شما آمین بگوئید .

و حضرت فرمود اگر مباهله کنید بصورت قرده و خنازیر مسخ خواهید شد و این وادی از برای شما آتش خواهد بود و اهل نجران با حیوانات و طیور ایشان مستأصل خواهند گردید اسقف اعظم نصاری که بسیار عالم و دانا بود گفت ای جماعت نصاری من پاره ای صورتها می بینم زیر این عبا هر گاه از خدا سؤال نمایند کوه را از مکان خود زایل خواهد کرد البته مباهله نکنید که هلاک خواهید گردید و بالاخره اهل نجران از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم اذعان کردند و از مباهله استعفا نمودند و بمصالحه و ادای جزیه راضی شدند که هر سالی دوهزار جامه قرمز نفیس و هزار مثقال طلا و سی عدد زره آهنین از بابت جزیه نصف آنرا در رجب

و نصف دیگر را در محرم بدهند انتهى ملخصاً .

بدانکه : فقیر حقیر مؤلف کتاب صورت مصالحه را در نزد مارشمعون که پاپ مغرب زمین است که الان در قوچانس که خاک عثمانی است دیدم و مدعای ایشان اینست که نصارای نجران آباء واجداد ما بودند و این مصالحه نامه تاکنون در میان ما مانده است والله اعلم و علمه اتم .

و این قصه بوجه شتی دلالت دارد بر حقانیت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم .

اول : اینکه اگر حضرت وثوق تام در حقیقت خود نمیداشت باین جرئت اقدام بر مباحله نمی نمود و عزیزترین اهل خود را بدم شمشیر دعای سربع التأسیر گروهی که ظن حقیقت ایشان داشته یا احتمال میداد که ایشان بر حق باشند بدر نمی آورد .  
دوم : آنکه خبر داد که اگر با من مباحله کنید عذاب حقه عالی بر شما نازل میشود و مبالغه در تحقق مباحله می فرمود و اگر جزم بحقیقت قول خود نمیداشت این مبالغه متضمن سعی در اظهار کذب خود بوده و هیچ عاقلی چنین کاری نمی کند با آنکه بانفاق ارباب ملل و نحل از یهود و نصاری و غیرهم آنحضرت اعقل عقلا بود .  
سیم : آنکه نصاری امتناع از مباحله نمودند و اگر علم بحقیقت آن بزرگوار نداشتند بایست پروائی از نفرین آنحضرت و معدودی از اهل بیت او نکنند و حفظ مرتبه خود در میان قوم بکنند چنانچه برای رعایت این معنی اقدام بر مهالك و حروب مینمودند و بایست که مذلت و خواری جزیه را اختیار نکنند .

چهارم : آنکه در همه این اخبار مذکور است که ایشان یکدیگر را منع از اقدام بر مباحله مینمودند و در آن ضمن میگفتند که حقیقت او بر شما ظاهر گردیده و معلوم شد بر شما که آن پیغمبر موعود است .

از این قصه ظاهر میشود که حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین

صلوات الله عليهم بعد از حضرت رسالت اشرف خلق و عزیزترین مردم بودند نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه زمخشری و بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان باین اعتراف نمودند .

و اینکه این قصه دلالت می کند بر اینکه امام حسن و امام حسین فرزندان رسول الله بوده اند زیرا که حقیقتاً ابناؤنا فرمود و بالاتفاق حضرت بقیر از حسن و حسین پسری را داخل مباحله نکرد .

علمای اهل کتاب یعنی علمای پروتستنت و کاتولیک در قبولی این امر باید بی اختیار باشند زیرا که اگر اعتبار نسب را از جانب پدر قرار بدهند لازم می آید که عیسی علیه السلام مسیح موعود نباشد زیرا که شرط است در مسیح موعود لابد باید سلیمانی و داودی و یهودی و اسرائیلی باشد و حصول این اوصاف از برای عیسی علیه السلام از جانب مادر است .

پس فرزند دختر در نزد ایشان فرزند خود شخص است .

مؤلف حقیق گوید : این اقل احقر نیز شهادت میدهم بشارتهائی که در این باب از کتب اهل کتاب استخراج نموده و منقول شد با بشارتهائی که بعد از این نقل خواهد شد در کتب اهل کتاب موجودند با وجود وقوع تحریف در این کتابها و این از عنایات ازلیه حق میباشد که حق از میان نرود و نیز شهادت میدهم که آنجناب نبی صادق و مبعوث من الله میباشد .

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمداً عبده  
و رسوله و اشهد ان علياً واحداً عشر من ولده و فاطمة الصديقة اولياء الله  
و اعدائهم اعداء الله و اشهد ان كل ما جاء به محمد حق و صدق لا ريب فيه  
اللهم احيني مؤمناً بهذا الايمان و امتني عليه و احشني مع المؤمنين  
الصادقين ربنا لا تزح قلوبنا بعداذ هدى يتناوهد لنا من لدنك رحمة انك  
انت الوهاب .

## بشارت بیست و ششم

پیامبر مبشر رستاخیز :

در باب ۲ از کتاب حقوق<sup>۱</sup> که ششصد و بیست و شش سال قبل از مسیح علیه السلام بوده علی وفق العبرانیة والکلدانیة باین نحو رقم گردیده است :

حقوق نبی چون تسلط بخت نصر کافرت پرست را بر بنی اسرائیل دید و هر روز اساس ظالمانرا در تزیاید ملاحظه نمود از اینمعنی دلتنک و متفکر شد که آیا حکمت در این چه بوده و چه خواهد بود در مقام مناجات از درگاه قاضی الحاجات حکمت آنرا استفسار نموده و مضامین مناجات آنحضرت در سفر اول از کتاب خودش مذکور است و فی الحقیقه مضامینی است که از دل سوخته و خاطر افروخته و دیده گریان و سینه بریان با اعتراضاتی که گاهی عشاق بمعشوق میکنند صادر گردیده و در سفر دوم از کتاب خود میفرماید که در آن مقام ایستاده منتظر جواب بودم که ناگهان بمن وحی شد :

وَيُؤْمِرُ كَتُوبَ خَاذِرُونَ وَ بَابِرْ عَلَ حَلُو حُوتَ لَمَعَا يَارُوصَ قُوْدُ بُو كِي عُوْدَ  
خَاذِرُونَ الخ .

و در کلدانیه باین نحو رقم گردیده :

وَ عَيْنُ مَا رَمَا كَتُوبَ خِزْ وَ وَ پَرِشَ عَلِي لُو خِي دِنِرْ هَاظَ بِهِ مَسْنِ دِقَارِ يَلِي  
مِطْلَ دِخِزْ وَ لِرْ وَ نِهْ هَوِي وَ آتِي قِصَّ .

و در لسان کلدانیه جدید کلمات مسطوره باین نحو مرقوم گردیده اند :

وَ جُوْبِلِي اَبِي مَارِيَا وَ مَرِي كَتُوبَ خِزْ وَ وَ قُوْرَعْلَ پارُوشِيَا تِي قَدْرَا خِطْ  
قَارِيَا ثَابِيُوَهْ سَبَبْ دِمْدِرِي خِزْ وَ لِيُوَعْدَ وَ بَتْ نَيْخْ بِخَارِ ثَاوَلِي دِكِلَ اِنْ اَرْقِلَ  
سَبُوْرَ اِلَهْ سَبَبْ دِنِي تِي بَتْ آتِي لِهَوِي دَرَنَكِ الخ .

۱- قاموس کتاب مقدس حقوق را از پیامبران غیر اولوالعزم معرفی میکند که در زمان یهو یاقیم (قرن هفتم پیش از میلاد) زندگی میکرد .

الترجمه موافق فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۹۵ آیه ۲: پس خداوند مرا جواب داد و گفت رؤیای نبوت را بنویس و آنرا بر لوحها چنان نقش نما که دونده آنرا بتواند خواند \* زیرا که رؤیای نبوت برای وقت معین است و بمقصد میشتابد و دروغ نمیگوید اگرچه تأخیر نماید برایش منتظر باش زیرا که البته خواهد آمد و درنگ نخواهد نمود انتهی .

و چون لفظ خازون آنچه در لغت عبری استعمال شده بمعنی نبوت و وحی است و همچنین لفظ خزو در کلدانی عتیق و جدید همان معنی را دارد و چون در اینمقام میفرماید که خازون و خزو خواهد آمد در وقت معین اگرچه تأخیر نماید برایش منتظر باش و درنگ نخواهد کرد ظاهر است که بمعنی پیغمبر است چرا که نبوت بلائیبی مانند صفت بلاموصوف محالست پس مراد در اینمقام نبی است که خواهد آمد و لفظ قصص بمعنی انجام و آخر و قیامتست .

و چون در اینمقام جناب حبهوق استفسار از سبب و علت وقوع این امور که عبارت باشد از غلبه بخت نصر بر اورشلیم و هیکل و ارض اقدس نمود در جواب فرمودند که پیغمبری خواهد آمد که از انجام خبر دهد و در این دو احتمال میرود .  
احتمال اول: خبر از انجام داشتن و دانستن اینکه این امور بچه سبب اتفاق افتاده و چه فایده بدان مرتب خواهد بود از اسرار است که هنوز وقت بروز آن نشده و کشف این راز مختص پیغمبر است که خواهد آمد و تو را فهمیدن این میسر نیست و آنچه بر تو لازم است همین است که مردم را بر این بداری و خبردار کنی که به آن پیغمبر ایمان آورند و آن پیغمبر دیر نخواهد کرد و خواهد آمد همه اسرار را کشف خواهد فرمود و از جمله همین است چرا که پیغمبر آخر الزمان معلم کل فی الکل است .

و این در حقیقت همان بشارتست که مسیح در حق فارقلیطا یعنی احمد فرمودند:

هَوْبِتْ مَلْبِ لُوْخُوْنْ كَلْ مَسْنَدِيْ يُوْحَنَا بَاب ۱۴ آیه ۲۶ یعنی احمد همه رازها

را برای شما کشف خواهد نمود و حقایق و دقایق علوم را از برای شما ظاهر

خواهد فرمود .

پس جناب حبقوق و جناب عیسی هر دو از پیغمبر آخر الزمان و کثرت علم آنجناب خبر میدهند .

احتمال دوم: آنکه پیغمبری در وعده هست که خبر از انجام که قیامت باشد خواهد داد و قیامت برامت او واقع خواهد گردید و اسرار قیامت را بتفصیل کشف خواهد فرمود و دروغ نخواهد گفت پس عالم دیگر که انجام اینعالم است خواهد بود و در آنجا قضیه منعکس خواهد گردید یعنی مظلومین بر ظالمین مسلط خواهند شد .

و بنابراین احتمال نیز صدق این آیه بر پیغمبر آخر الزمان کمال ظهور را دارد چرا که بیشتر قرآن و احادیث آنحضرت ذکر قیامت و احوال آخرتست و فی الحقیقه آنجناب را سخنی بجز اینکه دنیا را باید ترک کرد و تدارک آخرت را دید سخن دیگر نداشت بخلاف انبیای بنی اسرائیل که در اسفار خمسۀ توریۀ مطلقا خبری از انجام نمیباشد و در کتب انبیا بنحو اجمال اسمی از آخرت برده شده است ولی تفصیل آن چه چیز است و بچه نحو است معلوم نیست چنانچه در مقدمه گذشت .

الحاصل تطبیق آیات بر پیغمبر آخر الزمان کمال وضوح را دارد و تاویلاتیکه علمای اهل کتاب از یهود و نصاری نوشته اند از قبیل آسمان و ریسمان میباشد ابدأ قابل اعتنا نیست .

بشارت بیست و هفتم :

پیامبر مبعوث از مکه :

جناب حبقوق در سفر یعنی باب سیم از کتاب خود این بشارت را بامر الله واضحتر نموده است که محل ولادت این پیغمبر را بامکان بعثتش و بعضی از اوصافش را بیان نموده و گفته است در مکه متولد و از همان مکان شریف مبعوث خواهد گردید

و بعضی از عبارات او باین نحو مرقوم گردیده اند :

أَلُوهُ مَيْتَمَانُ يَا بُوَ قَادُوشِ مَهْرُ بَارَانَ سِلَاهُ كَيْسَا شَامِيمِ الْخ .

و در کلدانیه باین نحو مسطور است :

أَلَهُ مِنْ تَيْمَنَاتِ وَقَدَيْشٍ مِنْ طُورِ دِبَارَانَ اتَكْسِيُوشِمِي مِنْ زَيْوَهُ دَمَشَبَخِ  
دَتَشْبُو خْتَهُ اتْ مَلَيْتْ أَرَعَا وَ زَهْرَهُ أَحْنَهْرَهْ نَهْوُ بَاقِرَتِ دَايْدَهُ نَسِيمِ عَوْشِينَهُ  
بَلَخَقِ الْخ .

و در جدید عبارات مسطوره باین نحو مذکور گشته اند :

أَلَهُ مِنْ تَيْمَنَاتِ تَيْلِي وَ قَدَيْشٍ مِنْ طُورِ دِبَارَانَ سِلَاهُ مَوْ كَسَلِي شَمِي  
زَارِي پُو تُوهُ وَ خَقْرُوهُ مَلِيلِ أَرَعَا وَ شَوْقِ أَخْ بَهْرَاوِ بِلِي قَرْنِي مِنْ اَيْدُهُ أَلَهُ وَ  
تَامَاشِيَّتِ قَمُوهُ زَلِي مَوْتَنِ وَ بِلْطَلِي لَهُ بَاقَلِتُوهُ كَلِيلِي وَ كَلِ أَرَعَا خَزِيلِ مَلَّتِ  
وَ بَشَلُونِ بُوْرِي طُورَانِ دَايْتِ كَيْلُونِ رُومِيَاتِ دِعَالَمِ خَشِيَّتِ دِعَالَمِ أَلَهُ  
تَنْخُوتِ بَشْتِ خَزِيلِ چَادِرِي دِ كُوشَنِ بُرْ كَدِ پَرْدِ دَارَعَا دَمْدِينِ .

و ترجمه موافق فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۹۵: ۳ خدا از تیمان آمد و قدوس از جبل فاران یعنی مکه سلاه جلال او آسمانها را پوشانید و زمین از تشبیح او مملو کردید پرتو او مثل نور بود و از دست وی شعاع ساطع کردید و ستر قوت او در آنجا بود پیش روی وی و با میرفت و آتش تب نزد پاهای او میبود و او بایستاد و زمین سرا می پیمود او نظر افکنده و امتهارا پراکنده ساخت و کوههای ازلی جستند و تلهای ابدی خم شدند طریقه های او جاودانی است خیمهای کوشانرا در بلا دیدم و چادرهای زمین مدین لرزان شد انتهی<sup>۱</sup> .

۱- اکنون هم مطلب مزبور در کتاب حیقون رایج موجود است .



مؤلف کتاب گوید : مقصود از لفظ الوه واله که بمعنی خداست در اینموضع ملك خدا و رحمت خدا و وحی خداست چنانچه در مقدمات باب سیم گذشت که لفظ الوه واله بر ملك در عهد عتیق و جدید بکثرت واقع شده است اگر فراموش کرده‌ای بدان موضع رجوع کن<sup>۱</sup> و همچنین لفظ خدا بر حضرت موسی که پیغمبر خداست اطلاق گردیده .

پس در اینجا مراد پیغمبر موعود و حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله وسلم است که در مکه که فارانست مبعوث شد و از آنجا طلوع کرد و بمدینهٔ عنبرین سفینه تشریف آورد و مکه در جنوب بیت المقدس واقع گردیده که محل نزول وحی بر حضرت حبقوق همان اورشلیم است و یحتمل که مقصود از لفظ خدا ملك نازل بر آن سرور باشد در جبل فاران و مراد از قدوس که بمعنی مقدس میباشد که از جبل فاران آمد بعثت آنجناست .

و جمهور مفسرین اهل کتاب پاران را بمکه تفسیر کرده‌اند چه در اینموضع و چه در مواضع دیگر از توریة و در سفر اول توریة یعنی سفر تکوین در پاراش هیشاره در جائیکه آب زمزم ظاهر شد که مسکن حضرت اسمعیل است یعنی در آیه ۲۱ از باب ۲۱ از سفر تکوین : و در صحرای فاران ساکن شد و مادرش زنی از زمین مصر برایش گرفت پس این آیه صریحست در اینکه مقصود از پاران مکه است چنانچه جمهور از مفسرین این لفظ را بهمین معنی تفسیر کرده‌اند .

پس حاصل مقصود از آیه این خواهد بود که نبی موعود که ظاهراً و باطناً طیب و طاهر میباشد در آخر الزمان از مکه مبعوث خواهد گردید و بعد از حبقوق نبی هیچ پیغمبری از این مکان مبعوث نگردیده است الا خاتم الانبیاء (ص) پس آن سرور از جبل پاران مبعوث گردید جلال او آسمانها را پوشانید و زمین از تسبیح او مملو گردید پرتو او مثل نور بود نور ظاهر همیشه از جبینش پیدا و نور باطن از زبان

۱- در جلد سوم کلیسا و ساخته‌های آن از صفحه ۱۸۴ بیعد مراجعه کنید .

معجز بیانش هویدا بود یعنی نورهدایت و ازدست وی شعاع ساطع گردید .  
در مقصد اول از همین باب در جزو معجزاتش مذکور گردید که در شبهای تاریک  
نوری از انگشتهای مبارکش ساطع بود مانند شمع افروخته و نورهدایت نیز همیشه  
از دست مبارکش جاری بود .

و اینکه در آیه پنجم فرمود پیش روی وی و با میرفت کنایه از این که مبعوث  
بشمشیر خواهد بود و دشمنان و مخالفان دین خود را مستأصل خواهد فرمود و آنجناب  
نظر افکنده و امتهارا پراکنده ساخت و کوههای ازلی جستند و تلهای ابدی خم  
شدند از برای او (یعنی بزرگ و کوچک مطیع و منقاد امر او گردیدند) و چادرهای  
زمین مدین از برای آنجناب لرزان شدند چه در هنگام ولادت آنجناب چهارده کنکره  
از طاق کسری خراب شد و مدین که مقر سلطنت سلاطین عجم بود بعد از آنجناب  
باندرک زمانی از برای امت او مفتوح گردید پس تمامی کلمات حقوق نص صریحند  
در حق آن سرور .

بشارت بیست و هشتم :

پیامبر یا سلطان جهان :

حضرت زکریا در آیه ۹ از باب ۹ از کتاب نبوت خود در حق حضرت  
خاتم الانبیاء فرمود که پادشاهت میآید و اطلاق لفظ پادشاه بر حضرت عیسی (ع)  
صحیح نیست چرا که سلطنت و نفوذ امر و قهر و غلبه بر احدی نداشت بلکه بالعکس  
مقهور و مغلوب یهود و همیشه از ایشان فراری بود .

و اگر گویند مقصود از این سلطنت سلطنت باطنی است و حضرت عیسی  
دارای آن بود در جواب گوئیم این وصف عام خواهد بود و شامل حال جمیع انبیاء  
و صلحائیکه بعد از حضرت زکریا بوده اند خواهد بود و تعریف باید بوصف خاص  
باشد نه بوصف عام .

پس این بشارت در حق حضرت خاتم الانبیاء (ص) بی تکلف صادق است و در حق حضرت عیسی علیه السلام محتاج بتأویل. لفظ پادشاه در عهد جدید بر حضرت عیسی اطلاق شده است و مقصود از آن سلطنت اخرویست ضرر ندارد.

بشارت بیست و نهم :

پیامبر نجات بخش

در بیان صاحب شفاعت کبری بودن آنحضرت جناب اشعیا در نبوت خود یعنی در باب ۲۶ از کتاب خود میفرماید نجات میآید و در باب ۵۹ از نبوتش میفرماید مخلص میآید.

بشارت سی ام :

پیامبر نوید دهنده

اشعیا در نبوتش یعنی در باب ۵۲ و آیه ۷ از کتابش میفرماید : چه زیباییست بر کوهها پاهای مبشریکه سلامتی را ندا میکند و بخیرات بشارت میدهد و نجات را ندا میکند و بصحیون میفرماید که خدای تو سلطنت مینماید .

تنبیه : بعضی از این بشارتهائی را که ما در این مقصد نقل نموده با وجود مبارك حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم تطبیق و تفسیر و تأویل کردیم جماعت مسیحیه گویند که مقصود از این حضرت مسیح است که مخلص و منجی او خواهد بود و این غلط است زیرا که کتب مقدسه مکذب حضرت عیسی علیه السلام است چه آنجناب :

اولاً : مؤابی و عمو نیست بحکم نسب نامه مندرجه در باب اول از انجیل متی مؤابیان و عمو نیان الی یوم القیمة داخل جماعت خداوند نمیشوند و از اهل نجات نیستند فضلاً از اینکه رئیس جماعت رب و منجی آنها بوده باشد بحکم آیه ۳ از باب

۲۳ از تورات مثنی که آیه مذکوره بدین نحو مسطور گشته : عمونی و مؤابی داخل جماعت خداوند نشوند حتی تا پشت دهم احدی از ایشان هرگز داخل جماعت خداوند نشوند انتهی .

و ثانیاً : جناب عیسی از اولاد یهو یاقیم میباشد بحکم باب ۳ از کتاب اول تواریخ ایام و باب اول از انجیل متی و از اولاد یهو یاقیم کسی نخواهد بود که بر تخت حضرت داود جلوس نماید بحکم آیه ۳۰ از باب ۳۶ از کتاب ارمیای نبی (ع) ۱ و مسیح موعود لابد باید بر کرسی داود جلوس نماید بالاجماع و الاتفاق از یهود و نصاری پس عیسی نبی صادق و مسیح موعود نخواهد بود بلکه از اهل نجات هم نیست فضلاً از این که بخواهد کسی را نجات دهد .

پس محالست که يك بشارت از این بشارتها در حق جناب عیسی صادق باشد پس منجی و مخلص و سلطان و شفیع کل حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم نخواهد بود .

و شرح این مسئله یعنی تکذیب کتب مقدسه حضرت عیسی را عنقریب در فصل ثانی انشاء الله تعالی خواهد آمد لهذا بشارتهائی که نقل گردیده از کتب عهد عتیق و جدید در این مقصد در حق حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بلا معارض صادق خواهد بود.

---

۱- تواریخ ایام در باب ۱۶:۳ گوید : یهو یاقیم پسر او یکنیاد... و پسران یکنیا اشیر و... و پسر او شا لئیئیل و... متی هم در مقام بیان نسب حضرت عیسی گوید: یکنیا سأل تئیئیل را آورد باب اول : ۱۲) و باب ۳۶ : ۳ گوید: خداوند درباره یهو یاقیم پادشاه یهودا چنین میفرماید که برایش کسی نخواهد بود که بر کرسی داود بنشیند .

## خاتمه

چون در این کتاب بایستی از ابواب مسائل نوشته آمد که فهم همه مردم علی التفضیل مدللاً به برهان و دلیل و متابعت جرح و تعدیل جز واقفین فنون حکمت و عالمین بتورات و انجیل و اخبار نبوت و دانایان دأب مناظره و میزان میسور نه! و همه کس را مقدور نیست که درك آن مطالب را کما هو حقه نماید و برخی را نیز طول و بسطی است که هر کس را حوصله آن نه که بتفصیل آن پردازد لهذا مناسب آمد که ثانیاً ملخص مرام از آغاز تا انجام در خاتمه فصل بر سیل اختصار بیان شود بنحوی که بر عوام نیز فهم و افهام آن آسان بود تا عامه مکلفین از آن بهره مند و جمیع طالبین را پسند افتد .

پس اولاً در اثبات نبوت حضرت خاتم الانبیاء (ص) گوئیم که از تورات و انجیل و زبور و کتب سایر انبیاء و رسایل حواریون و انجیل بارنا با و انجیلی که بدست این حقیر افتاده بود و نقل قسیم سیل و قسیم اسپانهمیس و کتاب حقوق و اشعیا و دانیال و زکریا بتفصیل بیان نمودیم با تشخیص مواضع آیات و ماحصل

مجموع این بود :

انبیای ثابت النبوة خبر داده بودند که پیغمبری در وعده هست و آمدنی است او را باید اطاعت نمود و بدین او باید داخل شد و اگر دیر کند تخلف در وعده آن نیست و علامت آن اینست که از اولاد ابراهیم و سلسله اسمعیل و بنی اخوة اسرائیل و از اولاد قیدار بن اسمعیل میباشد .

و مسکن آن کوه فاران مکه خواهد بود و از همان مکان مقدس مبعوث خواهد گردید و از سمت جنوب اورشلیم طلوع کند و ششصد و هشت و یا ده سال بعد از مسیح خروج کند و از طایفه عرب بود که قوم جاهل و نادان و ارذل در نزد بنی اسرائیل بودند. و اینکه احسن ناس باشد و جهراً و افضل البشر باشد ! بلاغت از لبهایش میریزد ! ابدالات باد مبارکست ! نبی بالسیف و شمشیر خود را بکمر بسته و شجاع پر قوتیست ! با حق و صدق و عدالت و حلم است ! دست راست او عجایب مینماید ! تیر او تیز است بردشمنان ! قبایل مغلوب و مقهور او خواهند بود ! عدالت را دوست میدارد و شرارت را بغض مینماید ! بنات ملوک در خانندان او خدمت کار میشوند ! ملوک هدایا بسوی او میفرستند ! اغنیا و طوایف عطیعی و منقاد امر او میگردند ! فرزندان او عوض پدران رئیس روی زمین باشند ! اسم او پشت اندر پشت مبارک باشد ! و طوایف ابداً او را مدح نمایند ! صاحب جمل احمر و وجه اقر و نور مشرق و طاهر القاب و شدید البأس باشد ! رحمة للعالمین و سید فرزندان آدم و اکرم السابقین و اقرب المرسلین عند الله باشد ! امی باشد ! کلام او معجز باشد ! کثیر الرياضة و صبر و مجاهده باشد و مانند موسی باشد ! کثیر الأزواج و قلیل الاولاد بود ! در اوقات شبانه روز پنج نماز از برای او امت او مقرر باشد ! قبله او مکه باشد ! و خبر خواهد داد که مقتولیت و مصلوبیت حضرت مسیح اشتباه کاری باشد ! اول نماز او تکبیر و آخرش تسلیم باشد ! و قلب او از برای خدا خاشع بود ! نور در صدر و حق در لسان او بود ! چشمش بخواب رود اما قلبش بیدار است ! شفیع المدنبین بود ! بیعت او بیعت خداست ! قیامت بر امت او برپا شود !

عندالاکل بسم الله الرحمن الرحيم گوید! خون مظلوم در نظر او عزیز باشد! ظالم در نزد او خوار و بیمقدار بود! و شرع شریف او عامه مستقله باشد بمانند سنگی که از کمر کوه غلطد و بکمر پادشاهان برخورد و ایشانرا درهم شکند! و خدا را در منارها ببزرگی یاد کند! و شرافت او آسمانها را پر کند! و ستایش وی زمینرا فرا گیرد! و تمامی عالم با او امیدوار باشند! و شریعت تازه از برای قومها بیرون بیاورد! و غیب گوید و وحی خدا در دهن او باشد! از امور آینده خبر دهد و تخلف در اخبار او نبود! خاتم الانبیا باشد ایت او آخر امم باشند و لیکن در اجر گرفتن سابق برهنه باشند! و بهشت بر انبیاء حرام بود تا او داخل نشود و همچنین بر امتها تا امت او داخل نشود! دوازده وصی از ذریه خود که سلسله اسمعیل است داشته باشد! معلم کل باشد

اکثر وعظ او در صبر و وجود و تعظیم کبار و والدین باشد؟

نام نامی و اسم سامی او احمد و محمد و حبیب و فارقلیطا و طاپ طاپ و بماؤدماؤد و شیلوه بود علیه و آله من الصلوة افضلها و من التحیات اکملها و علت غائی ایجاد عالم باشد .

این بود مجمل آنچه از کتب انبیاء علامات آن پیغمبر موعود معلوم و مشخص نمودیم هر که خواهد بتفصیل اینها مستحضر شود بکتاب و مواضع استخراج رجوع نماید و هر که شکمی در نقل ما داشته باشد منقول را با منقول عنه مقابله نماید بشرط اینکه با همان نسخه که ما نقل کردیم مقابله واقع شود چرا که کراراً بعرض رسانیدم که کتب اهل کتاب در طبع ثانی بالنسبه باول تغییر و تحریف کلی در آنها واقع میشود یا بزباده و نقصان و یا بتقدیم و تأخیر مباحث و فصول و ابواب و تقصیر و تطویل آیات و این از صدر اول عادت ایشانست پس لابد باید مقابله با نسخ منقول عنها واقع بشود و اگر در مقابله دیدی این حقیر حق گفته ام و نوشته ام حق و صدق را متابعت کن تا نجات یابی و الا در مقابله از برای تو حرجی نخواهد بود بدیهی و ضروریست که این علامات صدق ندارند الا بر آنجناب و در باب

اول و دوم از همین کتاب مدلالاً و مفصلاً دانستی که چقدر تغییرات و تحریفات در کتب مقدسه اهل کتاب واقع گردیده است خواه از ارباب دین و دیانت و خواه از اصحاب شروشاوت بدعت و ضلالت .

و ایضاً دانستی که بیست کتاب از کتب الهامیه ایشان بنا بر اقرار خودشان مفقود گردیده اند و نیز دانستی که قریب هفتاد انجیل منسوب بمسیح و مریم و حواریین علیهم السلام عمداً متروک گردیده اند و الان نیز بعضی از آن انجیل متروکه در نزد مسیحیین پیدا و یافت می شود پس اگر بعض بشارتها در کتب اهل اسلام به بینی مبادرت بانکار ممکن لعل در کتب مفقود بوده هستند با وجود این تغییرات اینقدرها از بشارتهای خاتم الانبیاء در کتب اهل کتاب باقی مانده است این نیست مگر از عنایات از لیه .

و اگر خواسته باشیم تمامی بشارتها را مستقیماً از انجیل متروکه بلکه و باقیه و کلمات قسیسین و علماء از تفاسیر و نوامیر و خود راها و سینهدوس و کتاب قودش... الترا دورس و کتاب قودش نسطورس و کتاب تیما تاؤس ترین پاطریرك نسطوریرها که در قرن هشتم از قرون مسیحیه بود و کتاب مارعبد یسوع که در قرن یکم از اروپا نصد و پنجاه و شش از قرون مسیحیه و پاطریرك نصاری بود و کتاب مارشمعون دوازدهم پاطریرك که در سنه یکم هزار و ششصد و هفتاد بود و غیره و غیره نقل نمائیم مجلدات خواهد شد مشوی هفتاد من کاغذ شود چون مقصود اتمام حجت است بهمینقدرها حجت تمام است در خانه اگر کس است یکحرف بس است .

فائدة : بدانکه مسلمین ایدهم الله تعالی در اثبات نبوت حضرت خاتم النبیین محتاج بکتب اهل کتاب و اقرار قسیسین و علماء و مفسرین ایشان نمیشوند و این آیات را که از کتب مقدسه اهل کتاب نقل کردیم نه آنست که گویا آنجناب احتیاج داشته باشد بشهادت اهل کتاب و علمای ایشان حاشا و کلا که ثبوت نبوت آنجناب محتاج باین کتب و یا شهادت قسیسین باشد .

بلکه بجهة اینستکه مدعیان متابعت جناب موسی و عیسی علیهما السلام بدانند



که کتب مقدسه خودشان «که حق میدانند» مقررند که آنجناب نبی بلکه اشرف الانبیاء و خاتم الانبیاء میباشد و همچنین علمساء و پیشوایان دینشان هم مقررند که آنجناب رسول الله است .

پس مادامیکه جماعت یهود و نصاری کتب مقدسه خود را انکار نکنند و کافر نشوند نمیتوانند نبوت آنجناب را منکر شوند چرا که انکار آنجناب مستلزم انکار توریه و انجیل و صحایف انبیاء و رسایل حواریین میباشد و انکار اینها در نزد خودشان کفر است یقیناً اینست که در قرآن مجید وارد گردیده است : *لَا تَفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ*<sup>۱</sup> ای فی الایمان بهم نه در رتبت و منزلت چرا که در قرآن است :

*بَلِّغْ أَرْسُلَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ*<sup>۲</sup>

وجهه دیگر اظهار کذب بعضی کشیشهاست که در نزد عوام مسلمین و خودشان کتباً و لفظاً این ادعای باطل را مینمایند که اسم و صفات آنجناب ابداً در توریه و انجیل و صحایف انبیاء نمیباشد حتی با اشاره و کنایه هم و این ادعا از شخص منصف دیندار خیلی عجیب است و عوام مسلمین نیز در بعضی اوقات این ادعای باطل را از کشیشها میشوند و قبول مینمایند و بدین واسطه کافر میشوند چرا که قبولی این ادعای باطل از کشیشها مستلزم انکار قرآن و کفر است کیف لاولحال آنکه در قرآن است :

*الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبَاءَهُمْ*<sup>۳</sup>

و ایضاً در قرآن نوشته شده است یعنی در سوره الاعراف :

- ۱- میان هیچکدام از پیامبرانش فرق نمی گذاریم سوره بقره ۲ : ۲۸۵ .
- ۲- اینک پیامبران (خدا) برخی را بر برخی دیگر برتری دادیم سوره بقره ۲ : ۲۵۳ .
- ۳- آنانکه کتاب برایشان فرستادیم (اهل کتاب) حق را می شناسند آنچنانکه فرزندان خود را می شناسند . سوره بقره ۲ ، ۱۴۶ و انعام ۶ : ۲۰ .

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ الْأَيُّهُ

و نیز در قرآن مرقوم است از قول جناب مسیح: مبشراً برسول يأتي من بعدي اسمه احمد<sup>۲</sup>  
و این ادعای باطل را کشیش فندر در اوایل باب ۳ از میزان الحق نوشته است  
در کمال تعصب و همچنین سایرین در رسایل خود که در رد اهل اسلام نوشته اند  
بنا بر زعم خود .

جهت دیگر آنست که منکرین نبوت آنجناب بدانند که نبوت آنسرور  
بجمیع طرق ثابت است حال ما اشاره ببعضی طرق دیگر نیز در این موضع مینمائیم  
یعنی اولاً بذکر ادله اجمالی که اثبات وجوب وجود نبی مطلق را در هر عصری از  
اعصار مینماید و در ضمن آن باثبات نبوت حضرت خاتم النبیین (ص) اشاره میکنیم  
و بعد از آن بادهای که اثبات هر نبی مخصوصی بدان محول است اشاره می شود و  
در طی آن نیز باثبات نبوت حضرت ختمی مرتبت بنحو اجمال اقدام مینمائیم و بعد از آن  
بادهای مخصوص بآنحضرت صلی الله علیه و آله اشاره مینمائیم و در ذیل آن محقق  
مینمائیم که سایر انبیاء را امروز دلیلی بر حکم بقای نبوت سهل است بلکه بر اصل  
نبوت هم نیست مگر اینکه همه طوایف و ملل التزام طریقه اسلام کنند و بتصدیق  
حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله وسلم تصدیق نمایند و بشهادت آنجناب بر  
نبوت سایر انبیاء اعتقاد نمایند چنانچه جناب مسیح باشاره ملیحی در آیه ۲۶ از باب  
۱۵ از انجیل یوحنا اشاره فرموده اند در آنجائیکه میفرماید: هو بت يهول شهودت  
بس دینی یعنی احمد بر نبوت من شهادت خواهد داد .<sup>۳</sup>

۱- آنانکه پیروی کنند پیامبر فرستاده شده درس نخوانده ای را که خود در تورا و انجیل  
نوشته می یابند سوره اعراف ۷ : ۱۵۷ .

۲- نوید دهنده به آمدن پیامبری که بعد از او (عیسی) آید و نامش احمد است سوره صف ۶۱ : ۶ .  
۳- آیه مز بود در انجیل های امروزی چنین آمده است : لیکن چون تسلی دهنده که او را از  
جانب پدر نزد شما میفرستم آید یعنی روح راستی که از پدر صادر میگردد او بر من شهادت  
خواهد داد . ولی چنانکه ملاحظه میکنید در عبری گوید : او بر نبوت من شهادت خواهد داد  
کلمه نبوت از ترجمه های موجود حذف شده است .

و نیز در قرآن مجید بدین مطلب عمده اشاره شده است حیث قال :

یوم ندعوکله امه بشهید و جنابک علی هؤلاء شهید<sup>۱</sup> که در روز قیامت نیز آنجناب

شهادت بتبلیغ رسالت و ادای امانت ایشان خواهد داد و نیز می فرماید :

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا<sup>۲</sup>

پس اگر شهادت آنجناب در میان نباشد اثبات نبوت انبیای سلف در غایت

صعوبت بلکه محال است بجهت بعد عهد و طول زمان و انقطاع توأتر امت ایشان.

همچنین بیان خواهیم نمود که کیفیت اثبات نبی مخصوص بچه نحو و چند

وجه است و اقسام ادله اثبات هر یکی را بنحو اجمال و اشاره ذکر میکنیم چرا که

بتفصیل موجب تطویل و باعث تکدر خاطر ناظر است .

و نیز مبین خواهیم نمود که از اقسام مرقومه بجهت اثبات سایر انبیاء يك

قسم از دلیل نیست و آنهم معارض است بهمان قسمی از دلیل که بر نبوت سیدالانبیاء

قائم است پس ایشانرا هیچ دلیل نه بر اصل نبوت و نه بر بقای آن نیست مگر بدلیل

مشترک و یا تصدیق و شهادت حضرت ختمی مرتبت و این مطالب را در سه هدایت

مرتب گردانیده ایم .

#### هدایت اول : نبوت عامه

بیان دلیل اجمالی است که دلالت دارد بر وجوب وجود مدبر روحانی در

جمیع ازمنه و اعصار و حاصل آن اینست که عباد را عبودیت لازم و طریق بندگی

بنحوی که شایسته بارگاه احدیت باشد غیر معلوم و همه کس را لیاقت آن نه که بدون

واسطه از جناب اقدس او اخذ احکام و استعلام کیفیت عمل آوردن آن نماید پس بالضروره

وجود شخص کامل که از غایت تقدس معنوی بحضرت قدس قربی حاصل نموده و

۱- اقتباس ازسوره اسراء ۱۷ : ۷۱ و سوره نساء ۴ : ۴۰ ،

۲- ای پیامبر ما ترا گواه ، بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم . سوره فتح ۴۸ : ۸ .

بواسطه مناسبت صوری با بندگان انس پیدا کرده از جنبه تقرب از خدا اخذ کند و بجنبه بشریت به خلق رساند ضرور و ناچار است .

بهمان معنی در قرآن مجید اشاره رفته است در آنجائی که می فرماید :

قُلْ إِنَّمَا الْبَشَرُ نَسْفٌ مِّمَّا يُرْسَلُ<sup>۱</sup> یعنی بگو یا محمد که من در مقام تبلیغ رسالت و ادای امانت بشری میباشم مثل شماها فرقی که داریم همین است که وحی بر من نازل میشود و شما را قابلیت و استعداد آن نه پس هر کسی که میخواهد طریق بندگی را یاد بگیرد باید بجانب من توجه نماید چنانچه در مثل آئینه بسنگها خطاب مینماید که من هم سنگی هستم مثل شماها و آفتاب عالمتاب در من تابش نموده و شماها را قابلیت آن نیست چرا که مثل من مصفا نیستید پس هر کسی که میخواهد از فیض آفتاب مستفیض شود باید بسوی من توجه نماید .

الحاصل : برویم بر سر سخن و گوئیم در همین کلام احدی از ارباب ملل را حرفی نه گفتگو در اینست که آیا وجود همچو مدبری در همه اعصار لازم است یا نه بلکه همانکه یکی آمد و طریق حق را بر خلق محقق نمود و بندگانرا براه بندگی و اطاعت دعوت فرمود و کیفیت آنرا با بسط وجهی بیان کرد و بامانای مذهب و ملت سپرد و بعد از تبلیغ قدغن بلیغ فرمود از تغییر و تبدیل و حث<sup>۲</sup> اکید در صیانت و عدم جرح و تعدیل نمود کافی است؟!

بر محقق مدقق ظاهر و آشکار است که وجود چنین کس در همه اعصار ضرور و ناچار است از آنکه بیان احکام شریعت بنحو جزئیت که هر فرد فرد از اشخاص حکم هر فعلی از افعال مخصوصه خود را داند ممتنع و از حیث امکان بیرون و بعنوان کلیه محتاج بتصرف اعیان علماست و علماء بالانفاق جایز الخطاء و عقل ایشان در استخراج احکام جزئیة کما هو حقه غیر وافی میباشد .

۱- بگو : من بشری بمانند شمایم برایم وحی (آسمانی) میرسد. سوره کهف ۱۸ : ۱۱۰ .

پس چگونگی می‌شود که وصول باصل مقصد بمحض حصول مقصود علماء کافی باشد البته نه چنین است بلکه هر چه زمان بطول انجامد و علماء بعلم خود عمل نمایند جولان فکر ایشان زیادت و راههای مختلف از هر طرف بنظر ایشان جلوه گر آید و احتمالات کثیره بذهن هریکی در آید و اختلاف در میان امت بهمرسد و رفته رفته دین ضایع و شریعت مضمحل گردد .

اگر بالفرض علماء دیندار و متقی و پرهیزکار باشند امر بدین منوال است و حال آنکه مشهور کل است که در هر ملتی همیشه علماء سوء بسیار و طالبان دنیا در میان ایشان بی شمار بوده و هستند و همواره میل دنیا طلبان و ظلمه نیز با ایشان زیاده از دیگران بوده و عالمأ عامداً دین را بدینا فروختند و بدعتها و اختراعات در مذهب آئین حق کردند و عوام کالانعام را بطریق ضلالت انداختند چرا که غالباً عوام تابع آرای علماء هستند و صحیح و سقیم را ندانند و فساد او فاسد شوند .

اینست که مدبر روحانی فرمود : اذا فسد العالم فسد العالم .

اینست که در هر ملتی مذاهب مختلفه بهم رسیده طریق یهود بهفتاد و یک مذهب و نصاری به هفتاد و دو و اسلام به هفتاد و سه و این موافق روایت است رؤس مذاهب همین هاست و اینها شعب مختلفه دارند و این حقیر در میان نصاری فعلاً هفتصد مذهب را بلد است و بعضی از آباء ادعای نمایند که در میان پروتستانیها فقط چند هزار میباشند و این اختلاف را معلوم است که علماء کرده اند و مردم را بضلالت و جهالت انداخته اند حق را از میان برده اند و باطل را ترویج داده اند .

پس حق حقیقی بتحقیق اینست که از علماء بتنهائی کار دین حقه ساخته نمیشود و یک علت از برای نسخ شرایع همین است و مسئله نسخ در باب چهارم مثبت گشت پس علماء سوء قتلۃ انبیاء و اولیاء نیز میباشند چرا که اگر ایشان شرع را از میان نبرده بودند احتیاج بمدبر ثانی نبود که مردم او را بکشند .

پس وجود مدبر حکیم در همه اعصار لازم و بعد از اثبات وجوب وجود آن

در همه ازمان ثبوت نبوت محمد مصطفی علیه وآله آلاف التحية والثناء دیگر احتیاج به بیان ندارد چه ظهور اختلاف ملل و تعدی ارباب دول در بدو بعثت آنجناب بنحوی بود که صاحبان فهم و فطانت عابد او ثاب و تابع شیطان بودند و بعضی تسبیح حجر و برخی تمجید شجر و طایفه ای خدمت بقرمینمودند و قومی عبادت نار و پیرستش آن گرفتار بودند و پاره ای عبادت کلب و شغل ایشان غارت و سلب بوده و یهود با یکدیگر در کمال جحود و نصاری در بادی ضلالت و حیاری می گشتند و در آن زمان احدی بجز آنجناب پرده نقاب از چهره مقصود نگشود بلکه دعوی این مرتبه و مقام را نیز نمود پس آنجناب نبی خواهد بود .

#### هدایت دوم : نبوت خاصه :

ادله اجمالیه مخصوصه بهر نبی خاص و اقسام آن بسیار است و طرق آن بیشمار است قسم اول که اسد و اخضر از همه اقسام است دلیلی است که بخاطر قاصر مقصر رسیده و بیان آن بدین نهج است که گوئیم : محمد بن عبدالله علیه وآله صلوات الله پیغمبر است بجهت اینکه از عدول و ثقات یدأ بیدر بما رسیده که در حین فتره رسل و تفرق سبل و اختلاف کل ادعای نبوت نمود و بر طبق دعوی اظهار معجزات و خوارق عادات کثیره فرمود پس او پیغمبر است .

خصم اگر قبول دارد فهو المطلوب و اگر میگوید ثانی را قبول ندارم بجهت اینکه این اشخاصی که معجزات آنحضرت را نقل نموده اند همگی مردمان کاذب و دروغگو بودند بر اوست که کذب ایشانرا ثابت نماید زیرا که خبر محتمل صدق و کذبست ترجیح احد طرفین مرجح میخواید .

اگر گوید چنانکه کذب آنها بر ما معلوم نیست صدق آنها نیز غیر محقق بر تو است که صدق آنها را ثابت نمائی در جواب گوئیم که احتمال صدق و کذب علی التساوی در خبر اول است بعد از اینکه خبر مخبرین بدو رسید جانب صدق

راجح شود و بسه ارجح گردد و هکذا تا بسرحد یقین رسد .

تحقیق این سخن آنستکه حال مخبرین از سه نوع بیرون نیست یا معلوم العدالة است یا معلوم الفسق است یا مجهول الحال و اگر معلوم العدالة است خبر او محتمل صدق و کذب علی التساوی نیست بلکه مظنون الصدق است چون عادل و ثقه است همینکه خبر از واقعه داد مظنه اینستکه راست باشد دو نفر مثل او خبر دادند مظنه قوی گردد و عدد هرچه زیاده شود مظنه اشتداد پذیرد تا بدرجه یقین رسد .

و اگر راوی مجهول الحال و خفی الاقوال و الاحوال باشد خبر او محتمل است که راست باشد و احتمال دارد که دروغ باشد بنحو تساوی و همانکه دو نفر شهادت دادند جانب صدق قوی میشود و هکذا تا آنکه آن نیز بمرتبه یقین میرسد و این بدیهی و مشهود است مانند علم ما بشجاعت رستم و جود حاتم و وجود سلاطین سلف و علم ما ببلدانیکه ندیده ایم و اخباریکه از بلاد بعیده میرسد و بعد از اخبار دو نفر و سه نفر و زیاده علم قطعی بتحقیق خبر بهم میرسانیم و شکمی که از برای ما از اخبار شخص اول بهم رسیده بود بخبر دوم و سیم و زیاده مرفوع میشود و این مقدمات قابل تشکیک و خدشه نیست .

و اما هرگاه راوی معلوم الفسق باشد اگر جهت فسق وی کذب نباشد بلکه از بابت اعتقادات فاسده باشند مانند مشرکین هندوچین و ژاپون مثلاً که اگر ضرر خودش در میان باشد دروغ نمیگوید هر چند که در خصوص اعتقادات کافر است باز در خبر او جنبه صدق راجح است و اگر از بابت کذب در اختیار نیز باشد بلاشبهه در خبر او جنبه کذب ترجیح دارد .

بعد از تمهید این مقدمه گوئیم که ماتبع احوال روای معجزات حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را کرده ایم اغلب از قسم اولند یعنی مردمان عادل دیندار و ثقات متقی و پرهیزگار بودند بلکه بعضی از آنجمله بودند که از عبادت پروردگار دقیقه ای نیاسودند و جهت همت ایشان مصروف امر آخرت بود پس اخبار ایشان

معتمد و براهل انصاف سند و حجت است و عدد ایشان نیز زیاده از آنست که کسی توهم خبط و خطا یا کذب و افترا دهد .

اگر خصم نیز قبول دارد و تتبع احوال ایشان کرده و معلوم وی گشته که امر بنحو مرقوم است پس باید بقول ایشان عمل نماید و اگر تتبع نکرده و احوال ایشان بر وی مجهول است و اجبست که تتبع کند تا حقیقت امر بر وی واضح شود . و اگر تتبع کرده و مع ذلك حقیقت احوال ایشان مجهول مانده ضرر ندارد زیرا که دانستی که خبر مجهول الحال هم احتمال دارد که راست باشد و هم محتمل است که دروغ باشد پس چرا میگوید که همه دروغ گفته اند ؟ !  
و ایضاً دانستی که يك خبر چنین است همانکه دو نفر خبر داد جانب صدق راجح میگردد و بسه زیاده میگردد و هکذا تا بدرجه یقین میرسد واجب است بر خصم که قول ایشانرا قبول کند .

و اگر میگوید که من تتبع احوال ایشان کرده ام و همگی دروغ گو بودند :  
اولاً گوئیم : تو دروغ میگوئی چرا که اجتماع این جمع کثیر بر خبر کذب عادة محالست و الا لازم که در وجود جمیع بلدانی که ما آنها را ندیده ایم شك داشته باشیم پس چون تو ادعای محال نمودی قول تو مردود است .  
و ثانیاً : بر تو است که کذب همه ایشانرا ثابت کنی و بمحض حرف سخن تو در مقام محاجه مسموع نیست .

و این دلیلی است صحیح و متین و مختصر و مفید مقدمات آن قطعیة المواد و صورت دلیل بدیهی الانتاج پس نتیجه واجب الاتباع است و بهمین دلیل محقق شد که حضرت موسی و عیسی و کذالك سایر انبیا دلیلی بر ثبوت نبوت و بقای شریعت آنها نیست لهذا هر که بردین یهودیت و نصرانیت و غیر ذلك می باشد موافق دلیل منکر حق واقعی می باشد و بهمه مذاهب کافر و مخلد در نار است .

پس باین دلیل ثابت و محقق گردید که محمد بن عبدالله علیه و آله صلوات الله



پیغمبر است یقیناً و در صورتیکه مسلمین دلیلی بدین استحکام در دست دارند بکتاب مقدسه اهل کتاب چه احتیاج دارند در اثبات نبوت آنجناب؟! پس رجوع رسول الله و ائمه و علماء و تراب اقدام ایشان حقیر فقیر از برای خاطر اهل کتابست که بدانند در کتابهای مسلم در نزد ایشان نیز نبوت آنجناب ثابت است .

دلیل دیگر در معارضه بقلب است که حضرت امام ثامن ضامن علی بن موسی الرضا علیه و آله آلاف التحية والثناء با جاثلیق نصرانی و رأس الجالوت یهودی و هر بزرگبر که طریقه مجوس را داشت معارضه فرمودند و ماحصل آن اینست :

جاثلیق عرض کرد که باخبر ثقات و عدول که یأبأ بید نقل نموده اند که عیسی ادعای نبوت نمود و بر طبق آن دعوی معجزات بسیار آورد از احیای اموات و شفای امراض و برای اکمه و غیر ذلک .

آنجناب فرمودند بعینه همان اخبار از اخبار و مردمان متقی و پرهیزگار بما رسیده که محمد مصطفی علیه و آله آلاف التحية والثناء من خالق الارض والسماء ادعای نبوت نمود و بر طبق دعوی اظهار معجزات فرمود آیا میگوئی که شهود تو همه مردمان صادق بودند و از ما کاذب؟.

جاثلیق دیگر حرفی نزد و ساکت شد و بهمین نحو با رأس الجالوت و هر بز نیز مکالمه فرمود و همگی سکوت اختیار کرده مغلوب و مقهور گردیدند .

مؤلف گوید : الحق این معارضه ایست موافق آداب مناظره و قاطع حرف ارباب مشاجره و مفاد آن بر میگردد باینکه دلیل شما بر نبوت موسی و عیسی و همچنین سایر مذاهب از ارباب ملل بر نبوت نبی خود منحصر است باین قسم از خبری که در دست اهل اسلام موجود است اگر این نوع از خبر مفید یقین است در هر دو جا افاده میکند چگونه است که به نبوت سایر انبیاء قائلند و نبوت حضرت رسول علیه و آله السلام قائل نیستند .

و اگر افاده یقین نمیکند در هر دو جا نمیکند پس چرا به نبوت جناب موسی

وعیسی و نبی دیگر قائلند .

و اگر میگویند که مخبرین ما راستگو بودند و از شما دروغگو بر ایشانست بیان کذب آنها چه اصل عدم ترجیح است و حال آنکه ترجیح از جانب اهل اسلام است چه امتداد زمان از بدو دعوت جناب موسی و عیسی و همچنین انبیای سابق و لاحق برایشان از انبیای اسرائیلیه الی یومنا هذا زیاده بر امتداد زمان ظهور حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم می باشد پس احتمال خبط و خطا در سند اخبار ایشان بیشتر میرود .

لهذا ارباب حدیث و درایت روایتی را که در عدد روایات و نقله آن کمتر است ترجیح میدهند بر حدیثی که عدد روایات آن زیادتر است یعنی هر حدیثی که وسائط آن زیادتر است حدیثی که بسه واسطه بمعصوم میرسد ترجیح دارد بر حدیثی که بچهار واسطه برسد و هکذا چه هر چه واسطه بیشتر است احتمال خبط و خطا زیادتر است این بدیهی است .

ایضاً اهل اسلام چون جناب موسی و عیسی را پیغمبر میدانند و نسبت کذب و افترا را در حق ایشان روا ندارند بلکه کفر و موجب خروج از دین میدانند با وجود این چگونه بی جهت و بی سبب کسی را در مقابل ایشان میتراشند معجزات و خارق عادات از برای او جعل و وضع و اختلاف مینمایند و حکم میکنند باینکه از روی قطع و جزم هر کس امروز بشریعت جناب موسی و عیسی رفتار کند کافر و مرتد و نجس میباشد و شریعت ایشان منسوخ و باید بقول آنها عمل نکرد ؟ !

پس عقل سلیم و فطرت مستقیم حاکم اند بر اینکه اهل اسلام و متابعان خیر الانام چون عداوت قلبی با ارباب شرف و انبیای سلف ندارند بلکه اخلاص و ارادت قلبی دارند پس اگر خبری که منافی نبوت و بقای شریعت ایشانست نقل نمایند معتمد و مقبول است بخلاف یهود و نصاری از آنجائی که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم عداوت دارند هر گاه خبری نقل کنند که منافی نبوت و عدم استقامت

شریعت آنجناب باشد مسموع و مقبول نیست بلکه مردود است یقیناً چه حرف مدعی درباره مدعی علیه غیر مقبول است یقیناً در نزد جمیع عقلا بخصوص ارباب ملل. پس اهل اسلام هر چه گفته اند در عدم بقای نبوت و منسوخیت شریعت انبیای سلف صحیح و متین است ولیکن یهود و نصاری هر چه بگویند در حق حضرت رسول از بدیها مردود و باطل است چرا که دشمن اند.

ای برادر عزیز این سخن را حفظ کن و در خاطر نگاهدار که این فائده ایست عظیمه و شخص منصف را از خواب غفلت بیدار میسازد و نیز علمای یهود و نصاری شبهه تهود و تنصر در ذهن ایشان جا کرده و نفسشان بدان دین عادت نموده و از بدو طفولیت تا زمان کهولت در آن دین پرورده شده اند و بر هر صاحب فهمی ظاهر است که چنان که کسی خواسته باشد از دین آباء و اجداد و آئینی که چندان سال بدان رفتار کرده و عادت نموده دست بردارد کمال صعوبت را دارد و در غایت مشکل است و وی را تخلیه تام ضرور است.

و بدیهی است که تخلیه امریست مشکل و کار هر کس نیست و الا اکثر قسیسین نفوس ایشان قاطع است بر حقانیت دین اسلام چنانچه بعضی از ایشان این معنی را اظهار کردند از برای اینتحقیر و این شبهه از برای اهل اسلام و متابعان خیر الانام نیست بدینجهت متابعت قول ایشان اسلم و اولی میباشد.

شبهه :

بعضی از حمقهای قسیسین از راه جهالت و عوامیت گویند که بنا بر مضمون بعضی آیات انجیل ظهور معجزات و خارق عادات از شخص کاذب جایز میباشد از آنجمله در آیه ۳۴ از باب ۲۴ از انجیل متی باین نحو رقم گردیده است، زیرا که مسیحان کاذب و انبیای کذب ظاهر شده علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی برگزیدگانرا نیز گمراه کردند.

و نیز در رسایل پولس وارد شده است که دجال با معجزات خروج خواهد

نمود فعلیهذا نمیدانیم معجزاتی که از حضرت محمد صادر گردید از قوه الهیه بوده و یا از سحر و جادو و غیر ذلك.

در جواب اولاً گوئیم: اگر اینکلمات محمول بر ظاهر باشند طرق اثبات نبوت جمیع انبیاء مسدود خواهد شد چرا که این احتمال در باب معجزات جمیع انبیاء قائم است بدون فرق و هر چه جواب تو است در باب معجزات جناب موسی و عیسی و سایر انبیاء جواب ما نیز عیناً همان خواهد بود.

ثانیاً تأکیداً لامر از این مورد سؤال میشود: تو بچه دلیل میگوئی که حضرت عیسی نبی بوده؟

در جواب از این سؤال کشیشها گویند بتصدیق جناب موسی و سایر انبیای بنی اسرائیل که بعد از او بوده اند.

در جواب گوئیم اولاً: جماعت یهود گویند در هیچ جای از تورات و صحایف انبیاء خبری از نبوت جناب مسیح ابداً نیست حتی بنحو اشاره هم در هیچ موقع از نبوت مسیح در کتابهای ما ذکر نشده است.

ثانیاً: استفسار میشود که نبوت جناب موسی و نبی دیگر را بچه دلیل ثابت مینمائید اگر گویند بتصدیق جناب عیسی گوئیم این مستلزم دوراست و باطل است یقیناً و اگر گویند بنبوت نبی سابق نقل کلام باو مینمائیم و هکذا تا آخر انبیاء پس لابد باید بگویند از معجزات ثابت گردید و الامر سی ندارند.

پس لابد باید آیات را تأویل نمایند و تأویل صحیح اینست که منظور جناب مسیح انبیای کذب و مسیحان کاذب بوده این است که قول خود را مقید نمود بانبیای کذب و مسیحان دروغین.

پس مقصود اینست که اگر کسی معلوم الکذب باشد و کذباً مدعی نبوت شود و بعضی علامات از سحر و جادو ظاهر نماید چون میدانید کاذبست او را باور نکنید و چنین اشخاص بفاصله اندک بعد از مسیح در طبقه اولی ظاهر شدند و مدعی نبوت

و رسالت گردیدند چنانچه احوال ایشانرا در مقدمه سیم از مقصد ششم از همین باب دانستی .

پس منظور مسیح انبیای کاذب بودند نه صادق اینست که چون این قول را در آیه ۱۵ از باب ۷ از انجیل متی اعاده فرمودند و امر باحتراز از انبیای کذبه نمودند عقب آن علامات انبیای صادق از انبیای کاذبه را هم بیان فرمودند در آنجائی که می فرمایند : از انبیای کذبه احترام کنید که به لباس میشها در نزد شما می آیند ولی در باطن کرکهای درنده میباشند \* ایشانرا از میوه های ایشان خواهید شناخت زیرا که انکور را از خار و انجیر را از حمی نمی چینند \* همچنین هر درخت نیکو میوه نیکو می آورد و درخت بد میوه بد می آورد \* نمیتواند درخت خوب میوه بد آورد و نه درخت بد میوه نیکو آورد \* هر درختی که میوه نیکو نیاورد بریده و در آتش افکنده شود \* لهذا از میوه های ایشان، ایشانرا خواهید شناخت انتهی .

پس از آیات مرقومه از برای نبی صادق دو علامت مفهوم میشود :

اول ظهور معجزات. دوم اعمال حسنه .

پس هر کسی که این دو صفت در او جمع باشد مسیحین لابد باید قبول نمایند. پس گوئیم حضرت رسول هم اظهار معجزات نمود و هم اعمال و افعال او حسنه بودند چنانچه در همین باب گذشت که خود قسیسین نیز مقررند که آنجناب دارای جمیع صفات حسنه و افعال مستحسنة بود .

ثالثاً گوئیم: اگر خداوند شخص ساحر را متمکن بسازد از اظهار معجزات و خارق عادات در حین تحدی و ادعای نبوت در اینصورت یکی از چهار چیز لازم می آید که هر چهار باطل و فاسد است زیرا که میگوئیم در صورت مفروضه آیا خدا عالم هست که چنین شخص ساحری و نبی کاذبی بهم رسیده و بندگان او را بطریق ضلالت دلالت نموده یا نه؟ معلوم است که خداشناس نمیتواند نفی علم از او تعالی شأنه نماید .

اگر میگوئی که عالم بود که آنشخص ساحر مردم را اضلال نموده پس میگوئیم آیا قادر بر رفع و دفع فتنه و فساد او بود یا نه اگر میگوئی قادر نبود کافری چرا که اثبات عجز از برای خدا نموده ای و اگر میگوئی که عالم و قادر هر دو بود اما مسامحه نمود و منع فتنه او را نفرمود میگوئیم آیا مردمی را که اضلال کرده و بقبايح چندی ایشانرا خوانده خدا در روز قیامت بجهت صدور آن اعمال ناشایسته که بدعوت آن نبی ساحر کاذب بعمل آورده بودند و همچو یافته بودند که این خدمت خداست ایشانرا معذب می نماید یا نه؟

اگر معذب می فرماید لازم می آید که العیاذ بالله خدا ظالم باشد چرا که او عالم بود که مفسدی این مفسده را بر پا کرده و قدرت بر دفع او داشته و مع ذلك دفع و رفع نفرمود و مردم هم نفهمیدند که این مدعی دروغگو است بلاشبهه در اینصورت اگر جناب اقدس الهی مردم را عذاب کند که چرا اطاعت او کردید این ظلم محض خواهد بود و قبح ظلم هم معلومست و قبح بر خدا روا نیست. اگر میگوئی که در قیامت عذاب نمی کند ابطال جمیع شرایع حقه لازم می آید و لا اقل تساوی شرایع حقه با باطله و انبیای صادق با کاذبه و این بالبداهه باطل و منافی نظام کل است.

پس حاصل کلام این شد: اگر جناب رب الارباب مدعی دروغگورا متمکن از فعل سحر و شعبده و امثال ذلك از اعمالی که تابعین او عاجز از اتیان بمثل آن باشند گرداند چنانچه مزعوم این قائل و سائل است و عمل او را باطل نکند یکی از امور چهارگانه لازم می آید یا جهل خدا! یا عجز خدا! و با ظلم در افعال الله تعالی شأنه! و یا تساوی حق و باطل و خلل در نظام عالم! و همگی بدیهی البطلان و ضروری الفسادند و از این جهت است که میگوئیم هرگاه همچو کسی از راه تدویر ادعای نبوت نماید و پاره ای از خوارق عادات بآن اسبابی که دارد صادر سازد نه از جانب خدا بلکه باعانت همان اسباب بر خدا لازم است که او را متسکن نسازد و نگذارد که از دست او جاری شود یا کسی را بروی بگمارد که عمل او را باطل

نماید یا مثل آنرا بیاورد چنانکه حضرت موسی را گماشت که سحر سحره فرعون را باطل نمود .

مؤلف گوید : که قاعده کلیه و اصل صحیح در اثبات نبوت اینست و این قاعده تام است و کسی نمیتواند که آنرا رد نماید و مقدمات دلیلش همگی بحسب ماده و صورت بی‌عیب است و تا این قاعده در دست نباشد اثبات نبوت را نمیتوان نمود و با نقل هم موافق است در باب ۵ از کتاب اعمال از قول غمالائیل نام<sup>۱</sup> که شخص عاقل و مفتی و محترم بود در حق حواریین باین نحو رقم گردیده : ۳۴ اما شخص فریسی غمالائیل نام که مفتی و نزد تمام خلق محترم بود در مجلس برخاسته فرمود تا رسولان را ساعتی بیرون برند \* پس ایشانرا گفت ای مردمان اسرائیلی بر حذر باشید از آنچه میخواهید باین اشخاص بکنید \* زیرا قبل از این ایام نبود<sup>۲</sup> نامی برخاسته خود را شخصی می‌پنداشت و گروهی قریب بچهارصد نفر بدو کرویدند او کشته شد و متابینش نیز پراکنده و تلف شدند \* و بعد از او یهودای جلیلی<sup>۱</sup> در ایام اسم نویسی خروج کرد و جمعی را در عقب خود جذب نمود او نیز هلاک شد و همه تابعان او پراکنده شدند \* الان بشما می‌گویم از این مردم دست بردارید و ایشانرا واگذارید همانا اگر این رأی و عمل از انسان باشد خود هلاک گردد \* ولی اگر از خدا باشد نمیتواند آنرا بر طرف نمود مبادا معلوم شود که با خدا منازعه میکنید.

۱- عمالائیل یا غمالائیل نبیره هلیل از حاخامهای معروف اورشلیم بود که مدت ۳۲ سال ریاست مجلس را بعده داشت و پولس پیش او درس خوانده است. تلخیص از قاموس کتاب مقدس صفحه ۶۳۸ .

۲- یهودی شورش انگیزی بود یوسفون در ذیل آن اسم می‌نویسد در این ایام شخص مصلحی ظهور نموده کامیاب نگشت و در اواخر سلطنت هیرودیس ویرا بآتش سوختند .

۳- یهودای جلیلی در ایام اسم نویسی ( ۶ میلادی ) جمع بسیاری را فریفت و مدتی هم در عصیان خود کامیاب بود تا فرار کرد و هلاک شد. یوسفیس درباره اش می‌نویسد در جولان تولد یافت و دسته‌ای همچو دسته فریسیان تشکیل داد و طالب آزادی و عدم اطاعت از رومیان بود .

در آیه ۷ از زبور اول باین نحو مرقوم گشته : زیرا خداوند طریق عادلان را میداند ولی طریق کناه کاران هلاک خواهد شد .

آیه ۶ از مزبور ۵ باین نحو رقم گردیده : دروغگو یا نرا هلاک خواهی ساخت خداوند شخص خوبی و حيله کر را مکروه میدارد .

در مزبور ۳۳ باین نحو عیان و بیان گشته است : ۱۶ روی خداوند بسوی بدکار است تا ذکر ایشانرا از زمین منقطع سازد... ۲۱ شریبرا شرارت هلاک خواهد کرد و از دشمنان مرد صالح مؤاخذه خواهد شد .

در آیه ۲۰ از باب ۱۸ از توریة مثنی باین نحو رقم گردیده : و اما نبی که جسارت نموده با اسم من سخن گوید که بگفتنش امر فرموده ام یا با اسم خدایان غیر سخن گوید آن نبی البته کشته شود .  
و در قرآن مجید است .

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَثْوَابِ ۱۰ لَا أَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ۱۱ تَرَفَقْنَا مِنْهُ الْوَيْلُ ۱۲

یعنی و اگر افترا کند نبی کاذب و دروغ ببیند بر ما بعضی سخنانی را هر آنچه میگیریم از وی دست راست را پس میبریم از او رنگ دل او را که متصل است بگردن! این تصور هلاک اوست یعنی او را میگیرد بقدرت و میکشد .

پس تمامی اینکلمات در کمال صافی دلالت مینمایند که خداوند نبی کاذب و ساحر را متمکن نمیسازد از اظهار معجزات و خارق عادات در مقام تحدی بلکه او را میکشد و جمعیت او را پراکنده میسازد و ذکر او را از روی زمین برمیاندازد و طریق او را هلاک مینماید .

پس معلوم و مشخص گردید که مقصود جناب مسیح تحذیر از انبیای کذب بوده است نه انبیای صادق عقل و نقل در این باب توافق دارد و هر مضمونیکه مخالف عقل و نقل صریح باشد در نزد مسیحیین نیز واجب التأویل است اینستکه تمامی

۱- سوره حاقه ۷۹ : ۴۶ .



علماء صدور معجزه را در مقام تحدی از علامات صدق می‌دانند و مفسرین در تفسیر آیه که مورد آنرا ایراد نمود گویند که مقصود مسیح از انبیاء کذبه بوده است کیف لاو حال آنکه اگر چنین نباشد راه اثبات نبوت از برای ایشان مسدود است .

والحمد لله که در جواب این شبهه نیز نبوت حضرت رسول ثابت شد چه اگر آنجناب از انبیای کذبه بود موافق توریة و زیور و انجیل و قرآن خدا او را هلاک میساخت ! و جمعیت او را پراکنده مینمود ! و ذکر او را منقطع میفرمود ! رک دل او را قطع مینمود ! و آثاری از شرع و جمعیت او باقی نمیماند مانند تیودا و یهودای جلیلی و غیرهما از انبیای کذبه مثل مسیلمه کذابه<sup>۱</sup> و غیره و چون خداوند او را هلاک نساخت و ذکر او را منقطع ننمود بلکه او را نصرت فرمود و در حق او وعده داد .  
 وَاللّٰهُ يَصْمَكُ مِنَ النَّاسِ<sup>۲</sup> و بوعده خود وفا نمود و آنجناب بعد از تکمیل دین و تشیید قواعد شرع مبین در فراش خود سعیداً و شهیداً بعالم باقی ارتحال و برحمت حضرت ذوالجلال و اصل گشت صلوات الله علیه و آله .

### شبهه دیگر :

مسیحیین گویند شما مسلمین بنبوت جناب عیسی قائل میباشید و ما به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم قائل نیستیم پس بر شماست اثبات نبوت آنجناب . مؤلف حقیر گوید : که همین شبهه را جا پللیق بخدمت حضرت رضا (ع) عرض کرد و آنحضرت در جواب فرمودند که ما بعیسانی که تو اعتقاد داری قائل نیستیم زیرا که ما بعیسانی اعتقاد داریم که پیغمبر خدا بوده و بامت خود نصیحت و

۱- مکنی به (ابی المنذذ) در آخر عهد پیغمبر (ص) ادعای نبوت کرد و عده ای از مردم عامه بدو گرویدند و در روزگار خلافت ابوبکر بدست لشکر اسلام کشته شد و مسلمانان او را مسیلمه کذاب خوانند و در شعر مولوی بومسیلم آمده است .

شیر پشمین از برای کد کنند بومسیلم را لقب احمد کنند

۲- خدا ترا از شر مردم نکهمیدارد سوره مائده ۵ : ۶۷ .

وصیت فرمود که محمد صلی الله علیه و آله وسلم بعد از من خواهد آمد و آن پیغمبر خدا و خاتم انبیاست با و ایمان آورید .

و آن عیسائیکه تو میگوئی که از نبوت حضرت خاتم الانبیاء خبر نداد به نبوت او قائل نیستیم تو باید نبوت او را چون من قائل نیستم ثابت کنی جاثلیق دیگر جواب نگفت .

داعی گوید : از باطن آنجناب در کتاب تحفة الاریب فی الرد علی اهل الصلیب جواب دیگر گفته ام از جناب سلیمان و ملخص آن جواب اینست که ما مسلمین نبوت عیسی علیه السلام را از روی نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم قبول کرده ایم و نبوت عیسی را چون آنجناب قبول فرمود ما نیز قبول کردیم و بعد از اینکه آنجناب نبی نباشد و العیاذ بالله مرد کاذبی بود این سخن وی از آن قبیل خواهد بود . پس اگر اینمقوله اخبار متواتره و احادیث محفوفه بقراین قطعیه اثبات نبوت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را چنانچه خصم گوید ننمایند لابد باید ما از نبوت او بگذریم و بعد از گذشتن نبوت عیسی هم باطل خواهد بود پس مسلمین و یهود منکر نبوت عیسی خواهند بود باید نصرانی نبوت عیسی را ثابت کند و حال آنکه او را دلیلی بجز همان دلیل که اهل اسلام بدان متمسک شده بودند و شخص نصرانی میگفت که از آن کار سازی نمیشود نیست .

پس معلوم است که آن نیز از اثبات نبوت عیسی عاجز خواهد شد و بعینه یهود نیز بجهت اینکه زردشتیه و سایر مذاهب دیگر نیز نبوت موسی را قبول ندارند باید نبوت موسی را ثابت کند و بهمین بلیه گرفتار خواهد شد و هلم جراتا منتهی میشود بحضرت آدم که اول انبیاست و این برهمة عقلا معلوم است که باطل و فاسد است پس یقین است که این نوع اخبار مفید قطع و یقین میباشند و اثبات نبوت سید المرسلین و سایر انبیاء علیهم السلام بدان میشود و انکار منکر بمقتضای عقل سلیم مکایره است .

## فائدة :

در بیان اینکه امروز اثبات نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم از همه انبیاء آسانتر و بهتر است بلکه سایر انبیاء را راهی باثبات نبوت نیست مگر بتصدیق آنجناب بدانکه هنگام اثبات نبوت نبی زنده است یا نه اگر زنده است اثبات وعدم اثبات هر دو در کمال سهولتست چرا که از وی مطالبه معجزه خواهد شد اگر بر طبق دعوی اظهار معجزه نمود نبی است والا فلا .

و اگر در حیات نیست اگر پیغمبر ثابت النبوه سابق تصدیق نبوت او را بنحویکه قابل تشکیک نیست نموده بلا شبهه آن پیغمبر است خواه صدور معجزه از وی ثابت شود یا نه و اگر تصدیق ننموده یا نموده و مغیرین و محرفین تغییر داده اند و تحریف کرده اند طریق اثبات نبوت آن نبی بچند وجه است .

اول : استقامت میزان شریعت و بلندی معیار طریقت اوست با خلو آئین وی از لوازم فاسده و عقاید باطله مانند تثلیث و انقلاب نان تقدیس بجسد مسیح که عقل سلیم بالبداهة بیطلان هر دو حکم مینماید پس هر نبی که شرع اودارای اینگونه امور باشد یقیناً اونبی نیست .

دوم : نبوت صدور معجزه از آن هنگام ادعای نبوت و این بر دو قسم است .  
قسم اول : معجزه ایست که اختصاص بحیات نبی دارد مانند انقلاب عصا بحیة تسعی از موسی و احیای اموات از عیسی و شق قمر و تسبیح حجر و اطاعت شجر و مدر از محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم .

قسم دوم : معجزه ایست که بعد از ارتحال نبی باقی است مانند قرآن که خصم نیز معترف است صدور آن را از محمد صلی الله علیه وآله وسلم .

بعد از تقدیم مقدمات گوئیم که نبوت حضرت خاتم الانبیاء بهمه طرق ثابت و محقق است اما از بابت تصدین انبیای سالفه ثابت النبوة به نحو بست که تفصیل آن گذشت که همه انبیای ثابت النبوة بخصوص انبیای بنی اسرائیل از صحت نبوت

آنجناب خیر داده‌اند بطوریکه با وجود تغییر و تحریف در کتب سماویه قابل تشکیک نیست چنانچه بتفصیل و اجمال گذشت .

و اما استقامت میزان شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و برتری معیار طریقت آنجناب بر احدی از حکماء محققین و علمای را سخین مخفی و پوشیده نیست و اعتراض علمای پروتستنت بر شرع شریف آنجناب و شبهات ایشان از راه عداوت و عناد است ورد آنها در فصل دوم از همین باب عنقریب خواهد آمد انشاء الله از اینکه شریعت موسی (ع) ظاهر بحت است بنحویکه از بواطن ابداً در آن گفتگو نشده و طریقت عیسی باطن محض بود بحدیکه بالمره از حدود ظاهره بازمانده و با تمکن ظلمه و فسقه را از ظلم و تعدی باز نداشت بلکه نهیشان هم نفرمود چه صریح باب پنجم انجیل متی است : با شریک مقاومت نکنید بلکه هر که بر رخسار راست تو طپانچه زند دیگر را نیز بسوی او بگردان و اگر کسی خواهد با تو دعوی کند و پیراهنت بگیرد قبایت را بدو واگذار و هر گاه کسی مجبوراً تو را یکمیل راه ببرد دو میل همراه او برو<sup>۱</sup> و این ترخیص ظالم است در ظلم و ترغیب فاسق برفسق .

حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله جمع بین الظاهر و الباطن فرمود اول مردم را با کمسال ملائمت بشریعت اسلام خواند و ایشانرا با آیات ظاهره و معجزات باهره به خدا دعوت نمود و بعد از ملاحظه تمامی و انکار و عناد و حجود ایشانرا بحدود شرعیه مؤدب ساخت و با کفار معاند طریق مجاهده را پیش گرفت و از برای تطهیر ظاهر و باطن احکامی مقرر فرمود و بر احدی مخفی نیست که جمع به از فرق است و توجه بظاهر و باطن به از اکتفا بیکی است و اقامه حدود الهیه موجب نظام دنیا و آخرت است و تعطیل در آنها موجب اخلال نظام کل است و تمکین دادن ظلمه بر ظلم شرعاً و عرفاً قبیح است .

و از اینستکه یهود را معرفت بمبدء و معاد نیست و از حقایق امور باطنیه عاری

۱- باب مزبور : ۳۹-۴۲

و دقایق طریقت و سلوک را نمی‌فهمند و از عبادات اختراعیه ایشان بجز عناد و وجود اثری و ثمری حاصل نمیشود و اختلافاتی که با یکدیگر دارند همه بواسطه امور ظاهره است نه معارف حقه بلکه در میان ایشان از معارف مطلقاً نام‌نشان نیست. و همچنین نصاری در مسائل توحید و غیره حیاری گشته‌اند و عوام و خواص ایشان گمراه شده‌اند بعضی بحلول و برخی باتحاد و ابوت و بنوت و اتحاد ظاهر و مظهر و همه قائل بتثلیث گردیده‌اند و بمسائلی که همه کفر محض و زندقه است قائل شده‌اند و از وظایف ظواهر شرعیه بالمره خالی هستند و منکر ظواهر شرع گردیده‌اند بلکه عاملین بشرع را ملعون میدانند و مسائل باطنیه ایشان نیز مانند باطن خودشان خراب‌اند.

و اما در طریقه اسلام شرط است که طالب و سالک الی‌الله اولاً ظاهر خود را به آداب و نوامیس شرعیه مؤدب سازد و بقدر قوه در اوقات مخصوصه بوظایف عبادت پردازد و باطن خود را بحضور و توجه بمبداء مشغول گرداند و دقیقه‌ای از یاد خدا غافل نشود و حضور قلب را شرط قبولی عبادت میدانند و در هر حال باید بیاد خدا باشد و از ملاحظه خلق از خدا غافل نشود و در توجه بباطن تعطیل عالم ظاهر نکند.

الحاصل قرارداد طریقه اسلام بر اینست که باید ظاهر و باطن آدمی همگی مصروف خدمت پروردگار باشد و بلاشبهه اینطریقه اشرف طرق و بهترین سبل و موافق دلیل است پس سلوک لازم و اتباعش واجب است.

و اما بثبوت صدور معجزه از حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله با قطع نظر از معجزه باقیه آنجناب بجهت ثبوت شق قمر و تسبیح حجر و شکایت ناقه و تکلم بزغال مشویه و اطعام خلق کثیر بطعام قلیل و اخبار از امور غیبیه آتیه و تطابق خبر با مخبرعنه و امثال ذلك بهمان نوعی که یهود معجزات از موسی و نصاری از عیسی نقل مینمایند بی تفاوت و قول بفرق و اینکه شهود یهود و نصاری و نقله اخبار ایشان

همگی راستگو و از اسلام دروغگو بودند تحکم و مکابره صرفه و خلاف عقل سلیم است چه نقله اخبار اهل اسلام کمتر از نقله ایشان نیستند بل بمراتب ازیدند .

و از جناب عیسی جز چهار مورخ مجهول بنا بر قول اهل اسلام که اثبات این مرحله در باب اول مفصلاً و مدلاً گذشت و معلوم است بنا بر ادعای مسیحیین که صاحبان اناجیل اربعه باشند شخصی معتمدی احوالات و معجزات او را نقل نکرده و قول کل نصاری مستند بقول همان چهار نفر است و تواتر از قول چهار نفر ثابت نمیشود یقیناً پس معجزات حضرت مسیح بحد تواتر نرسیدند .

و از حضرت محمد صلی الله علیه و آله زیاده از صد هزار است چرا که ایام نبوت آنجناب زیاده از بیست سال شد و جمع کثیر و جم غفیر در عرض این مدت مشاهده معجزات نمودند و از برای ما نقل کردند و تا امروز بحمد الله تواتر منقطع نشده است بلکه در هر طبقه از طبقات زیاده بر صد هزار این معجزات را نقل نموده پدأ بید بمارسانیده اند.

علم بصدور معجزات از آنجناب مانند علم ماست بوجود بلدان بعیده که ندیده باشیم مثل چین و ژاپون چنانچه در وجود این بلاد شکی نداریم و حال آنکه ندیده ایم همچنین در صدور معجزات از آنحضرت .

و قول باینکه باید معجزات آن جناب حکماً در قرآن مشروح و مفصل باشد غلط و باطل است چرا که معجزات شخص را باید غیر نقل نماید نه خود شخص در کتابیکه از او صادر گردیده چنانچه معجزات جناب مسیح را حواریین و تابعین نقل نموده اند مانند مرقس و لوقا و همچنین معجزات حضرت رسول را حواریین آنجناب و تابعین و تابع التابعین نقل کرده اند.

مجملاً ایام نبوت حضرت عیسی سه سال و چیزی بود و در یکجا هم آرام نگرفت و کم کسی بخدمت میرسید حتی المقدور خود و معجزات و تعلیمات خود را از مردم پنهان می کرد چنانچه اناجیل شهادت میدهند و آنهائیکه همراه بودند مردمان

بفهم و بی مدرک بودند گاهی مرتد و گاهی مؤمن بودند وقتی که یهود او را گرفتند مجموع شاگردان فرار نموده او را در دست دشمن گذاشتند الا پطرس که بهتر و مهتر همه بود او هم از عقب راه میرفت و در اناجیل اربعه مسطور است یعنی در باب ۲۶ از متی و باب چهاردهم از مرقس و باب ۲۲ از لوقا و باب ۱۸ از یوحنا که پطرس سه مرتبه در همان شب عیسی را انکار کرد و تبری از آنجناب نمود بنا بر تصریح متی لعنتش کرد.

خود حضرت عیسی باو فرمود که تو امشب سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد گفت استغفر الله که من تو را انکار کنم این سخن هم در معنی تکذیب جناب مسیح بود و بنا بر تصریح آیه ۲۳ از باب ۱۶ از انجیل متی حضرت عیسی او را مسمی بشیطان نمود و از همان آیه معلوم میشود که عیسی را اضلال می کرد<sup>۱</sup> . در صورتیکه حال رئیس این باشد مرؤسین چه خواهند بود؟! .

و اینحرف که تابعین او بی فهم بودند و غالب فرمایشات مسیح ادرک نمی کردند و حال آنکه اغلب بیانات جناب مسیح با مثل بوده مسلم است و ذکر بعضی شواهدی که مقصود جناب عیسی را نمیفهمیدند در مقدمات باب سیم گذشت<sup>۲</sup> و مدت خدمت ایشان با این بی فهمی سه سال بوده کسیرا با این بیفهمی چه ترقی حاصل خواهد شد. اینست که در شب گرفتاری مسیح هر چه اصرار کرد که نماز بخوانید و نه خواهید اطاعت نکردند و در همان شب همه مرتد و متفرق گردیدند و قیام مسیح را تو ما<sup>۳</sup> که یکی

۱- اما او (عیسی) بر کشته پطرس را گفت دور شو از من ای شیطان زیرا که باعث لغزش من می باشی .

۲- شواهد این مطلب در جلد سوم کلیسا و ساختهای آن از صفحه ۱۸۴ تا ۲۳۴ آمده است.

۳- در یونانی او را ددیمس گویند یکی از حواریون عیسی بوده است (انجیل لوقا باب ۶ : ۱۴) محل تولد و چگونگی هدایت یافتن آن معلوم نیست از قرار معلوم مردی بوده دیر- باور تا مطالب را بچشم نمی دید باور نمی کرد و قیام حضرت مسیح را آنچنانکه مسیحیان نقل می کنند باور نکرده است (انجیل یوحنا باب ۱۹ : ۲۹) .

از دوازده بود باور نکرد و گفت تا بچشم خود نه بینم و دست بر پهلوی او نزنم قیام او را باور نخواهم کرد.

اشخاص دائم الحضور حالشان این بود تا بسایرین چه رسد که بعد از مدتی ایمان آوردند بخلاف تابعین حضرت رسول (ص) که در وقت تنگدستی و پریشانی و فقر و فاقه پروانه وار دور آن شمع راه هدایت را گرفته جان و مال خود را در راه او بذل و صرف کردند و با دشمنان او با عدم تمکن ظاهری مجاهده نموده و دین او را تقویت کردند و از کشته شدن در راه او پروا ننمودند پس بدیهی است که قوت ایمانشان زیاده و علمشان بمبدء و معاد بیشتر بوده پس چرا اعتماد بقول اینها نکنیم و بقول نقله معجزات عیسی حکماً باید قطع نمائیم؟! از کجا نقله معجزات حضرت رسول (ص) کاذب و نقله معجزات حضرت عیسی صادق بودند و حال آنکه رئیس ناقلین معجزات حضرت مسیح بنا بر تصریح خود جناب عیسی شیطان بوده و حال آنکه استناد این اناجیل باین اشخاص معلوم نیست بلکه عکس آن در باب اول از همین کتاب معلوم و مشخص گردید .

پس ترجیح با اهل اسلام است چنانچه دانستی بلی تفاوتی که هست باقطع نظر از مؤیداتی که سابق بر این نقل نمودیم اینست که نقل از یهود و نصاری دلالت میکند بر نبوت موسی و عیسی علیهما السلام در همان وقتی که معجزه از ایشان صادر شد تا زمانی که از دار دنیا رحلت فرمودند .

و اما بقای شریعت و نبوت: نبوت ایشان محتاجست بخبر متواتر دیگر و با تصدیق پیغمبری با اینکه شریعت و حکم نبوت ایشان تا وقت معلوم باقی است و چنین خبری بعد از ظهور حضرت رسول در دست ندارند استصحاب در اینجا حجت نباشد زیرا که معارض است با اخبار متواتره داله بر نبوت حضرت رسول (ص) و استصحاب تکافؤ و تقاوم با خبر واحد محفوف بقراین ندارد تا چه جای خبر متواتر و از اغلب اخبار توریة توقیت معلوم میشود و در اسباب و اعیاد تحریف کرده اند .



و اما معجزه باقیه: آن نیز در انبیای دیگر سوای حضرت رسول یافت نمیشود و احدی از ارباب ملل هم ادعای آنرا ننموده اند سوای اهل اسلام چه در قرآن تصریح شده که اگر جن وانس جمع شوند معادل يك سوره از قرآن را هرگز در هیچوقت الی قیام الساعه نتوانند آورد و آن با این که دال بر نفی تأیید است تعبیر کرده معلوم است که امروز نیز ایشان مثل آنرا نتوانند آورد و خصم که خود قبول دارد که حضرت رسول آنرا در معرض معارضه در آورده و احدی مانند آنرا نتوانست آورد و اگر مثل آنرا گفته بودند ایشانرا پادشاهان صاحب شوکت همیشه بوده و میباشد البته او را می فرستادند و باطل احتجاج مینمودند چه دواعی نقل بسیار و مقتضی آن موجود و موافق مفقود است .

پس معلوم است که از اتیان بمثل عاجز بودند و اگر مثل آنرا آورده اند خصم نشان دهد و اگر پیشینیان عاجز بوده اند حال بیاورند پس معلوم شد که نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله بهمه اقسام از دلیل ثابت و محقق است و از جناب موسی و عیسی و كذلك سایر انبیاء تا آدم علیه السلام هیچیک ثابت نیست و بدلیل نمیتواند ثابت نمود مگر اینکه کسی اقرار کند بنبوت حضرت محمد و آنجناب شهادت بدهد بر نبوت ایشان تا وقت مخصوصی .

پس ثبوت نبوت سایر انبیاء امروز موقوف بثبوت نبوت آنحضرتست .  
و اما ثبوت نبوت آنجناب توفیقی بر نبوت ایشان ندارد تواتر توریة و انجیل و معجزات موسی و عیسی و سایر انبیاء یقیناً منقطع گردیده است بهمان ادله ای که در باب اول و دوم گذشت الحمد لله علی ظهور الحجة .

در بیان احکام گذشت و در فصل دوم از همین باب خواهد آمد که لوازم فساد در مذهب یهود و نصاری بسیارند و تدین بآنها خلاف مقتضای عقل است و نقله اخبار و معجزات حضرت عیسی بر فرض صحت استناد اناجیل بیش از چهار نفر نیست و بلاشبهه بقول چهار نفر مورخ اکتفا نمیتوان نمود پس لازم است که اقرار بنبوت

محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بنمایند تا اقرارشان به نبوت انبیاء راهی داشته باشد و اعتقادات موافق ضابطه دلیل صحیح گردد .

همینقدرها که نگاشته شد از برای لیب مصنف کافی است و بعضی بشارتها در باب امامت انشاء الله تعالی خواهد آمد و بهتر اینکه ابن خاتمه را بمعجزات بدن شریف حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم ختم نمائیم و آن بیست و چهار معجزه است:

#### معجزه اول :

آنکه پیوسته نور از جبین نورانش ساطع بود و چون ماه شمع جبین مبین آن معدن انوار بر در و دیوار می تابید و گاه دست مبارک را بلند میکرد انگشتان منورش مانند شمع روشنائی میداد .

#### معجزه دوم :

بوی خوش آنجناب بود چنانچه هر وقت آنحضرت از راهی میگذشت تا دو روز و زیاده هر که از آن راه میرفت میدانست که آنحضرت از آن راه رفته است از عطر او و از عرق آنسرور جمع میکردند بهترین عطرها بود و داخل عطرها دیگر میکردند و دلو آبی در نزد آنحضرت آوردند کفی آب در دهان مبارک کرد و مضمضه نمود و در دلو ریخت آب آن از مشک خوشبو تر شد .

#### معجزه سوم :

آنکه چون در آفتاب می ایستاد و یا راه میرفت او را سایه نبود .

#### معجزه چهارم :

آنکه آنحضرت با هر که راه میرفت هر چند او بلندتر بود حضرت يك سر و گردن از او بلندتر مینمود .

## معجزه پنجم :

آنکه پیوسته ابر در آفتاب بر سرش سایه می افکند و با او حرکت می‌کند مگر در وقتیکه اراده آنحضرت بخلاف آن علاقه میگرفت از برای اظهار معجزه اینک سایه ندارد .

## معجزه ششم :

آنکه مرغی از بالای سر مبارکش پرواز نمی‌کرد و جانوری مانند مگس و پشه و غیر آنها بر آنحضرت نمی‌نشست .

## معجزه هفتم :

آنکه از عقب میدید چنانکه از پیش رو میدید .

## معجزه هشتم :

آنکه خواب و بیداری آنحضرت یکسان بود و خواب قوای او را از ادراک معطل نمی‌کرد و سخن ملائکه را می‌شنید و ملائکه را میدید بخلاف دیگران و هر چه در خاطر خطور میکرد میدانست .

## معجزه نهم :

آنکه هرگز بوی بد بمشام آنحضرت نمیرسید .

## معجزه دهم :

آنکه آب دهن بهر چاهی می افکند در آن برکت بهم میرسد و بر آب میشد و بهر صاحب دردی که می‌مالید شفا می‌یافت و دست مبارک بهر طعامی که میرسانید در آن برکت بهم میرسد و از طعام قلیل جماعت کثیر را سیر میکرد چنانچه از بزغاله و یک صاع جو جابر هفتصد نفر بل ازید را سیر کرد .

معجزه یازدهم :

آنکه جمیع لغتها را می فهمید و بجمیع لغات سخن میگفت .

معجزه دوازدهم :

آنکه در محاسن شریفش هفده موی سفید بهم رسیده بود که مانند آفتاب می درخشید .

معجزه سیزدهم :

مهربوت بر پشت مبارکش جا گرفته بود و نور آن بر نور آفتاب زیادتی میکرد .

معجزه چهاردهم :

آنکه آب از میان انگشتان مبارکش جاری شد بقدری که جماعت کثیری سیراب شدند .

معجزه پانزدهم :

آنکه با اشاره انگشت ماه را بدو نیم کرد .

معجزه شانزدهم :

آنکه سنگریزه در دست حق پرستش تسبیح می گفت و مردم می شنیدند .

معجزه هفدهم :

آنکه ختنه کرده و ناف بریده و پاك از آلابش خون و غیره متولد شد و در وقت ولادت از پا بزیر آمد نه از سر و چون بزمین آمد بوئی بهتر از بوی مشک از او لایح و فاتح گردید و جهانرا معطر کرد پس روی بکعبه بسجده افتاد چون سراز سجده برداشت دست بسوی آسمان بلند کرد و اقرار نمود بوحدانیت حق تعالی و برسالت خود پس نوری از او ساطع گردید که مشرق و مغرب عالم را روشن گردانید .

معجزه هجدهم :

آنکه هرگز محتمل نشد و خواب شیطانی ندید .

معجزه نوزدهم :

آنکه فضله‌ای که از آنحضرت جدا میشد بوی مشک از آن می‌آمد و کسی آنرا نمی‌دید بلکه زمین مأمور بود که آنرا فرو برد .

معجزه بیستم :

آنکه هر چارپائی که آنحضرت بر آن سوار میشد رهوار میشد و پیر نمیشد.

معجزه بیست و یکم :

آنکه در قوه کسی به آنحضرت مقاومت نمیتوانست کرد .

معجزه بیست و دوم :

آنکه جمیع مخلوقات رعایت حرمت آنحضرت را میکردند و برهرسنگ و درخت که میگذاشت خم میشدند از برای تعظیم و بر آنحضرت سلام میکردند.

معجزه بیست و سوم :

آنکه بر زمین نرم راه میرفت جای پایش نمیماند و گاه بر سنگ سخت راه میرفت و اثر پایش میماند .

معجزه بیست و چهارم :

آنکه حق تعالی از آنحضرت مهابتی در دلها افکنده بود که بآن تواضع و شکستگی و شفقت و مرحمت که داشت کسی بر روی مبارکش نظر نمیتوانست کرد و هرگاه کافر و منافقی که آنحضرت را میدید از بیم برخورد میارزید و از دوماه راه رعب او در دلهای کافران اثر میکرد .

بدانکه : ما دو عالم داریم : عالم تکوین و عالم تشریح .

و اما عالم تکوین پس آن شش مرتبه دارد : اول نطفه . دوم علقه . سوم مضغه

چهارم عظام . پنجم اکتساع لحم بر عظام . ششم ثیلاج روح قال الله عزوجل :

وَلَمَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ۖ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً ۖ فَرَكْرَكًا ۖ ﴿٢٣﴾ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً ۖ عَلَقَةً عَسَلَةً ۖ مَضْغَةً ۖ فَخَلَقْنَا الْمَضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ۖ ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ ۙ

حاصل مفاد بفارسی اینکه : بدرستی که آفریدیم ما آدم را ازخالصه و نقاؤه

بیرون کشیده شده از گل ( مراد آدم البشر است ) پس گردانیدیم نسل آدم را از نطفه

( یعنی آفریدیم ذریه او را از آب منی ) نطفه قرار گرفت در قرارگاه استوار ( یعنی رحم

که محفوظ ازضعف ماسکه میباشد ) پس گردانیدیم آن نطفه سفید را بعد از اربعین

پاره ای خون سرخ بسته تا مدت چهل روز پس گردانیدیم آن خون بسته را گوشتی

که یکبار بجوانید چهل روز دیگر پس ساختیم آن گوشت را استخوان تا اینکه محکم

گردانیم آنرا بعد از سه اربعین پس پوشانیدیم استخوانها را گوشتی ( یعنی بر آن

استخوانها رو یا نیدیم بعد از رستن عرق و اعصاب بر آن ) پس بیافریدیم او را آفریدن

دیگر در شکم مادر یعنی روح در او دمیدیم تازه شد بعد از اینکه جماد و مرده بود .

پس آیه مبارکه صریح است در اینکه عوالم و انتقالات ذریه آدم دارای شش

مرتبه میباشد بهمانطوری که ما گفتیم و بر عاقل پوشیده نیست که عوالم و مراتب

پنجگانه اول مقدمه از برای عالم ششم میباشد که عالم ایلاج روح است یعنی حلول

روح در بدن انسانی چه تا روح در انسان حلول نکند جماد و مرده میباشد و مخاطب

بخطاب تکلیف نیست چرا که مرده است .<sup>۲</sup>

۱- سوره مؤمنون ۲۳ : ۱۲ - ۱۴ .

۲- تعداد زیادی ا- پرم مرد ( نطفه ) تخمک زن را احاطه می کنند تنها یکی از آنها وارد

تخمک می گردد و عمل لقاح صورت می پذیرد . بلافاصله سطح و تیلوس در پیرامون تخمک

پرده ای ایجاد می کند و بدینوسیله از داخل شدن سایر اسپرمها جلو گیری میشود سپس دو هفته

واما عالم تشریح آنهم شش مرتبه دارد :

اول : شرع شریف حضرت آدم علیه السلام .

دوم : شرع حضرت نوح علیه السلام .

سیم : شرع حضرت ابراهیم علیه السلام :

چهارم : شرع جناب موسی علیه السلام .

پنجم : شرع جناب عیسی علیه السلام .

ششم : شرع شریف حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی علیه و آله سلام الله و در عالم تشریح هر ثانی ناسخ اول میباشد شرع حضرت آدم ممتد بود تا ظهور شرع حضرت نوح و بسبب ظهور شرع حضرت نوح (ع) شرع حضرت آدم منسوخ گردید و هكذا شرع ابراهیم ناسخ شرع نوح علیه السلام است و همچنین شرع جناب ابراهیم منسوخ گردید بسبب ظهور شرع موسی و شرع موسی منسوخ شد بسبب ظهور شرع عیسی و شرع حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نیز شرع عیسی را نسخ نمود .

و مسئله نسخ در باب چهارم از همین کتاب بما لامزید علیه گذشت در اینموضع نیز بنحو اشاره گوئیم : در آیه ۲۹ باب اول کتاب موسی مرقوم گردیده که خدا محض ثمرات و سبزیات را برای طعام بآدم و ذریه او حلال کرده بود تا طوفان که

→ (نروماده) بهم می پیوندند و کروموزم یا ژنهای ناقص آنها باهم آمیخته شده سلول اولیه جنین را تشکیل می دهند و مرحله آبستنی (نطفه) آغاز میگردد... آخر هفته دوم جنین به اندازه دو میلیمتر و پایان هفته چهارم به اندازه یکسانتیمتر (علقه) است و در اواخر ماه دوم (بعد از چهل روز اول) تقریباً شکل آدمی بخود میگیرد (مضغه) و در پایان ماه سوم (چهل روز سوم) نقاط استخوانی ظاهر میگردد (عظام) و در چهار ماهگی تمام دستگاههای جنین تشکیل شده و بدن با پوست خیلی نازکی پوشیده می شود (اکتساء لحم) آخر ماه پنجم حرکات بچه کامل میگردد که آنرا ایلاج روح گویند. اقتباس از فیز یولوژی و مکانیسم زایمان طبیعی دکتر میرفخرائی ج ۱ : ۴۶ تا ۵۸ .

در سال هزار و ششصد و پنجاه و ششم خلقت عالم اتفاق افتاد بنا بر اعتقاد اهل کتاب لیکن بعد از طوفان گوشت حیوانات را نیز برای خوردن حلال ساخت از قراری که در آیه ۳ باب ۹ کتاب اول موسی مسطور است: که هر چه متحرك و زنده باشد برای طعام از آن شما باشد چنانچه سبزی نوری همه را بشما بخشیدم .

در شرایع قبل ختنه معمول نبود و در شرع ابراهیم مأمور بختنه شد و در شرایع قبل تزویج عمه جایز بود لذا عمران پدر موسی یوحنا عمه خود را تزویج نمود و در شرع موسی تزویج عمه حرام شد چنانچه در باب نسخ سبق ذکر یافت و در شرع نوح تمامی حیوانات حلال بودند و در شرع موسی بعضی از آنها حلال و بعضی حرام شدند و در شرع موسی تطلیق زوجه بهر علت جایز بود و در شرع عیسی جایز نیست مگر بعلت زنا و تمامی این مسائل در باب چهارم مفصلاً و مدلالاً مذکور گردیدند .

و در عالم تکوین بعرض رسانیدیم که پنج عالم اول مقدمه هستند از برای عالم ششم که عالم تیلاج روح است و همچنین در عالم تشریح پنج شرع اول که اشاره بآنها شد مقدمه هستند از برای شرع ششم که آنها بمنزله جسمند و این شرع شریف مصطفوی بمنزله روح است لهذا تمامی انبیاء ظهور این شرع را خبر دادند اگر چه در عالم خود روحانیت داشتند و کامل بودند و عاملین به آنها از اهل نجاتند ولیکن بالنسبه باین شرع بمنزله جسمند و چون بدن زوال پذیر است لهذا آنها منسوخ گردیدند و از برای روح زوال نمیباشد لهذا شرع شریف حضرت خاتم الانبیاء (ص) منسوخ نمیشود . لایاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه<sup>۱</sup> حلال محمد حلال الی یوم القیمه و حرامه حرام الی یوم القیمه .

پس معلوم و مشخص گردید که شرع شریف حضرت خاتم الانبیاء روح است

و شرایع قبل جسم و جسم حیات ندارد مگر بروح .

۱- اقتباس از سوره فصلت ۴۱ : ۴۲ .



الحاصل : از این تقریرات معلوم و مشخص گردید که نبوت حضرت ختمی مرتبت بجمیع طرق از طرق عقلیه و نقلیه ثابت و محقق است بطوریکه بهیچوجه من الوجوه قابل شك و شبهه نیست پس اصحاب عقل ادله عقلیه را بکار برده و متابعت نمایند و بآن حضرت ایمان بیاورند و اصحاب نقل نقل را .

و چون از مراتب مسطوره فراغت و اتمام حاصل آمد بحمد الله اکنون بی تأمل و توقف شروع میکنیم بدفع و رفع مطاعن قسیسین و مسیحیین در فصل مستقل علیحده و بعد بیان میکنیم محسنات اسلامیه را چنانکه در اول این فصل بطبیعیین وعده دادیم و در همه احوال توفیق از خدا میخواهیم و استعانت از او میجوئیم لانه خیر معین .  
 اللهم يا ارحم الراحمين اسئلك ان توفقني بتوفيقك الخاصة و تحفظني من الخطاء والسهو والنسيان .

پس میگوئیم :

## فصل دوم

### در دفع مظان قسیمین و مسیحیین

بدان ايدك الله تعالى في الدارين كه مسيحين ادعائمينمايند كه انبياء عليهم السلام معصومند در تبليغ وحى و اداى رسالت فقط خواه تبليغ بعنوان تحرير باشد يا تقرير و اما در غير تبليغ رسالت معصوم نيستند قبل از نبوت و نه بعد از آن و از ايشان بعد از نبوت جميع ذنوب و عصيان قصداً و عمداً صادر ميشود تا چه برسد بخطا و نسيان پس صادر ميشود از انبياء عليهم السلام بنا بر اعتقاد اهل كتاب زنا با محارم خود فضلاً عن الاجنبيات .

و همچنين مرتكب ميشوند انبياء بعبادت اوئان و بناى معابد از براى ايشان هيچ پيغمبرى نيست در نزد اهل كتاب از ابراهيم تا يحيى عليهمما السلام كه زانى و يا ولد الزنا نباشد .

نعوذ بالله از امثال اين عقايد در حق انبياء عليهم السلام و تو دانستی در باب اول و دوم از همين كتاب كه ادعائى عصمت در حق انبياء در تبليغ رسالت و اداى نبوت

ادعای باطلی است اصلی ندارد بنا بر اصول فاسده ايشان و اين ادعا از اهل كتاب  
از برای تغليط عوام است و الا اصلی ندارد .

پس مطاعن ايشان در حق محمد المصطفى صلى الله عليه وآله وسلم در بعضی  
اموری که آنها را خطا میدانند در زعم فاسد خود قدحی و عیبی به نبوت آن بزرگوار  
نمیرساند بنا بر اصول فاسده ايشان .

پس ذکر مطاعن آن بزرگوار علتی و جهتی ندارد مگر عناد و ابن حقیر اگر چه  
مکروه میدانم اینکه نقل نمایم ذنوب و خطاهای انبیا را و کفریات و مفتریات بر  
ايشان را از کتب مقدسه اهل کتاب ولو الزاماً نه اعتقاداً حاشا و کلا که این حقیر چنین  
اعتقادی داشته باشم لیکن چون دیدم که علمای مسیحیه اطالۀ لسان و زبان درازی نموده  
و سوء ادب مینمایند در حق خاتم الانبیا محمد مصطفی صلى الله عليه وآله وسلم  
در امورات خفیه جزئیۀ و خردل را جیل مینمایند از برای تغليط عوام که وقوفی و  
اطلاعی از کتابهای ايشان ندارند و مظنه وقوع در اشتباه بود بسبب تقریرات و  
تحریرات باطله ايشان لهذا بعضی از آن نسبتهایی که به پیغمبران داده اند باقتضای  
ضرورت الزاماً نقل مینمایم و به هزار زبان استغفار و تبری مینمایم از اعتقاد به آنها  
و نقل آنها نیست مگر نقل کلمات کفر و نقل کفر هم کفر نیست .

نمی بینی که خداوند عالم کفر اکثر کفار را در قرآن نقل کرده است و همچنین  
پیغمبر و امامان صلوات الله عليهم اجمعین کفر مردم را نقل می فرمودند و مقدم نمودم  
نقل اینها را بر نقل مطاعن ايشان در حق محمد صلى الله عليه وآله وسلم و جواب از آنها .  
بدانکه : قسینس و لیم اسمت که از علمای پروتستنت است کتابی نوشته است

و او را مسمی نموده است بطریق الاولیاء و در سنه ۱۸۴۸ از میلاد آن کتاب بطبع  
رسیده است و در آن کتاب احوالات انبیا را از آدم تا یعقوب علیهما السلام نوشته  
است و همه تحریرات او از سفر تکوین تورات و تفاسیر معتبره در نزد علمای پروتستنت  
نقل شده است و در بعضی مواضع از آن کتاب بعضی چیزها را نقل خواهم نمود .

## شاهد اول :

قصهٔ آدم صغی علیه السلام است در نزد اهل کتاب مشهور و در باب ۳ از سفر تکوین مسطور است و ایشان اعتراف مینمایند که آدم علیه السلام عمداً گناه کرد و اعتراف بذنب خود هم ننمود و بطوری بزرگ میدانند گناه حضرت آدم را که قابل بخشش هم نیست مگر بمقتولیت و مصلوبیت حضرت مسیح علیه السلام و توبهٔ او هم در نزد ایشان تا آخر حیات ثابت نشده است .

در صفحهٔ ۲۳ از طریق الاولیاء قسیس ولیم اسمت گوید و اسفا که توبهٔ آدم ثابت نشده است و در تمامی عمرش یکمرتبه هم استغفار ننمود<sup>۱</sup> .

## شاهد دوم :

در آیهٔ ۱۸ از باب ۸ از سفر تکوین باین نحو رقم شده است : و پسران نوح که از کشتی بیرون آمدند سام و حام و یافت اند و حام پدر کنعانست \* و نوح آغاز فلاحت زمین کرده تا کستانی غرس کرد \* و شراب خورده مست شد و در میان چادرش بی ستر بود \* و حام پدر کنعان برهنگی پدرش را دید و بدو برادرش در بیرون خبر داد \* و سام و یافت بالاپوشی گرفته بردوش هردو خود گذاشته و بعقب رفته برهنگی پدر خودشانرا مستور کردند و روی خودشان بعقب بود برهنگی پدرشانرا ندیدند \* و نوح از سکر خود بیدار شد و آنچه پسر کوچکش باو کرده بود فهمید \* و گفت که کنعان ملعون باشد و برادرانش را بندهٔ بندکان باشد انتهى . پس در این فقرات تصریح شده است که نوح علیه السلام شرب خمر نموده و مست شد و از شدت مستی عربان و منکشف العوره گردید عجب اینکه مذنب بسبب نگاه بعورت پدر حام بوده که پدر کنعانست و آنی که معاقب به لعنت شد پسر

۱- از این جهت است که اولاد آدم را گناهکار ذاتی میدانند و معتقدند مادامی که بشر تولد جدید پیدا نکند از گناه ذاتی و ارثی رهائی نخواهد یافت .

حام کنعان بوده است از پسر مواخذہ شد بسبب گناه پدر بخلاف عدل!  
در آیه ۲۰ از باب ۱۸ از کتاب حزقیال باین نحو رقم شده است: جانی که  
گناه می‌ورزد خواهد مرد پسر بارگناه پدر را نخواهد کشید و پدر بار گناه پسر را  
نخواهد کشید صداقت صدیق بر او خواهد بود و شرارت شریر هم بر او خواهد بود  
انتہی .

و هر گاه فرض شود که بار گناه پدر را پسر باید بکشد برخلاف عدالت  
تخصیص کنعان وجهی ندارد زیرا که حام چهار پسر دارد: کوش، مصرئیم، فوط  
و کنعان چنانچه در آیه ۶ از باب ۱۰ از سفر تکوین مرقوم شده است .

حکایت مناسبی بخاطر م آمد: سید نعمت‌الله جزایری<sup>۱</sup> و حاجی ملااحمد نراقی<sup>۲</sup>  
اعلی‌الله مقامهما در زهرالربیع و خزاین حکایت مفصلی از تاجری نقل مینمایند که  
در شهر حصه واقع شده است و در آخر آن حکایت نوشته‌اند که تاجر گفت رفتم  
بخانه حاکم بلده مذکور دیدم نعلبندی را حاضر کردند و حاکم حکم نمود که یک  
چشمش را قلع نمایند و هر چه بیچاره نعلبند فریاد میکند من تقصیری ندارم کسی  
گوش نمیکند و بالاخره یک چشم او را کردند تاجر گوید که من از حاکم پرسیدم که  
این چه تقصیری کرده بود گفت تقصیری نداشت ولیکن ما در این شهر خیاطی داریم

- ۱- سید نعمت‌الله بن عبدالله جزایری معروف به شوشتری با رنج فراوان تحصیل کرده است  
گویند چون پول تهیه چراغ نداشت در روشنائی ماه مطالبه می‌کرد. در سال ۱۰۵۰ هجری  
در قریه صباغیه جزائر متولد و در ۲۴ شوال ۱۱۱۲ در قریه جایدرد وفات یافته است  
کتابهای چندی بزبان عربی نگاشته است از جمله زهرالربیع در ادبیات است که بچاپ رسیده است.
- ۲- ملااحمد نراقی کاشانی متخلص به صفائی عالم، عابد، فاضل، فقیه، نبیه، شاعر و ادیب  
و استاد مرحوم شیخ مرتضی انصاری بود در حدود سال ۱۲۴۴ ق در نراق وفات یافت .  
جنازه اش را بنجف اشرف حمل کرده و در صحن مطهر پشت سر حضرت بخاک سپردند  
کتابهای متعددی برشته تحریر آورده از جمله خزائن است که بصورت کشکول نگارش یافته  
و مکرر چاپ رسیده است و قطع وزیری آن به ۴۹۶ صفحه میرسد. مؤلفین کتب چاپی.

وبك نعلبندى و آن خياط چشم يکيرا کور کرده بود عوض خياط حکم کردم چشم نعلبند را کور کنند زیرا که خياط دو چشم لازم دارد وليکن از برای نعلبند يکچشم بس است تاجر گويد من گفتم خدا شما را عمر بدهد باين عدالتی که داريد! حکم اينحا کم موافق توریة است .

### شاهد سيم :

در صفحه ۷۴ از طريق الاولياء در حال ابراهيم عليه السلام باين نحو رقم شده است : حال ابراهيم تا هفتاد سال از عمرش گذشته معلوم نيست و درميان بت پرستان تربيت يافت و اکثراً عمر او درميان بت پرستان گذشت و معلوم ميشود که ابوین او خدای برحق را نميشناختند و احتمال ميرود که ابراهيم هم عابد صنم بوده است مادامیکه خدا از برای او ظاهر نشده بود پس از آن خدا از برای او ظاهر شد و او را از اينای زمان انتخاب فرمود و از برای خود او را بنده خالص قرارداد انهي .

پس از اين عبارت ظاهر ميشود که مفسسون در نزد مسيحيان اينکه ابراهيم عليه السلام تا هشتاد سال از عمرش گذشته عابد صنم بود .

مؤلف گويد : عابد صنم بودن ابراهيم عليه السلام قريب اليقين است نظر باصول ايشان زیرا که اهل عالم در آنوقت و ثنی بودند در نزد اهل کتاب و حضرت خليل هم در ميان ايشان تربيت يافت و ابوین او هم از عباد صنم بودند علی قولهم

۱- جد اعلاى بنی اسرائیل و عرب مستعربه و انبيای يهود بود پسر تارح یا تارخ یا ترح است که در اسلام پسر خوانده آذربت تراش معرفی شده است .

وی ۲۰۰ سال پیش از ميلاد در د اردن، بدنيا آمد ابراهيم مردم را بخدای يگانه دعوت کرد و فرمود فرمان داد آتشی بزرگ افروختند و او را در آتش افکندند ولی آتش بر او سرد و سلامت شد، ابراهيم در صد و بيست سالگی بهختان خویش مامور شد و خانه کعبه ساخته اوست وی در صد و هفتاد سالگی در گذشت او را دو پسر بود ۱- اسحاق از ساره پدر بنی اسرائيل .

۲- اسماعيل از هاجر جد اعلاى عرب عدناني .

و خدا هم از برای او ظاهر نشده بود تا آنوقت وعصمت از عبادت صنم شرط نیست در نزد اهل کتاب بعد از نبوت فضلا از اینکه شرط باشد قبل از نبوت .  
این بود حال اب الانبیاء تا هفتاد سال از عمرش گذشته پس بشنو حال او را بعد از نبوت بنا بر قول ایشان .

## شاهد چهارم :

در آیه ۱۱ از باب ۱۲ از سفر تکوین در حق ابراهیم خلیل علیه السلام باین نحو ترقیم یافته است : و واقع شد در هنگامیکه نزدیک شد که بمصر داخل شود بزنی خود ساری گفت که اینک البته میدانم که تو زن خوش منظری \* و احتمال دارد که مصریان هنگام دیدنت بگویند که این زن اوست و مرا خواهند کشت و تو را زنده نگاه خواهند داشت \* تمنا اینکه بکوئی که تو خواهر منی تا اینکه بسبب تو بمن نیکی بشود و جانم بسبب تو زنده ماند .

از آیات مرقومات معلوم میشود که سبب کذب مجرد خوف نبوده است بلکه رجای حصول خیر هم منظور بوده بلکه حصول خیر در نظرش اقوی بود لذلك حصول خیر را مقدم نمود و فرمود تا اینکه بسبب تو بمن نیکی بشود و جانم بسبب تو زنده بماند و خیر هم از برای او حاصل شد از جنبه ساری چنانچه در آیه ۱۶ از همین باب مسطور است و عبارت آیه ۱۶ اینست : و ابرام را بر خاطر او احسان نمود الخ .  
علاوه خوف ابراهیم از قتل مجرد وهم بوده است بخصوص در صورتیکه راضی بشود بترك ساری پس در اینصورت خوف او اصلا وجهی ندارد .  
عاقل چگونه تجویز مینماید که ابراهیم علیه السلام حرم خود را ترك نماید و او را تسلیم بدست کفار بفرماید؟! محاربه و مقاتله از جهة او ننماید و هر کسی فی الجمله غیرتی داشته باشد باین عمل راضی نمیشود تا چه برسد با ابراهیم غیور .

## شاهد پنجم :

در آیه اول از باب ۲۰ از سفر تکوین باین نحو بیان و عیان گشته است : پس ابراهیم از آنجا بزمین جنوب کوچید و در میان قادیش و شورساکن شده در کوار<sup>۱</sup> اقامت نمود \* و ابراهیم در حق زن خود ساری گفت که خواهر منست و ابی ملک سلطان کرار فرستاده ساری را گرفت \* اما خدا برویای شب بر ابی ملک آمده و پرا گفت که اینک بسبب زنی که گرفته‌ای میمیری زیرا که زن شوهر دار است \* و ابی ملک باونزدیکی ننموده بود و گفت که ای خداوند آیا قوم صدیق را خواهی کشت \* آیا بمن تکفرت که خواهر منست و آن زن نیز گفت برادر منست بقلب سلیم خود و پاک دست خود این کار را کردم .

ابراهیم و ساری در مرتبه ثانیه در اینجا دروغ گفتند و شاید سبب قوی در اینجا هم غیر از خوف باشد و حصول منفعت کلی هم حاصل شد از اینجهت چنانچه در آیه ۱۴ و ۱۵ از همین باب مرقوم شده است و آیه اینست : پس ابی ملک کوسفندان و کاوان و بندکان و کنیزکانرا گرفته با ابراهیم داد و زنش ساری را باو باز فرستاد .  
با قطع نظر از همه اینها باز میتوانیم بگوئیم زمانیکه ابراهیم راضی بشود بتسلیم زنش بدست کفار بدون مقاتلت خوف وجهی ندارد .

## شاهد ششم :

در صفحه ۹۹ از طریق الاولیاء باین نحو رقم شده است : شساید ابراهیم زمانیکه انکار کرد زوجیه ساری را در مرتبه اولی عزم کرده باشد در قلب خود که مثل اینمعصیت از او دوباره صادر نشود لیکن بسبب غفلت دوباره در شبکه شیطان

۱- گوار یا جرار شهری بود از شهرهای معروف فلسطینیان که در جنوب شرقی غزه بین قادش و شور واقع بود ، دور نیست که همان مکانی باشد که الان به خرابه‌ام جرار معروف است لکن محل آن از روی یقین قطعی معلوم نیست . قاموس کتاب تقدس ص ۲۸۴ .



سابق واقع گردید انتهی .

و در صفحه ۹۲ و ۹۳ از طریق الاولیاء مذکور است که ممکن نیست اینکه ابراهیم غیر مذنب باشد در نکاح و تزویج هاجر زیرا که قول مسیحرا که در انجیل مکتوبست خوب میدانست که فرمودند در جواب فریسیان مگر نخواهید که خالق در ابتدا ایشانرا مرد وزن آفرید و گفت از اینجهت مرد پدر و مادر خود را رها کرده بزین خویش به پیوند و هر دو یکتا شوند انتهی .

بدانکه قول مذکور که از انجیل نقل شد در آیه ۴ و ۵ از باب ۱۹ از انجیل متی مذکور است .

و چون جناب هاجر جدۀ خاتم الانبیاست بجهة عنادیکه بآنحضرت دارند این نسبت را بجناب ابراهیم و هاجر داده اند پس ما هم الزاماً میگوئیم چنانچه ممکن نیست در نکاح هاجر غیر مذنب باشد و همچنین در نکاح ساری ممکن نیست که غیر مذنب باشد چنانچه قول عیسی را خوب میدانست قول موسی را که در آیه ۹ از باب ۱۸ از سفر اخبار مسطور است نیز خوب میدانست که فرمود عورت خواهر خود را چه دختر پدرت و چه دختر مادرت خواه در خانه زائیده شود خواه در بیرون زائیده شود کشف عورت آنها مکن .

همچنین قول دیگر موسی را خوب میدانست که در آیه ۱۷ از باب ۲۰ از سفر مذکور باین نحو مسطور است : اگر کسی خواهر خود دختر پدرش و یا دختر مادرش را گرفته عورت او را به بیند و هم آن زن عورت او را به بیند فجور است در پیش چشم قوم منقطع شود چونکه کشف عورت خواهر خود کرده است بارگناه خود را بکشد .

و همچنین قول سیم موسی را هم خوب میدانست که در آیه ۲۲ از باب ۲۷ از توریۀ مثنی فرمود: لعنت بر کسیکه با خواهر خود چه دختر پدر و چه دختر مادرش بخوابد چنانچه در باب چهارم از همین کتاب دانستی و مثل این نکاح مساوی زناست

در نزد علمای پروتستنت .

پس از این قول لازم می‌آید که ابراهیم علیه السلام زانی باشد قبل از نبوت و بعد از آن و اولاد او که از ساری بودند تمام ولدالزنا باشند و اگر تجویز نمایند نکاح خواهر خود را در شریعت ابراهیم تعدد نکاح هم جایز خواهد بود در آن شرع پس اعتراضی نیست بر ابراهیم نه باعتبار نکاح هاجر و نه باعتبار نکاح ساری .  
و حق اینست در نزد این حقیر و در نزد جمیع علمای اهل اسلام ولیکن بنا بر اصول فاسده مسیحیین لازم می‌آید که این پیغمبر که پدر پیغمبرانست چنانچه کاذب بود از اول عمر تا آخر عمر زانی هم باشد نمیدانم خلعت خلعت را از زنا پیدا کرد یا از کذب ! نعوذ بالله از امثال این مزخرفات که لازمه دین و مذهب مسیحیین است .

شاهد هفتم :

در آیه ۳۰ از باب ۱۹ از سفر تکوین در حق لوط علیه السلام باین نحو رقم شده است : و لوط از صوعرا برآمد و در کوه ساکن شد و دو دخترانش بهمراهش زیرا که از سکون در صوعر ترسید و او و دو دخترانش در مغاره ساکن شدند \*  
و دختر بزرگ بدختر کوچک گفت که پدر ما پیر شد و کسی در زمین نیست که موافق عادت کل زمین بر ما درآید \* بیا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او بخوابیم و از پدر خود نسلی را زنده نگاه داریم \* پس در آنشب پدر خویشان را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ داخل شده با پدر خود خوابید و او نه بوقت خوابیدنش و نه بوقت برخاستنش اطلاعی بهم رسانید \* و روز دیگر واقع شد که دختر بزرگ بدختر کوچک

۱- یکی از شهرهای معروف بشهرهای وادی است که اول آنرا بالعمی گفتند (سفر پیدایش باب ۱۴ : ۲) وقتی که شهر همجواری آن (سدوم) بفضب خدا خراب شد لوط باین شهر آمد (سفر پیدایش باب ۱۹ : ۲۰-۳۰) اکثر محققین بر آنند که این شهر در جنوب شرقی بحر میت بود و برخی آنرا همان شهر صباعه می‌دانند که در نزدیکی کوه بنا شده بود . قاموس مقدس ص ۵۷۰ .

گفت که اینک دیشب با پدر خود خوابیدم امشب نیز او را شراب بنوشانیم و تو داخل شده با او بخوابی و از پدر خود نسلی را زنده نگاه داریم و آنشب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر کوچک برخاسته با او خوابید که او نه بوقت خوابید و نه بوقت برخاستنش اطلاعی بهمرسانید \* و دودختر لوط از پدر خودشان حامله شدند \* و دختر بزرگ پسری را زائید و اسمش را مؤ آب نامید که تا بحال پدر مؤ آبیان اوست و دختر کوچک او نیز پسری را زائید و اسمش را بن عمی نامید که تا بحال پدر بنی عمون اوست انتهى .

و در صفحه ۱۲۸ از طریق الاولیاء بعد از نقل این حکایت باین نحو رقم نموده است: حال لوط سزاوار است که بر او گریه شود و ما بعد از تأسف و خوف و خشیت بر نفسهای خود تعجب میکنیم از لوط آیا این همان کسی است که پاکدامن ماند از جمیع شرارتهای سادوم<sup>۱</sup> که قوی بود در سلوک طریقه خدا و بعید بود از جمیع نجاسات آن بلده و فسق غالب شد بر او بعد از خروج بصحرا پس کدام کسیست که مأمون باشد در شهر یا در بیابان یا در مغازه؟! انتهى .

پس چون قسیسین گریه کردند بر حال لوط علیه السلام دیگر ما محتاج نیستیم بتطویل کلام در این مقام و گریه قسیسین کافی است الا اینکه میگوئیم مؤ تب و بن عمی که از زنا متولد شدند خدا ایشانرا نکشت و ولدی که از زناى داود علیه السلام با زن اوریا متولد شد خدا او را کشت لعل معصیت زنا با زن غیر اشد و اعظم است از

۱- سدوم یا سدوما یا سادوم : قوم حضرت لوط بودند که قرآن آنان را راهزن و مردمانی بی آبرو (لنأتون الرجال) (تتطمون السبیل) معرفی می کند که دوائر زیادی گناه بلا برایشان نازل گشت و شهر آنان و بران گشت دو قبیله مؤ آبیان و عمونیان فرزندان دو دختر حضرت لوط هستند که مسیحیان معتقدند هر دو دختر بزنا از پدر حامله شدند و دو پسر بدنیا آوردند که این دو قبیله اولاد آنها هستند برای اطلاع بیشتر به پاورقی صفحه ۳۴۲ و ۳۴۳ جزء اول بخش کلیسا و ساخته های آن مراجعه کنید .

زنا با دختر خود در نزد ایشان بلکه این دو نفر یعنی مؤآب و بن عمی از جمله مقبولین هستند عندالله .

اما موثب زیرا که عوبید جید داود علیه السلام اسم مادرش راعوث است چنانچه در باب اول و آیه ۵ از انجیل متی مذکور گردیده است و این راعوث که مادر جد داود علیه السلام است موثبیه بود یعنی از اولاد و احفاد موثب و حال آنکه از جدات داود و سلیمان و عیسی علیه السلام است و داود پسر بزرگ خداست و سلیمان بشرح ایضاً ابن الله است و عیسی فرزند یگانه خداست بلکه الله است بنا بر زعم مسیحیین .

و اما بن عمی زیرا که رحبعام بن سلیمان از اجداد عیسی علیه السلام است بنا بر حکم آیه ۷ از باب اول از انجیل متی و مادر رحبعام عمانیه بود یعنی از اولاد بن عمی بنا بر حکم آیه ۲۱ از باب ۱۴ از سفر ملوک اول اینهم از جدات فرزند یگانه خداست بلکه از جدات الله است بنا بر زعم ایشان و آیه ۱۹ از باب ۱۲ از توریة مشنی باین نحو ترقیم یافته است: و چونکه روبروی بنی عمون رسیده باشی بایشان اذیت مرسان و ایشانرا مینکیزان (جدال مکن) زیرا که ارثیت بنی عمونرا بتونخواهم داد چونکه ارثیتش را به بنی لوط داده ام .

پس کدام شرفی است از برای موثب و بن عمی و لدالزنا بالاتر از این باشد که بعضی بنات موثب جدۀ معظمه فرزند بزرگ خدا و ایضاً فرزند خدا و خداست بنا بر زعم ایشان یعنی جدۀ داود و سلیمان و عیسی علیهم السلام .

و بعضی بنات بنی عمی جدۀ ابن الله الوحید بل الله است بنا بر زعم ایشان و خدا هم بنی اسرائیل را که ابناء الله اند بنص توریة منعشان فرمود از توریت ارض بن عمی پس شرفی بالاتر از این نمیشود که از برای این دو ولدالزنا حاصل شد .

خدشۀ دیگر در اینجا باقی مانده است از برای تنبیه قسیسین لابدیم از ذکر آن در اینموضع و آن اینست : چون نسب عیسی علیه السلام باعتبار این دو جدۀ معظمه

مکره بموئب و بن عمی وصل و منتهی شد پس عیسی موئبی وعمونی خواهد بود  
و موئبیون وعمونیون داخل جماعت رب نمیشوند تا ابد بحکم آیه ۳ از باب ۲۳ از  
توریه مثنی و آیه اینست : عمونی و یا موئبی داخل جمعیت خداوند نشوند تا پیشت  
دهم بلکه ابدأ داخل جمعیت خداوند نشوند انتهی .

پس عیسی علیه السلام چگونه داخل جماعت رب شد بلکه رئیس جماعت  
رب گردید بلکه فرزند یگانه خدا بلکه الله شد بنا بر زعم ایشان .

و اگر کسی گوید اعتبار نسب با بآء است نه با مهات و عیسی هم پدر ندارد پس  
عیسی موئبی و عمانی نخواهد بود .

جواب گوئیم اگر اعتبار نسب از جانب پدر باشد چنانچه مزعوم این قائل است  
لازم میآید که عیسی (ع) اسرائیلی و یهودی و داودی و سلیمانی هم نباشد زیرا که  
حصول این اوصاف از برای عیسی از جانب مادر است نه از جانب پدر .

پس زمانی که عیسی از سلسله اسرائیل و داود و سلیمان خارج شد مسیح موعود  
نخواهد بود زیرا که مسیح موعود لابد باید اسرائیلی و داودی و سلیمانی باشد و  
اعتبار این اوصاف باعتبار مادر و عدم اعتبار کون عیسی عمانی و موئبی از جهة جدتین  
معظمتین مذکورین ترجیح بلامرجح است .

پس از این تقریرات معلوم میشود که عیسی (ع) بحکم کتب مقدسه مردود و  
قابل نبوت نیست پس هر بشارتیکه در این کتب یافت شود در حق حضرت خاتم (ص)  
بلامعارض صادق و در حق حضرت عیسی (ع) کاذب خواهد بود .

پس قول قسیسین که فلان بشارت و یا آیه در حق حضرت عیسی است کذب  
محض خواهد بود چرا که او مردود است امکان ندارد که شخص بحکم خدا هم  
مردود و هم مقبول نبی و غیر نبی باشد .

بدانکه : این ایراد بر داود و سلیمانهم وارد است باعتبار راعوث که ما در  
جد داود علیه السلام است چنانکه دانستی لیکن ما زیاده بر اینها در اینمقام تطویل

کلام نمینمائیم و برمیگردیم بر سراسل قصه و میگوئیم که لوط علیه السلام حالش سزاوار گریه است بنا بر قول قسیس بلکه در نزد جمیع قسیسین و بی شک و بی شبهه لوط علیه السلام بحکم انجیل بارد قدیس است بهیچگونه وهنی در نزد ایشان در قدسیت او واقع نگردید بعد از این حرکت شنیعه که مثل اودرارازل هم مسموع نگردیده است که در اکثر اوقات مخمور و مستند! زیرا که ارازل در حالت خمر هم فرق و تمیز میگذارند ما بین بنات خود از اجنبیات .

زمانیکه امتیاز ساقط شود ما بین بنات و غیر ایشان از کثرت شرب خمر سکران در آنوقت قابل جماع نخواهد بود چنانچه مولعون بشرب خمر شهادت میدهند و تا امروز شنیده نشده است که ارزلی از ارازل در حالت مستی این کار را با دختر و یا بمادر و یا بخواهر خود نموده باشد .

و اگر خمر انسان را تا باین مرتبه برساند که فرق نگذارد ما بین محارم و اجنبیات و بتواند در آنحالت یکی از محارم خود را حامله نماید و لودختر باکره باشد پس باید گریست بحال اهل اروپا از مسیحیین چگونه میشود امیدوار شد نجات مادران و دختران و خواهران را از دست پسران و پدران و برادران زیرا که در اغلب اوقات رجال و نساء ایشان مستند .

بخصوص زمانیکه قیاس نمائیم این حال را بالنسبه به ارازل ایشان و عجب است از این قدیس که چنانچه در شب اول مبتلا شد در شب ثانی هم مبتلا گردید . مگر اینکه گویند این امر بحکم آسمانی واقع شد یعنی بتقدیر الهی تا اینکه پسر خدا بلکه خدا از بعض بنات این ولدالزناها متولد بشود و فرزند یگانه خدا نسبش شرافتی پیدا کند و مثل این امر اگر از برای بعضی آحادناس واقع شود .  
لضاقت علیه الارض بمارحبت<sup>۱</sup> خزنا وهما پس عجب است از لوط علیه السلام که هیچ اعتنا نفرمود و اجرای حدود بر خود و این بنتین نمود .

۱- اقتباس از آیه ۲۵ سوره توبه ۹ .

نعوذ بالله از امثال این مزخرفات و قسیسین حق گلسه ندارند از این حقیر که اظهار قبایح کتب مقدسه ایشانرا مینمایم زیرا که نمی بینند که خودشان چه قدر افترا می بندند بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن و شرع شریف ایشان اینحقیر که افترا نگفتم زیرا که از کتب مقدسه نقل نمودم اگر حق است کسی از حق نباید گله کند و اگر باطل است کما هو الحق چرا این کتب را قبول می کنند و الهامی و بلا تغییر و تحریف میدانند .

و بعد از همه اینها مؤلف کتاب گوید : که این قصه کاذب و باطل و از مفتر- یاتست یقیناً و هر کسی حق بداند از یهود و نصاری باید اشکالاتیکه اینحقیر الزاماً وارد نموده ام رد نماید و الابدین و ملحد خواهد بود . چنانچه دانستی وردّ او هم باید از روی ادله و براهین باشد !

آیه ۷ از باب ثانی از رساله ثانیة پطرس باین نحو رقم شده است : و لوط عادل را که از رفتار فاجرانه بیدینان رنجیده بود رهانید \* زیرا که آنمرد عادل در میانشان ساکن بود از آنچه میدید و می شنید دل صالح خود را بکارهای قبیح ایشان هر روز رنجه میداشت انتهی . پس از اینعبارت معلوم میشود که پطرس لفظ عادل و صالح را بر لوط علیه السلام اطلاق کرده است و او را مدح نموده است .

این حقیر هم شهادت میدهم که لوط علیه السلام عادل و صالح و معصوم بود و بری است از این نسبتها تیکه بآن بزرگوار داده شده است مثل براءت عیسی بن مریم از قول نصاری عجب دارم از عقلا که اینمزخرفاترا الهامی میدانند .

شاهد هشتم :

آیه ۶ از باب ۲۶ از سفر تکوین باین نحو عیان و بیان گشته است : و اسحق در کرار ماند \* و مردمان آنمکان در خصوص زنش سؤال نمودند او گفت خواهر من است زیرا که بگفتن اینکس زن منست ترسید مبادا که مردمان اینمکان او را بواسطه

ربقاه بکشند چونکه خوش منظر است .

اسحق عمداً دروغ گفت و مثل پدرش بزَن خود گفت که خواهر من است .  
 و در صفحه ۱۶۸ از طریق الاولیاء مذکور است که ایمان اسحق زایل شد زیرا  
 که بزَن خود گفت خواهر منست بعد در صفحه ۱۶۹ گفته است و الاسفاه و الاسفاه که  
 کمال پیدا نمیشوند در احدی از بنی آدم غیر از واحد عدیم النظیر عجیب اینکه شبکه  
 شیطانیکه ابراهیم در او واقع شد اسحق هم در او واقع گردید بزَن خود گفت خواهر  
 منست پس و احزنا که امثال این مفرین عندالله محتاج بو عظاند انتهی .  
 و چون قسیس متأسف شده است بحال اسحق و تأسف خورده است از زوال  
 ایمان او و عدم وجود کمال در آن بزرگوار و وقوع حضرت اسحق در شبکه شیطانیکه  
 ابراهیم در او واقع گردیده بود و اینکه اسحق محتاج بو عظ است پس ما تطویل کلام  
 نمینمائیم در این مقام همان اندازه که قسیس گفته است بس است .

شاهد نهم :

در آیه ۲۹ از باب ۲۵ از سفر تکوین باین نحو عیان و بیان گشته است: و یعقوب  
 وقتی شوربائی پخته بود و عیسو<sup>۱</sup> از صحرا میآمد در حالتی که مانده شده بود \* و  
 عیسو به یعقوب گفت تمنا اینکه مرا از این شوربای سرخ قام بخورانی از آنکه مانده  
 شده ام بآن سبب اسمشرا ادوم خواندند \* و یعقوب گفت الحال بمن حق بکوریت  
 را بفروش \* و عیسو گفت اینک من رفته رفته میمیرم پس برای من بکوریت چه  
 فایده دارد \* و یعقوب گفت الحال سو کند بمن بخور و او از برایش سو کند خورد  
 و حق بکوریت خود را به یعقوب فروخت \* و یعقوب بعیسو نان و شوربای عدس را  
 داد و او خورد و نوشید و برخاست و روانه شد باین نهج عیسو حق بکوریت خود را

۱- یعقوب و عیسو پسران توأم اسحاق از همسرش رقه هستند فرزندان یعقوب را بنی اسرائیل  
 و فرزندان عیسو را ادومیان خوانند .



خوارشمرد انتهی .

پس نظر و تأمل کنید در دیانت عیسو که پسر بزرگ اسحق علیه السلام است که بکوریت خود را فروخت بنان و شوربای عدس و حال آنکه بسبب آن مستحق منصب نبوت و برکت بود شاید نبوت و برکت در نزد او رتبه نان و شوربای عدس را نداشت. و هکذا نظر و تعمل کنید بمحبت یعقوب علیه السلام وجود و کرم او که برادر بزرگ خسته و گرسنه خود را که مشرف بموت بود از این نان و شوربای عدس نداد مگر بعنوان بیع و شری محبت اخوت و احسان بلاعوض را ابدأ ملاحظه نکرد .

شاهد ۵۵م :

هر کس مطالعه کند باب بیست و هفتم را از سفر تکوین یقین میداند که یعقوب علیه السلام سه مرتبه دروغ گفت و پدیر خود خداعه و حيله کرد عجب اینکه خداعه و حيله او چنانچه در نزد اسحق مؤثر شد عندالله هم ثمر و اثر بخشید زیرا که اسحق علیه السلام بصمیم قلب و اعتقاد عیسو را دعا میکردند نه یعقوب را پس کما اینکه اسحق تمیز و فرق نگذاشت ما بین دو برادر در دعا و کذلک خدا فرق نگذاشت در میان ایشان در اجابت دعا بسیار عجب است که ولایت الله و نبوت و صلاح و تقوی بمحال تحصیل میشود .

حکایت مناسبی اینمقام بخاطر آمد که شخصی از ارازل چند روز گرسنه بود بعد از زحمت بسیار قدری آرد تحصیل نمود در کمال ذوق در میان دستمال گذاشته دستمال را گره زده و بدست خود گرفته رو بخانه روانه شد در بین راه عرض کرد خدا گره مرا بگشا بر سر نهری رسید خواست که از نهر جستن نماید گره دستمال گشوده شد و آردها در میان آب ریخت پس آنشخص نظر بآسمان کرده متعجباً و سر خود را حرکت داد و عرض کرد خدایا چند کروز سال است که خدائی میکنی مع هذا فرق نمیگذاری ما بین این گره و آن گرهی که من گفتم .

پس اگر حال دیانت اب الانبیاء الاسرائیلیه این باشد و حال علم خدا هم بطور مذکور باشد پس از برای منکر جایز است که بگوید که معاملات انبیاء بنی اسرائیل با خدا مبنی بر خدعه و حیله است مثل پدر بزرگ ایشان فعلیها یجوز که عیسی (ع) بخدا وعده داده باشد که اگر مرا قدرت معجزات و کرامات عطا بفرمائی مردم را بتوحید و ربوبیت تو دعوت خواهم کرد لیکن خدا فرق نگذاشت مابین صدق و کذب خدا قدرت را باو داد و او مردم را بالوهیت خود دعوت نمود .

اعوذ بالله از امثال این امور واهیه که لازمه دین یهود و نصاری است و در صفحه ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ از طریق الاولیاء منقولست که گفت اولاً این مقام خوف و خشیت است که مثل این شخص مره بعد اخری دروغ میگوید و اسم خدا را در خدعه و حیله شریک می گرداند .

بعد گفته است ثانیاً یعقوب قولی گفت که نهایت کفر است و آن قول اینست که پدر خود گفت خدای تو خواست من صید را زود پیدا کردم .  
بعد گفته است ثالثاً ما بعذر مائی معتدل نمیشویم از جانب یعقوب در این امر تا اینکه هر صالح نفرت کند و فرار نماید از مثل این امر .  
بعد گفته است رابعاً یعقوب معصیت کرد تا خیر از برای او حاصل بشود و در انجیل است جزا بمثل داده میشود .

بعد گفته است خامساً چنانچه یعقوب مذنب شد در این امر ذنب مادرش ربقاء از او زیادتیر بود زیرا که او بنای این فساد را نمود او یعقوب را به حیله و خدعه واداشت .

شاهد یازدهم :

آیه ۱۵ از باب ۲۹ از سفر تکوین باین نحو رقم شده است :  
و لابان به یعقوب گفت بتحقیق که برادر من توئی آیا سزااست که مرا مفت

خدمت نمائی مرا بگو که اجرت تو چه خواهد بود \* و لابان را دو دختر بود که اسم بزرگتر لیاہ و اسم کوچکتر راحیل \* و چشمان لیاہ رمد داشت اما راحیل خوب صورت و خوشمنظر بود \* و چونکه یعقوب راحیل را دوست میداشت گفت بواسطه دختر کوچکت راحیل تو را هفتسال خدمت خواهم نمود \* و لابان گفت که او را بتو دادن بهتر از آنست که بدیگری بدهم با من بمان \* و یعقوب برای راحیل هفتسال خدمت کرد و در نظر او روزهای چندی نمودند زیرا که او را دوست می داشت \* پس یعقوب به لابان گفت که زن مرا بمن بده تا باو درآیم چونکه روزهای خدمتم تمام شد \* و لابان تمامی آنمکان را جمع کرده ضیافت کرد \* و واقع شد وقت شام که دختر خود لیاہ را گرفت و باو آورد که یعقوب باو درآمد \* و لابان کنیزک خود زلیاہ بدخترش لیاہ بجهت کنیزی داد \* و واضح شد در صبحدم که اینک اولیاہ بود پس به لابان گفت آنچه که بمن کردی چیست آیا بجهت راحیل بتو خدمت نمی کردم پس چرا مرا فریب دادی \* لابان در جواب گفت که در ولایت ما چنین نمیشود که کوچک پیش از بزرگ داده شود \* هفته اینرا تمام کن و بسبب خدمتی که بمن خواهی کرد بمدت هفت سال دیگر اینرا بتو میدهم \* و یعقوب چنین کرد و هفته این را تمام کرد و لابان دختر خود راحیل را بزنی باو داد \* و هم لابان کنیزک خود بلہاہ را بدخترش راحیل بجهت کنیزیش داد \* و بر راحیل نیز درآمد و راحیل را از لیاہ زیاده دوست میداشت و به لابان هفتسال دیگر خدمت کرد انتهى.

براین قصه سه اعتراض وارد است :

اول: اینکه یعقوب علیه السلام در بیت لابان مقیم بود و دخترهای او را میدید و ایشانرا هم خوب می شناخت باعتبار صورت و اجسام و اصوات و در لیاہ علامت بینی هم بود که رمد داشت فالعجب کل العجب که لیاہ در فراش یعقوب باشد تا سحر و او را ببیند و باو مضاجعت و مجامعت نماید و بدن او را لمس نماید با همه اینها او را نشناسد الا اینکه گویند مثل لوط مست بود چنانچه لوط شناخت و با دختر

خود خواهید جناب یعقوب هم زن خود را شناخت با خواهر او خواهید .  
 ثانی : اینکه یعقوب راحیل را دوست داشت و بجهت خاطر او هفتسال پدر  
 او را خدمت کرد و مدت مذکوره در نزد او ایام قلیله بود بجهت عشق و فرط محبتی  
 که بر راحیل داشت پس از اینکه لابان او را خدعه کرد دختر بزرگ را عوض راحیل  
 داد جناب یعقوب باو مخاصمت نمود و هفتسال دیگر بجهت خاطر راحیل خدمت  
 کرد و این امور بزعم مسیحیین هم مناسب رتبه نبوت نیست و جناب یعقوب پدر  
 خود را خدعه کرد و مخدوع پدر زن خود واقع گردید .

ثالث : اینکه اکتفا برزوجه واحده ننمود و حال آنکه نکاح دو زن لاسیما  
 اختین در زعم فاسد مسیحیین جایز نیست و صاحب طریق الاولیاء در صفحه ۱۸۹ از  
 جانب جناب یعقوب باین نحو اعتذار نموده است ظاهر اینکه پدر زن یعقوب حمله  
 نمیکرد جناب یعقوب بجز راحیل تزویج نمینمود و باین مسئله استدلال نشود بر جواز  
 تعدد زوجات زیرا که این تزویج نه بحکم خدا بود و نه برضای یعقوب علیه السلام  
 انتهى .

مصنف این کتاب گوید : این عذر با رد و غیر مسمن و غیر مغنی است و از  
 برای یعقوب علیه السلام نجات حاصل نمیشود از حرمت زیرا که مکروه و مجبور  
 نبودند در نکاح ثانی و بر او بود که اکتفا نماید برزوجه واحده اگر در شرع ابراهیم  
 تعدد زوجات جایز نبود .

و ایضاً گوئیم چنانچه معتذر در طعن ابراهیم علیه السلام گفت که یعقوب (ع)  
 خوب میدانست قول مسیح را که مکتوب است در انجیل که فرمود خالق در ابتدا  
 ایشانرا مرد و زن آفرید از این جهت مرد پدر و مادر خود را رها کرده بزنی خویش  
 پیوندد و هر دو بکتن شوند و همچنین قول موسی را خوب میدانست که فرمود  
 جمع بین الاختین حرام است قطعاً چنانچه در باب چهارم دانستی پس احد نکاحین  
 باطل است زنی که نکاح او باطل است لازم میآید که اولاد و اولاد اولاد او ولدالزنا

باشند پس نسب اکثر انبیای بنی اسرائیل معیوب میشود نعوذ بالله .  
نگاه کنید بدیانت مسیحیین که از برای صون و حفظ اصول فاسده خود چگونگی  
تهمت می بندند بانبیاء و نسبت قبایح میدهند بایشان علاوه این عذراعرج متمشی  
نمیشود در زلفا و بلها که یعقوب علیه السلام ایشانرا با اشاره لیا و راحیل تزویج نمود  
چنانچه در باب ۳۰ از سفر تکوین مرقوم است و اولاد ایشان تماماً ولد الزنا خواهند  
بود بنا بر اصول بی اصل مسیحیة .

## شاهد دوازدهم :

در آیه ۱۹ از باب ۳۱ از سفر تکوین باین نحو رقم شده است: و لابان از برای  
بریدن پشم کلهای خود رفته بود و راحیل بتهاثیکه از پدرش بود دزدید \* و یعقوب  
خود را از لابان ارامی بیخبر دزدید زیرا که فرار کردنش را از برایش بیان نکرد \*  
بلکه او و هر که با او بود فرار کردند و برخاسته از نهر گذشتند و بسوی کوه کلعاد  
توجه نمود \* و در روز سیم به لابان گفته شد که یعقوب فرار کرده است \* پس او  
برادرانش را به همراهش برداشته و هفت روز راه او را تعاقب نموده و باو در کوه کلعاد رسید \*  
و خدا در خواب شبانه بلابان ارامی آمده و ایرا گفت که با حذر باش که بیعقوب به نیکوئی  
و یابیدی چیزی نکوئی \* هنگامیکه لابان بیعقوب رسیده یعقوب چادر خود را در  
آن کوه زده بود و لابان نیز با برادرانش چادرهای خویش در کوه کلعاد زدند \* و لابان  
بیعقوب گفت که چه کردی که خود را بیخبر از من دزدیدی و دختران مرا مثل اسیر شدگان  
بشمشیر بردی \* چرا فرار کردنت را پنهان کردی و خود را از من دزدیدی و بمن خبر  
ندادی تا اینکه با سرود و سرودها و دف و بربط تورا روانه نمایم \* و مرا وانگذاشتی  
که پسران و دختران خود را بیوسم حال در اینعمل احمقانه رفتار نمودی \* بشما

۱- کلعاد یا جلعاد کوهی است در جنوب بیوق با ارتفاع ۴ هزار قدم و بطول ۵ تا ۶ میل .

قاموس کتاب مقدس ص ۷۴۶ .

ضرر رسانیدن از دست من می‌آید اما دیشب خدای پدر شما بامن متکلم شده گفت که با حذر باش تا اینکه بی‌عقوب از نیکوئی و یابدی چیزی نکوئی \* و حال هر چند از شدت اشتیاق خانه پدرت میل برفتن داشتی خدایان مرا چرا دزدیدی \* و یعقوب در جواب به لایبان گفت سبب اینکه ترسیدم زیرا که گفتم محتمل است که دخترانت را از من بزور بگیری \* با هر کسیکه خدایانت را پیدا می‌کنی زنده نماند در حضور برادران ما آنچه که مال تست مشخص کن و از برای خود بگیر اما یعقوب نمیدانست که راحیل آنها را دزدیده بود \* پس لایبان بچادر یعقوب و بچادر لیا و هم بچادر دو کمیزکان داخل شد نیافت و از چادر لیا بیرون آمده بچادر راحیل درآمد \* اما راحیل بتها را گرفته آنها را میان احمال و ائقال شتر نهاد و برویش نشست و لایبان تمام چادر را تفتیش نموده نیافت \* و او پدر خود گفت که در نظر آقا می‌ناخوش نیاید که در حضورت نتوانم برخاست زیرا که عادت زنان در منست و تفحص نموده بتها را نیافت انتهى .

پس نگاه کنید بر راحیل که چگونه خدایان پدر خود را دزدید و دروغها گفت ظاهر اینکه آن اصنام را از برای عبادت سرقت نموده بود چنانچه ظاهر عبارت باب ۳۵ از سفر تکوین دال بر این مطلب است چنانچه در شاهد آینده خواهی دانست زیرا که راحیل از خانواده بت پرستان بوده و پدرش هم عابد صنم بوده چنانچه آیه ۳۰ و ۳۱ که مذکور شد بالصراحه دلالت باین مدعا دارند ظاهر اینکه دین پدر را داشته باشد پس این زوجه محبوه یعقوب علیه السلام دزد و دروغگو و بت پرست بوده است .

شاهد سیزدهم :

در آیه ۲ از باب ۳۵ از سفر تکوین باین نحو بیان و عیان گشته است: پس یعقوب به خانواده و تمام آنانیکه همراهش بودند گفت که خدایان بیکانه که در میان شما هستند

دور نمائید و خویشتن ظاهر ساخته لباسهای خود را عوض سازید \* که بر خیزیم و بیت ایل برویم الخ \* پس ایشان تمامی خدایان بیکانه که در دست داشتند و هم کوشوارهاییکه در کوش ایشان بود به یعقوب دادند و یعقوب آنها را بزیر درخت بلوطی که در شکن<sup>۱</sup> بود پنهان کرد .

ظاهر از این عبارت آنستکه اهل بیت یعقوب علیه السلام و کسانیکه با او همراه بودند عابد صنم و بت پرست بودند و این امر نسبت بخانواده یعقوب بسیار قبیح است و ایشانرا پیش از اینوقت از عبادت اوئان نهی فرموده بود و زمانیکه خدایان بیگانه را باو دادند راحیل هم خدایانی که از پدر خود دزدیده بود بیعقوب داد. پس بر یعقوب بود که آنها را بشکند و بفرستد پیش لابان زیرا که مالیت داشتند نه اینکه زیر درخت بلوط پنهان نماید و راحیل را هم بجهت سرقت تعزیر نماید.

#### شاهد چهاردهم:

آیه اول از باب ۳۳ از سفر تکوین باین نحو رقم یافته است : پس دینا دختر لیا که بجهت یعقوب زائیده بود بقصد تماشای دختران ولایت بیرون رفت \* و شکم پسر حمور حوی رئیس زمین او را دید و گرفت و باو خوابید و او را بی عصمت کرد \* و جان او بدینا دختر یعقوب چسبید ازینکه آندختر را دوست میداشت و بان دختر بدلتوازی سخن میراند دختر هم او را دوست داشت \* و شکم پیدرش حمور متکلم شد گفت که این دختر را از برایم بزنی بگیر... \* پس حمور با ایشان متکلم شده گفت که جان پسر من شکم بدختر شما شو قمنند است تمنا اینکه او را باو بزنی بدهید... و پسران یعقوب شکم و پیدرش حمور را بحیله جواب داده...

۱- شکن یا شکیم یکی از شهرهای قدیم کنعان بود که اکنون آنرا نابلس گویند و بین کوه عیبال و جرزیم قرار دارد یهود آنرا سوخار و یونانیان نیاپولس می گفتند. تلخیص از قاموس کتاب مقدس ص ۵۲۵ .

الخ \* و بایشان گفتند که این کار را نتوانیم کرد که خواهر خود را بمرد غیر مختون بدهیم زیرا که بجهت ماعیب است \* اما بدین منوال بشما متفق میشویم که اگر مثل ما شده هر ذکوریکه از شماسست مختون شود ... \* پس تمامی مردمانی که از دروازه شهر خود بیرون آمده بودند حمورا و پسرش شکم را کوش داده و تمامی ذکور ختنه شدند \* و در روز سیمین وقتی که بشدت دردناک بودند واقع شد که دو پسر یعقوب شمعون و لیوی برادران دینا هریکی شمشیر خود را گرفته دلیرانه بآن شهر در آمدند و تمامی ذکور را کشته \* و هم حمور و هم شکم را بدم شمشیر مقتول ساختند و دینا را از خانه شکم گرفته بیرون آمدند \* و پسران یعقوب بر کشته شدن آمدند و شهر را غارت کردند بسبب اینکه بخواهر ایشان بی عصمتی کرده بودند \* و کوسفندان و کاوان و حماران ایشان و هر آنچه در شهر و هر آنچه در صحرا بود \* و هم تمامی اموال ایشانرا گرفته و هم تمامی اطفال و زنان ایشانرا اسیر کردند و هر چه در خانه بود غارت کردند.

پس نظر و تأمل کنید در عصمت دینا دختر یعقوب علیه السلام که زنا کرد و عاشق شکم گردید و نظر کنید بظلم فرزندان یعقوب که تمامی ذکور اهل شهر را کشتند و زنان و فرزندان ایشانرا اسیر و اموال ایشانرا غارت نمودند پس ظلم و خطای ایشان در این امر ظاهر است و خطای یعقوب علیه السلام اینکه فرزندان خود را منع نفرمود از اینحرکت شنیعه و قبیحه قبل از وقوع آن و قصاص هم نفرمود بعد از وقوع زنان و اطفال و اموال مسلوبه را هم رد نفرمود و اگر غیر قادر بود بر منع ایشان و رد این اشیاء و اخذ قصاص پس بر او بود که رفاقت این ظلمه را ترك نماید و اینحقیر بسیار بعید می دانم که دو نفر اهل یکشهر را بکشند اگر چه فرض شود که در وجع ختان بودند زیرا که زنها می توانستند دو نفر را بکشند.



## شاهد پانزدهم :

در آیه ۲۲ از باب ۳۵ از سفر تکوین باین نحو ترقیم یافته است .  
و واقع شد هنگام سکونت اسرائیل در آنزمین که روبیل رفت و با متعه پدرش بلها<sup>۱</sup> خوابید و اسرائیل شنید و پسران یعقوب دوازده بودند انتهى .  
نظر کنید به روبیل که ولد اکبر و پسر ارشد یعقوبست که زنا کرد با زن پدر خود و به یعقوب که اجرای حد و تعزیر فرمود برپسرش و نه بر این ضعیفه ظاهر اینکه حد زنا در آنوقت احراق زانی و زانیه بود به آتش چنانچه از آیه ۲۴ از باب ۳۸ از سفر تکوین مفهوم میشود<sup>۲</sup> و در آخر حیات خود جناب یعقوب این فرزند عزیز را دعا کرد چنانچه در باب ۴۹ و آیه ۳ از سفر تکوین مسطور گردیده است<sup>۳</sup> .

## شاهد شانزدهم :

در آیه ۶ از باب ۳۸ از سفر تکوین باین نحو ترقیم یافته است :  
بعد از آن یهودا از برای غیر اولزاد خود زنی را گرفت و اسم او تامار بود \* و غیر اولزاد یهودا از نظر خداوند شریر بود و خداوند او را کشت \* و یهودا بادنان گفت که بزنی برادرت در آی و او را تزویج نموده نسلی از برای برادرت پیدا کن \* اما ادنان دانست که این نسل از او نخواهد بود و میشد که هنگامیکه بزنی برادرش درمی آمد بزمین انزال میکرد تا اینکه نسلی از برای برادر خود بوجود نیارد \* و آنچه میکرد در نظر خداوند ناپسندیده آمد و هم او را کشت \* پس یهودا بعروس

۱- روبیل و روبیل بزرگترین پسر یعقوب از لیثه بود : بلهه یا بلها اول کنیز راحیل است

که دان و نفتالی را برای یعقوب تولید نمود سفر پیدایش باب ۳۵ : ۲۵ .

۲- و بعد از سه ماه یهودا را خبر داده گفتند عروس تو تامار زنا کرده است و اینک از زنا نیز آبتن شده پس یهودا گفت ویرا بیرون آرید تا سوخته شود .

۳- ای روئین تو نخست زاده منی توانائی من و ابتدای قوتم فضیلت رفعت و فضیلت قدرت جوشان مثل آب برتری نخواهی یافت .

خود تامار گفت که در خانه پدرت بیوه بمان تا پسرم شیلا بزرگ شود \* زیرا که می گفت مبادا که او هم مثل برادرانش بمیرد \* و بتامار گفته شد که اینک پدرشوهرت از برای پشم بریدن کوسفندان خود بتمناث برمیآید \* او دیگر لباس بیوه کی خود را از بر خود کنده به رو بند مستور شد خود را پوشیده و بدهنه عیثم بر سر راه تمناث نشست الخ \* و یهودا او را دید و او را فاحشه کمان کرد زیرا که رویش را پوشیده بود \* پس از راه نزد او کناره جست گفت اکنون بیا که بتو در آیم زیرا ندانست که عروس اوست وی گفت که بمن چه میدهی که بمن در آئی \* یهودا گفت که بزغاله ای از کله میفرستم او دیگر گفت که تا فرستادنت کرو نمیدهی \* و او گفت کرو بتو چه بدهم و او دیگر گفت مهر تو و بازوبند تو و عصائیکه در دست تست بده یهودا ویرا داد با او درآمد و تامار از او حامله شد \* پس برخاست و رفت و رو بندی خود را از روی خود برداشت و لباس بیوه کی خود را پوشید \* و یهودا بدست دوست خود عدلای بزغاله را فرستاد الخ \* و واقع شد بعد از سه ماه که به یهودا بدین مضمون خبر رسید که عروس تامار زنا کرده است و اینک از زنا نیز حامله شده و یهودا گفت او را بیرون آورید تا با آتش سوخته شود \* و هنگامیکه بیرون آورده شد پدیر شوهرش فرستاده گفت از مردیکه این چیزها از اوست حامله ام و هم گفت تمنا اینک تشخیص نمائی که این مهر و بازوبند و عصا از آن کیست \* و یهودا تشخیص نموده گفت که او از من صادق تراست بسبب اینکه او را بشیلا پسر خود نداده و زیاده او را دیگر ندانست \* و واقعه شد وقت زائیدنش در شکمش توأم بودند \* و وقت زائیدنش چنان شد که یکی دست خود را بیرون کرد و قابله ريسان قرمزی گرفته و بر دستش بست و گفت که این اول بیرون آمد \* اما وقتیکه دست خود را کشید واقع شد که اینک برادرش بیرون آمد و گفت که چرا بمن شکستی دادی این شکستی بر تو باد و اسمش را فارص گذاشتند \* بعد از آن برادرش که ريسان قرمزی که در دستش بود بیرون آمد و اسمش زرح خوانده شد انتهی .

در اینجا اموریست :

اول: خدا غیر راکشت بجهت شرارت ولیکن شرارتش بیان نشد که چه بوده است آیا این شرارت بدتر بود از شرارت عموی بزرگش روبیل که بازن پدر بزرگش یعقوب زنا کرد و همچنین زیادت تر بود این از شرارت شمعون و لیوی که تمامی اهل شهر راکشتند و همچنین این شرارت اعظم بود از شرارت پدر و اعمامش که اموال اهل شهر را غارت و زنهای اهل شهر را اسیر و اطفال ایشانرا دستگیر نمودند و هکذا این شرارت بزرگتر بود از شرارت پدرش یهودا که با زنش زنا کرد بعد از وفاتش آیا همه اینها قابل رأفت و رحمت و عدم کشتن بودند و غیر بیچاره مستوجب کشتن بود که خدا او راکشت نمیدانم شرارت او چه بوده است که بالاتر از اینها باشد.

دوم: عجب آنکه خدا ادنانرا کشت بر گناه انزال منی بزمین و اعمام و پدر او را نکشت بجهت خطیئات مذکوره آیا این انزال اشد ذنباً بود از خطیئات مزبوره.

سیم: اینکه یعقوب علیه السلام اجرای حد و تعزیر فرمود بر این فرزند عزیز و نه بزنا فاجره بلکه از این باب و ابواب دیگر معلوم نمیشود که حضرت یعقوب تغیر هم کرده باشد از برای این امر و باب ۴۹ از سفر تکوین شاهد صدقی است بر عدم تکدر یعقوب که روبیل و شمعون و لیوی را مذمت فرمود بجهت افعال صادره از ایشان و یهودا را مذمت فرمود بسبب این فعل قبیح بلکه او را بسیار مدح فرمود در حین وفات و دعای کاملی در حق او نمود و او را ترجیح داد بر برادران.

چهارم: اینکه یهودا در حق تمار شهادت داد که او از من صادقتر است فیما سببحان الله عجب صادقی و صادقهای هستند چگونه صادق نباشد و حال آنکه کشف عورت نمود این بیچاره مگر از برای پدر شوهر و زنا نکرد الا با یهودا و در يك زنا دادن دو پسر کامل مستوی الخلقه زائید دیگر کدام صادقست که از این خانم صادقتر باشد.

پنجم: آنکه داود و سلیمان و عیسی علیهم السلام تماماً از اولاد این فارص

ولد الزنا هستند بنا بر شهادت آیه ۳ از باب اول از انجیل متی<sup>۱</sup>.

ششم: اینکه خداوند فارص و زوح و ولد الزنا را نکشت بلکه ایشانرا باقی داشت مثل دو فرزند ان حضرت لوط که از زنا متولد شده بودند و فرزند داود را که از زنا با زن اوریا متولد شده بود کشت شاید زنا با زن غیر اعظم ذنباً است از زنا با عروس خود.

#### شاهد هفدهم:

در باب ۳۲ از سفر خروج باین نحو رقم شده است: و هنگام دیدن قوم که موسی در فرود آمدن از کوه درنگ می نماید آن قوم نزد هرون جمع آمده و برا گفتند که برخیز و از برای ما خدایانی بساز که در پیشاپیش ما بروند زیرا که این موسی مردی که ما را از ملک مصر بیرون آورد نمی دانیم که ویرا چه واقع شد \* و هرون بایشان گفت کوشوارهای زرینی که در کوشهای زنان و پسران و دختران شما بند بیرون کرده نزد من بیاورید \* پس تمامی قوم کوشوارهای زرینی که در کوشهای ایشان بودند بیرون کرده بهرون آوردند \* و آنها را از دست ایشان گرفته آنرا بآلت حکاکی تصویر نموده از آن کوساله ریخته شده ای ساخت و گفتند که ای اسرائیل اینا نند خدایان تو که تو را از زمین مصر بیرون آوردند \* پس چون اینرا هرون دید مذبحیرا در برابر آن ساخت و هرون ندا کرد که فردا از برای خداوند عید خواهد بود \* و بامداد سحر خیزی نموده قربانی های سوختنی تقریب نمودند و هدیه های سلامتی نزدیک آوردند و قوم بخصوص اکل و شرب نشستند و برای بازی کردن برخاستند انتهى .

پس ظاهر شد از این عبادت که هرون علیه السلام کوساله ساخت و مذبحی در برابرش بنا کرد و ندا کرده گفت فردا عید است از برای خداوند و عبادت کوساله کرد و بنی اسرائیل را هم امر به عبادت او نمود پس بنی اسرائیل ذبایحی ذبح نموده

۱- و فارص حصرون را آورد و ...

با قربانها تقریب نمودند و بی شك هرون پیغمبر است.

قسيس سمت در قسم اول از كتاب خود كه مسمى بتحقيق الدين الحق است كه در سنه ۱۸۴۲ مطبوع گردیده است در صفحه ۴۲ نوشت چنانچه در میان ایشان یعنی در میان بنی اسرائیل سلطان نبود نبی هم نبود غیر از موسی و هرون و هفتاد معین انتهى.

بعد گفته است پیغمبری از برای ایشان غیر از موسی و هرون و معینان این دو بزرگوار پس ثابت و محقق گردید که هرون در نزد مسیحیین پیغمبر است .

تنبیه : لابد ناظر کتاب باید بدانند که مؤلف این دو عبارت را از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۴۲ نقل نمود و چون صاحب تقلیب المطاعن و صاحب استفسار رد بر این نسخه نوشته اند شنیده ام که قسيس مزبور نسخه را تحریف کرد بعد از رد در بعضی مواضع کم و در مواضع دیگر زیاد نمود مثل صاحب میزان الحق نمیدانم که قسيس عبارتین مذکورترین را در نسخه اخیره محرفه باقی گذاشت یا نه ولیکن عبارات عهد عتیق بوضوح تمام دال بر نبوت هرون علیه السلام است و اطاعت او شرع موسی علیه السلام را منافی نبوتش نیست چنانچه این امر منافی نبوت یوشع و داود و اشعیا و ارمیا و حزقیال و غیر ایشان از انبیای بنی اسرائیل که مابین زمان موسی و عیسی علیهما السلام بودند نبود .

و در آیه ۲۷ از باب ۴ از سفر خروج باین نحو رقم شده است: و خداوند با هرون گفت که بخصوص استقبال موسی به بیابان برو که او روانه شده او را در کوه خدا استقبال نمود و او را بوسید و در باب ۱۸ آیه اول از سفر عدد باین نحو ترقیم یافته است: و خداوند بهرون فرمود که تو و پسرانت الخ ۸ و خداوند بهرون فرمود که اینک من الخ ۲۰ و خداوند بهرون فرمود که میراثی در زمین ایشان نخواهی گرفت الخ و در این باب از اول تا آخر مخاطب در حقیقت هرونست و در باب ۲ و ۴ و ۱۴ و ۱۶ و ۱۹ این عبارت پیدا میشود که خداوند با موسی و هرون تکلم فرموده

و بایشان گفت درشش موضع و در آیه ۱۳ از باب ۶ از سفر خروج به این نحو رقم شده است: پس خداوند بموسی و هرون متکلم شد و دربارهٔ اخراج بنی اسرائیل از زمین مصر پیغامی بایشان برای بنی اسرائیل و برای فرعون ملک مصر داد پس ظاهر شد از این عبارات که الله جل شانه منفرداً و بشراکت موسی بهرون علیهما سلام وحی فرمود و او را بسوی بنی اسرائیل و فرعون ارسال فرمود چنانچه موسی را فرستاده بود و هر کسی که سفر خروج توریة را بخواند می داند معجزاتی که در مقابل فرعون صادر شد اکثر آنها از دست هرون ظاهر و صادر گردید و مریم خواهر موسی و هرون هم پیغمبر بود.

در آیه ۲۰ از باب ۱۵ از سفر خروج باین نحو ترقیم یافته است: و مریم نبیه خواهر هرون بدستش دف گرفت و تمامی زنان در عقبش با دفها هروله کنان بیرون رفتند و آیه ۲۶ از زبور ۱۰۵ باین نحو رقم یافته است: بندهٔ خود موسی را اختیار کرده خود هرون را فرستاد و آیه ۱۶ از زبور ۱۰۶ باین نحو عیان و بیان گشته است: در اردو بموسی و هرون مقدس خداوند حسد بردند.

پس انکار صاحب میزان الحق نبوت هرون را در صفحه ۱۰۵ از کتاب خود که مسمی بحل الاشکال است که در سنه ۱۸۴۷ مطبوع گردیده است در مقابل آیات مذکوره جفنگ و کفر است.

شاهد هجدهم:

آیه ۱۱ از باب ۲ از سفر خروج باین نحو ترقیم یافته است: و واقع شد در آنروزها که موسی بزرگ شد بنزد برادرانش بیرون آمد و بیماریهای ایشان نکریست و مرد مصری را دید که مرد عبرانی از برادرانش را می زد \* و باینطرف و آنطرف نگاه کرده چون کسی را ندید مصری را کشت و او را در ریک پنهان کرد.  
پس موسی علیه السلام بعصیبت قوم مصری را کشت.

## شاهد نوزدهم :

در آیه ۱۰ از باب ۴ از سفر خروج باین نحو عیان و بیان گردیده است: پس موسی بخدا گفت آخ ای خداوند نه در ایام سابق و نه از زمان گفتنت بیندهات صاحب فصاحت نیستم بلکه بطی الکلام و کند زبانم \* و خداوند ویرا گفت که دهان انسان که آفرید و کنک و کر و بینا و نایینا را که خلق کرد آیا من که خداوندم نکردم \* پس حال برو و من بدهانت مددکار خواهم بود و تو را تعلیم می‌دهم که چه باید بکوئی \* دیگر گفت آخ ای خداوند تمنا اینکه بواسطه هر کس که می‌خواهی بفرستی بفرست \* و غضب خداوند بموسی افروخته شد الخ .

پس از کلمات مرقومه مستفاد میشود که موسی علیه‌السلام از منصب نبوت استعفا کرد و حال آنکه خداوند او را مطمئن کرده بود و وعده هم داده بود لهذا غضب خدا بر او افروخته شد.

## شاهد بیستم :

در آیه ۱۹ از باب ۳۲ از سفر خروج باین نحو رقم شده است: و واقع شد هنگامیکه بار دو نزدیک آمد که کوساله و هروله کنندگانرا دید و غضب موسی افروخته شد لوحها را از دستش انداخت و آنها را بزیر کوه شکست \* کوساله را که ساخته بودند گرفت الخ و این دو لوح از عمل خدا بود و خط خدا بود چنانچه در همین باب نوشته شده است پس شکستن آنها خطا بود و بعد از آن مثل لوحها از برای حضرت موسی حاصل نشد زیرا که دو لوح ثانی که بعد از برای موسی علیه‌السلام حاصل شد از عمل و خط موسی بود چنانچه در باب ۳۴ از سفر خروج تصریح شده است .

## شاهد بیست و یکم :

در آیه ۱۲ از باب ۲۰ از سفر اعداد باین نحو ترقیم یافته است : و خداوند بموسی و هرون گفت چونکه بمن اعتقاد نیاورده مرا در نظر بنی اسرائیل تقدیس نمودید بنابراین اینجماعت را بزیمینی که بایشان داده‌ام نخواهید رسانید.

و در باب ۳۲ آیه ۴۸ از توریة مثنی باین نحو عیان و بیان گشته است : و خداوند در همانروز موسی را خطاب کرده گفت \* که باین کوه عباریم بر کوه نبو که در زمین مؤابست روبروی یریحو صعودنمای و سرزمین کنعانرا که من از راه تملك بینی اسرائیل می‌دهم مشاهده نما \* و در کوهی که بآن صعود می‌نمائی وفات کرده بقوم خود ملحق شو چنانی که برادرت هرون در کوه هور وفات کرده بقوم خود ملحق شد \* زیرا که در میان بنی اسرائیل در نزد آبی میریباہ قادش در بیابان سین از قول من تجاوز نمودید چونکه مرا در میان بنی اسرائیل تقدیس ننمودید \* معهنذا آن سرزمین را روبرو خواهی دید اما بآنجا بزیمینی که بینی اسرائیل می‌دهم داخل نخواهی شد انتھی.

پس در عبارتین تصریح شده است بصدور خطا از موسی و هرون علیهما سلام بحیثیتی که صدور آن خطا موجب حرمان ایشان گردید از دخول در ارض مقدس و خدا هم در مقام زجر ایشان فرمود که شما بمن اعتقاد نیاوردید و تقدیس من ننموده و عصیان مرا ورزیدید .

## شاهد بیست و دوم :

شمشون<sup>۱</sup> پیغمبر بعزا رفت و در آنجا با زن زانیه زنا کرد بعد عاشق زنی شد

۱- جیمز هاکس در قاموس خود وی را پسر منوخ معرفی می‌کند که مدت بیست سال بر اسرائیل قضاوت کرد. قاموس بعد از بیان فجایع وی می‌نویسد: (باوجود تمام آن خطاهائی که از شمشون سرزد باز از جمله مؤمنین محسوب است. ص ۵۳۲) و پولس در رساله عبرانیان گوید (و دیگر چه بگویم زیرا که وقت مرا کفاف نمیدهد که از... و شمشون و... و انبیاء اخبار نمایم که از ایمان تسخیر ممالک نمودند و به اعمال صالحه پرداختند باب ۱۱ : ۳۲ و ۳۳) .



که اسمش دلیلا بود و آنزن فاجره از اهل وادی سورق<sup>۱</sup> بود و همیشه با آن ضعیفه زنا میکرد کفار فلسطین بآن زانیه گفتند از شمشون بپرس چگونه میشود بر او مسلط شد که اهل فلسطین او را ببندند و بندها را نتواند پاره کند و عطیه جزیره ای بآن زن زانیة اهل فلسطین وعده دادند یعنی هر نفری یک هزار و صد مثقال نقره پس ضعیفه فاجره سؤال کرد سه مرتبه شمشون باو دروغ گفت پس زن فاجره باو گفت چگونه میگوئی مرا دوست داری و حال آنکه سه مرتبه بمن دروغ گفتی زانیه بسیار اصرار نمود حوصله او را تنگ کرد که تمامی قلبش را باو مکشوف کرد و گفت اگر سر مرا بتراشند مثل سایر مردم ضعیف میشوم پس چون فاجره دید که شمشون قلب خود را از برای او مکشوف ساخت فرستاد سرورا فلسطیانرا حاضر کرد و شمشون را بزانوی خود خوابانید و خلاقی آمد هفت گیسوی سر او را تراشید قوتش زایل شد فلسطیان او را گرفتند و چشمانش را کردند و او را بزنجیرها کشیدند و حبسش نمودند و در همانجا شهید شد .

در باب ۱۶ از سفر قضاة باین قضیه تصریح شده است: و شمشون پیغمبر است دال بر نبوت او آیه ۵ و ۲۵ از باب ۱۳ و آیه ۶ و ۱۹ از باب ۱۴ و آیه ۱۴ و ۱۸ و ۱۹ از باب ۱۵ از سفر قضاة و اصرح از همه اینها آیه ۳۲ از باب ۱۱ از نامه عبریان است<sup>۲</sup> .

۱- او زن زانیه بود که در وادی سورق در قسمت سبط یهودا نزدیک به حدود فلسطین سکونت داشت. تلخیص از قاموس مقدس ص ۲۹۲ .

۲- در موارد اشاره شده توجه خاص خدا را بر شمشون بیان می کند با توصیه بمادرش که لقمه خود را پاک کن که حامله میشوی یا بعبارت: روح خداوند بر او مستقر شد و یا از مناجات شمشون با خدا چنین استفاده میشود و در رساله به عبرانیان گوید: و دیگر چه گویم زیرا وقت مرا کفاف نمیدهد که از جدعون و باراق و شمشون و نفتاح و داود و سموئیل و انبیاء اخبار نمایم .

## شاهد بیست و سوم :

آیه اول از باب ۲۱ از سفر شموئیل اول در حق داود زمانیکه فرار کرد از شاؤل ملك اسرائیل و رسید بنوباً<sup>۱</sup> نزد احیی ملك كاهن باین نحو ترقیم یافته است: و داود بنوبه نزد احیی ملك كاهن رفت و احیی ملك از ملاقات داود لرزید و او را گفت که چرا تنها آمده و کسی باتو نیست \* و داود باحیی ملك كاهن گفت که ملك مرا بکاری امر فرمود و بمن گفت که بکاری که تو را میفرستم و تو را امر فرموده ام کسی مطلقاً نداند و جوانانرا بفلان و فلانجا تعیین نمودم \* پس حال آنچه که در دستت باشد پنج نان بدستم بده یا هر چه که یافت میشود \* پس كاهن نان مقدس را باو داد الخ و داود دیگر باحیی ملك گفت که آیا اینجا زیر دستت نیزه یا شمشیری نیست زیرا که نه شمشیر و نه آلت دیگر بدست گرفته ام بنا بر تعجیل مصلحت ملك .

پس داود علیه السلام دروغ گفت و دروغ را هم مکرر نمود و ثمره این کذب این شد که شاؤل سفاک سلطان بنی اسرائیل تمامی اهل نوبه را کشت از ذکور و اناث و اطفال و دواب از بقر و غنم و حمار و در این حادثه هشتاد و پنج كاهن کشته شد و در این حادثه پسر احیی ملك که مسمی بایستار<sup>۲</sup> بود نجات یافت و فرار کرده خدمت داود علیه السلام رسید و داود علیه السلام هم اقرار کرد که من سبب قتل تمامی اهل بیت تو گردیدم در باب ۲۲ از سفر شموئیل اول تصریح باین مطلب گردیده است.

۱- یکی از شهرهای كاهنان بود در زمین بن یامین و در تمین محل آن که آیا نزدیک اورشلیم بود یا در يك ميل و نیمی آن و یا در جبعه بود و یا محل دیگر اختلافی است. قاموس كتاب مقدس صفحه ۸۹۴ .

۲- اول پسر احييملك كاهن بزرگ يهودا بعد از عالی، هنگامی که شاؤل صادق را به مقام كهانت نصب نموده بود وی هم از جانب داود به مقام كاهنی مستقلی نائل آمد و بهنگام پیری حضرت داود با ادویناه همدستان شد و داود را تنها گذاشت از اینرو حضرت سلیمان بعد از پدرش ایی تار را از كهانت عزل نمود .

شاهد بیست و چهارم :

در باب ۱۱ آیه ۲ از سفر شموئیل ثانی باین نحو ترقیم یافته است :

و واقع شد که وقت غروب داود از بسترش برخاست و بر پشت بام خانه ملک کردش کرد و از پشت بام زنی را دید که خوابش را شست و شو میکرد و آن زن بسیار خوب صورت و خوش منظر بود \* و داود فرستاد درباره آن زن استفسار نمود و کسی گفت که آیا بث شبع دختر الیعام زن اوریا حتی<sup>۱</sup> نیست \* و داود ایلچیان را فرستاد او را گرفت و او نزد وی آمده داود با او خوابید بعد از تمیز شدن از نجاستش بخانه خود رفت \* و زن حامله شده فرستاد و داود را مخبر ساخت که حامله هستم \* و داود بی‌وآب فرستاد که اوریا ی حتی را نزد من بفرست و بی‌وآب اوریا را نزد داود فرستاد \* و اوریا نزد وی آمد و داود از سلامتی بی‌وآب و از سلامتی قوم و از خوش گذشتن جنک پرسید \* و داود باوریا گفت بخانه خود فرود آی و اوریا از خانه ملک بیرون رفت \* اما اوریا در دهنه خانه ملک با سایر بندکان آقایش خوابید و بخانه اش فرود نیامد \* داود را خبر داده گفتند که بخانه اش فرود نیامده بود داود باوریا گفت که آیا از سفر نیامده‌ای چرا بخانه ات فرود نیامدی \* و اوریا بداد عرض کرد که صندوق واسرائیل و یهودا در سایبانها ساکنند و آقایم بی‌وآب و بندکان آقایم بر روی صحرا خیمه نشینند و من آیا میشود که بجهت خوردن و آشامیدن و خوابیدن با زن خود بخانه خود بروم بحیات تو و حیات جانم این کار نخواهم کرد \* و داود باوریا فرمود امروز نیز اینجای باش که فردا تو را روانه خواهم کرد و اوریا آنروز و فردایش را در اورشلیم ماند \* و داود او را دعوت نمود که در حضورش خورد و نوشید و او را مست کردانید و وقت شام بیرون رفت تا اینکه بالای بسترش بهمراه بندکان آقایش بخوابد و بخانه اش فرود نیامد \* و واقع شد که داود صبحدم مکتوبی بی‌وآب نوشته بدست اوریا فرستاد \* و در مکتوب بدین مضمون

۱- پیاورقی صفحه ۱۳۲ جزء دوم بخش کلیسا و ساخته‌های آن مراجعه شود .

نوشت که اوریا را در مقابل روی جنك شدیدی بگذارید و از عقبش پس بروید تا اینکه زده شده بمیرد \* وچنین شد بعد از اینکه یؤاب شهر را ملاحظه کرده بود اوریا را در مکانی که میدانست که مردمان دلیر در آن بوده باشند در آنجا گذاشت \* و مردمان شهر بیرون آمده با یؤاب جنگیدند و بعضی از قوم بندگان داود افتادند و اوریای حتی نیز مرد \* آنکه یؤاب فرستاد داود را و تمامی حوادث جنك خبر داد \* و زن اوریا شنید که شوهرش اوریا مرده است و بخصوص شوهر عزاداری نمود \* و بعد از انقضای تعزیه داود فرستاد او را بخانه اش آورد که او زنش شده و از برایش پسری زائید اما کاری که داود کرده بود در نظر خداوند ناپسندیده آمد انتهی ملخصاً .

و در آیه ۹ از باب ۱۲ از سفر شموئیل ثانی حکم خداوند بدادود علیه السلام در زبان ناان نبی باین نحو رسید :

چرا فرمان خداوند را خار نموده عمل بدی در نظر او بجا آوردی که اوریای حتی را بشمشیر زدی و زنش را بخودت عورت نمودی بلکه او را بشمشیر بنی عمون کشتی... اما چونکه در اینکار باعث این شدی که دشمنان خداوند بحر فهای کفر آمیز خواهند گفت لهذا پسری که از برایت زائیده شده البته باید بمیرد انتهی .

بحکم آیات مرقومه هشت گناه کبیره مهلکه از حضرت داود علیه السلام

صادر شد :

اول: بنظر شهوت بزنا جنبیه نگاه کرد در آیه ۲۸ از باب ۵ از انجیل متی قول عیسی علیه السلام باین نحو بیان شده است : لیکن من بشما میگویم هر کسی بزنی نظر شهوت اندازد هماندم در دل خود باو زنا کرده است .

دوم : داود (ع) اکتفا نکرد بنظر شهوت بلکه زن را خواست و با او زنا

کرد و حرمت زنا ضروری دین موسی و عیسی علیه السلام است و از احکام عشره

مشهوره<sup>۱</sup> است حکم هفتم از احکام عشره اینست که زنا مکن و در مواضع متعدده از توریة این حکم مکرر شده است .

سیم : آنکه این زنا با زن همسایه بوده است و آن اشد انواع زناست و علاوه بر زنا ذنب دیگر هم دارد حکم دهم از احکام عشره مشهوره همین است و این حکم مثل حکم سابق در مواضع متعدده از توریة مکرر شده است از آنجمله در آیه ۱۷ از باب ۲۰ از سفر خروج .

چهارم : حد زنا را جاری نکرد نه بر خود و نه بر این ضعیفه فاجره آیه ۱۰ از باب ۲۰ از سفر احبار باین نحو رقم شده است : و کسیکه با زن غیر زنا کند یا با زن همسایه خود زنا نماید البته زانی و زانیه کشته شوند و آیه ۲۲ از باب ۲۲ از توریة مثنی باین نحو بیان گشته است : اگر مردی با زن شوهرداری یافت شود که بخوابد پس هر دوی ایشان مردیکه بآن زن خوابیده و آن زن نیز بمیرند بدین منوال شرارت را از بنی اسرائیل دور کن .

پنجم : آنکه داود علیه السلام اوریا را از لشکرگاه احضار فرمود و امر نمود او را برودخانه خود و غرض داود علیه السلام این بود که عیب خود را بپوشاند و این حمل منتسب باوریا بشود و چون اوریا بجهة دیانت بخانه خود نرفت و قسم هم خورد که نخواهم رفت داود علیه السلام در روز دوم هم او را نگاه داشت و شراب بسیاری بخورد او داد که بجهة مستی بلکه بخانه اش برود ولیکن بجهة دیانت در عالم مستی هم بخانه اش نرفت و ابدأ التفات نکرد بزوجه جمیله خود که شرعاً و

۱ : ۱- خدایان دیگر نباشد ۲- بت را سجده مکن ۳- ایمان بخدای یگانه (یهوه) را باطل مکن ۴- سبت را محترم بشمار ۵- پدر و مادر را احترام کن ۶- قتل منما ۷- زنا مکن ۸- دزدی مکن ۹- بر همسایه خود شهادت دروغ مده ۱۰- بخانه همسایه ات طمع موز و بز همسایه ات و غلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هیچ چیز که از آن همسایه تو باشد طمع مکن .

عقلاً جایز بود از برای او .

فسبحان الله القدوس از حال دیانت این عوام در نزد اهل کتاب در ترك امر مباح از برای دیانت باین نحو است و حال دیانت انبیای بنی اسرائیل در ارتکاب فواحش باین طریق است که ملاحظه مینمائی .

ششم : اینکه زمانیکه داود علیه السلام دید که از مست کردن اوریا مقصود حاصل نشد عازم قتل او گردید و اوریا را بسیف بنی عمون کشت .

آیه ۷ از باب ۲۳ از سفر خروج باین نحو ترقیم یافته است : از امر دروغ دور باش و بیکنانه و صادق را مکش زیرا که من شریر را عادل نخواهم شمرد .

هفتم : اینکه بر خطیئه خود متنبه نشد توبه هم نکرد مادامیکه ناثان نبی داود علیه السلام را عتاب نکرد .

هشتم : حکم خدا بد اود علیه السلام بتوسط ناثان رسید که این ولدیکه از زنا متولد شده است باید بمیرد مع هذا از برای عافیت آن ولدالزنا دعا کرد و روزه گرفت و بر زمین خوابید .

شاهد بیست و پنجم :

در باب ۱۳ از سفر شموئیل ثانی مرقوم شده است : آمنون<sup>۱</sup> پسر بزرگ داود با تامل دختر داود قهرآ زنا کرد بعد از زنا با او گفت برخیز برو تا ما را متناع کرد از رفتن و آمنون خادم خود را امر باخراج او نمود پس خادم او را بیرون کرده در راه هم بست پس تا ما فریاد کرد داود علیه السلام این امور را شنید بر او ناگوار بود لیکن هیچ نکفت نه با آمنون و نه با ما زیرا که آنها را دوست میداشت و این تا ما خواهد

۱ - Amnon پسر منه و چهاردهمین پادشاه اسرائیلیان است . در ۲۲ سالگی بتخت سلطنت نشست و بیش از دو سال حکومت نکرد و چون بت پرست بود در باربان او را کشتند و در باغ عزا دفن کردند . تلخیص از قاموس مقدس ص ۱۰۶ .

صبلی و بطنی ابی شلوم<sup>۱</sup> بن داود بود لهذا آمنون را دشمن داشت و عازم قتل او بود و چون فرصتی پیدا کرد او را کشت .

شاهد بیست و ششم :

در آیه ۲۲ از باب ۱۶ از سفر سموئیل ثانی باین نحو عیان و بیان گشته است : پس بیشت بام چادری برای ابیشالوم زدند و ابیشالوم در نظر تمامی اسرائیل بمتعه‌کان پدرش در آمد بعد ابی شالوم با پدرش داود علیه السلام محاربه کرد و در آن محاربه بیست هزار نفر از بنی اسرائیل مقتول گردید چنانچه در آیه ۷ از باب ۱۸ از سفر سموئیل ثانی رقم شده است انتهى .

پس پسرداود علیه السلام فایق شد بر روبیل پسر بزرگ یعقوب بسه وجه :

وجه اول : پسرداود با جمیع متعه‌های پدرش زنا کرد بخلاف روبیل بیچاره که او بیک متعه پدرش زنا کرد .

وجه ثانی : ابیشالوم در نظر جمیع بنی اسرائیل علانیه زنا کرد بخلاف روبیل که او خفیه<sup>۲</sup> و در خلوت زنا کرد .

وجه ثالث : ابیشالوم با پدر خود داود محاربه کرد تا اینکه در آن محاربه بیست هزار از بنی اسرائیل مقتول شد و داود علیه السلام با صدور این افعال مذمومه از این خلف سوء رؤسای عسکر را وصیت فرموده بود که کسی ابیشالوم را نکشد ولیکن یوآب در این مسئله حضرت داود را مخالفت نمود و این فرزند ناخلف را کشت و چون داود علیه السلام شنید که ابیشالوم کشته شده است بسیار بسیار گریه کرد و

۱- تنها پسر داود از معکه دختر تلمای پادشاه جشور بود (سموئیل دوم ۳ : ۳) و با داشتن و جاهت و کیسوان خوشنما معروف بود (سموئیل دوم ۱۴ : ۲۵) عهد عتیق او را مردی متکبر و قاتل برادرش آمنون معرفی می‌کند در زبور مزبور و سوم داود (ح) در مرگ وی نوحه سرائی کرده است و تاریخ قبر او را در وادی شوقی اورشلیم می‌نویسند.

محزون گردید.

مصنف حقیر گوید: من تعجب نمیکنم از صدو و امثال این امور از انبیاء و اولاد انبیای بنی اسرائیل بنا بر حکم کتب مقدسه ایشان این امورات غرابتی ندارد بلکه تعجب میکنم از اینکه زنا کردن ابیshalوم باز نهی پدرش داود علیه السلام بعدل و حکم خدا بود بنا بر شهادت کتب مقدسه ایشان و خدا مهیج این زانی شد که باین عمل قبیح اقدام نماید زمانیکه داود علیه السلام با زن اوریا زنا کرد خدا در لسان ناثان نبی داود را وعده داد که کسی را از خانواده او مبعوث خواهد فرمود که چهار آ با زنه‌ای داود زنا کند.

شاهد این مدعا آیه ۱۱ و ۱۲ از باب ۱۲ از سفر شموئیل ثانیست آیتین مذکورترین اینست: خداوند چنین میفرماید: اینک بلا را بتو از خانه خودت برپا خواهم نمود و زنان تو را در پیش رویت گرفته برفیقت خواهم داد و او درعین این آفتاب با زنانت خواهد خوابید \* زیرا که این عمل را تو سرآکردی یعنی زنا را با زن اوریا اما من جزا را در برابر تمسامی اسرائیل و درعین آفتاب بجا خواهم آورد.

خدا بوعده خود وفانمود و همانطور واقع گردید این امر بسیار بسیار عجیب است که زنا را داود کند ولیکن انتقام از زنه‌ای او کشیده شود بخلاف عدل.

شاهد بیست و هفتم:

در باب ۱۱ از آیه اول از سفر ملوک اول باین نحو ترقیم یافته است:  
وسلیمان ملک سوای دختر فرعون زنان بیگانه بسیاریرا از مؤآبیان و عمونیان و ادمیان و صدونیان و حتیان دوست می‌داشت \* از امتهائیکه خداوند بنی اسرائیل را فرموده بود که شما بایشان در نیائید و ایشان بشما در نیابند یقین که ایشان قلب شما را بخدایان خودشان مایل خواهند کردانید



وسلیمان از راه محبت بایشان ملصق شد \* و او را هفتصد زن بانویه و سیصد متعه بود وایشان قلبش را برکردانیدند \* و واقع شد وقت پیری سلیمان که زنهایش قلبش را بسمت خدایان غریب برکردانیدند و قلبش مثل قلب پدرش داود با خداوند خدایش کامل نبود \* وسلیمان در عقب عشتروئی خدای صدونیان و ملکوم مکروه عمونیان رفت \* و سلیمان در نظر خداوند بدی کرد و مثل پدرش داود راه خداوند تماماً نرفت \* آنگاه سلیمان مقام بلندیرا بکوه که رو بروی اورشلیم است بخصوص مکوش مکروه مؤآبیان و بخصوص مولک مکروه پسران عمون<sup>۱</sup> بنا کرد \* و همچنان بخصوص تمامی زنان غریبه اش که بخدایان ایشان بخور و ذبح می نمودند بنا کرد \* پس خداوند بسلیمان غضبناک شد بسببی که قلبش از خداوند خدای اسرائیل که وی را دو مرتبه مرئی شد برکردید \* وباین

۱- عشتروت و عشتروت خدای صدونیان که بت آن بصورت مخصوصی بود وعبادت این بت درسوریه و فنیقیه معروف بود ، یونانیان و رومانیان آنرا استرتی نامند و عرب ملكة السماء گوید که غالباً با عبادت بعل مذکور است.

مولک یا ملکوم : خدای عمونیان بود که قربانیهای انسانی مخصوصاً ازبچه ها از برای وی تقدیم می نمودند حاخامیان گویند: این بت ازمس ساخته شده بود بر کرسی از مس نشسته و دارای سه گوساله بود تاجی بر سر داشت کرسی و خود بت مجوف بود و در میان آن آتش می افروختند و چون حرارت بازوهای بت بدرجه سرخی می رسید قربانیرا بر آنها می گذراندند فوراً می سوخت و اهالی نیز در آن ائناطیلها می نواختند که صدای داد و فریاد قربانی رانشنوند. خدای مؤآبیان کموش نامیده می شد ( و این کتاب آنرا مکوش نوشته است شاید اشتباه از کتاب باشد ) و از صفاتیکه از برای کموش ذکر شده معلوم میشود که همان مولک خدای عمونیان است.

و مکروه منسوب بقومی صورتی است که بر کاغذ و یا جسم دیگر ترسیم گردد در مقابل بت که بصورت مجسمه ساخته می شد. اقتباس از قاموس مقدس صفحه های ۶۱۲ - ۷۳۸ - ۸۳۵ ۸۵۴ و لغت نامه دهخدا .

خصوص او را امر فرمود که بطرف خدایان غریب نرو اما آنچه که خدا امر فرموده بود بجا نیاورد \* و خداوند بسلیمان گفت چونکه این عمل از تو صادر شد وعهد مرا و فرایضی که بتو امر فرمودم نگاه نداشتی البته مملکت تو را از دست تو خواهم گرفت و به بندهات خواهم داد انتهی. پس از کلمات مرقومه مفهوم میشود که پنج خطیته مهلکه از سلیمان علیه السلام صادر گردید:

اول: که اعظم همه است آنستکه در آخر عمر که وقت توجه بسوی خداست مرتد شد و جزای مرتد در شریعت موسویه رجم است اگرچه پیغمبر صاحب معجزات هم باشد بحکم آیه ۵ از باب ۱۳ از توریة مثنی<sup>۱</sup> و همچنین بحکم آیه ۵ از باب ۱۷ از تورات مثنی<sup>۲</sup> و از موضعی از مواضع تورات معلوم نمیشود که توبه مرتد قبول باشد و اگر توبه مرتد مقبول بود چراموسی علیه السلام امر بقتل گوساله پرستان نمود؟ تا اینکه بسبب این خطا بیست و سه هزار نفر از بنی اسرائیل به امر موسی مقتول شدند.

دوم: اینکه معابد عالیه از برای اصنام در لوهیکه روبروی اورشلیم است بنا کرد و این معابد چند صد سال باقی بود تا اینکه یوشیا بن آمون ملك یهودا در عهد خود که زیاده بر سیصد و سی سال بعد از سلیمان علیه السلام بوده است معابد را تنجیس و اصنام را شکست چنانچه در باب ۲۳ از سفر ملوک ثانی تصریح شده است<sup>۳</sup>.

سیم: اینکه سلیمان علیه السلام تزویج نساء نمود از قبائلی که خدا از تزویج

۱- و آن نبی (که مردم را بغیر یهوه دعوت کند) یا بیننده خواب گشته شود.

۲- آنکه آن مرد یا زن که این کار بد را (خدایان غیر را سجده کند) در دروازه ثابت کرده است بیرون آور و آن مرد یا زنی را سنگسار کن تا بمیرد.

۳- مکانهای بلند را که مقابل اورشلیم بطرف راست کوه فساد بود و سلیمان پادشاه اسرائیل آنها را برای اشتورت رجاست صیدونیان و برای کموش رجاست مؤآبیان و برای ملکوم رجاست بنی عمون ساخته بود پادشاه آنها را نجس ساخت و تمائیل را خورد کرد.

منع فرموده بود بخلاف فرموده خدا بایشان ملصق شد و در آیه ۳ از باب ۷ از تورات باین نحو مسطور گردیده است : و منا کحت بایشان مکن یعنی با قبایلی که غیر از بنی اسرائیل و بت پرستند دختر خود را به پسر ایشان مده و دختر ایشانرا برای پسر خود مگیر .

چهارم : هزار زن تزویج نمود و حال آنکه کثرت ازدواج از برای سلاطین بنی اسرائیل حرام بود در آیه ۱۷ از باب ۱۷ از تورات مثنی باین نحو رقم شده است : و زنان را از برای خود زیاد نکند مبادا دلش فریفته شود و نقره و طلا از برای خود بزیادتی فراوان نسازد یعنی سلطان بنی اسرائیل .

پنجم : زنهای حضرت سلیمان بخور میکردند و از برای اصنام ذبح مینمودند و حال آنکه کسی که از برای اصنام ذبح نماید بحکم آیه ۲۰ از باب ۲۲ از سفر خروج واجب القتل است و آیه مذکوره اینست : کسی که بخدای غیر از خداوند و بس ذبح نماید البته هلاک شود .

پس این زنها واجب القتل بودند و ایضاً آن زنها قلب سلیمان را اغوی کردند و از این جهت هم واجب القتل بودند بحکم آیه ۹ از باب ۱۳ از تورات مثنی و اجرای حدود نفرمود تا آخر حیات خود عجب است که داود و سلیمان علیهما السلام اجرای حدود و احکام تورات را بر خود و اهل بیت خود ننمودند کدام مداهنه ای است در دین که زیاده از این باشد .

آیا خداوند عالم حدود را واجب نموده است که بر فقرا و مساکین و مفلوکین جاری شود فقط اغنیا از تحت حکم الله خارج هستند؟! و توبه جناب سلیمان از موضعی از مواضع عهد عتیق ثابت نشده است بلکه ظاهر اینست که توبه نکرد زیرا که اگر توبه میکرد معابدی که از برای اصنام بنا کرده بود منهدم می ساخت و اصنامی که

در آنها گذاشته بود میشکست و زنه‌های مغویه را رجم میفرمود<sup>۱</sup>.  
 پس ادعای صاحب میزان الحق در صفحه ۵۵ از طریق الحیوة که در سنه ۱۸۴۷  
 مطبوع گردیده است در باب توبه آدم و سلیمان علیهما السلام کذب و غلط است  
 و از کتب ایشان چنان امری مفهوم نمیشود.

### شاهد بیست و هشتم :

نبی که در بیت ایل بود دروغ گفت در تبلیغ وحی و اداء رسالت و آن مرد خدا  
 را فریب داد و آن مسکین را بغضب خدا گرفتار نمود تا هلاک شد.  
 توضیح آنکه آن مرد با خدا با امرالله از یهودا بیوربعام آمد و خبر داد مذبحی  
 که بیوربعام بنا کرده است از برای بت یوشیا<sup>۲</sup> که از اولاد داود است سلطان خواهد

- ۱- این بود سلیمانی که عهدین معرفی می کنند اما قرآن در ۱۶ آیه حضرت سلیمان را معرفی کرده و میفرماید : ولقد آتینا داود و سلیمان علماً وقالوا الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده (نمل : ۱۵) و ما کفر سلیمان و لکن الشیاطین کفروا (بقره : ۱۰۲).
- ۲- در بسیاری از نسخه های قدیمی کتب عهدین بجای شهر یهودا شهر داود آمده است (تواریخ دوم باب ۲۵ : ۲۸) و آن محلی است در کوه صهیون و یا کوهستان یهودیه. کتاب پادشاهان اول در باب ۲۶ : ۳۳ می گوید : پیامبری از شهر داود (یهودا) به شکیم مرکز حکومت بیوربعام آمده مردم را خبر داد که یوشیاد پسر آمون از فرزندان داود که در ۸ سالگی بتخت نشست و ۳۱ سال حکومت کرد و بتکده ها را ویران ساخت و مجسمه ها را از بین برد و در جنگ با فرعون نکوه کشته شد و در اورشلیم پخاک سپرده شد) مذبح بزرگ را که بدستور بیوربعام ساخته شده بود ویران خواهد ساخت. بیوربعام پسر ناباط که بعد از حضرت سلیمان حکومت اسباط عشره را بدست گرفته بود و مردم را به بت پرستی وامی داشت از این خبر غضبناک شد و دست دراز کرد تا آن پیغمبر را بگیرد دستش خشک شد و بجای خود باز نکشت بیوربعام از پیامبر مزبور خواست که از خدا شفای دست وی را بخواهد پیامبر دعا کرد و دست وی در حال بهبود یافت باز منتهی نشد و بیصیان خود اصرار ورزید و بسال ۹۰۹ قبل از میلاد کشته شد. قاموس ص ۹۴۷.

بود و این مذبحرا او خراب خواهد کرد و معجزه چندی هم در همان حین از آن مرد با خدا که نبوت هم داشت صادر گردید و در آیه ۱۱ تا ۳۰ از باب ۱۳ از سفر ملوک اول در بیان حال این دو پیغمبر باین نحو واقع گردیده است: و یک پیغمبر سالخورده در بیت ایل ساکن بود و پسرانش آمده هر کاریکه مرد خدا آنروز در بیت ایل معمول داشته بود از برایش بیان نمودند و همچنین کلماتیکه پادشاه گفته بود بپدر خویشان بیان کردند \* و پدر ایشان بایشان گفت که بکدام راه رفته است و حال آنکه پسرانش راهی که مرد خدائی که از یهود آمده بود دیده بودند \* پس پسرانش گفت که حمار مرا زین کنید و ایشان حمارش را زین کرده او بر آن سوار شد \* و در پی مرد خدا رفت و او را یافت که در زیر درخت بلوط می نشست و بر او گفت که آیا مرد خدائی که از یهود آمده بود توئی؟ گفت که منم \* و ویرا گفت که بهمراه من بخانه بیا و نان بخور او گفت که با تو نخواهم رفت و با تو نان در اینمقام نخواهم خورد و آب نخواهم نوشید \* زیرا که بفرمان خداوند بمن گفته شد که در آنجا نان مخور و آب منوش و بقصد رفتن براهی که آمده باز پس مکرد \* او ویرا گفت که من نیز مثل تو پیغمبر هستم و فرشته بفرمان خداوند با من متکلم شد گفت که او را بخانه خود بهمراهت بیاور تا اینکه نان بخورد و آب بنوشد اما وی دروغ گفت \* پس بهمراهش بر کشت و در خانه اش نان خورد و آب نوشید \* و واقع شد هنگامیکه ایشان بسفره نشستند کلام خداوند بآن پیغمبریکه او را پس آورد رسید \* و بمرد خدائیکه از یهود آمده بود آواز کرده گفت که خداوند چنین میفرماید چونکه بر کلام خداوند خلاف کردی و فرمانیکه خداوند خدایت تو را امر فرموده بود نگاه نداشتی \* و بر کشتی و نان خوردی و آب آشامیدی در مقامیکه بتو گفته شده بود که نان مخور و آب منوش لهذا جسد تو بقیبر پدرانت نخواهد آمد \* و واقعه شد که بعد از خوردن نان و بعد از آشامیدنش که حمار پیغمبر بر او که باز پس آورده بود از برایش زین کرد \* و روانه شده و او را شیری در راه یافت و کشت و جسدش در راه افتاده شد و حمار در

پهلویش ایستاد و همچنین شیر بپهلوی جسد ایستاد \* و اینک مردمان عبورکننده آن جسد را دیده که در راه افتاده شد و در نزد جسد شیری ایستاده دیدند پس آمدند و در شهریکه آن پیغمبر سالخورده در آنجا بود خبر دادند \* و آن پیغمبریکه او را از راه پس آورده بود شنیده گفت که او مرد خدائست که از امر خداوند عاصی گردیده بآن سبب خداوند او را بشیر داد که او را پاره پاره کرده موافق کلامیکه باز فرمود کشت \* پس بهسرانش متکلم شده گفت که حمار را از برایم زین کنید و زین کردند \* و رفت و جسدش را در راه یافت که افتاده شده و حمار و شیر بپهلوی جسد ایستاده بودند و شیر آن جسد را نخورده بود و حمار را پاره نکرده بود \* و آن پیغمبر جسد مرد خدا را برداشته آنرا بر حمار گذاشته و باز پس آورد و آن پیغمبر سالخورده بقصد تعزیت و دفن کردنش بشهر آمد تا از برای او گریه کند انتهی.

پس در این عبارت بر آن پیغمبر سالخورده در پنج موضع لفظ پیغمبر اطلاق شده است و در آیه ۱۸ خود حضرت اقدسش هم ادعای رسالت کرد و این پیغمبر سالخورده صادق النبوه در تبلیغ وحی دروغ گفت و آن پیغمبر دیگر را فریب داد و او را بغضب خدا و هلاکت انداخت پس از اینحکایت ثابت و محقق گردید عدم عصمت پیغمبران در تبلیغ رسالت هم.

و صاحب میزان الحق در فصل ۳ از باب اول از میزان الحق در صفحه ۵۱ از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۶۲ گفته است و در باب نبی اعتقاد ما اینست که نبی و حواری اگر چه در سایر امورات قابل سهو و نسیان باشند لیکن در تبلیغ و تحریر پیغام معصومند بنابراین نوشتههای انبیا و حواریین مبرا از سهو و نسیانست انتهی بالفاظه.

کذب و بطلان این ادعا از همین قصه ثابت و محقق گردید علاوه بر ادله که در باب اول و ثانی گذشت فیاسبحان الله اگر این ادعا صحیح باشد پس این سی هزار غلط در این کتاب از کجاست و حال آنکه خود قسیس هم میگوید تحریف نشده است و اگر این ادعا صادق است ابنای جنس قسیس جواب اغلاطی را که اینتحقیر

در این کتاب نوشته‌ام بنویسند تا بدانیم مردمان راستگو هستند.

شاهد بیست و نهم:

آیه ۱۰ از باب ۱۰ از سفر شموئیل اول در حق شاولی ملک اسرائیل سفاک مشهور<sup>۱</sup> باین نحو ترقیم یافته است: وهنکامیکه آنجا به تل آمدند اینک جمعیت انبیاء براو راست آمدند و روح خدا با او مؤثر شد که در میان ایشان نبوت میکرد \* و واقعه شد هنکامیکه تمامی کسانیکه او را بیشتر میشناختند دیدند که اینک با پیغمبران نبوت مینماید قوم بیکدیگر گفتند که پسر قیش را چه واقع شده اما شاول از جمله پیغمبرانست \* و از حاضرین یکی جواب داد گفت که پدر ایشان کیست باین سبب مثل شد که آیا شاول از جمله پیغمبرانست \* وهنکامیکه نبوت را بانجام رسانیده بود بمقام بلند برآمد.

و آیه ۶ از باب ۱۱ از سفر شموئیل اول باین نحو بیان گشته است: و روح خدا بشاول مؤثر شد هنگام شنیدنش این اخبار را و غضبش بشدت افروخته شد انتهی. از این عبارات معلوم میشود که شاول بروح القدس مستفیض بود و از حوادث مستقبله هم خبر میداد.

و آیه ۱۴ از باب ۱۶ از سفر شموئیل اول باین نحو عیان و بیان گشته است: اما روح خداوند از شاول جدا شد و روح مضر<sup>۲</sup> از جانب خداوند او را باضطراب انداخت \* و بندگان شاول ویرا گفتند که اینک حال روح مضر از خدا تو را باضطراب می اندازد.

۱- اولین پادشاه اسرائیلی از سبط بن یامین است. شخص خوش منظر و نیکو اندام و در آغاز نجیب بود و حکومت عظیمی بدست آورد و بهر سو رو می آورد کامیاب می گشت از این رو کبر و نخوت بروی غالب آمد بنای ظلم و ستم گذاشت و داود پیامبر را بشدت دشمن می دانست وی در جنگ با فلسطینیان خودکشی کرد اقتباس از قاموس مقدس .

از اینکلمات معلوم میشود که این نبی از درجه نبوت ساقط و از پیغمبری معزول و روح شیطان بر او مسلط گردید .

در آیه ۲۳ از باب ۱۹ از سفر شموئیل اول باین نحو رقم یافته است : پس شاول بآنجا بنایوت را ماه<sup>۱</sup> روانه شد و روح خدا نیز با او مؤثر شد که رفته رفته تا رسیدنش بنایوت راماه نبوت میکرد \* و او نیز جامه خود را خلع کرد یعنی شاول و در حضور شموئیل نبوت میکرد و تمامی آنروز و تمامی آنشب برهنه افتاد بنا بر این گفته اند که آیا شاول نیز از جمله پیغمبرانست انتهی .

پس از اینعبارت مفهوم میشود که نبی معزول دوباره منصوب گردید و بدرجه علیه نبوت رسید و روح القدس بطور قوی بر او نازل شد که جامه خود را خلع نمود و عریان گشت و یکشنبه روز منکشف العوره بود پس این نبی جمع کرد ما بین روح رحمانی و روح شیطان را و اگر خواسته باشی از ظلمهای این شاول مستحضر شوی سفر اول شموئیل را بخوان .

شاهد سی ام :

یهودای اسخریوطی یکی از حواریون مستفیض و مملو<sup>۲</sup> از روح القدس بوده و دارای معجزات و کرامات هم بود بنا بر شهادت باب ۱۰ از انجیل متی<sup>۳</sup> و این پیغمبر دین خود را بدنیا فروخت و عیسی علیه السلام را تسلیم بدست یهود نمود بطمع سی درهم بعد خود را خفه نموده و مرد چنانچه در باب ۲۷ از انجیل متی مرقوم گردیده است و یوحنا ی حواری در باب ۱۲ آیه ۶ از انجیل خود شهادت داده است

۱ نایوت در کنار دامه مسکن سموئیل نبی در یکی از ارتفاعات سرزمین سبط بن یامین قرار داشت قاموس مقدس ص ۴۰۷ و ۸۷۰ .

۲- و دوازده شاگرد خود را طلبیده ایشانرا بر ارواح پلید قدرت داد ... و نامهای دوازده رسول اینست ... و یهودای اسخریوطی که او را تسلیم نمود .



که یهودای اسخر یوطی دزد بوده است آیا پیغمبر دزد میشود؟! و دین خود را بدنیا می‌فروشد.

شاهد سی و یکم :

حواریون<sup>۱</sup> بنا بر زعم مسیحیین افضل از موسی و سایر انبیای بنی اسرائیلند در شب گرفتاری عیسی فرار نموده و عیسی را در دست دشمن تنها گذاشتند و این گناه بزرگیست زیرا که علایق روحانیه را در اینفرار قطع نمودند.

و اگر کسی گوید این از شدت جبن ایشان بوده است جبن هم از امورات طبیعیه است جواب گوئیم هر گاه ما تسلیم کنیم این امر را عذر نداشتند در چیز دیگر که در غایت سهولت بود و آن اینست که عیسی علیه السلام در آنشب در غایت اضطراب و شدت حزن بوده و بحواریون فرمود که نفس من از غایت الم مشرف بموتست در اینجا مانده با من بیدار باشید پس حضرت عیسی رفت قدری نماز خواند و بنزد حواریون برگشت ایشانرا در خواب یافت و بطرس گفت نمیتوانستید یکساعت با من بیدار باشید و دعا کنید.

بار دیگر رفت باز مشغول نماز شد و برگشت دوباره حواریونرا در خواب دید پس در مرتبه ثالثه رفت دعا کرد و برگشت بحواریین گفت حالا بخواید و استراحت کنید چنانچه در باب ۲۶ از آیه ۳۶ تا ۴۶ از انجیل متی مرقوم شده است.

پس اگر حواریون محبت و اخلاص بعیسی داشتند در شب گرفته‌اری او نمیخواهیدند آیا نمی‌بینی که گنه کاران اهل دنیا مقتدی و یا رئیس ایشان یا یکی از

۱ : ۱- شمعون معروف به پطرس ۲- اندریس برادر پطرس ۳- یعقوب پسر زندی  
۴- یوحنا برادر یعقوب ۵- فیلیس ۶- برتولما ۷- توما ۸- متی معروف به باجگیر  
۹- یعقوب پسر حلفی ۱۰- لپی<sup>۴</sup> معروف به تدی ۱۱- شمعون قانونی ۱۲- یهودای اسخر یوطی.

اقارب ایشان در غایت اضطراب و مرض شدید باشد در شب در آن شب خواب نخوهند کرد اگر چه افسق فسقه و اکفر کفره باشند .

شاهد سی و دوم :

اینکه پطرس رئیس الحواریین و خلیفه عیسی علیه السلام است<sup>۱</sup> بنا بر ادعای فرقة کاتولک اگر چه در فرار کردن و خوابیدن با سایر حواریین مساویست لیکن از برای او یک فضیلتی حاصل شد و آن اینست که از دور عقب عیسی رفت تا خانه رئیس-الکهنه و در ایوان بیرون نشست ناگهان کنیز کی نزد پطرس آمد گفت تو هم با عیسی جلیلی بودی پطرس رو بروی همه انکار نموده گفت نمیدانم چه میگویی و چون بدهلیز بیرون رفت کنیزک دیگر او را دید بحاضرین گفت این شخص از رفقای عیسی ناصریست باز قسم خورد و انکار نمود که اینمرد را نمیشناسم و بعد از چندی آنانی که ایستاده بودند پیش آمده پطرس را گفتند البته تو هم از آنها هستی که لهجه تو دلالت مینماید پس آغاز لعن کردن بعیسی نمود و قسم خورد که این شخص را نمیشناسم در ساعت خروس بانک زد آنگاه پطرس سخن عیسی را بیاد آورد که گفته بود قبل از بانک زدن خروس سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد .

پس بیرون رفته زار زار بگریست چنانچه در آیه ۶۹ از انجیل متی مذکور و مرقوم گردیده است و در آیه ۲۳ از باب ۱۶ از انجیل متی قول عیسی در حق پطرس

۱- شمعون پسر یونس یا یوحنا ماهیگیر از جمله شاگردان دو از دهگانه حضرت عیسی علیه السلام است اعمال رسولان باب ۱۵ : ۱۴ بگفته انجیل یوحنا باب ۱ : ۳۵ و باب ۴۰ ۴۲ توسط برادرش آندریاس با عیسی ملاقات کرد و حضرت عیسی ویرا کیفاس نامید حضرت مسیح ویرا به متابعت خود دعوت فرمود ، شمعون از ماهیگیری دست برداشت و پیروی عیسی نمود (مرقس باب ۱۰ : ۲۸) و پطرس نامیده شد بگفته انجیلهای چهار گانه در شب دستگیری حضرت عیسی سه تار عیسی را تکذیب کرده از وی بشری جست و عیسی را لعن کرد .

باین نحو عیان و بیان گشته است : اما او بر کشت و پطرس را کفت دور شو از من ای شیطان که باعث لغزش من میباشی زیرا که نه امور الهی را بلکه امور انسانی را تفکر میکنی انتهى .

پس امام اول مسیحیین که پطرس باشد بنا بر قول مسیح شیطانست و مقدس-النصاری پولس در باب ثانی از رساله خود بغلاطیان از آیه ۱۱ تا ۱۵ باین نحو رقم نموده است : اما چون پطرس بانطاکیه آمد او را رو آرو مخالفت نمودند زیرا که مستوجب ملامت بود \* چونکه قبل از آمدن بعضی از جانب یعقوب با امتهای غذا میخورد ولی چون آمدند از آنانی که اهل ختنه بوده بیم کرده باز ایستاد و خویشتن را جدا ساخت \* و سایر یهود هم با وی نفاق کردند بحدیکه بارنابه نیز در نفاق ایشان گرفتار شد \* ولی چون دیدم که برستی انجیل باستقامت رفتار نمیکنند پیش روی همه پطرس را کفتمم اگر تو که یهودی هستی بطریق امتهای نه بطریق یهود زیست میکنی چونست امتهای را مجبور میسازی که بطریق یهود رفتار کنند \* ما که طبعاً یهودی هستیم و نه کنهکاران از امتهای انتهى .

اگرچه پطرس تقدم مینمود بر حواریین در قول و لیکن در بعضی اوقات نمیدانست چه میگوید چنانچه در آیه ۳۳ از باب ۹ از انجیل لوقا مرقوم شده است و در رساله ثانیه از کتاب ثالث عشر رساله مطبوعه سنه ۱۸۲۹ در بیروت در صفحه ۶۰ رقم شده است که یکی از آباء گوید که پطرس مبتلا بود بمرض تجبر و تکبر و مخالفت .

و در صفحه ۶۱ یوحنا یوم الذهب گوید که پطرس ضعیف و متخلخل العقل بود و قدیس اغوستینوس گوید که پطرس ثبات قدم در ایمان نداشت زیرا که گاهی مؤمن بود و گاهی شك میکرد و مسیح در حق او گاهی میفرمود خوشا بحال تو

---

۱- و چون آندو نفر (موسی و الیاس) از او (عیسی) جدا شدند پطرس بعیسی کفت: که ای استاد... زیرا که نمیدانست چه می کفت .

ای پطرس و گاهی میگفت ای شیطان انتهی .

این حواری در نزد مسیحیین افضل از موسی و سایر انبیای بنی اسرائیل است پس زمانیکه حال افضل این باشد که دانستی حال مفضولین چه خواهد بود.

شاهد سی و سیم :

رئیس الکهنه قیافا<sup>۱</sup> نبی بود بنا بر شهادت یوحنا در آیه ۵۱ از باب ۱۱ از انجیل یوحنا در حق قیافا در ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۷ باین نحو رقم شده است : و این از خود نکفت بلکه چون در آنسال رئیس الکهنه بود نبوت کرد که می بایست عیسی در راه آن طایفه بمیرد .

پس قول او نبوت کرد صریحست در اینکه قیافا نبی بوده است و این پیغمبر فتوی داد بقتل عیسی و کفر و اهانت او پس اگر این امور صادره از قیافا از روی نبوت و الهام بوده است عیسی واجب الرد است نعوذ بالله و اگر باغواى شیطان بوده است کدام گناهی است ازین بزرگتر باشد .

از خوف تطویل بهمینقدر اکتفا شد در این مقام. پس میگوئیم گناهان مذکوره و امثال اینها در کتب عهدعتیق و جدید مسطور است هیچ قدحی و عیبی بنبوت ایشان نمیرساند و حیا نمیکند با همه این تفصیلات اعتراض به خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم مینمایند در امورات خفیه که بزعم خود آنها را گناه میدانند.

۱- رئیس کاهنان یهودی بود و در حکم قتل حضرت مسیح حاضر و از همه پیشقدمتر بود ولی زنده شدن المازر بدست حضرت مسیح تشویشی در مجمع انداخت ناچار برای حکم قتل او را نزد پیلطس فرستادند .

پس الان شروع مینمائیم در نقل مطاعن ایشان و جواب از آنها و میگوئیم :

## طعن اول : جهاد اسلامی

و این از اعظم مطاعن است در نزد مبغضین آن سرور یعنی علمای مسیحیه و این طعن را به تقریرات غریبه و عجیبه در رسائل خود که در رد اهل اسلام مینویسند تقریر و تحریر مینمایند که منشأ آن نیست مگر عداوت و عناد و ما قبل از تحریر جواب از برای زیادتی بصیرت ناظرین این کتاب پنج مقدمه تمهید مینمائیم .

### مقدمه اول :

بدانکه خداوند عزوجل کفر و اهل کفر را دشمن میدارد و مجازات ایشانرا در روز قیامت یقیناً خواهد داد و كذلك اهل فسق و عصیان و نفاق مبغوض خدا هستند بی شبهه و جزای عمل ایشان در روز قیامت بی شبهه بایشان خواهد رسید و بسا هست کفار و عصاة را در دنیا هم عقاب مینماید پس معذب و معاقب می فرماید کفار را یکمرتبه به غرق عمومی چنانچه در عهد نوح علیه السلام که در آن طوفان هرذیحیاتی را هلاک کرد غیر از اهل کشتی که هشت نفر بودند بنا بر شهادت کتب عهد عتیق و جدید.

و گاهی به غرق خصوص چنانچه در عهد موسی علیه السلام که فرعون و لشگر او را تماماً در دریای سرخ غرق فرمود .

و گاهی بموت مفاجات چنانچه اهلاک فرمود اکبر اولاد هر انسانی و بهیمه را از اهل مصر در شب خروج بنی اسرائیل از مصر چنانچه در باب ۱۲ از سفر خروج مسطور است .

و گاهی بامطار کبریت و آتش از آسمان و تقلیب و خراب کردن مساکن اهل کفر چنانچه در عهد لوط علیه السلام و اهلاک فرمود اهل سادوم و عمورا<sup>۱</sup> و نواحی آنها را بامطار کبریت و آتش و خراب کردن شهر ایشان .

و گاهی بامراض هلاک مینماید چنانچه اشدودین<sup>۲</sup> را بمرض بواسیر هلاک نمود بنا بر مسطورات و مرقومات از باب ۵ از سفر شموئیل اول .

و گاهی ملکی می فرستد و کفار را هلاک میکند چنانچه لشگر آشورین<sup>۳</sup> را که ملکی فرستاد در يك شب یکصد و هفتاد و پنجهزار نفر را کشت چنانچه در باب ۱۹ از سفر ملوک ثانی مرقوم است .

۱- دو شهر از شهرهای وادی سدیم است که در اثر شرارت اهلش خداوند منهدم نمود و هر دو شهر در شمال بحرالمح واقع بود .

۲- اشدود یکی از پنج شهر فلسطینیان بود در سه میلی بحر میت ، در این شهر داگون نام پرستش می شد .

۳- آشوریان از نسل آشور پسر سام هستند و در مملکت آشور زندگی می کردند و پایتخت آن نینوا بود آشوریان معبودهای متعدد داشتند که بزرگترین آنها آشور نام داشت و آن شبیه کره و یا دایره بود که بالهای زیاد بر آن قرار میدادند و اشجار مقدسه را نیز می پرستیدند و مجسمه حیوانات را در شکل های گوناگون می ساختند (مانند گاو بالدار که سری شبیه سر انسان داشت مانند ابوالهول مصری) و آنرا می پرستیدند و در حفاریهای کاوشی مملکت آشور لوحهای سنگی بدست آمده که حکایت از تمدن و چگونگی زندگی آنان میکنند . تلخیص از کتابهای تاریخی وقاموس مقدس .

و گاهی بجهاد انبیاء و تابعین ایشان کفار را هلاک میسازد چنانچه در مقدمه دوم خواهد آمد .

و گاهی بخسف و آتش هلاک میفرماید چنانچه قورح و واثان و ابیصرام و غیر ایشان زمانیکه موسی را مخالفت نمودند زمین شکافته شد قورح و واثان و ابیصرام و فرزندان و زنان و احمال و اطفال ایشان را فروبرد و بعد از آن آتش بیرون آمد و دویست و پنجاه نفر را سوزانید چنانچه در باب ۱۶ از سفر اعداد مزبور است . و گاهی بموت فجاً چنانچه چهارده هزار و هفتصد نفر را زمانیکه مخالفت نمودند بنی اسرائیل در فردای هلاکت قورح و غیر او و اگر هرون علیه السلام در میان مردها و زندهها نمی ایستاد و استغفار از برای قوم نمیکرد تمامی قوم در آنروز هلاک میشدند بغضب خدا چنانچه در باب مذکور است و پنجاه هزار و هفتاد نفر از اهل بیت شمس را هلاک کرد بسبب دیدن ایشان صندوق شهادت را چنانچه در باب ۶ از سفر شموئیل اول مسطور است .

و گاهی بتوسط مارهای موزیه چنانچه بنی اسرائیل زمانیکه موسی را مخالفت نمودند در مرتبه دیگر پس خدا مارها را فرستاد و ایشانرا می گزیدند و بسیاری از بنی اسرائیل از این صدمه هلاک شدند چنانچه در باب ۲۳ از سفر اعداد مذکور است . و گاهی بارسال ملك چنانچه هفتاد هزار نفر را در یکروز هلاک کرد زیرا که داود علیه السلام بنی اسرائیل را سان دیده بود چنانچه در باب ۲۴ از سفر شموئیل ثانی مسطور است .

و گاهی کفار و عصاة را در دنیا عقاب نمی فرماید آیا نمی بینی که حواریین بنا بر زعم مسیحیین افضل از انبیای بنی اسرائیل و صندوق شهادت هستند و قاتل ایشان در نزد مسیحیین بدتر از کفار زمان نوح و لوط و موسی علیهم السلام اند و نیروی ظالم مشرک که ملك الملوك روم بوده است پطرس حواری و زن او و پولس و بسیاری از مسیحیین را به اشد انواع قتل کشت و هکذا اکثر کفار حواریین و تابعین

ایشانرا کشتند معهدا خدا آنها را هلاک نکرد نه بارسال طوفان و نه به غرق کردن ایشان در دریا و نه بهاریدن کبریت و آتش و نه بخراب کردن شهرهای ایشان و نه بقتل اکبر اولاد و نه بابتلای ایشان بامراض مهلکه و نه بارسال ملک و نه بارسال مار و نه بفرو بردن زمین و نه بوجه دیگر بلکه از جمیع اینها در دنیا محفوظ ماندند .

### مقدمهٔ دوم :

انبیای سابقین هم کفار را کشتند زنها و فرزندان ایشانرا اسیر نمودند و اموال ایشانرا غارت فرمودند و مسئلهٔ جهاد اختصاص بشریعت محمد صلی الله علیه و آله وسلم ندارد که موجب قدح در نبوت آنسرور باشد چنانچه مخفی نیست بر کسی که کتب عهدین را خوانده و فهمیده باشد و ثبوت این مسئله در غایت سهولت است زیرا که شواهد بسیاری در عهد عتیق و جدید دارد و لیکن ما اکتفا میکنیم بذکر و بیسان بعضی از آنها .

### شاهد اول :

در آیهٔ ۱۰ از باب ۲۰ از تورات مثنی باین نحو رقم شده است : هنکامیکه بشهری پیش میروی تا آنکه بآن جنگ نمائی باو ندای صلح برسان \* و لازم است اگر تو را جواب صلح آمیز بدهند و دروازه را بتو بکشایند که تمامی قومی که در آن یافت میشوند بادای جزیه تورا بنده شوند \* و اگر با تو صلح نکرده با تو جنگ نمایند آنرا محاصره نمائی \* و چون خداوند خدایت آنرا بدستت بسپارد تمامی ذکورانش را بدم شمشیر بکش \* نهایت زنان و اطفال و مواش و هرچه که در شهر یافت شود یعنی تمامی غنایمش را برای خودت بیغما ببر تا غنایم دشمنان خود را که خداوند خدایت بتو میدهد بخوری \* بتمامی شهرهایی که از تو بسیار دورند که از شهرهای این طایفه نباشند چنین رفتار نمائی اما از شهرهای این اقوامی که



خداوند خدایت بتو جهت ارثیت میدهد هیچ ذی نفسی را زنده و امکنذار \* بلکه ایشانرا یعنی حتیان و اموریان و کنعانیان و پیریزیان و حویان و یبوسیان<sup>۱</sup> را بنهجی که خداوند خدایت امر فرموده است بالکلیه هلاک ساز انتهی .

از این عبارت دو امر مفهوم میشود :

اول : دعوت بصلح یعنی دین خدا و ادای جزیه و اگر قبول نکردند اگر اهل آنها از شهرهای بسیار دور باشند از بنی اسرائیل مردهای ایشان باید هلاک شوند و زنها و فرزندان ایشان اسیر و اموال ایشان غنیمت و در میان مجاهدین قسمت شود و جمیع شهرهای بعیده بنا بر شهادت تورات حکمش همین است.

و اما امم سته یعنی حتیان و اموریان و کنعانیان و پیریزیان و حویان و یبوسیان و تمامی اینها از ذکور و اناث و صغیر و کبیر باید کشته شوند .

و در شرع حضرت خاتم الانبیاء جهاد باین سختی وارد نشده است زیرا که قتل زنان و اطفال کفار در شرع شریف محمدی صلی الله علیه و آله و سلم جایز نیست و همین يك عبارت در جواب قسمیسین از تقریرات و تحریرات و اهیه<sup>۲</sup> ایشان کافیست اگر انصاف دارند .

۱- حتیان : اولاد حت بن کنعان بودند که در جنوب یهودیه نزدیکی حبرون و بیت ایل زندگی می کردند. حتیان را دو مرکز بود : ۱- مرکز شمال شرقی کارکیش . ۲- مرکز جنوب شرقی کاوش .

حتیان قریب بچهارصد سال با آشوریها در جنگ بودند که در قرن ششم قبل از میلاد شهر کارکیش بدست سرگون پادشاه آشوری سقوط کرد . در آثار مصری حتیان را ختا یا حیتا و در نقاشیها و حجاریهای آشوری حیتی خوانند. حجاریهای باقیمانده مو و خطوط هیروقلیفی که در آسیای صغیر کشف شده از آثار حتیان می باشد. تاریخ امم .

اموریان : فرزندان امور بن کنعان از قبیله سوریان را اموریان خوانند که در سرزمین شرقی اردن در جنوب بیت المقدس زندگی می کردند و مردمانی شجاع بودند بمصر حملهها کردند و با اسرائیلیان جنگیدند و بدست سموئیل سرکوب شدند. قاموس مقدس .

←

## شاهد دوم :

در باب ۲۳ از آیه ۲۳ از سفر خروج باین نحو رقم شده است: زیرا که فرشته من در حضور تو راهی شده تو را باموریان و حتیان و پرزریان و کنعانیان و حویان و یبوسیان خواهد آورد و من ایشانرا قطع خواهم نمود \* خدایان ایشانرا سجده نمود بلکه ایشانرا بالکلی منهدم ساخته و بتهای ایشانرا بالتمام بشکن .

## شاهد سیم :

در آیه ۱۲ از باب ۳۴ از سفر خروج در حق امم سته باین نحو و بیان گشته است : باحذر باش تا اینکه باساکنان زمینی که در آن درمی آئی عهد نبندی مبادا که در میان شما دام باشد \* بلکه مذبحهای ایشانرا خراب کنید و نصب شدهای ایشانرا بشکنید و درخت زارعهای ایشانرا قطع نمائید .

→

کنعانیان : قبایل سامی از فرزندان کنعان چهارمین پسر حام بن نوح بودند که در جنوب لبنان و غرب سوریه تا حدود ساحلی دریای روم مسکن داشتند چون بنی اسرائیل سرزمین کنعانیان را فتح کردند نام آنرا تغییر داده بنامهای: زمین مقدس، زمین موعود و زمین عبرانیان خواندند. در جدولی مثل سرزمین کنعانیان را دارای ۱۱۸ یا ۱۱۹ شهر ضبط کرده اند . فینیقیان که در صنعت و تجارت شهرت دارند از این گروه هستند. تاریخ بنی اسرائیل .

پرزریان «فرزریان» : کنعانیان کوه نشین را گویند که در فلسطین مسکن داشتند و اسرائیلیان آنانرا از سرزمین خود اخراج نمودند . قاموس مقدس و در عهد عتیق شش بار اسم این قبیله آمده است .

حویان : قبیله ای از کنعانیان بودند که در تصرف سرزمین مقدس بوسیله اسرائیلیان ملك خود را با رغبت به یوشع بن نون واگذار کردند و خود خراج گذار گشتند. قاموس مقدس از تاریخ چنین استفاده می شود که همسایگان حویان سرزمین آنانرا بین خود قسمت کردند و نام آنها را از صفحه ایام محو نمودند .

یبوسیان : طایفه دیگری از کنعانیان بودند که در کوهستان حوالی اورشلیم زندگی می کردند. قاموس مقدس .

## شاهد چهارم :

در باب ۳۳ از آیه ۵۱ از سفر اعداد باین نحو رقم شده است : که بابنی اسرائیل متکلم شده بایشان بگو هنگامیکه از این اردن بزمین کنعان عبور نمائید \* آنکه تمامی ساکنان زمین را از پیش روی خودتان اخراج نمائید و تمامی صورتهای ایشانرا خراب کنید و تمام اصنام ریخته شده ایشانرا بشکنید و تمامی مقامهای بلند ایشانرا منهدم سازید \* و اگر ساکنان زمین را از پیش روی خود اخراج ننمائید آنکه واقع میشود که باقی ماندگان آنها در چشمان شما تیز و در پهلوهای شما مثل خار خواهند بود و شما را در زمینی که در آنجا ساکن میشوید خواهند رنجانید .

## شاهد پنجم :

در باب ۷ از آیه اول از تورات معنی باین نحو رقم شده است : هنگامی که خداوند خدایت تو را بزمینی که بوراثت آن میروی میآورد و قبایل بسیار را از حتیان و کرکاشبان و اموریان و کنعانیان و پیریزیان و حویان و یبوسیان هفت قبیله که از تو بزرگتر و قوی ترند از حضور تو اخراج مینماید \* و خداوند خدای تو ایشانرا بتو تسلیم مینماید آنکه ایشانرا مغلوب ساخته بالکلی هلاک نما با ایشان عهد میند و با ایشان ترحم نمای \* بلکه بایشان چنان رفتار نمائید مذبحهای ایشانرا منهدم سازید و بتهای ایشانرا بشکنید و درخت زارعیهای ایشانرا قطع نموده اصنام تراشیده شده ایشانرا بآتش بسوزانید انتهى .

پس از اینعبارت معلوم میشود که خداوند امر فرمودند بهلاکت کل ذبیحیات از امم سبعه و عدم ترحم بایشان و عدم معاهده با آنها و تخریب مذابح و کسر اصنام و احراق اوئان و قطع اشجار ایشان تأکید و تشدید بلیغی در اهلاك ایشان نمودند تا اینکه فرمودند اگر شما بنی اسرائیل امم سبعه را هلاک نکنید و آنها را نکشید آنچه عازماً بر سر آنها بیاورم بر سر شما خواهم آورد یعنی شما اگر آنها را زنده بگذارید من

شما را زنده نخواهم گذاشت .

در حق امام سابعه واقع گردیده است که ایشان از بنی اسرائیل زیادتر و قوی‌تر بودند و بحکم آیه ۴۶ از سبب اول از سفر عدد ثابت و محقق گردیده است که عدد بنی اسرائیل که صلاحیت مباشرت حرب و جنگ را داشتند و عمر ایشان بیست سال و زیادتر بود ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند و حال آنکه بنی لای مطلقاً از مرد وزن و كذلك اناث یازده سبط دیگر مطلقاً و كذلك ذکور ایشان که کمتر از بیست ساله بود داخل در عدد نبودند .

پس اگر عدد جمیع بنی اسرائیل را بگیریم و متروکین را منضم نماییم بمعدودین عدد مجموع من حیث المجموع کمتر از دو هزار هزار و پانصد هزار نخواهد بود یعنی از پنج کرور کمتر نخواهد بود و امام سابعه هم عدداً زیادتر از بنی اسرائیل بودند .

دکتر کث کتابی تألیف کرده است در زبان انگلیسی در بیان صدق اخبارات از حوادث مستقبله مندرجه در کتب مقدسه ایشان و قسیس مریک در بلده ارومیه کتاب مذکور را بفارسی ترجمه کرده است و مسمی نموده است بکشف الآثار فی قصص انبیای بنی اسرائیل و این ترجمه در سنه ۱۸۴۶ از میلاد مسیح و سنه ۱۲۶۲ از هجرت مطبوع گردیده است پس در صفحه ۶۶ ازین ترجمه مذکور است از نوشته‌جات قدیم معلوم شده که بلاد یهودیه تخمیناً پانصد و پنجاه سال قبل از هجرت بقدر هشت کرور جان ساکن داشته‌انتهی بالفاظه .

پس ظن غالب اینکه این بلاد در عهد موسی (ع) بهمین اندازه‌ها یا زیادتر از اینها معمور بوده است پس خداوند بقتل هشت کرور یا زیادتر امر فرمودند کدام جهادست اعظم از این باشد !

## شاهد ششم :

در آیه ۲۰ از باب ۲۲ از سفر خروج باین نحو ترقیم یافته است: کسیکه بخدای غیر از خداوند و بس ذبح نماید البته هلاک شود .

## شاهد هفتم :

هر کسی مطالعه کند باب ۱۳ از توریة مثنی را میدانند که داعی بعبادت غیر الله اگر چه نبی صاحب معجزات هم باشد واجب القتل است و كذلك داعی بعبادت اوئان واجب الرجم است اگر چه از اقارب و اصدقا هم باشد و اگر اهل قریه بعبادت وثن نمایند تمامی آنها با حیوانات بسلاح تیز باید مقتول شوند و قریه و متاع اهل قریه و اموال ایشان باید بآتش سوخته شود و جای آن تلی باشد بعدهم بنا نشود .

## شاهد هشتم :

در باب ۱۷ از توریة مثنی از آیه ۲ باین نحو رقم شده است: اگر در میان شما در یکی از دروازهائیکه خداوند خدایت بتو میدهد مردی و یا زنی یافت شود که در نظر خداوند خدایت کار ناشایسته نموده و از عهد او تخلف و رزد \* و عزیمت کرده بخدایان غیر عبادت کند آنها را سجده نماید یعنی آفتاب یا ماه یا هر یکی از عسا کر آسمان که من امر نفرموده ام \* اگر بتو بیان کرده شده بشنوی و خوب متفحص شوی و اینک اگر راست و یقین باشد که این امر مکروه در اسرائیل واقع شده است \* پس آن مرد و یا زنیکه اینعمل ناشایسته را در اندرون دروازه ایت مرتکب شده است آن مرد و یا آن زن را بیرون آورده و با سنگ سنکسارش نما تا بمیرد \* از کواهی دو شاهد و یا سه شاهد آنشخصی که مستوجب مرگست کشته شود از کواهی يك کس کشته نشود .

## شاهد نهم :

در باب ۳ از سفر خروج از آیه ۲۱ باین نحو ترقیم یافته است : و این قوم را در نظر مصریان عنایت خواهم نمود و واقع میشود هنگام رفتن شما که تهیدست نخواهید رفت \* و هرزنی از همسایه خود و از آنکه در خانه اش بسر میبرد آلات نقره و آلات طلا و جامها طلب خواهد نمود و آنها را بپسران خود و دختران خود پوشانیده مصریانرا غارت خواهید نمود .

بعد در باب ۱۱ آیه ۲ از سفر مذکور : حال بکوش قوم بکو که هر مردی از همسایه اش و هرزنی از همسایه اش نقره آلات و طلا آلات را بخواهند \* و خداوند قوم را در نظر مصریان عنایت داد الخ .

بعد در باب ۱۲ از سفر مذکور از آیه ۳۵ باین نحو رقم شده است : و بنی اسرائیل بنوعی که موسی فرموده بود نقره آلات و طلا آلات و لباس را از مصریان خواستند \* و خداوند در نظر مصریان بقوم عنایت داد که بایشان خواسته شده را دادند و مصریانرا غارت کردند انتهى .

پس زمانیکه عدد بنی اسرائیل بهمانقدرها باشد که دانستی و رجال و نساء ایشان از اهل مصر آلات طلا و نقره و جامه ها استعاره نمایند مستعار مال غیر محصور خواهد بود چنانچه خدا اولاً وعده داد که شما اهل مصر را غارت خواهید کرد بعد ثانیاً خبر داد که اهل مصر را غارت کردند لیکن خدا اجازه داد بنی اسرائیل را که بحیله استعاره سلب نمایند اموال مصریین را که در ظاهر خدعه و غدر و مکر است .

## شاهد دهم :

در باب ۳۲ از سفر خروج از آیه ۲۵ در حال عبادت گوساله باین نحو عیان و بیان گشته است : و موسی قوم را دید که برهنه اند زیرا که هرون ایشانرا برهنه کرده بود تا که در میان دشمنانشان رسوا کرده شوند \* و موسی بدروازه اردو ایستاد و

کفت هر که از جانب خداوند است نزد من آید و تمامی پسران لیوی نزد او جمع شدند \* و او دیگر بایشان کفت خداوند خدای اسرائیل چنین میفرماید که هر کسی شمشیر خودش را بکمرش به بندد و در اردو دروازه بدروازه آمد و رفت نماید و هر کسی برادر خود و هر کسی مصاحب خود و هر کسی همسایه خود را بقتل رساند \* و پسران لیوی موافق فرمان موسی عمل نمودند و در آنروز از قوم بقدر سه هزار نفر افتادند .

#### شاهد یازدهم :

در باب ۲۵ از سفر عدد مذکور است: زمانیکه بنی اسرائیل زنا کردند با دختران مؤآب و سجده کردند بخدایان ایشان خدا امر فرمود بقتل ایشان پس موسی بیست و چهار هزار از بنی اسرائیل را بقتل رسانید .

#### شاهد دوازدهم :

هر کسی مطالعه کند باب ۳۱ از سفر اعداد را ظاهر و روشن میگردد از برای او زمانیکه موسی علیه السلام دوازده هزار مرد را بافینحاس ابن العازار<sup>۱</sup> بمحاربه و جهاد اهل مدین رفتند و محاربه کردند و بنی اسرائیل بر اهل مدین غالب شده جمیع ذکور ایشانرا کشتند و پنجنفر پادشاه و بلعام هم مقتول گردیدند زنها و فرزندهای ایشانرا اسیر و مواش ایشانرا غارت و شهرهای ایشانرا آتش زده برگشتند .

بعد از مراجعت موسی علیه السلام بر مجاهدین غضب کرد و فرمود چرا زنها را زنده گذاشتید و امر نمود بقتل اطفال و زنهای بیوه ایشان پس حسب الفرموده موسی تمامی اطفال و زنهای بیوه را کشتند و دختران باکره را نگاه داشتند و غنیمت

۱- نوه هادون است در حدود بیست سال کهن اعظم بود که حد زنا را در حق زمری و مدیانی اجرا کرد و تا زمان عیلی و صادق کهنانت در خانواده وی استمرار داشت .

ایشان ششصد هفتاد و پنج هزار گوسفند بود و هفتاد هزار گاو و شصت هزار حمار و سی و دو هزار دختر باکره و حصه هر مجساهدی غیر از دواب و انسان از اموال دیگر مقدارش معین نبود و غیر از رؤسای الوف و مائه‌طالاراً بموسی و العازار دادند شانزده هزار و هفتصد و پنجاه مثقال .

پس زمانیکه عدد دختران باکره ایشان سی و دو هزار باشد مقدار مقتولین از ذکور مطلقاً از شیخ و شاب و صبیان و زنهای بیوه چه قدر خواهد بود!

شاهد سیزدهم :

یوشع<sup>۱</sup> علیه السلام بعد از موت موسی علیه السلام با حکام مندرجه در توریة عمل نمود چند ملیانان و کرورات شخص را کشت و اگر خواسته باشی اینحالرا بداننی از باب اول تا باب ۱۱ از کتاب یوشع را مطالعه کن و در باب ۱۲ مرقوم است که یوشع سی و یک نفر سلطان از سلاطین کفار را کشت و بنی اسرائیل بر مملکت ایشان مسلط شدند .

شاهد چهاردهم :

در باب ۱۵ و آیه ۱۵ از کتاب قضاة در بیان حال شمشون<sup>۲</sup> باین نحو ترقیم یافته است : و شمشون يك چانه تازه حمار يرا يافت و دست خود را دراز کرده آنرا گرفت و بان هزار مرد را کشت .

۱- یوشع پسر نون از انبیاء بنی اسرائیل و حواری حضرت موسی بود که در ترویج دین یهود کوشش فراوان نمود و مردم را پرستش یهوه خدای یگانه دعوت کرد .

عبرانیان را بر زمین کنعان برد و باعالمه جنگید و پس از سال ۱۴۲۶ قبل از میلاد دارفانی را وداع گفت . ویرا هوشع و یوشع نیز خوانند قاموس کتاب مقدس و تاریخ انبیاء .

۲- شمشون بن منوح مدت بیست سال در میان بنی اسرائیل عهده دار مقام قضاوت بود . عاقبت با گروهی از دشمنانش در زیر آوار ماند و جان داد . قاموس کتاب مقدس .



## شاهد پانزدهم :

در باب ۲۷ از آیه ۸ از سفر شموئیل اول باین نحو ترقیم یافته است: و داود و مردمانش بر آمده به کیشوریان و کرزیان و عمالیقیان هجوم آوردند زیرا که از قدیم الایام ساکنان آن نواحی بشورتا بمصر بودند \* و داود اهل ولایت رازده از مرد و زن ذیحیاتی را وانکذاشت و کوسفندان و کاوان و حماران و شتران و جامه‌ها گرفتند و بر کشته باکیش آمدند انتهی .

نظر و تأمل کنید در فعل داود علیه السلام که زمین را خراب کرده و یک مردی و یک زنی از قبایل ثلثه مذکوره باقی نگذاشته دواب و امتعه ایشانرا هم نهب و غارت نمود .

## شاهد شانزدهم :

در باب ۸ از آیه ۲ از سفر شموئیل ثانی در حق مجاهد داود علیه السلام باین نحو رقم یافته است: و مؤآب را شکست داد و بزمین انداخته ایشانرا بریسمان پیمود (یعنی بدور ریسمان پیمود بایک ریسمان برای کشتن و با یک ریسمان مملو برای زنده نگاه داشتن) و مؤآبیان بندکان داود شده پیشکشها را آوردند \* و داود هددوعزر پسر رحوب پادشاه صوبا<sup>۱</sup> را شکست داد وقت رفتنش بقصد تصرف آوردن نواحیش بکنار نهر فرات \* و داود از او هزار و هفتصد سواره و بیست هزار نفر پیاده گرفت و داود پی تمامی مرکبهای عراده را برید جز اینکه از ایشان یکصد مرکب بجهت عراده نگهداشت \* و ارمیان<sup>۲</sup> دمشق آمدند تا اینکه هددوعزر پادشاه صوبا

۱- شهریار صوبه بود که در کتاب دوم سموئیل به هددوعزر و در کتاب اول اخبار ایام هددوعزر معرفی شده است . وی دوبار با حضرت داود (ع) جنگید و در هر دو شکست خورد و تسلیم گردید . اقتباس از قاموس کتاب مقدس .

۲- سوریها و کلدانیان قدیم را گویند که بزبان ارمی سخن می گفتند . تلخیص از قاموس کتاب مقدس .

را کومك بدهند و داود از ارمیان بیست و دو هزار نفر را کشت باز باید تأمل کرد در فعل داود علیه السلام با مؤآبیان و هدد عزر و لشکر او و لشکر ارم.

شاهد هفدهم :

آیه ۱۸ از باب ۱۰ از سفر شموئیل ثانی باین نحو رقم شده است: و ارمیان از مقابل اسرائیل فرار کردند از ارمیان از نشینندگان عراده هفتصد و از سواران چهل هزار کشت و شوبک سردار لشکر را زد که در آنجا مرد .

شاهد هجدهم :

در باب ۱۲ از آیه ۲۹ از سفر شموئیل ثانی باین نحو رقم یافته است : پس داود تمامی قوم را جمع کرده بر تاه رفت و باو جنگ نموده او را گرفت \* و تاج پادشاهی را از سرش گرفت که وزن او یک قنطار طلا بود و سنکهای قیمتی داشت و آنرا بر سر داود گذاشتند و غنیمت بسیار بسیار از شهر بیرون آورده \* و قومی که در آن بودند بیرون آورده ایشانرا بزیر اره ها و مازوهای آهنین و تیشه های آهنین گذاشته و هم ایشانرا بکوره های آجرپزان گذرانید و بهمانطور بتامی شهرهای بنی عمون رفتار نمود پس داود و تمامی قوم باورشلمیم مراجعت نمودند انتهى . نظر و تأمل کنید در کیفیت قتل داود علیه السلام بنی عمون را که مافوق این عذاب متصور نیست جمیع اهل شهر بنی عمون را باین عذاب الیم بقتل رسانیدند .

شاهد نوزدهم :

در باب ۱۸ از سفر ملوک اول مسطور گردیده است که ایلیا علیه السلام چهارصد و پنجاه نفر پیغمبر از پیغمبران بت را کشت .

۱- پاورقی را در صفحه بعد مطالعه فرمائید \*

شاهد بیستم :

زمانی که فتح نمودند چهار ملوک سادوم و عامورا و جمیع اموال آنها را نهب نمودند و لوط علیه السلام را هم اسیر نموده و مالش را غارت کردند و این خبر با ابراهیم (ع) رسید و ابراهیم بیرون آمد تا لوط را خلاص کند در بیان این حال در باب ۱۴ از سفر تکوین باین نحو رقم شده است: و هنگامی که ابرام اسیر شدن برادرش را شنید از خانه زادگان آموخته شده خود سیصد و هجده نفر را مسلح ساخته ایشانرا تا دان تعاقب نمود \* و او و بندگان در وقت شب بخلاف ایشان خویشان را تقسیم نمود و برایشان شکست داد تا حو باه که در طرف شمالی دمشق است ایشانرا تعاقب نمودند \* و تمامی متروکات را باز پس آورد و هم برادرش لوط را با اموالش و هم زنان و قوم را باز پس آورد \* و ملک سادوم بجهت استقبالش بیرون آمد و بعد از اینکه از شکست دادن کدر لاعومر<sup>۱</sup> و ملوکی که بهمراهش بودند در وادی شاوله که وادی ملک است رجعت نموده.

→ \* ایلیا یکی از انبیاء بزرگ بنی اسرائیل بود که ۱۵ سال پیامبری کرد و در زمان او کاهنان بسیار بودند که با سحر و شعبده مردم را بعبادت بعل (خدای آفتاب در مقابل عشتاروت خدای ماه) وادار می کردند. ایلیا و همه کاهنان که در تورات انبیاء بعل خوانده شده اند در کوه کرمل گرد هم آمدند و بزرگان بنی اسرائیل هم حاضر گشتند طرف صبح کاهنان گاوی قربانی کردند و هر قدر بعل را خواندند که برای قربانی آنان آتش بفرستد دعای آنان مستجاب نشد. بعد از ظهر ایلیا قرتانی کرد و در مذبح قرار داد و روی آن آب فراوان ریخت سپس دعا کرد و از خدا خواست که آتشی برای سوزاندن قربانی او بفرستد: آتش افتاد و قربانی سوختنی و هیزم و سنگها و خاک را بلعید و آنرا که در خندق مذبح بود لیسید ( کتاب اول پادشاهان باب ۱۸ : ۳۸) چون مردم اینرا دیدند ب خاک افتادند و یهوه را بخدائی پذیرفتند و ایلیا بایشان گفت: انبیای بعل را بگیرید و یکی از آنان رهائی نیابد! پس ایشانرا گرفتند و نزد نهر قیشون ( رودی است که از چمن بنی عمیر می گذرد و از بین حیفا و عکابد بدریا می ریزد و آنرا المقطع نیز خوانند) فرود آورده و همه آنها را در آنجا کشت (کتاب اول پادشاهان باب ۱۸ : ۴۱-۱۸).

۱- شهریار عیلام یکی از چهار پادشاه است که شهرهای دایره را بمدت دوازده سال در زیر حکومت خود داشت. تلخیص از قاموس کتاب مقدس.

شاهد بیست و یکم :

در باب ۱۱ از آیه ۳۲ از رسالهٔ پولس بعیرانیان باین نحو رقم شده است :  
و دیگر چکویم که وقت مرا کفاف نمیدهد که از جدعون و باراق و شمشون و یفتاح  
و داود و سموئیل و انبیاء اخبار نمایم \* که از ایمان تسخیر ممالک کرده‌اند و باعمال  
صالحه پرداخته‌اند و وعده‌ها را پذیرفتند و دهان شیرانرا بستند \* شدت آتش را  
خاموش کردند و از دمه‌های شمشیر رستکار شدند و از ضعف توانائی یافتند و در جنگ  
شجاع شدند و لشکرهای غربا را منهزم ساختند \* زنان مردمان خود را بقیامتی  
باز یافتند انتهی .

از این کلام یعنی کلام مقدس النصراری پولس واضح و آشکار می‌گردد که قهر  
این پیغمبران ممالک را و خاموش کردن ایشان آتش را و منهزم نمودن ایشان لشکر  
کفار را از قبیل برّ و احسان بوده است نه از قبیل فسق و عصیان و منشأ این مجاهدات  
قوت ایمان و فوز بمواعد الرحمن بوده است چگونه اینطور نشود و حال آنکه کلام  
او صریح است در اینکه پیغمبران از دم شمشیر رستکار شدند و حال آنکه تو دانستی  
که اغلب انبیای بنی اسرائیل در مجاهدات خود زنان و اطفال صغار را می‌کشتند و  
به‌اشدّ عذاب بندگان خدا را هلاک میکردند از قبیل اره کردن و زیر عراده نهادن  
و در کورهٔ آجرپزی احراق نمودن معهذا این کارها اسباب نجات ایشان گردید .

حال ای بی‌انصاف اگر حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم مأمور  
بجهاد بشود قدحی و عیبی به نبوت او میرساند؟! از کجا برای پیغمبران بنی اسرائیل  
جهاد اسباب نجات باشد و از برای پیغمبر آخر الزمان اسباب مذمت و ایراد میشود  
و حال داود علیه السلام جهاد خود را از جملهٔ حسنات می‌شمارد .

در زبور ۱۸ از آیه ۲۰ باین نحو رقم شده است : خداوند موافق عدالتم  
مرا جزا داد و بحسب طهارت دستم مرا مکافات رسانید \* زیرا که راههای خداوند  
را نگاه داشتم و بخدای خویش عصیان نورزیدم \* و جمیع احکام او پیش روی من

بوده است و فرایض او را از خود دور نکردم \* و نزد او بی‌عیب بودم و خویشتن را از کناه خود نگاه داشتم \* پس خداوند مرا موافق عدالتم پاداش داده است و بحسب طهارت دستم در نظر وی انتهى .

و خدا شهادت داده است که مجاهدات داود علیه‌السلام و سایر حسنات او مقبول است در نزد خدا در آیه ۸ از باب ۱۴ از سفر مملوک اول در حق داود علیه‌السلام باین نحو مرقوم شده است : و مملکت را از خانواده داود گرفته آنرا بتو دادم و تو مثل بنده من داود نبودی که او اوامر مرا نگاه داشت در عقب من بتمامی قلبش رفتار نمود آنچه که در نظرم راست نمود بتنهائی معمول داشت انتهى .

بدانکه صاحب میزان الحق در صفحه ۲۶۸ از میزان الحق از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۶۲ و غیر او از علمای پروتستنت گفته‌اند که جنگ و جدال داود در راه دین نبوده است بلکه چون پادشاه بود جهت استقلال امر سلطنت خود جنگ و جدال مینمود انتهى بالفاظ صاحب میزان الحق .

و تو دانستی اینکلام خلاف قول تمامی کتب عهد عتیق و جدید است پس منشأ این سخن یا عدم اطلاع است بر احکام و مطالب کتب عهد عتیق و جدید یا از عدم دیانتست زیرا که قتل نساء و اطفال و هکذا قتل جمیع اهل بعض بلاد از برای مصلحت سلطنت ضرور نبوده است .

علاوه ما میگوئیم هر گاه فرض شود که این جنگ و جدال از برای استقلال امر سلطنت بوده است باز خالی از دو شق نیست که یا این جنگ و جدال داود (ع) موافق رضای خدا و حلال بوده است یا مبعوض خدا و حرام بوده است .

و اگر شق اول باشد مطلوب ما ثابت میگردد و اگر شق ثانی باشد لازم می‌آید کذب قول داود و مقدس‌النصاری پولس و کذب شهادت خدا در حق داود .

و هم لازم می‌آید خون چند هزار معصوم و غیر واجب‌القتل در گردن داود (ع) ثابت باشد و خون يك بری و غیر مستحق قتل از برای هلاکت او کافی است پس چگونه

از برای داود نجات اخروی حاصل میشود!؟ و در آیه ۱۵ از باب ۳ از رساله اولای یوحنا باین نحو ترقیم یافته است: هر که از برادر خود نفرت نماید قاتل است و میدانی که هیچ قاتل حیات جاودانی در خود ثابت ندارد و در آیه ۸ از باب ۱۲ از مکاشفات یوحنا باین نحو عیان و بیان گشته است: و لیکن خائفین و بی ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و بت پرستان و جمیع دروغگویان نصیب ایشان در دریاچه افروخته شده بآتش و کبریت خواهد بود و اینست موت ثانی انتهی. نعوذ بالله از کوری دل و خوف تطویل اکتفا بهمین قدرها گردید.

#### مقدمهٔ سیم:

شرط نیست که احکام عملیه موجوده در شریعت سابقه بعینها باقی و موجود باشد در شریعت لاحقہ بلکه شرط نیست که احکام عملیه باقی باشد در شریعت واحده از اول تا آخر بلکه جایز است که احکام اختلاف پیدا کنند بحسب اختلاف مصالح عباد و ازمنهٔ تکلیف و این امور را مفصلاً و مدلاً در باب چهارم از مجلد اول دانستی.

پس جهاد مشروع بود در شریعت موسویه بطریقی که اشنع انواع ظلم است در نزد منکرین نبوت و مشروعیت آن باقی نماند در شریعت عیسویه و بنی اسرائیل مأمور بجهاد نبودند قبل از خروج از مصر و مأمور بجهاد گردیدند بعد از خروج ایشان و عیسی علیه السلام دجال و عسکر او را بعد از نزول از آسمان خواهد کشت چنانچه در باب ۲ از رسالهٔ ثانیهٔ پولس بتسالونیکیان<sup>۱</sup> و باب ۱۹ از مشاهدات یوحنا<sup>۲</sup>

۱- آنکاه آن بیدین ظاهر خواهد شد که عیسی خداوند او را بنفس دهان خود هلاک خواهد کرد و بتجلی ظهور خویش او را نابود خواهد ساخت.

۲- ... و وحش گرفتار شد و بنی کاذب باوی پیش او معجزات ظاهر میکرد تا بآنها آنانیرا که نشان وحش را دارند و صورت او را می‌پرستند کمراه کند این هر دو زنده بدریاچهٔ آتش افروخته شده بکبریت انداخته شدند.

مسطور و مرقوم گردیده است و كذلك شرط نیست که معامله کفار و عصاة بر طریقه واحده باشد چنانچه در مقدمه اول دانستی .

پس جایز نیست از برای کسیکه معتقد به نبوت و شریعت است اینککه اعتراض نماید بر مثل این امور بر شریعت پس جایز و سزاوار نیست از برای او که گوید که اهلاک هر ذیحیاتی غیر از اهل سفینه در طوفان نوح علیه السلام و اهلاک اهل سادوم و عامورا و نواحی آنها در عهد لوط علیه السلام و اهلاک هر ولد اکبری از اولاد انسان و بهیمه از اهل مصر در شب خروج بنی اسرائیل از مصر در عهد موسی علیه السلام ظلم بوده است بخصوص اهلاک هزار هزار در حادثه طوفان و اهلاک چند هزار در دو حادثه اخیره از اولاد انسان و اولاد بهیمه و حال آنکه متدنس بهیچ ذنبی از ذنوب و آلوده بهیچ گناهی از گناهان نبودند .

و کذا جایز نیست که گوید قتل امم سبعة بحیثیتی که هیچ بقیه از ایشان باقی نماند بخصوص قتل اولاد صغار ایشان و حال آنکه مکلف و مذنب نبودند ظلم است . و یا اینکه بگوید که قتل رجال و سبی اولاد صغار و نهب اموال از غیر امم سبعة ظلم است .

و یا اینکه گوید قتل ذکور مدینین بتمامه حتی اطفال شیرخواره و کذا قتل زنهای بیوه بتمامها و باقی داشتن دختران باکره از برای تمتع و تلذذ خود و نهب اموال و دواب ظلم است .

و یا اینکه گوید که جهاد داود علیه السلام و جهاد سایر انبیای بنی اسرائیل علیهم السلام ظلم است .

و یا اینکه گوید سر بریدن ایلیا علیه السلام چهارصد و پنجاه نفر از پیغمبران - بترا ظلم است .

و یا اینکه قتل عیسی علیه السلام بعد از نزول از آسمان دجال و لشگر او را ظلم است .

و همچنین جایز نیست از برای خداشناس که گوید عقل تجویز نمی‌کند که خدا احدی را امر نماید بامثال این ظلمها .

و كذلك جایز نیست که گوید اینکه قتل ذبح کنند از برای او ثان و همچنین قتل کسی که ترغیب و دعوت بعبادت غیر الله نماید و کذا قتل تمامی اهل قریه زمانی که ثابت بشود از ایشان میل و ترغیب بآلهة باطله و کذا قتل موسی علیه السلام ده هزار از عبده عجل و کذا قتل موسی علیه السلام بیست و چهار هزار نفر را که زنا کردند با بنات مؤآب و سجده نمودند آلهة ایشانرا ظلم شنیع است.

و در این احکام اجبار است بر انسان که ثابت بماند در شریعت موسویه از ترس قتل و رجم واضح و آشکار است که حقیقت و حقیقت بضرب شمشیر ثابت نمیگردد و محال است که آدمی را بجبر و زور به آن مرتبه برسانند که قلباً بخدا ایمان بیاورد و از افعال بد دست کشیده خدارا قلباً دوست دارد بلکه جبر و ظلم با ایمان باطاعت قلباً مانع میگردد .

پس امثال این احکام از جانب خدا نمیشود بلی کسی که معتقد به نبوت و شریعت نباشد و ملحد و زندیق باشد امثال این امور را انکار مینماید انکار حق از ملحد و زندیق مستبعد نیست لیکن در این کتاب طرف ما ملحد و زندیق نیست بلکه کلام ما در این مورد با مسیحیین است عموماً و علمای پروتستنت خصوصاً .

#### مقدمه چهارم :

علمای پروتستنت کذباً گویند که دین اسلام بضرب شمشیر شایع شد از آن جمله صاحب میزان الحق در باب ۳ و فصل ۵ و صفحه ۲۶۶ از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۶۱ گفته است مخفی نماند که قبل از هجرت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه جمع قلبی با او اطاعت داشتند و در نسخه مطبوعه سنه ۱۸۴۹ از میزان در باب ۳ و فصل ۵ و صفحه ۲۷۵ گفته است بدانکه ده دوازده نفر و بس ایمان به محمد



آوردند بعد از سه سال از نبوت و در سال سیزدهم که سال اول هجرت است صد نفر از اهل مکه و هفتاد و پنج نفر از اهل مدینه بمحمد ایمان آوردند انتهى .

بدانکه در نسخه اول عبارت ثانی را نوشته بود و بعد که علمای اهل اسلام نسخه اول را رد کردند قول خود را در نسخه اخیره تحریف و تصحیح نمود و گفت جمع قلیلی ایمان آوردند بهر حال قول اول و ثانی هر دو غلط و کذبست و کافست در رد این ادعای باطله قول قسیس سیل که مترجم قرآنست و ما در اینموضع نقل میکنیم قول او را از نسخه مطبوعه سنة ۱۸۵۰ که گفته است «یعنی قسیس سیل»:

کم خانه ای بود از خانه های اهل مدینه که مسلمی در او پیدانشود پیش از هجرت بعد گفته است هر کسی گوید که دین اسلام شایع نشد مگر بزور شمشیر فقط قول او تهمت صرف است زیرا که بلاد کثیره که اسم شمشیر در او ذکر نشد در دین اسلام در آنجا شایع گردید انتهى .

ابوذر غفاری رضی الله عنه و انیس برادر او و مسادر ایشان<sup>۱</sup> در اول اسلام بشرف ایمان مشرف شدند و زمانی که مراجعت بقبیله نمودند نصف قبیله بنی غفار بدعوت ابی ذر داخل دین اسلام گردیدند .

۱- در نام و نسب وی اختلاف زیاد است مشهور جندب بن جناده می دانند، مادرش رمله بنت الوقیعه است از بنی غفار یکی از بزرگان صحابه و مؤمنین بود گویند پس از چهار کس باسلام ایمان آورد. ابن عباس گوید: آنگاه که ابوذر بعثت رسول خدا را شنید برادر خویش انیس را مأمور کرد که بمکه برود و از حال پیامبر جستجو کند سپس خودش بمکه آمد و بعد از سه روز تفحص بوسیله علی بن ابیطالب (ع) بخدمت پیامبر اسلام رسید و اسلام آورد و آنحضرت را تهنیت گفت سپس بمیان قوم خویش برگشت و آنها را باسلام دعوت کرد و خدایان عرب را مسخره می کرد. بار دیگر در مدینه بحضور رسید و ملازم خدمت حضرت بود و بعد از ابو بکر بشام رفت و در حکومت عثمان با معاویه بر سر بیت المال مخالفت کرد و معاویه بعثمان شکایت نمود و عثمان ویرا بمدینه احضار کرد و سپس بر بده تبعید نمود و ابوذر در آنجا بدرود حیات گفت. پیامبر اسلام درباره اش فرمود: ما اقلنا الغبراء و ما اظلت الخضراء اصدق لهجه من ابی ذر.

و در سال هفتم از نبوت هشتاد و سه نفر مرد و هجده نفر زن از مکه معظمه بحیثیه هجرت نمودند و جمعی هم از مسلمین در مکه ماندند و بیست نفر از نصاری نجران قبل از هجرت مسلمان شدند.

و كذلك ضمادالعضدی<sup>۱</sup> قبل از سال دهم از نبوت مسلم شد و طفیل ابن عمرو الدسی<sup>۲</sup> قبل از هجرت ایمان آورد و مرد شریف و مطاعی بود در میان قوم خود و بعد از مراجعت بقبیله پدر و مادر او بدعوت او مسلمان شدند .

و قبیله بنی الاشهل در مدینه منوره در یکروز از برکت و عظم مصعب ابن عمیر<sup>۳</sup> رضی الله عنه داخل دین اسلام گردیدند و هیچ مردی و زنی از آن قبیله نماند مگر اینکه داخل دین اسلام گردید غیر از عمرو بن ثابت<sup>۴</sup> که اسلام او بتأخیر افتاد تا غزوة احد .

۱- ضماد بن ثعلبه ازادی از دوستان پیامبر اسلام در دوران جاهلیت بود و در صدر اسلام مسلمان شد. اسدالغابة ج ۳ .

۲- طفیل بن عمرو ازادی دوسی گوید بمکه رفتم قریش مرا از نزدیک شدن بجوانی که مدعی پیامبری بود بر حذر داشتند منمگرباس در گوش کردم تا حرفهای او را نشنوم ولی در کنار کعبه نماز او را استماع کرده شیفته شدم بعد از تمام شدن نماز بخانه اش رفتم اسلام را بمن عرضه داشت و برایم قرآن خواند من مسلمان شدم پدرم و همسر من نیز اسلام آوردند طفیل در تبایغ و نشر اسلام فعالیت زیادی کرد و در یمامه بعد از دیدن خوابی شربت شهادت نوشید تلخیص از اسدالغابة ج ۳ .

۳- ابو عبدالله مصعب بن عمیر از فضلا و پیشینیان صحابه بود و اسلام خود را از همه مکتوم می داشت تا عثمان بن طلحة نماز خواندن او را دید و بستگان وی را خبر داد مصعب را زندانی کردند و تا هجرت بحیثیه در زندان بود بعد بحیثیه هجرت کرد و بعد پیش از پیامبر اسلام اول کسی است که به یشرت هجرت نمود و مردم را باسلام دعوت کرد مصعب در جنگ احد صاحب لواء بود و شهید گردید . اسدالغابة ج ۴ .

۴- اوسی اشهلی برادر سلمه بن ثابت در جنگ احد اسلام آورد و کشته شد عمرو مسلمانی است که نماز نخواند و بهشتی شد . اسدالغابة .

و بعد از اسلام قبیله بنی‌الاشهل باز مصعب بن عمیر مردم را دعوت مینمود بدین اسلام تا اینکه هیچ خانه‌ای از خانه‌های انصار نماند الا اینکه مرد مسلم یا زن مسلمه در او بود مگر از ساکن عوالی‌المدینه یعنی قراء آن از جهت نجد و در زمان هجرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله وسلم بمدینه بریده‌الاسلمی<sup>۱</sup> با هفتاد مرد از قوم خود در طریق مدینه بسبب دیدن معجزه حضرت بالطوع والرغبه بشرف اسلام مشرف شدند .

و نجاشی ملك حبشه قبل از هجرت مسلم شد بدعوت جعفر طیار رضی‌الله عنه ابوهند و تمیم و نعیم و چهار نفر دیگر از اهل شام بشرف ایمان و اسلام مشرف شدند و همکذا اشخاص دیگر و دیگر همه اینها قبل از هجرت بود پس بطلان ادعای علمای پروتستنت واضح و روشن گردید .

### سرکوبی یهودیان

بدانکه : علمای مسیحیه اقوالشان غیر از افعال ایشانست پس ایشان و اسلاف ایشان از اهل تثلیث زمانیکه تسلط تامه پیدا میکنند کمال سعی و مجاهده را در امحاء مخالفین دین و مذهب خود دارند و ما در اینموضع بعضی حالات و ظلمای ایشانرا از کتب و رسایل خود آنها نقل مینمائیم .

اول: حال و ظلم ایشانرا بالنسبه بجماعت یهود از کتاب کشف‌الآثار فی قصص انبیای بنی‌اسرائیل که از مؤلفات قسیس دکتر کیث است در لسان انگلیسی در بیان صدق اخبارات از حوادث مستقبله مندرجه در کتب مقدسه تألیف گردیده است و قسیس مریک ینگلی دنیائی در کلیسای ارومیه در سنه ۱۲۶۱ هجری ترجمه بفارسی

۱- بریده بن خصیب اسلمی در سر راه هجرت پیامبر اسلام بمدینه مسلمان شد بعد بمدینه هجرت کرد و در چند جنگ شرکت نمود در آخر عمر به‌روآمد و در آنجا بمرد و دفن گردید.  
اسدالغابه ج ۱ .

نموده است و در سنه ۱۸۴۶ از میلاد و سنه ۱۲۶۲ از هجرت در دارالسلطنه ادن برغ مطبوع گردیده است و قسیس مریک در صفحه ۲۷ از کتاب مزبور گفته است قسطنطین امپراطور بزرگ که تخمیناً سیصد سال قبل<sup>۱</sup> از سلطنت نمود پس طغیان ایشان را خاموش ساخته حکم داد که گوشه‌های ایشانرا بریدند یعنی جماعت یهود پس بطریق گریزندگان و آوارگان بولایت چندی آنهارا رانده تا اینکه نشانه آزار و سوائی خودشان را بهمره برده باعث هول سایرین از آنقوم باشند .

و دیگر در زمان صد سال پنجمین تاریخ مسیحیه یعنی قرن خامس از قرون مسیحیه یهودیان از شهر اسکندریه مصر<sup>۲</sup> اخراج شده و شهر مذکور مدت طولانی یکی از جاهای امنیت ایشان بود که بآنجانب بسیاری آمدند و بسطینیان امپراطور که در علم سلطنت بسیار کامل بود در خصوص عداوت و ظلم نسبت بیهودیان از امپراطورهای گذشته عداوت و ظلم را کم نکرد چون کنیسات ایشانرا بهم زد و نگذاشت که برای عبادت خودشان بمغاره‌ها داخل شوند و شهادت ایشانرا نیز باطل ساخت و حق تکلیف انسانی نسبت بوصیت کردن مال خود هم از آن قوم بیچاره منع نموده و چون این احکام ظلم‌آمیز باعث حرکت طغیان در میان قوم مزبور شد پس مال ایشانرا ضبط و غارت کرد و بسیاری از آنها را گردن زد و جبراً آنقدر خونریزی گردید که تمامی یهودیان آن ممالک لرزید .

بعد در صفحه ۲۸ گفته است : قوم مذکور در شهر انسیوح برودی مغلوب

۱- متن چاپهای سابق کتاب همین است شاید نسخه اصلی بعد از میلاد یا قبل از هجرت بوده است زیرا قسطنطین بزرگ امپراطور روم در سال ۲۷۴ میلادی متولد شده و بسال ۳۰۶ بحکومت رسید و در سال ۳۳۷ وفات یافته است و بسال ۳۱۳ آزادی دین مسیحی را رسماً اعلام نمود .

۲- یکی از شهرهای مصر و بندرهای مهم است که اسکندر کبیر بسال ۳۳۱ پیش از میلاد آنرا بنا نهاد و بسال ۳۰ پیش از میلاد جزو حکومت رومانی قرار گرفت و سپس مرکز مهم مسیحیان شد و بسال ۲۳۰ هجری مسلمانان آنرا فتح کردند و خلفای فاطمی در آن حکومت داشتند تا در سال ۸۹۵ هجری دولت عثمانی آنرا مقصرف شد .

گشته اسیر گردیدند و عضوی از اعضای بعضی ایشان منقطع شد و بعضی از ایشان مقتول گشته و تمامی باقی ماندگان آنقوم از شهر رانده شدند .

و گریگری بزرگ که یکی از پاپاهای کاتولک باشد از ظلم زمانی بایشان مهلت داد که آخر الامر غارت و تنگنایی برایشان بیشتر با شدت آمده چون هر قولی<sup>۱</sup> امپراطور از طریق ظلم و بیرحمی برایشان مسلط گردید و امپراطور مذکور که عداوت خود را نسبت بیهود نتوانست راضی ساخت هر چند در کل ممالک خود ظلم و انواع سیاسات را به بیچارگان مزبور کرده و آخر الامر از ملک خود رانده و علاوه بر این حکمرانان ولایات دیگر را انگیزانیده که آنها هم یهودیانرا ظلم نمودند که از سمت آسیه تا سرحد دورترین پورپ جفا و تنگنایی را میدیدند و بعد از ایام مذکور پس در مملکت اسپنیول سه شرط بایشان بسته شد :

اول: آنکه دین مسیح را قبول کنند .

دوم : اینکه اگر قبول نکنند محبوس شوند .

وسوم: آنکه اگر این دو شرط را قبول نمایند از ولایت اخراج شوند .

در مملکت فرانسه نیز قضایای مانند این برای ایشان روداده پس از ولایت بولایت دیگر گریزان شدند برای کف پای خودشان قراری و آرامی نیافتند و سمت بزرگ آسیه هم برای ایشان جای سلامت را نداده بلکه مانند ممالک فرنگستان بسیار از اوقات باخون این بیچارگان لگد زده شده است .

و در صفحه ۲۹ گفته است و ملت کاتولک همیشه از اوقات یهودیان را اهل بدعت و کفر دانسته و ایشانرا ظلم کرده بزرگان مذهب مزبور در مجالس اجلاس خودشان قرار و حکم دادند که هر کس طرف یهودرا برخلاف شخص مسیحی گرفته مقصر و اخراج ملت بشود و دیگر در قوانین مجالس مذکور کله مسیحیان ممنوع

۱- پادشاه کشور رومانی بود از سال ۶۱۰-۶۴۱ میلادی حکومت کرد و در جنگ یرموک از لشکر اسلام شکست خورد. اعلام المنجد .

شدند که یا یهودیان غذا بخورند و معامله با ایشان بکنند و نیز در آن قوانین قرار گذاشته شد که یهود نو کر دولت و صاحب منصب نشود و بنده مسیحیرا نگاه ندارند و هم در آن قوانین تعیین شده که اهل مذکور بجهت نشانی مشهور شوند و علاوه بر این حکم شده که اولاد یهود را از ایشان گرفته پس در دین مسیحی تربیت داده و دیگر آنکه نشان بحقیری و ذلیلی بیهود شده و علامت بتنگنائی و مشقت ایشان گردیده انتهى بالفاظه .

پس از این عبارات معلوم میشود که پنج قانون جور از برای ایشان قرار دادند. اولاً: هر کسی حمایت نماید یهودی را ضد مسیحی حامی گنه کار و از ملت مسیحی خارج خواهد بود .

ثانیاً: در هیچ دولتی از دول منصبی بجماعت یهود داده نشود .

ثالثاً: اگر مسیحی عفت یهود باشد حر است .

رابعاً: کسی با یهود غذا نخورد و با ایشان معامله ننماید .

خامساً: اولاد ایشان از دست ایشان گرفته شود و در ملت مسیحیه تربیت شود و غیر ذلك از امثال این قوانین مذکوره .

مؤلف حقیر گوید: بی شك و شبهه حکم خامس از اشد انواع ظلم و عدوانست .

ایضاً در صفحه ۲۹: در شهر ثولوش در مملکت فرانسه در عید فصیح<sup>۱</sup>

۱- یکی از اعیاد عمده و اهم یهود است و آن چنین بود: در شب چهاردهم یا پانزدهم لیان گوسفندی را می کشتند و در صبح روز پانزدهم فطیر آغاز می شود و هفت روز طول میکشد ولی فصیح همان شام را گویند که گوسفند در آن خورده می شود شروع عید را با گردانیدن پیاله شراب اعلام می دارند: نخست رئیس خانواده شراب را تبرک می کند؛ و این گوسفند یا بره را بدون پاره کردن بریان می نمایند و با سبزی تلخ می خورند و پیاله های دوم در وسط غذا خورده می شود و اگر از گوشت چیزی باقی ماند آنرا فوراً می سوزانند پس از خوردن

←

عادت بود که بر روی یهودیان سیلی زنند و در شهر بربرس از یکشنبه پیش از عید فصح تا بعید مذکور یهودیانرا سنگسار میکردند که دشنام و سیاست هر ساله شده که اکثراً اوقات خون در میانه ریخته میشد و بر اینعادت خلیفه ملت شهر مزبور در مواعظ خود سال بسال خلق را انگیزانیده .

بعد در صفحه ۳۰ و ۳۱ گفته است و تدبیر پادشاهان فرانسه در باره طایفه مزبوره این بود که یهودرا محلی گذاشته تا اینکه از جهة معامله و طمع کاری صاحب دولت کردند پس ایشانرا در عوض رعیت خود غارت نمایند و این ظلم را از برای زر و سیم بنهایت تمام رسانیدند.

قوم مسطور در آن مملکت گاهی اجازت و گاهی غارت را دیده و لیکن مداومت و کار سازی ایشان در باره دولت و جرم و جریمها کم شد تا اینکه یکی از پادشاهان فیلیپ او کتبس نام تمامی مسیحیان ممالک خود را از قرضی که بیهود داشتند بری نمود پس پنچیک از آن قرض خودش گرفته باقی مانده اش را بخشانید و هیچ چیز از طلب مزبور بآن قوم حقیر نرسید و من بعد کل اینطایفه را از ولایت اخراج نمود .

و پادشاه دیگر سنط لوئس نام که دوباره یهودیانرا از همان ولایت رانده و هم ایشانرا طلبید و اجازه داده و چرلمس ششم آخر الامر قوم مذکوره را از ممالک فرانسه رانده و موافق تاریخ میزره هفت بار یهود از ولایت مزبوره اخراج شدند از مملکت اسپنبول نیز رانده شدند و بحساب اقل است یکصد و هفتاد هزار خانواده یهود از آن مملکت اخراج گردیده و در بعضی از شهرهای ممالک نمسیستان

→ گوشت بره و نان فطیر و سبزی تلخ با رسوم پیاله های شراب دست بدست می چرخد و مراسم پایان می یابد. روزهای اول و آخر این عید را مانند سبت مقدس می شمارند.  
عشای ربانی در مسیحیت جایگزین این مراسم است اقتباس از قاموس کتاب مقدس ص ۶۲۶ و ۶۵۵ و عشاء ربانی پیشاب لنظن .

جمعه‌های کثیر از طایفه مسطور غارت شده و بقتل رسیدند و حصه از ایشان بجهت تبدیل دین خلاصی را یافته یعنی دخول در دین مسیح و لیکن اکثر ایشان در خانه خود را بسته خودشان و اهل خانه و دولت را که داشتند تماماً برودخانها و آتش انداختند و در زمان هر جنگی عموم که فرنگیها با اعراب کرده که آنجنک را کروسید نامیده‌اند یهود غارت شد بسیاری از ایشان مقتول گردید .

در انگلستان در همان زمان قوم مذکور بسیاری ظلم و آزرده‌گی را دیده و در جنگهای کروسید مزبور تمامی اهل انگلیس اتفاق کردند که یهود را جبر نمایند و در يك حمله در شهر بورك يكهزار و پانصد نفر یهود که مرد وزن و بچه باشند چون امانرا نیافتند و جان خود را بهیچ قیمت نرهانیده پس از ناامیدی مجنون شده یکدیگر را کشتند بطوریکه هر صاحب خانه اهل بیت خود را بقتل رسانیده چنانچه در ایام قدیم تقریباً هزار نفر از قوم مذکور در قلعه مشیده از ولایت یهودیه در چنین گرفتاری در دست یکدیگر مقتول گشتند و یهودیان در مملکت مذکور آنقدر خوار و حقیر شمرده شدند که امرای انگلیس چون از پادشاه خود باغی شدند بجهت اینکه خلق را بطرف خودشان راغب گردانند حکم دادند که هفتصد یهود بقتل رسیده و خانههای ایشان غارت گردید و کتیسه ایشان سوخته شد.

رچارد و جان و هنیر سیمین پادشاهان انگلیس بسیار از اوقات از طایفه مزبوره نقد بازور گرفت و بخصوص هنیری مذکوره بهر وجهی از جوه بیرحمی و ظلم کرده اکثراً اوقات خراج زیاد خودش را از غارت یهود میگرفت و بعضی از دولت‌مندان ایشانرا بفقیری رسانید و ظلم و غارت پادشاه مزبور آخر الامر بیحد شد که بیچارگان مذکور رغبت کردند که از آن مملکت بروند لیکن هر چند اخراج از ولایت اختیار نموده اینرا هم بایشان نبخشیده تا اینکه ادورد اولین پادشاه انگلیس تنگنائی آن بیچارگانرا با تمام رسانیده و کل مال ایشانرا ضبط کرد پس آنها را از ولایت اخراج ساخته که پانزده هزار نفر یهود و بیشتر بانهایت تنگنائی رانده شدند .



تقریباً چهارصد سال از آن تاریخ گذشته تا اینکه این قوم مظلوم و مجبور بانگلستان برگشتند ( و بعد در صفحه ۳۲ گفته است ) ولایت اسپنیول و پرتگال نسبت بیهودیان چندسال قبل از این ایام مسافر سوتی نام نقل کرد که تا مدت پنجاه سال قبل از تاریخ نوشته خود سوزانیدن یهود باعث شادی تمامی اهل پرتگال میشد و بتماشای این ظفر دین خلق جمع گردیده زنان هم از جهت دلشادی بانگ میزدند چون این بیچاره سیاست کش را تماشا کردند از مرد وزن و پیر و جوان این قوم مظلوم کسی خلاصی را نیافته .

یکی از فاضلترین شعرای آنولایت یوسف نام چون یهودی بود ویرا در حالت زندگی سوزانیدند ( بعد در صفحه ۳۵ گفته است ) در حالهای گذشته در ولایت نمستان قوم مذکور ظلم شدید را دیده و در بعضی از ممالک مسطور اذن نداشتند که در بازار اجناس بفروشند و پاپا که بزرگ ملت کاتلک باشد در باره قوم مذکور چند احکام سختی را تعیین ساخته و در روستان هم در اینزمان فرامین پی در پی صادر شده که در اواسط ممالک مذکوره یهودیانرا از هر معامله باز داشته و حکماً از خرید و فروخت منع کنند و در صورت خلاف آنها فی الفور اخراج بلد شوند و هیچ چیز را در بازار عام و یاد رخلوت نمیتوانند فروخت انتهی بالفاظه از خوف تطویل باینقدرها اکتفا و اختصار ورزیده شد .

وصاحب سیر المتقدمین گفته است که سلطان سادس از قسطنطین اول بمشورت امرای خود در سنه ۳۷۹ حکم کرد اینکه نصرانی شود هر کسیکه در سلطنت رومیه است و هر کس نصرانی نشود مقتول گردد انتهی .

مؤلف حقیر گوید : نمیدانم کدام اکراهیست که بالاتر از این باشد و طامس نیوتن تفسیری دارد بر اخبار از حوادث مستقبله مندرجه در کتب مقدسه و این تفسیر در سنه ۸۰۳ در بلده لندن بطبع رسیده است در صفحه ۶۰ از مجلد ثانی در بیان تسلط اهل تثلیث بر اورشلیم باین نحو مرقوم نموده است که اورشلیم را در پانزدهم

تموز رومی سنه ۱۰۹۹ بعد از محاصره پنج هفته فتح نمودند غیر از مسیحین همه اهالی آنجا را کشتند پس زیادتر از هفتاد هزار مسلمین را مقتول نمودند و جماعت یهود را جمع نموده و با آتش سوزانیدند و در مساجد غنایم بسیاری بدست آوردند انتهی.

### فرقه‌های مسیحی از دیدگاه کاتولیک

چون دانستی حال ظلم ایشانرا در حق یهود خصوصاً و در حق رعیت سلطنت عموماً و چه کار کردند در وقت تسلط ایشان بر اورشلیم پس الان قدری از ظلمهای فرقه کاتلک بالنسبه بسایر مسیحین بجهت دعوت بمذهب از کتاب سیزده رساله که در سنه ۱۸۴۹ مطبوع گردیده است ذکر و بیان می‌نمائیم.

پس میگوئیم در صفحه ۱۵ و ۱۶ از کتاب مذکور مسطور است که کنیسای رومیه چند مرتبه قوانین ظلم و جور و عدوان برضد پروتستنت از طرد و غیره در ممالک اروپا مقرر نمود و مظنون اکثر مورخین اینکه دو بیست و سی هزار نفر را با آتش سوزانید از کسانی که ایمان بعیسی آورده بودند نه بیپاپ و چند هزار نفر را هم بشمشیر و کلبتین و سایر آلات بعد ابهای مختلفه کشتند و در فرانسه سی هزار نفر را در روزیکه در نزد ایشان ملقب است بیوم ماریوسوملاوس بقتل رسانیدند فعلیهذا اذیال فرقه کاتلک مخضب است بخون قدیسین انتهی ملخصاً.

در صفحه ۳۴۷ در رساله دوازدهم از کتاب مذکور مسطور است: کاتلک قانونی وضع نمودند در مجمع ملتم و در آن قانون گوید ما قانونی وضع مینمائیم هر کسی بعد از این باین مملکت بیاید یعنی مملکت سپانیا اذن نخواهیم داد که بر تخت سلطنت صعود نماید مگر اینکه قسم بخورد که هیچ کسی را نگذارد در مملکت خود تعیش نماید غیر از کاتلک و اگر بعد از حکومت این عهد را مخالفت نماید در حضور خدای سرمدی محروم است و مثل هیزم باشد از برای آتش ابدی.

در صفحه ۴۰۴ گوید: مجمع لاترانی گوید که جمیع ملوک و حکام و ارباب

سلطنت باید قسم بخورند که ایشان بجد و جهد تمام و عن قلب مستأصل نمایند جمیع رعایای خود را که در تحت حکم ایشان است از رؤسای کنیسا که ایشان اراثقه هستند واحدی از ایشانرا در نواحی ملك خود باقی نگذارند و اگر این یمین و عهد را محافظت نمایند طایفه ایشان از تحت طاعت ایشان خارج است یعنی از سلطنت و حکومت معزولند و این قانون در مجمع قسطنطنیه هم ثابتست و از رسم پاپامارتینوس و در یمینی که اساقفه نموده اند در تحت ریاست پاپالیویوس سیم سنه ۱۵۵۱ این کلام مسطور است: که اراثقه و اهل انشقاق و عصاة بر آقای ما پاپا و خلفای او بجمیع قوت خود ایشانرا طرد و مستأصل نمایند و مجمع لاترانی و مجمع قسطنطنیه گویند کسی که اراثقه را نگاه بدارد سلطان مأذون و مسلط است که جمیع اموال ایشانرا از برای خود بگیرد و بلامانع از برای خود صرف نماید.

در سنه ۱۷۲۴ ملك لوئیس بازده قانون وضع نمود.

اول: اینکه ما امر مینمائیم که دیانت کاتولیکیه تنها مأذونست در مملکت ما باشد و کسانیکه متمسک بدیانت دیگر هستند بروند باعتقال یعنی صحرا مادام الحیاة و موی سرزنهای ایشان بریده و مادام الحیاة حبس باشند.

دوم: ما امر مینمائیم جمیع واعظین را که جمعیت جمع نموده اند بر غیر عقاید کاتولیکیه و کسانیکه وضع رسوم عبادت نمودند بخلاف کاتلک عقابشان اینستکه باید بمیرند یعنی کشته شوند و در خطاب اساقفه در سپانیا بملك در سنه ۱۷۶۵ گویند رسم را قوت بده و دیانت را مجدد و از جمله رسومات انگلاتر تحت ریاست پاپا اینکه هر کسی گوید سجده اقنومات جایز نیست باید حبس شود بشدت تا قسم بخورد که سجده نماید اقنوم را .

اسقف و قاضی و کنیسا مسلط و مرخص است که احضار و حبس نماید هر کسیرا که احتمال بدهد اراثکی باشد و اراثکی عنید را در حضور مجمع بآتش بسوزاند و جمیع حکام قسم بخورند که قاضی را اعانت نمایند در استیصال اراثکه که در نزد

ایشانست و هر کسی معلوم بشود که از اراتکه است مالش غارت گناهِش بآتش محو شود. باردینوس گوید که ملک کارلوس پنجم بر آری باطل خود ظن نموده است که استیصال اراتکه با شمشیر نیست بلکه با کلام است و در فهرست کتاب مقدس که در روم طبع شده است در تحت حرفها این تعلیم پیدا میشود که از برای ما سزاوار است که اراتکه را استیصال نمائیم چنانچه ایلیا کهنه بت را ذبح نمود و ملک یهود کهنه کذب را کشت پس از برای اولاد کنیسا سزاوار است که اراتکه را بکشند. و در صفحه ۳۴۷ و ۳۴۸) مرقوم است که مورخ من توان و غیر او از مورخین ما را خبر میدهد از کار روز معتبر انجیل که اسمش ثوما بود که پاپ او را بآتش سوزانید زیرا که ضد فسادات کنیسه الروم کازر نموده بود و مورخین او را شهید قدیس مینامند.

و در صفحه ۳۵۰ تا ۳۵۵ مسطور است که در سنه ۱۱۹۴ امر کرد الدیفونسی ملک اراغون در اسپانیا و اضمین و ساکین را از بلاد خود نفی نمایند زیرا که اراتکه بودند و در سنه ۱۲۰۶ پاپا قضاة بیت النفتیش را فرستاد بشهر ثلوس پیش امیر رایمون زیرا که او نمیخواست و اضمین را نفی بلد نماید بعد از زمان قلیلی عسکری در نواحی بلده مذکور جمع نمودند که عدد آن عسکر سیصد هزار بوده پس امیر رایمون را در آن شهر محاصره نمودند و جنگ در میان طرفین واقع شد و هزار هزار نفر از طرفین کشته شد و اهل رایمون شکست خوردند و از هر طرف آنها را احاطه کردند و به اقسام غذاها ایشان را کشتند و خود پاپا هم در آن جنگ حاضر بود و میگفت این اراتکه خبیثه را بکشید و طرد نمائید که ایشان بدتر از سارجین اند یعنی مسلمین.

در سنه ۱۴۰۰ در آخر کانون اول اهل پاپا بغتةً برخاستند بر و اضمین در اودیابت مونت ملک سردینیا پس و اضمین فرار نمودند بدون قتال ولیکن جمع کثیری از ایشان بشمشیر و جمع کثیری هم از شدت سرما و برف هلاک شدند. بعد از آن بفاصله هفتاد و هشت سال پاپا پرتوس ارشیدیا کرونوس را تکلیف

نمود در شهر کریمونا که محاربه نماید با واضیین در نواحی قلیه فرانسه و در اودیابت مونت از آنجائیکه بعضی از واضیین بعد از حرب سنه ۱۴۰۰ مراجعت کرده بودند پس مرد مذکور هجده هزار لشکر برداشته و بجنگ واضیین رفت و جنگ در میان طرفین برپا شد و مدت سی سال در میان مسیحیین این جنگ استمرار یافت . مسیحیینی که غیر از کاتلک بودند میگفتند ماکه مالیات میدهیم پادشاه را هم دوست میداریم ولیکن دست از مذهب موروثی اجدادی برنمیداریم و در کالا برپا از بلاد ایتالیا در سنه ۱۵۶۰ هزار هزار پروتستنت کشته شد بعضی را عسکر کشت و برخی را رؤسای محکمه بیت‌التفتیش .

یکی از معلمین رومانیین گوید هر وقتیکه آن وقعه را متذکر میشوم بدنم مرتعد و مرتعش میشود که آن جلاد و آن خنجر را می بینم که مردم را یکی یکی از حبس بیرون می آورد مثل قصاب که سرگوسفند را ببرد سر آنها را از تن جدا می نمایند و در سنه ۱۶۰۱ دوک سافوی پانصد خانوار را از واضیین نفی بلد نمود و ایضاً در سنه ۱۶۰۰ و سنه ۱۶۸۶ قوانین ظلم و عدوان مجدد شد در اودیابت مونت ، زیرا که ملک لوئیس چهاردهم باشاره پاپا هجوم آور شد با عسکر خود برایشان یعنی مخالفین پاپا درحالتی که در کمال اطمینان در خانهای خود نشسته بودند پس عسکر جمع کثیری را از ایشان سربرید و زیاده برده هزار نفر را هم حبس نمودند و جمع کثیری از محبوسین از گرسنگی مردند و بعضی را هم اخراج بلد نمودند و در آنروز هوا بشدت سرد بود روی زمین را برف پوشیده بود و زنها بچههای ایشان در بغل از شدت برودت هوا در سر راهها مرده بودند .

و کارلوس پنجم در سنه ۱۵۲۱ امر اخراج نمود از برای طرد پروتستنت در بلاد فلامنک از رأی پاپا و از اینجهت پانصد هزار نفر کشته شد و بعد از کارلوس پسرش فیلیپس متولی شد وقتی که در سنه ۱۵۵۹ اسپانیا رفت امیری معین نمود از برای طرد پروتستنت و در اندک زمانی از دست جلاد ملوک شرعی هجده هزار نفر

کشته شد و بعد از آن فیلیپس افتخار میکرد که متی و شش هزار نفر در مملکت او کشته شده است .

بنابر روایت معلم کین در عید ماربرثوملاوس در سنه ۱۵۷۲ در بیست و چهارم اب ملک فرانسه خواهر خود را بامیر نافار که از علمای پروتستنت است وعده داده بود پس امیر نافار و اصدقای خود داعیان کنیسا در پاریس جمع شدند از برای اتمام امر تزویج پس در این اثنا نواقیس را از برای نماز صبح زدند و بغتةً کانلک بحسب اتفاق سابق ایشان بر امیر و اصحاب او و جمیع پروتستنت در پاریس خروج کردند و در همان ساعت ده هزار نفر از ایشانرا کشتند .

هکذا امر جاری شد در روین و لیوین و اکثر شهرهای آندپار حتی بعضی از مورخین میگویند شصت هزار نفر کشته شد و این قوانین جوریه مدت سی سال ممتد شد زیرا که پروتستنت هم دفاع میکردند و در این حرب نهصد هزار نفر کشته شد و چون فعل ملک فرانسه در روم مسموع پاپاگردید یعنی جنگ او در عید ماربرثوملاوس پاپ رفت بکلیسای مارپطرس تا مزبور تشکر بخواند ورقعه تعظیم و تکریم بملک فرانسه نوشت .

چون هنری چهار بر تخت فرانسه جلوس نمود قوانین جور را قطع نمود در سنه ۱۵۹۳ لیکن مظنون مورخین اینکه او را بجهت همین امر کشتند بعد در سنه ۱۶۷۵ قوانین جور باز مجدد شد و جمع کثیر کشته شد و مورخین گویند پنجاه هزار نفر از ترس مرگ خانهای خود را گذاشته و فرار نمودند انتهى ملخصاً .

بدانکه : تمامی این احوال از کتاب سیزده رساله ترجمه شد و هر کسی زیادتیی اطلاع را خواسته باشد رجوع کند بهمان کتاب و کتاب سیرالمتقدمین .

کاتولیک در نظر پروتستنت :

مخفی نماید : ظلم فرقه پروتستنت کمتر از فرقه کانلک نیست در اشاعه دین و مذهب حال ظلم ایشانرا از کتاب مرآت الصدق که از مؤلفات قیس طامس انگلیسی

از علمای کاتلک در سنه ۱۸۵۱ از میلاد طبع شده است نقل می‌کنیم قسیس مزبور در صفحه ۴۱ و ۴۲ از کتاب مذکور گفته است که فرقه پروتستنت در ابتدای امر شصت و چهل و پنج کاروانسرا را غارت نموده و نود مدرسه و دوهزار و سیصد و هفتاد و شش کنیسا و یکصد و ده راسته از ملاکین خود سلب نموده بقیمت نازل فروختند و یا اینکه امراء فیما بین خودشان قسمت نمودند و چند هزار مسکین مفلوک عربانرا از اوطان خود اخراج بلد نمودند .

بعد در صفحه ۴۵ گفته است : دست طمع ایشان دراز شد تا اینکه مردها را هم ترك نکردند در نوع خود اجساد اموات را آزار کردند و اکفان ایشانرا سلب نمودند .

بعد در صفحه ۴۸ و ۴۹ گفته است در جزو غنائیم کتابخانها ضایع شد جثی بیل در حالت ذکر کرده است که فرقه پروتستنت کتابها غارت نمودند و اوراق آنها را دد تطهیر شمعدانها و کفش و امثال ذلك استعمال نمودند و بعضی از کتابها را بعطار و صابون پز و امثال ذلك فروختند و این کتب پنجاه و یا صد مجلد نبود بلکه بارها مملو از کتب بود و همه آنها را ضایع کردند بطوریکه اقوام اجنبیه تعجب نمودند تاجریرا من میشناسم که دو کتابخانه خرید هر کدام را به بیست اروپا .

بعد از همه این مظالم خزاین کنایس را هم ترك نمودند مگردیوارهای عربان بعد از همه این ظلمها خودشانرا از اهل حلم و وقار گمان میکنند بعد کنایس را پر کردند از ملت خودشان بعد در صفحه ۵۲ تا ۵۶ گفته است : پس الان ملاحظه کنیم افعال جور و عدوان صادره از فرقه پروتستنت در حق فرقه کاتلک را تا امروز ایشان زیاده بر صد قانون مقرر نموده اند از برای ظلم و همه آنها خلاف عدل و رحم است و ما بعضی از قوانین جوریه آنها را ذکر مینمائیم .

اول : کاتلک تر که والدین خود را وارث نشود .

دوم : احدی از کاتلک زمینی نخرد بعد از اینکه عمراو از هجده سال میگذرد

مگر اینکه پروتستنت شود .

سیم : کاتلک مکتب تعلیم نداشته باشند .

چهارم : احدی از ایشان مشغول بتعلیم نشود و اگر کسی خلاف این حکم را

نماید حبس ابدی خواهد بود .

پنجم : هر کس کاتلک باشد خراج را باید دو مقابل بدهد .

ششم : اگر کسی از قسیسین ایشان نماز بخواند باید سیصد و سی روپیه از مال

خود بدهد و اگر غیر قسیس نماز بخواند از کاتلک هفتصد روپیه باید بدهد و یکسال

هم حبس شود .

هفتم : اگر کسی از کاتلک ولد خود را بخارج انگلاتر بفرستد از برای تعلم

و تلمذ والد و ولد مقتول اموال و مواشی ایشان تماماً مسلوب خواهد بود .

هشتم : منصب دولتی بکاتلک داده نشود .

نهم : هر کسی در یوم یکشنبه و عید در کنیسیای پروتستنت حاضر نشود در هر

ماهی دو یست روپیه باید بدهد و از جماعت خارج و منصبی باو داده نشود .

دهم : اگر کسی از ایشان پنج میل مسافت از لندن برود هزار روپیه مصادره

باید بدهد .

یازدهم : استغاثه احدی از ایشان در نزد حکام بحسب قانون مسموع

نخواهد بود .

دوازدهم : احدی از کاتلک قادر نبود که زیاده بر پنج میل سفر نماید از ترس

اینکه مبادا اموال و متاع او منهبوب شود و همچنین احدی از ایشان قادر نبود که در نزد

حکام استغاثه نماید مبادا هزار روپیه مصادره از او گرفته شود .

سیزدهم : عقد و نکاح ایشان نافذ نباشد و همچنین تجهیز اموات و تکفین

موتای ایشان نشود و هکذا تمعید اولاد ایشان نشود مگر اینکه این امور بطریق کنیسیای



انگلانتر باشد .

چهاردهم : اگر یکی از زنهای اینملت تزویج نماید دولت از جهاز آن زن دوثلث بگیرد و از ترکه شوهر خود ارث نبرد و شوهر از مال خود وصیت در حق زن ننماید و زنهارا حبس میگردند تا از شوهرهای ایشان درهر ماهی ده روپیه بگیرند و ثلث اراضی ایشان بدولت داده شود .

پانزدهم : بعد از همه اینها حکم صادر شد که تمامی کاتلک باید پروتستنت شود والا باید حبس و جلای وطن شوند مادام الحیة و اگر از حکم ابا نمایند یا بعد از جلا بدون امر برگردند بالزامات عظیمه ملزم خواهند بود .

شانزدهم : قسیس در وقت قتل و تجهیز و تکفین ایشان حاضر نشود .

هفدهم : سلاح جنک در خانهای ایشان نباشد .

هجدهم : احدی از کاتلک بر مرکبی که قیمت او زیاده از پنجاه روپیه باشد سوار نشود .

نوزدهم : اگر احدی از قسیسین یکی از خدمات مرجوعه باو را ادا نماید حبس ابدی خواهد بود .

بیستم : قسیسی که مولای او الکلانتر نباشد و از ملت پروتستنت هم نباشد و اگر زیاده از سه روز در انکلانتر اقامت نماید غدار است مقتول خواهد شد .

بیست و یکم : و اگر کسی قسیس مذکور را در خانه خود منزل بدهد واجب القتل است .

بیست و دوم : در دیوان عدالت شهادت کاتلک قبول نخواهد بود .

براین قوانین جوریه در طد ملکه الیصابت<sup>۱</sup> دو بیست و چهار نفر مقتول گردیدند که صد و چهار نفرشان قسیس بودند و ما بقی از ارباب غنا و ثروت و هیچ گناهی نداشتند غیر از اینکه اقرار کرده بودند که ما کاتلک هستیم و نود نفر قسیس بزرگ

۱- دختر هنری هشتم و ملکه انگلستان از سال ۱۵۳۳-۱۶۰۳ .

دیگر در حبس مردند و صد و پنج نفر مادام الحیات از وطن خود آواره بودند و جمع کثیری هم از ایشان را بتازیانه زدند و جمعی از اموال خود محروم و از املاک خود مهجور تا اینکه عشرت ایشان هم هلاک شد و میر مشهوره ملک اسکات مقتول گردید و حال آنکه دختر خاله ملکه ایصابت بود زیرا که از ملت کاتلک بود .

بعد در صفحه ۶۱ تا ۶۶ گفته است جمع کثیری از رهبانان و علمای کاتلک را با مر ملکه ایصابت بر مرکب سوار کرده در دریا غرقشان نمودند و عساکر ملکه مذکوره به ایرلند آمدند تا اینکه ملت کاتلک را داخل در ملت پرتستنت نمایند پس کنایس کاتلک را سوزانیدند و علمای ایشانرا کشتند و مثل وحوش بیابان آنها را صید میکردند و احدی از ایشانرا امان نمیدادند و اگر امانهم میدادند بعد از امان میکشیدند و عسکری که در حصن سمر وک بود ذبح کردن قراء و بلاد را سوزانیدند و حبوب و مواش را فاسد کردند و اهل آنها را جلای وطن نمودند بعد مجلس پارلمنت در سنه ۱۶۴۳ و سنه ۱۶۴۴ رؤسای عسکر را فرستادند جمیع اموال کاتلک را اسلب و غارت نمودند و اراضی ایشانرا ضبط کردند .

و انواع ظلم باقی بود تا زمان ملک جیمس اول و در زمان او ظلم تخفیفی پیدا کرد بعد در سنه ۱۷۷۸ ملک بر کاتلک ترحم نمود لیکن پروتستنت سخط و غضب نمودند بر ملک در دوم حزیران در سنه ۱۷۸۰ چهل و چهار هزار نفر از فرقه پروتستنت عرض حالی بسطان نمودند و استدعا کردند که پارلمنت قوانین جوریه را در حق ملت کاتلک تغییر ندهد بلکه بحال خود آن قوانین باقی بماند و لیکن پارلمنت التفات نکرد پس صدهزار از فرقه پروتستنت در لندن اجتماع نمودند و کنایس را سوزانیده و خانهای کاتلکرا خراب کردند و شعله آتش از یکموضع درسی و شش جامرئی بود و این فتنه تا شش روز برپا بود بعد ملک در سنه ۱۷۹۱ قانون دیگر اجداث نمود و فرقه کاتلکرا حقوق دیگر داد و آن حقوق الی الان از برای ایشان باقی است .

بعد در صفحه ۷۳ و ۷۴ گفته است: آیانشیده اید حال چارترای سکول را که

در ایرلاند است این امر محقق است که فرقه پروتستنت در هر سالی دویست و پنجاه هزار روپیه جمع میکنند و اولاد فرقه کاتولک را میخرند یعنی از مساکین و مفلوکین ایشان و میفرستند باقالیم دیگر از برای تحصیل قواعد ملت پروتستنت و بسیار واقع میشود وقتی که این اشیاء باو طان خود مراجعت کردند بامادرها و خواهرهای خودشان و سایر محارم تزویج مینمایند جهلاً انتهی .

و ظلمی که فرقه از پروتستنت بالنسبه بدیگران صادر شده است از خوف تطویل نقل نمینمائیم و بهمین قدرها اکتفا میشود و اگر در خانه کسی است یکحرف بس است .

مؤلف گوید : نظر کنید باین طاعنین بر ملت محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم که بچه نوع ظلمها و جورها ملت خود را منتشر نموده اند و خیلی عجب است که باهمه این ظلمها حیا نمیکنند و بر ملت غیر اعتراض مینمایند که فلان ملت بضرب شمشیر منتشر شده است .

#### مقدمه پنجم :

حکم جهاد در شریعت محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم باین نحو است که اولاً کفار را بموعظ حسنه دعوت باسلام مینمایند اگر قبول کردند یکی از مسلمین خواهند بود و در ضرر و نفع ایشان شراکت خواهند داشت و اگر قبول نکردند اگر از مشرکین عرب باشند حکم ایشان قتل است چنانچه این حکم ثابت بود در شریعت موسویه در حق امم سبعة و مرتد و ذبح کننده از برای او ثان و داعی بعبادت غیر خدا.

و اگر کفار غیر از عرب باشند اول ایشانرا دعوت بصلح و ادای جزیه و اطاعت مینمایند اگر قبول کردند دماء و اموال ایشان مثل دماء و اموال مسلمین محفوظ است .

قال الله تعالى عزوجل: **وَإِنْ عَجَبَ السَّامِيُّ نَجْحَهَا**<sup>۱</sup> یعنی اگر کفار میل بصلح نمایند تو که محمدی با ایشان صلح کن .

و قال رسول الله من آذى ذمياً فقد اذانی یعنی اگر کسی ذمی را آزار کند پیغمبر را آزار کرده است و اگر صلح و ادای جزیه و اطاعت را قبول نکردند پس با ایشان محاربه میشود با مراعات شروطیکه در کتب فقهیه مقرر و محرر گردیده است چنانچه مثل این حکم در شریعت موسویه در حق غیر امم سبعه مقرر بود .  
مزخر فاتیکه علمای پروتستنت در بیان این مسئله نوشته اند بعضی از آنها مفتریات و برخی از آنها هذیان است .

نامه‌های پیامبر اسلام بر سران کشورها :

و ما در این مقام صورت فرامین حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را نقل مینمائیم که بسلاطین جهان نوشته اند تا مسئله از برای ناظر لیب روشن و واضح گردد .

فرمانیکه بهر قیل مرقوم فرموده اند صورتش اینست :

بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله الي هر قیل  
عظیم الروم سلام علی من اتبع الهدی اما بعد فانی ادعوك بدعاية  
الاسلام اسلم تسلم اسلم يعطيك الله اجرک مرتين فان توليت فان  
عليك اثم البريسين و يا اهل الكتاب تعالوا الي كلمة سواء  
بيننا و بينكم الا نعبد الا الله و لا نشرك به شيئاً و لا يتخذ بعضنا  
بعضاً ارباباً من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون .

حاصل مضمون اینکه خطاب بهر قیل میفرماید که تورا بکلمه لاله الله دعوت میکنم مسلمان شو تا از نکال دنیا و وبال عقبی سالم بمانی و دو مزدیابی یکی از بهر

۱- سوره انفال ۸ : ۶۱ .

متابعت عیسی و دیگری از بهر اطاعت رسول الله و اگر نه گناه تمامی آن مملکت را بر خود خواهی نهاد جز خدا را عبادت نباید کرد شریک بر خدا نباید بست و جز خدا کسیرا آمرزنده و منتقم نباید دانست چنانکه گروهی از نصاری چنین دانند که پاپ یا قیسیس تواند گناه مردم را معفو داشت .

و صورت فرمان آنجناب بنصاری نجران اینست :

بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله الى اسقف نجران  
و اهل نجران ان اسلمتم فاني احمد اليكم الله اله ابراهيم واسحق و  
يعقوب اما بعد فاني ادعوكم الى عبادت الله من عبادة العباد و ادعوكم  
الى ولايت الله من ولاية العباد فان ابیتهم فالجزية فان ابیتهم فقد  
اذنتکم بحرب و السلام .

خلاصه معنی آنستکه میفرماید مسلمانان بپذیرید و اگر نه جزیت بر ذمت خود مقرر دارید و هرگاه یکی از این دو کار را اختیار نخواهید کرد ساخته کار زار باید بود و آیه مبارکه که در سابق ذکر شد در اینموضع بنصاری نجران هم مرقوم افتاد .

و نامه‌ای که بخسرو پرویز سلطان ایران از آستانه مقدسه رسالت مرقوم افتاد صورتش اینست :

بسم الرحمن الرحيم من محمد رسول الله الى كسرى عظيم  
فارس سلام على من اتبع الهدى و آمن بالله و رسوله و شهدان لاله  
الا لله وحده لا شريك له و ان محمداً عبده و رسوله و ادعوك بدعاء به الله  
عز و جل فاني انار رسول الله الى الناس كافة لامن كان حياً و يحق القول  
على الكافرين اسلم تسلم فان ابیت فعليك اثم المجوس .

یعنی از رسول خدا مکتوب میشود بسوی کسری که بزرگ فارس است سلام بر کسی باد که بر طریق هدایت و راه راست برود و بخداوند بگردد و گواهی دهد که خدا یکی است و محمد بنده و رسول اوست و میخوانم تو را بکلمه اسلام همان رسول

خداوندم بتمامی مردمان تا هر که زنده است اورا بیم کنم و بترسانم و الزام و اتمام حجت نمایم بر کافران! مسلمان شو تا سلامت بمانی و اگر سر برتابی و سرکشی نمائی وبال مجوس بر تو خواهد بود .

زیرا که مجوس در کفر و ایمان اورا متابعت مینمودند الدال علی الخیر والنشر کفاعله همانا دلالت کننده بر خیر و شر مثل فاعل آنست و قس علیه البواقی .  
و حال امیر المؤمنین صلوات الله علیه و مرقومات آنجناب بحکم و غیره معلوم است و در نهج البلاغه مسطور است .

فظاظت و غلظت قلب عمر در میان اهل کتاب معروف و مشهور است مع هذا ظاهر شرع را ملاحظه نموده و براهل اورشلم و ایلیا بنا بر اقرار خود قسیسین ترحم نمود و خالد ولید باهل فارس باین نحو نوشته اند :

بسم الله الرحمن الرحيم من خالد بن الوليد الي رستم ومهران  
من ملاء فارس سلام على من اتبع الهدى اما بعد فاننا ندعوكم الى  
الاسلام فان ابیتهم فاعطوا الجزية عن يد وانتم صاغرون وان ابیتهم فان  
معى قوم يحبون القتل فى سبيل الله كما يحبوا فارس الخمر والسلام  
على من اتبع الهدى .

حاصل مقصود اینکه باهل فارس گوید: اول اسلام، دوم جزیه، سیم حرب. اگر چه خالد غیر مرضی است در نزد علمای اثناعشریه ولیکن مع هذا نتوانست در این مورد از ظاهر شرع تجاوز نماید .

و وصایای حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بلشگریکه بسوی شام میفرستاد بغزوه ای که میان محدثین و مورخین معروف بغزوة موتاست اینست :

فقال: اغزوا بسم الله فماتلو اعدوا لله واعدوكم بالشام وستجدون فيها رجالاتاً  
فى الصوامع معتزلين الناس فلا تتعرضوا لهم وستجدون آخرين فى رؤسهم  
مفاهص فاقلعوها بالسيوف لا تقتلن امرأة ولا صغيراً ضرعاً ولا كبيراً  
فانياً ولا تقطعن نخلاً ولا شجراً ولا تهد من بناء .

بعد از اینکه لشکر را فرمان کرد تا مقتل حارث تاختن کنید و کافرانرا باسلام دعوت فرمائید و اگر پذیرفتار شدند نیکوکار باشند و اگر نه بنام خداوند جنگ در اندازید و دشمنانرا از پادر آرید و آنانرا که در صوامع عزلت گزینند زبان مکنید و شمشیر در زنان و کودکان و پیران مگذارید و قطع اشجار و هدم بیوت را روا مدارید .

بخلاف حضرت موسی علیه السلام که بلشکر وصیت میفرمود که قطع اشجار و هدم بیوت را روا ندارند و از قتل زنان و فرزندان مضایقه نمایند چنانچه مفصلاً در سابق دانستی .

فرق مابین شریعت محمدیه و موسویه :

اولاً: در مسئله جهاد اینکه در شرع شریف محمد صلی الله علیه و آله وسلم اولاً کفار بموعظه حسنه دعوت میشوند بخلاف شریعت موسویه و ظاهر و روشن است که هیچ قبیحی در دعوت نیست بلکه کمال حسن را دارد زیرا که بعثت جمیع پیغمبران از برای دعوتست و بعد از امتناع از ایمان قتل کفار عین انصاف و عدل است .

در آیه ۱۱ از باب ۳۳ از کتاب حزقیل علیه السلام باین نحو عیان و بیان گشته است: بایشان بگو که خداوند خدا چنین میفرماید بحیات خود قسم که از مرگ شریب هیچ حظی نمی یابم بلکه حظ من از اینست که شریب از راه خود بر کشته زنده بماند بر کردید از راههای شرارت خودتان بر کردید که ایخاندان اسرائیل چرا بایست بمیرید .

و در آیه ۷ از باب ۵۵ از کتاب اشعیا باین نحو قمشده است: شریب راه خود را و مرد فاسق افکار خود را ترك کرده بخداوند بازگشت نماید که وی را رحمت خواهد فرمود بخدای ما که زیاد بخشنده است .

عجب دارم از انصاف علمای پروتستنت که دعوت بدین را قبیح میدانند

و قتل بی دعوت را تجویز مینمایند بخلاف آیتین مذکور تین .

صاحب میزان الحق در فصل ۵ از باب ۳ در صفحه ۲۶۸ از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۶۲ گفته است برخی از علمای اسلام مقدمه "جدال و قتال بنی اسرائیل کنعانیا نرا و غزوات داود را بمیان آورده میگویند چنانکه به بنی اسرائیل قتال و جدال کنعانیان جایز و حلال بود بهمان طریق جهاد در راه دین بمحمد نیز جایز گردید لیکن چنین ادعاه محض از بیخبری از مطالب توریة صادر گشته است زیرا که خدا در توریة به بنی اسرائیل نفرموده بوده که نخستین بکنعانیان تکلیف ایمان نمائید و ثانیاً هرگاه تکلیف را منقاد نگردند ایشانرا قتل و غارت سازند انتهی بالفاظه .

پس از کلمات مرقوم معلوم و مفهوم میشود که اینمرد میگوید قبح در دعوتست و در رد او همان دو آیه مذکوره سابق کافی است پس ما هم مطابق قول او میگوئیم این ادعا محض از بیخبری از مطالب تورات صادر گشته و احتمال قوی میرود که از راه مغالطه و بی ایمانی صادر گشته باشد .

و ثانیاً: حکم قتل نساء و صبیبان اگر از امم سبعه باشند در شریعت موسی ثابت و محقق بود بخلاف شریعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که در شرع شریف آنسرور قتل زنان و کودکان جایز نیست اگر چه از مشرکین عرب هم باشند چنانچه در شرع موسی جایز نبود وقتی که غیر از امم سبعه باشند .

زمانیکه از تمهید مقدمات پنجگانه فراغت حاصل شد پس میگوئیم شناختی نیست در مسئله جهاد اسلامی "نقلاً و عقلاً" .

اما "نقلاً": بجهت مقدماتیکه مذکور گردید .

و اما "عقلاً": بیرهان صحیح ثابت و محقق گردیده است که اصلاح قوه نظریه مقدم است بر اصلاح قوه عملیه پس اصلاح عقاید مقدم است بر اصلاح اعمال و اینمقدمه مسلم است در نزد جمیع ارباب ملل و نحل و از اینجهت است که اعمال صالحه بدون ایمان فائده ندارد در نزد جمیع ارباب ادیان و مسیحین هم در اینباب با ما موافقت دارند زیرا که اعمال



صالحه را بدون ایمان بمسیح موجب نجات نمیدانند از اینجهت است که گویند شخص جواد حلیم متواضع کافر بعیسی علیه السلام بدتر است در نزد ایشان از شخص بخیل پرغضب متکبر مؤمن بعیسی علیه السلام .

كذلك بتجربه صحیحه ثابت گردیده است که انسان گاهی است متنبه میشود بر خطیئات و قبایح اعمال خود بتنبیه غیر .

كذلك بتجربه صحیح ثابت شده است که انسان مطیع حق نمیشود غالباً بجهت و جاهت و شوکت و ریاست و بحرف غیر گوش نمیکند بلکه استیناف و استنکاف مینمایند سیما زمانیکه قول مخالف صنف و اصول ایشان باشد و در قبول آن لزوم مشقت در ادای عبادت بدنی و مالی باشد بخلاف زمانیکه شوکت ایشان منکسر و قوت ایشان مبدل بضعف بشود در اینصورت حق را اسماع و مطیع خواهد گردید .

و ایضاً بتجربه صحیحه صادق ثابت گردیده است زمانیکه دشمن به بیند مخالف خود را که مایل بمداهنه و سکونست طمع میکند در تسلط بر مملکت او و سبب کلی در زوال دول قدیمه همین است و بعد از تسلط دشمن مضرت عظیمه از برای دین و دیانت حاصل میشود .

لذلك مضطر شدند جمیع مسیحیین بر مخالفت انجیل متداول در میان ایشان که اهل ملت کانلک گفته اند که کنیسای رومیه تسلط حقیقی دارد بر کل مسیحیین و ملتزم گردیده است بقصاص عصاه بعقوبات کنیسیه در حفظ ایمان بکانلک و شرایع کنایس و قول ایشانرا اسحق بردکان از علمای پروتستنت در کتاب خود که مسمی بکتاب سیزده ساله است نقل کرده است .

و علمای پروتستنت از اهل آنکلتره گفته اند که ملک حکم دارد در مملکت آنکلتره و این از سعادت ملکست و در ولایت دیگر تسلط دارد بر جمیع متعلقات آن مملکت خواه کنیسه باشد خواه مدنی و از برای مسیحیین جایز است که متقلد سلاح شوند بامر حکام و مباشرت حروب و جنگ نمایند .

چنانچه در عقیده سی وهفتم از عقاید ایشان مسطور است .  
 پس فرقتین یعنی کاتلك و پروتستنت ظاهر اقوال عیسی علیه السلام را ترك کرده اند  
 یعنی قول عیسی که در آیه ۳۹ از باب ۵ از انجیل متی مرقوم است: لیکن من بشمامیکویم  
 که باشریز مقاومت مکنید بلکه هر که برخسار راست تو طپانچهزند دیکریرا نیز بسوی  
 او بگردان \* و اگر کسی خواهد با تودعوی کند و پیراهنت را بگیرد قبای خود را نیز  
 بدو واگذار \* و هر کسی که مجبوراً تورا یکمیل راه بیرددومیل با اوراه برو انتهی .  
 پس تمامی مسیحیین مجبور و مضطر گردیدند بر ترك اقوالیکه در آیات ثلثه  
 منقول گردید پس این آیات مخالف است با عقاید ایشان و اگر اینطوریکه عیسی  
 فرمود مداهنه نمایند در حفظ دین و دولت در ظرف مدت یکسال بل کمتر سلطنت  
 و دیانت ایشان از تمامی روی زمین زایل میشود در کمال سهولت و آسانی زیرا که  
 اگر کسی لندن را از ایشان بخواهد پاریس را هم بدهند گرفتن چنین مملکت  
 مشقتی ندارد .

لذلك بعضی ظرفاء در حالت قدح بر این اقوال الزاماً گفته اند تکلیف مالا یطاق  
 از برای انسان جایز نیست و هیچ دولتی را نمیشود الزام کرد که باین اقوال عمل نماید  
 مگر بعضی صیادین و مفلو کین که پیراهن و قبا نداشته باشند تا کسی از ایشان بگیرد .  
 و بعضی از ظرفا ایضاً گفته اند این اقوال در انجیل مرقس و یوحنا مذکور نیست  
 نمیدانم مرقس و یوحنا این اقوال را چرا ترك کرده اند و حال آنکه تمامی مسیحیین  
 از این اقوال استدلال مینمایند بر افضلیت دین و مذهب عیسوی ولیکن ارباب اناجیل  
 اتفاق دارند بر تحریر قصه کوب مسیح علیه السلام بر حمار آیا از دأب مورخین است  
 که از امور جلیله ساکت شوند و امور خسیسه را ذکر نمایند؟! سیما در صورتیکه خود  
 حواریین مخاطب باین اقوال باشند و ممکنست که از جانب ایشان جواب داده شود  
 که کسیکه این اقوال را ذکر کرده تکلیف غیر را معین کرده است و کسی که ترك  
 کرده است بر نفس خود ترسیده است انتهی .

و بعضی از ملاحظه گفته‌اند این احکامیکه مایه افتخار مسیحین است خالی از این نیست یا واجب است و یا مستحب است نظر بر بعضی حالات و اگر مستحب است عیبی ندارد ولیکن اختصاص بملت مسیحیه ندارد زیرا که در ملت غیر این استحباب نظر بر بعضی حالات پیدا میشود و اگر واجب باشد بی شبهه منبع فساد و شرور است و اسباب زوال دول و راحت و اطمینان فساق و فجار و شرور است .

زمانیکه ثابت شد حقانیت مطالب مذکور هیچ شکمی و شبهه‌ای نیست در استحسان جهاد عقلاً و نقلاً زمانیکه جامع شروط مذکور در شریعت محمدیه صلی الله علیه و آله وسلم باشد .

حکایت مناسبی بخاطر آمد: بعضی از قسیسین آمدند بمحکمه مفتی محاکمات دولت انگلیس قسیس گفت جناب مفتی سؤالی دارم از مسلمین و مجیب را تایکسال مهلت خواهم داد و مفتی اشاره کرد بناظر محکمه خود که مرد ظریفی بود ناظر محکمه بقسیس گفت چه سئوال دارید بگوئید قسیس گفت که پیغمبر شما مدعی است که مأمور بجهاد است و حال آنکه موسی و عیسی مأمور بجهاد نبودند ناظر محکمه گفت از برای جواب این سئوال ما را یکسال مهلت میدهی قسیس گفت بلی ناظر در جواب گفت مامهلت نمیخواهیم زیرا که فرصت نداریم مگر در ایام تعطیل .

اولاً: کیست که ما را مهلت میدهد تایکسال .

ثانیاً: جواب این سئوال محتاج بتأمل نیست چه میگوئی در حق جج یعنی حاکم انگلیس که بمنزله قاضی است در شرع آیا جایز است از برای او بحسب قانون دولتی که قاتل را قصاصاً بکشد زمانیکه قتل بر او ثابت شود در نزد حاکم مذکور قسیس گفت نه! زیرا که مأمور بقتل نیست بلکه منصب او اینست که قاتل را بفرستد پیش شیشنجج یعنی حاکم بزرگتر از اول .

پس ناظر گفت آیا از برای این حاکم بزرگ جایز است که این قاتل را بحسب قوانین بکشد بعد از ثبوت قتل در نزد او .

قسیس گفت نه! زیرا که او هم مأمور بقتل نیست بلکه منصب او اینست که امر را ثانیاً تحقیق نماید بعد محاکمی که بالاتر از اوست خبر بدهد تا حکم قتل از آنحا کم ثالث صادر بشود .

ناظر گفت آیا این حکام ثلثه مأمور از جانب دولت انگلیس نیستند چرا اقتدار ایشان مختلفست .

قسیس گفت بلی نو کر یک دولت هستند لیکن اختلاف اقتدار ایشان بجهت اختلاف مناسب ایشانست .

پس ناظر گفت الان جواب سؤال تو از کلام خود تو ظاهر و روشن گردید لابد است از برای تو که بدانی موسی و عیسی علیه السلام بمنزله دو حاکم اولند و پیغمبر ما بمنزله حاکم سیم است که بالاتر از همه بود چنانچه از عدم اقتدار دو حاکم اول عدم اقتدار حاکم سیم لازم نمی آید و همچنین از عدم اقتدار موسی و عیسی عدم اقتدار حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم لازم نخواهد آمد قسیس ساکت و خائب و خاسر از محکمه بیرون رفت .

پس اگر کسی بنظر انصاف و تجنب از عناد و اعتساف نظر کند بدلائلی که در این فصل مذکور گردید از روی یقین میدانند که تشدد در مسئله جهاد و قتل مرتد و مرغب بعبادت او ثابان در شریعت موسی علیه السلام اشد و اکثر است از تشدداتی که در شرع شریف حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم واقع گردیده است .

و هم میدانند که طعن مسیحیین خلاف انصاف و دیانتست تعجب دارم از حال قسیسین که آیا نظر نمیکنند باسلاف خود که چگونه ملت خودشان را بظلم منتشر کرده اند و قوانین جور و عدوان از برای مخالف خودشان قرار داده اند و چون مبحث خیلی طول کشید لهذا بهمین قدرها اکتفا شد .

## طعن دوم : پیامبر بی معجزه !

صاحب میزان الحق در صفحه ۲۲۷ از باب ۳ و فصل ۴ از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۶۲ و غیر او از علمای مسیحیه گفته اند : از شرایط نبوت ظهور معجزات است از کسی که مدعی نبوت و رسالت است و محمد صلی الله علیه و آله و سلم هیچ معجزه ندارد چنانکه در سوره عنکبوت مسطور است :

وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْكَ آيَاتٌ مِنْ رَبِّكَ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ<sup>۱</sup>

یعنی : میگویند که اگر از پروردگار او باو علامتی نازل نگردد ایمان نخواهیم آورد .

بگو (ای محمد) : بدرستی که آیات در نزد خدایند و بتحقیق که من آشکارا نصیحت دهنده ام .

و همچنین در سوره بنی اسرائیل مذکور است که :

---

۱- آیه ۵۰ .

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِكَ حَتَّى تُفْعِلَ لَنَا مِنْ الْأَرْضِ بَنُوعًا ۙ (۹۱) أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَجِيلٍ وَعَنْبٍ فَتُفْعِلَ لَنَا مِنْهَا رِجَالًا ۙ  
 تُفْعِلُونَ ۙ (۹۲) أَوْ تَنْقِطَ السَّمَاءُ كَازَنْعَاتٍ عَلَيْنَا كَيْسَمَا أَوْ نَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قِبَالًا ۙ (۹۳) أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرِفٍ  
 أَوْ زُرْقٍ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ بِرُفْقِكَ حَتَّى تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا بِأَنْفُسِنَا يُخَرِّجُ مِنْهُ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا سَوِيًّا ۙ ۱

یعنی : آنان میگویند که ما بتو هرگز ایمان نخواهیم آورد تا که تو بجهت ما از زیر زمین چشمه آب جاری نسازی یا باشد تورا بستانی از خرما یا بستان انگور و روانه کنی جویها را بطور جاری یا بزیر بیاوری آسمانرا چنانکه ادعا کردی یا بیاوری خدا و فرشتگان را جهت شهادت یا باشد تورا خانه ای از آرایش طلا یا بالای آسمان بروی و بالا رفتن تو را باور نتوانیم کرد مگر فرود آری از برای ما کتابی که بخوانیم .

در جواب ایشان بگو (ای محمد) که منزه است پروردگارم من نیستم مگر بشری به پیغمبری فرستاده شده ام .

و دیگر در سوره الانعام مرقوم است که :

وَأَسْمُوا بِاللَّهِ جَهْدًا يُكْفِيكُمْ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۚ تَلُمَّا الْآيَاتِ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لِأُولِي الْأُلْبَانِ ۙ ۲

یعنی : با سوگند سخت خود قسم یاد نموده اند که اگر بایشان معجزه نازل شود بدرستی که بآن ایمان بیاورند .

بگو (ای محمد) بتحقیق که معجزات در نزد خداوند و شما را آگاه نگردانید زیرا که اگر معجزه بیاید باز آنها ایمان نخواهند آورد .  
 و ایضاً در همین سوره مسطور است که :

مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ ۚ إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ يَفْضُلُ الْحَقِّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ ۚ قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ

۱- آیه ۸۹ تا ۹۳ .

۲- آیه ۱۹۰ و ۱۱۰ .

لَقَضِيَ الْأَمْرُ يُبَيِّنُ لَكُمْ

یعنی بگو (ای محمد) که نیست در نزد من آنچه‌ی (یعنی معجزه) که شما در خصوص آن استعجال می‌ورزید زیرا که حکم از خداست و او حق را ظاهر خواهد ساخت و اوست که بهترین حکم کنندگانست بگو (ای محمد) بدرستی آنچه‌ی (یعنی معجزه) که می‌خواستند بزودی بعمل بیاید اگر در نزد من می‌بود هر آینه بانجام می‌رسید امری که فیما بین من و شما بود .

پس واضحه<sup>۱</sup> از این آیات مفهوم می‌گردد که محمد هیچ معجزه‌ای ظاهر نساخته و بظاهر ساختن هم قادر نبوده است انتهى بالفاظه .

بدانکه : این اعظم مطاعن ایشانست در حق سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم و کم رساله ایست از رسایل ایشان که در مقابل اهل اسلام نوشته باشند و این طعن در او مندرج نباشد بخصوص صاحب منار الحق در نسخه انگلیسه و عربیه که سعی او در این باب بیشتر و کلمات او به اعلی صوت ندا میکند بکمال تعصب او .

حتی اشخاصی که بطور تاریخ احوال آنحضرت را نوشته‌اند نیز معترض این مسئله گردیده‌اند من جمله موسیو (ژرژ دوروی) رساله‌ای نوشته است در لغت فرانسه در معرفت عقل و در سنه ۱۸۸۸ رساله مذکوره در پاریس منطبع گردیده و احوال اشخاص اول را در عقل بطور اجمال نوشته است. از جمله حضرت رسول الله (ص) را نوشته است و در صفحه ۱۵۷ صورت آنسرور را کشیده سرپا ایستاده ورق قرآنی در دست مبارک دارد در آخر احوال آنحضرت چنین نوشته است :

چون معجزه از این بزرگوار می‌خواستند در جواب می‌فرمود که اختیار این امر بدست من نیست و این نعمت بمن عنایت نشده است و مستند او معلوم است همان

۱- آیه ۵۷ و ۵۸ .

آیات مذکوره است و مقصود قسیسین از اصرار در این امر آنست که بطور حيله و تدویر و مغالطه بر هموطنان و هم‌مذهبان خود امر را مشتبه و مسلمانرا اغوی نمایند. و ما در جواب این جمله گوئیم: امورات ثلثه که سائل و مورد آنها را ذکر کرد تغلیط عوام است.

و اما اول: پس صدور معجزه از شروط نبوت نیست بنا بر حکم این انجیل متعارف پس عدم صدور معجزه دال بر عدم نبوت نیست.

آیه ۴۱ از باب ۱۰ از انجیل یوحنا بروفق سریانیه قدیم باین نحو رقم شده است:

وَإِنِّي نَسَى سَكِّي لَوْتَهَ وَ أَمْرٍ وُودِي وُخْنَا اِپْلَا خِدَا اَمَّا اِپْدَكِلْ مَرْمِ اِنْتَهِي .

و در سریانیه جدیده باین نحو ترقیم یافته است:

وَلَنْ رِبَانِي لِكَلِي وَ أَمْرِي وُودِي وُخْنَا اِبْنَا نَشْنَقَا اِبْدَلِي

المعنى: و بسیاری نزد او آمده (یعنی نزد عیسی) گفتند که یحیی هیچ معجزه‌ای ننمود.

و در آیه ۴۶ از باب ۲۱ از انجیل متی باین نحو رقم شده است:

سَبَبِ دِكْلِ آخِ نَلِيَاكِ دُبِي لِي وُخْنَا یعنی زیرا همه یحیی را نبی میدانند.

و در آیه ۹ از باب ۱۱ از انجیل متی قول عیسی در حق یحیی علیهما السلام واقع گردیده است که یحیی افضل پیغمبران است.<sup>۱</sup>

پس این پیغمبری که افضل الانبیاست يك معجزه‌ای هم از او صادر نشد بنا بر شهادت کثیرین و تصدیق مسیح علیه السلام و حال آنکه نبوت یحیی در نزد مسیحیین مسلم است.

و هكذا جناب ارمیا و یونس که مسلم‌النبوه هستند و حال آنکه معجزه ندارند و صاحب منارالحق نیز مقرر است.

۱- هر آینه بشما می‌گویم که از اولاد زنان بزرگتری از یحیی تمعید دهنده برنخواست.



پس واضح و روشن گردید بطلان ادعای قسیسین که گفته اند از جمله شروط نبوت ظهور معجزه است زیرا که تو دانستی که شروط نبود بنا بر این انجیل متعارف .  
و قول باینکه نبی صاحب شرع باید صاحب معجزه باشد بخلاف تابع چنانکه صاحب منار ادعا میکند هیچ سند ندارد نه در عهد عتیق و نه در جدید و معلوم است که دعوی بی حجت و برهان باطل است .

و اما امر ثانی : پس غلط محض است چنانکه در فصل اول گذشت .  
و امر ثالث یا غلط است از ایشان یا تغلیط عوام است زیرا که مراد از قول خداوند ما تستعجلون به که در آیه اخیره واقع گردیده است عذاب است که گفته اند  
فَأَنْظِرْ عَلَيْنَا حِجَابَ مِنَ السَّمَاءِ وَأُنزِلْنَا بِعَذَابِ الْيَمِّ<sup>۱</sup> پس حاصل مضمون آیه مبارکه اینست هر وقت خدا خواست عذاب بر شما نازل میشود و نزول عذاب هم در یوم بدر واقع گردید و مقصود از سایر آیات نفی معجزه مقرر شده است و مقصود کفار از این اقتراح نبود مگر لجاج و عناد .

آیا نمی بینی که چیزهای محال طلب مینمایند مثل اینکه خدا را بیاوری یا ملائکه را یا اینکه تو را خانه ای باشد از طلا و حال آنکه استعمال ظروف طلا و نقره در شرع شریفش حرام است و این نظیر آن است که شرب خمر در دین پیغمبر حرام باشد و گویند اگر شرب خمر نمودی ما ایمان میآوریم و تکلیف پیغمبر نیست که عوام را متابعت نماید در چیزهای محال یا حرام زیرا که مشتهیات و طبایع مردم مختلف است .

و اگر يك كافری بیاید و بگوید معجزه تو این باشد که جمیع مؤمنین یکدفعه بمیرند آیا باید پیغمبر این کار را بکند واضح و روشن است وقتی که مقصود کافر ظهور حق نباشد بلکه لجاج و عناد باشد پیغمبر نباید آن آیه را اظهار نماید و حال آنکه:

۱- ما را از آسمان سنگ بباران یا عذاب دردناکی برسان سورة انفال ۸ : ۳۲ .

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ<sup>۱</sup> و اگر همه آیات را مینمود باز می گفتند سحر است کما قال الله عزوجل :

وَلَوْزَنُنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قُرْطَاسٍ فَلَسَوُهُ يَأْتِيهِمْ لِقَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَلَمْ نَكْفُرُوا بِاللَّهِ سِحْرٌ مُّبِينٌ<sup>۲</sup>

و ایضاً: **وَلَوْ فَخَخْنَا عَلَيْهِمُ بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ<sup>۳</sup>** علیهذا اگر خداوند کتابی را در قرطاس بسوی ایشان میفرستاد یا درهای آسمان را بروی ایشان باز مینمود باز هم ایمان نمی آوردند .

و هکذا حال بعض آیات دیگر که بحسب ظاهر دال بر نفی معجزه است ولیکن مقصود از آن آیات نفی معجزه مقترحه است و نفی معجزه مقترحه مستلزم نفی معجزه مطلقه نیست و بر پیغمبران لازم نکرده است که هر معجزه‌ای را که منکر می‌خواهد حتماً باید بنماید بلکه پیغمبران اظهار معجزه نمی نمایند وقتی که منکر عناداً و امتحاناً و استهزاء طالب معجزه باشد و از برای اثبات این مدعا خواهد چندی از عهد جدید ذکر مینمائیم :

#### شاهد اول :

در باب ۸ از آیه ۱۱ از انجیل مرقس باین نحو رقم یافته است :

و فریسیان بیرون آمده با وی (یعنی بامسیح) مباحثه شروع کردند و از راه امتحان آیتی از آیات آسمانی از او خواستند \* واو (یعنی مسیح) ازدل آهی کشید گفت از برای چه اینفرقه آیتی می‌خواهند هر آینه بشما میکویم آیتی بدین فرقه عطا نخواهد شد .

۱- چون برهان روشنی آورد گفتند : سحر است آشکار . سوره ص ۶۱ : ۶ .

۲- اگر تو را نامه‌ای در کاغذ می‌فرستادیم و با دستهای خود لمس می‌کردند . هر آینه کافران می‌گفتند نیست این نامه جز سحر آشکار . سوره انعام ۶ : ۷ .

۳- اگر آنان را دری از آسمان می‌گشودیم . سوره حجر ۱۵ : ۱۴ .

پس فریسیون معجزه از عیسی (ع) بر سبیل امتحان طلب نمودند و مسیح اظهار معجزه نمود و ایشان را هم حواله نکرد بمعجزاتی که پیش از او صادر شده بود و وعده هم بایشان نداد که بعد معجزه خواهیم کرد بلکه قول: «او آیتی بدین فرقه عطا نخواهد شد» دال بر اینست که در ما بعد هم معجزه از عیسی صادر نخواهد گردید البته زیرا که لفظ فرقه شامل جمیع اشخاصی است که معاصر عیسی علیه السلام بودند.

## شاهد دوم :

در باب ۲۳ از آیه ۸ از انجیل لوقا باین نحو عیان و بیان گشته است :

اما هیرودس چون عیسی را دید بغایت شاد گردید زیرا که مدت مدیدی بود میخواست او را به بیند چونکه شهرت او را بسیار شنیده بود و مترقب میبود که معجزه از او به بیند \* پس چیزهای بسیاری از وی پرسید لیکن او (یعنی عیسی) بوی هیچ جواب نداد \* و رؤسای کهنه و کاتبان حاضر شده بشدت تمام بر وی شکایت مینمود \* پس هیرودس بالشکریان خود او را (یعنی عیسی را) تحقیر نموده و استهزاء کرد لباس فاخر بر او پوشانیده نزد پیلاتس او را باز فرستاد .

پس عیسی علیه السلام در اینوقت اظهار معجزه نکرد و حال آنکه هیرودس مترقب بود که معجزه از عیسی علیه السلام به بیند ظن غالب اینکه اگر هیرودس در آنوقت معجزه از مسیح میدید یهود را ملزم مینمود در شکایت و هیرودس و لشکر او عیسی را حقیر نمی شمردند و استهزاء باو نمینمودند .

## شاهد سیم :

در باب ۲۲ از آیه ۶۳ از انجیل لوقا باین نحو رقم یافته است :

و کسانی که عیسی را گرفته بودند او را تازبانه زده استهزاء نمودند

\* چشم او را بسته طپانچه بر رویش زدند و از وی سؤال کرده گفتند نبوت کن که تو را زده است؟ \* و بسیار کفر دیگری بوی گفتند .  
 و چون سؤال ایشان از راه استهزاء و توهین بود مسیح علیه السلام جواب ایشانرا نداد و نبوت نکرد آیا نبی نبود و معجزه هم نداشت معلوم میشود که جماعت یهود هیچ معجزه از حضرت عیسی علیه السلام ندیده بودند و اگر دیده بودند اکتفا نموده و معجزه دیگر مطالبه نمیکردند .

#### شاهد چهارم :

در باب ۲۷ از آیه ۳۹ از انجیل متی باین نحو عیان و بیان گشته است :  
 و راه گذاران سرهای خود را جنبانیده کفر کویان \* می گفتند ای کسیکه هیكل را خراب میکنی و در سه روز آنرا میسازی خود را نجات ده اگر پسر خدائی از صلیب فرود بیا \* و همچنین رؤسای کهنه با کاتبان استهزاکنانی می گفتند \* دیگرانرا نجات داده اما نمیتواند خود را برهاند اگر پادشاه اسرائیل است اکنون از صلیب فرود آید تا بدو ایمان آوریم \* برخدا توکل نموده اکنون او را نجات دهد اگر خدا بدو رغبت دارد زیرا که گفت پسر خدا هستم \* و همچنین آن دو دزدی که باوی مصلوب شدند او را دشنام میدادند .

پس عیسی علیه السلام در آنوقت نفس خود را نجات نداد و از صلیب فرود نیامد اگر چه راه گذاران و رؤسای کهنه و کاتبان و شیوخ و دزدان او را تعمیر و سرزنش مینمودند و رؤسای کهنه و کاتبان و مشایخ می گفتند اگر از صلیب فرود آید بدو ایمان آوریم پس بر عیسی علیه السلام بود که از برای دفع عار و لزوم حجت یکمرتبه از صلیب فرود آید و پس از آن باز صعود نماید لیکن مقصود ایشان عناد و استهزاء و لجاجت بود لهذا مسیح (ع) جواب ایشانرا نداد .

شاهد پنجم :

در باب ۱۲ از آیه ۳۸ از انجیل متی باین نحو رقم شده است :

آنکاه بعضی از کاتبان و فریسیان در جواب مسیح گفتند ای معلم  
میخواهیم از تو آیتی به بینیم \* و آیتی بدیشان عطا نشود جز آیت یونس  
نبی \* زیرا همچنانیکه یونس سه شبانه روز در شکم ماهی ماند پسر  
انسان نیز سه شبانه روز در شکم زمین خواهد بود .

پس کتبه و فریسیان معجزه از عیسی (ع) طلب نمودند و عیسی (ع) اظهار معجزه نمودند  
و حواله بمعجزه‌ای که در قبل صادر شده بود هم نفرمودند بلکه عیسی (ع) ایشانرا دشنام  
داد و لفظ شریب و فاسق را برایشان اطلاق نموده وعده هم نداد که در آینده معجزه  
از من صادر خواهد گردید زیرا که قول او: « پسر انسان سه شبانه روز در بطن زمین  
خواهد بود » غلط است یقیناً چنانچه در فصل سیم از باب اول مفصلاً و مدلاً  
بیان شد . ۱

پس از این تقریرات بطلان دعوی صاحب میزان الحق در صفحه ۲۳۱ در فصل  
۴ از باب ۳ از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۶۲ واضح و آشکار گردید که او گفته است مسیح  
نگفت مانند محمد که آیت در نزد من نیست من بامعجزه فرستاده نشده‌ام بلکه فرمود  
يك خاص آیتی بشما نیز داده خواهد شد یعنی معجزه یونس نبی انتهی بالفاظه .  
زیرا که گفتیم این وعده غلط است باقطع نظر از غلط بودنش مطلقاً قیام  
مسیح را هم ندیدند کاتبان و فریسیان و اگر عیسی علیه السلام از میان اموات قیام فرموده  
بود بر او لازم بود نفس خود را بر این منکرین و طالبین معجزه اظهار نماید تا حجت  
برایشان تمام شود و بوعده خود هم وفا فرموده باشد و حال آنکه نفس خود را بر  
کتبه و فریسیون اظهار نمود و یهودیهای دیگر هم او را ندیدند و لوی یکمرتبه .  
لذلك از آنوقت تا امروز جماعت یهود اعتقاد بر قیام مسیح و برخاستن

۱- بیخش کلیسا و ساختهای آن جزء دوم صفحه ۱۷۴ مراجعه شود .

او از میان اموات ندارند بلکه ایشان گویند تلامذه آمدند جثه او را دزدیدند و در جای دیگر دفنش کردند پس اگر مطلق قیام را هم وعده داده باشد کذب خواهد بود .

پس اگر مقصود او در این وعده بودن اوسه شبانه روز در قبر دروغ است بهمان دلایلی که در فصل سیم از باب اول دانستی و اگر مقصود مطلق قیام است او هم غلط است اگر مقصود هر دو امر است چنانچه ظاهر آیه است آن هم کذب محض است پس در جمیع صورت تصحیح صاحب میزان غیر صحیح و باطل است .

شاهد ششم :

در باب ۴ از آیه ۳ از انجیل متی باین نحو عیان و بیان گشته است :

پس تجربه کننده نزد او آمد (یعنی ابلیس نزد مسیح) گفت اگر پسر خدائی بگو تا این سنگها نان شود \* در جواب گفت (یعنی مسیح) مکتوبست انسان نه محض بنان زیست میکند بلکه بهر کلمه که از دهان خدا صادر گردد \* آنگاه ابلیس او را بشهر مقدس برد و بر کنکره هیکل قرار داد \* بوی گفت اگر پسر خدائی خود را بزیر انداز که مکتوبست فرشتگان خود را در باره تو فرمان بدهد تا تو را بدستهای خود بر گیرند مبادا پایت بسنگی خورد \* عیسی وی را گفت باز مکتوبست خداوند خدای خود را تجربه مکن .

پس ابلیس بر سبیل امتحان دو معجزه از مسیح علیه السلام طلب نمود و عیسی بیکی هم جواب و برانداد و در مرتبه ثانیه اعتراف نمود که لایق و سزاوار مرئوس نیست که رب و خالق خود را تجربه نماید بلکه مقتضای عبودیت مراعات ادب و عدم تجربه است .

و كذلك شیاطین انس خدمت حضرت رسول (ص) آمدند او را تجربه نمایند

آیت مقررۀ از او خواستند حضرت فرمود :

سبحان ربی هل كنت الا بشراً رسولاً .

مقصود اینکه شما شیاطین انس نباید مرا تجربه نمائید و من نباید خدای خود را تجربه کنم .

حضرت مسیح در آیه ای که در شاهد پنجم ذکر شد مجربین را دشنام داد و حضرت رسول در جواب مجربین خدا را تنزیه نمود .

### شاهد هفتم :

در باب ۶ از انجیل یوحنا از آیه ۲۹ باین نحو رقم شده است :

عیسی در جواب ایشان گفت عمل خدا اینست که با آن کسی که او فرستاده ایمان بیاورید \* بدو گفتند چه معجزه مینمائی تا آنرا دیده بتو ایمان آوریم چکار میکنسی؟ \* پدران مادر بیابان من را خوردند چنانچه مکتوبست که از آسمان بدیشان نان عطا کرد تا بخوردند .

پس جماعت یهود معجزه از عیسی علیه السلام خواستند اظهار معجزه نمود و ایشانرا هم بمعجزه که قبل از اینکلام صادر شده بود حواله فرمود و در مستقبل هم وعده معجزه نداد بلکه تکلم بکلام مجملی نمود اکثر سامعین نفهمیدند که چه میگوید .

بلکه اکثر از تلامذه بسبب آن مرتد شدند زیرا که دیدند معجزه ندارد چنانچه در آیه ۶۶ از همین باب مسطور است و عبارت آیه مذکوره بفارسی اینست : در همانوقت بسیار از شاگردان او بر کشته دیگر با او همراهی نکردند زیرا که دیدند معجزه ندارد .

عیسی علیه السلام هم مایوس شد به آنهای دیگر گفت شما هم بروید چنانچه در آیه ۶۷ از همین باب مسطور است .

شاهد هشتم :

در باب اول از آیه ۲۲ از رساله پولس باهل قرنتمس یعنی رساله اولی باین نحو رقم یافته است :

چونکه یهود آیتی میخواستند و یونانیان طالب حکمت هستند \* لیکن ما بمسیح مصلوب وعظ میکنیم که یهود را لغزش و امتها را جهالت است .

پس جماعت یهود چنانچه از مسیح معجزه میخواستند از حواریین هم طلب معجزه نمودند و مقدس انصاری اقرار کرد که یهود معجزه میخواستند و ما وعظ بمسیح مصلوب مینمائیم .

پس از این عبارات منقوله واضح و روشن گردید که عیسی و حواریین اظهار معجزه نمودند در وقتیکه از ایشان میخواستند و طالبین معجزه را هم حواله نمودند بمعجزاتی که قبل صادر گردید .

پس اگر کسی بآیات مذکوره استدلال نماید بر اینکه عیسی و حواریین قدرت نداشتند بر اظهار معجزات و خرق عادات در اوقات مذکوره و در آنوقت هم اظهار نمودند معجزات را .

پس ثابت گردید بر اینکه قادر بر اظهار معجزات نبودند و این نوع استدلال در نزد قسیسین محمول بر اعتساف و خلاف انصاف خواهد بود .

همچنین قول قسیسین در تمسك ببعضی از آیات قرآنی که منقول گردید خلاف انصاف و عین اعتساف است چگونگی اینطور نباشد و حال آنکه تصریح شده است بمعجزات محمد صلی الله علیه و آله و سلم در مواضع متعدده از قرآن و احادیث صحیحه چنانچه در فصل اول از همین باب مفصلاً و مدلاً دانستی<sup>۱</sup> و در قرآن مجید در مواضع متعدده بنحو اجمال معجزات حضرت رسول مسطور و مذکور گردیده است

۱- از صفحه ۲۴۸ بیعد جزء اول بخش اسلام و پرتو آن مراجعه شود .



از آنجمله :

در سوره مبارکه والصفات : **وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسِخِرُونَ ﴿۱۵﴾ وَقَالُوا إِنَّمَا هَذَا إِسْحَارٌ مِّن مَّوَدَّعِيبٍ**<sup>۱</sup>

یعنی چون به بینند نشانه از نشانهای خدائی یعنی معجزه که دلالت بر صدق قول تو کند چون شکافتن ماه و غیر آن سخریه کنند و یکدیگر را بسخریه خوانند و گویند نیست اینکه ما دیدیم مگر سحر مبین .

و در تفسیر صسافی<sup>۲</sup> در ذیل شرح آیه مبارکه: **وَإِذَا رَأَوْا آيَةً** ای معجزه تدل علی صدق القائل به در ملخص منهج اذا راوا آیه یعنی معجزه چون شکافتن ماه و غیر آن و در مجلد هفتم از تفسیر کبیر فخر الرازی<sup>۳</sup> در ذیل شرح آیه مبارکه **وَالرَّابِعُ مِنَ الْأُمُورِ الَّتِي حَكَاهَا اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مَّبِينٌ** یعنی انهم اذا راوا آیه و معجزه سخر و امنها والسبب في تلك السخرية اعتقادهم انها من باب السحر و قوله مبین معناه ان كونه سحراً امر لاشبهة لاحد فيه انتهى كلامه بالمأظله :

حاصل مضمون اینکه امر چهارم از اموراتیکه الله تعالی از کفار نقل فرموده است ایشان گفتند ان هذا الا سحر مبین یعنی ایشان زمانیکه بینند آیه و معجزه را سخریه مینمایند و علت سخریه آنها اعتقاد ایشانست که آن معجزه از بابت سحر است و قوله مبین معنیست آنستکه سحر بودن آن معجزه محل شبهه نیست از برای احدی . و در تفسیر ابوالسعود<sup>۴</sup> **وَإِذَا رَأَوْا آيَةً** ای معجزه تدل علی صدق القائل به يستسخرون و يبالغون في السخرية و يقولون انه سحر او يستدعي بعضهم من بعض ان يسخر منها وقالوا ان هذا اي ما يرونه من الايات الباهرة الا سحر مبین انتهى كلامه .

۱- آیه ۱۵ .

۲- نوشته مرحوم ملامحسن فیض کاشانی .

۳- اممی به مفاتیح الغیب نوشته امام فخر رازی .

۴- نوشته ابوالسعودی عمادی .

و فی البیضاوی<sup>۱</sup> و اذا راوا آیه<sup>۲</sup> تدل علی صدق القائل یتسخررون  
 یبالغون فی السخریه و یقولون انه سحرا و یتدعی بعضهم من بعض ان یسخر  
 منها و قالوا ان هذا الاسحر مبین ظاهر سخریته انتهى .  
 و در تفسیر جلالین<sup>۳</sup> ( و اذا راوا آیه ) کاشقاق القمر ( یتسخررون )  
 یتسخررون بها و ( قالوا ) فیهما ( هذا الاسحر مبین ) انتهى و مثل همین عبارت در  
 تفسیر حسینی<sup>۴</sup> واقع گردیده است .

پس حاصل مقصود مفسرین از شیعه و سنی اینکه چون کفار معجزات قاهره  
 و باهره را از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم میدیدند سخریه میکردند و  
 میگفتند سحر است مبین .

دوم : در سوره مبارکه القمر و : **وَإِنْ رَأَوْا آيَةً يُعْرَضُوا بِهَا يُسْحَرُونَ**<sup>۴</sup>  
 و در فصل اول گفتیم که اعراض حقیقی متصور نمیشود قبل از ظهور معجزه پس  
 به فصل اول رجوع کن .

سیم : در سوره مبارکه آل عمران قال الله عزوجل :

**كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ فَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ**<sup>۵</sup>

یعنی چگونه راه نماید خدا یعنی بسیار دور است که راه نماید گروهی را  
 که کافر شدند و کواهی داده بودند که فرستاده خدا یعنی محمد حق است و قول او  
 صدق و آمده بود بدیشان آیات روشن یعنی قرآن با سایر معجزات سید کائنات .  
 و فی الکشاف فی تفسیر قوله البینات الشواهد من القرآن و سایر المعجزات  
 التي تثبت بمثل النبوه انتهى کلامه .

۱- اسرار التنزیل نوشته ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی شیرازی .

۲- نوشته جلال الدین سیوطی .

۳- نوشته حسین بن سعید بن جماد باهمکاری برادرش حسن بن سعید .

۴- چون برهانی ببینند اعراض کنند و گویند سحر جاودانی است آیه ۲ .

۵- آیه ۸۶ .

بدانکه : لفظ البينات زمانی که موصوف او مقدر باشد در قرآن غالباً بمعنی معجزات استعمال میشود و استعمال آن لفظ در اینصورت در غیر معجزات بسیار کم است و در آن معنی قلیل استعمال نمیشود بدون قرینه قویه .

و در سوره مبارکه بقره **وَإِنَّا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ الْبَيْنَاتِ**<sup>۱</sup> یعنی خدا به عیسی پسر بینات مریم داد یعنی المعجزات .

و در سوره مبارکه النساء **ثُمَّ أَخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيْنَاتِ**<sup>۲</sup> مقصود اینکه قوم بنی اسرائیل بعد از دیدن معجزات موسی گوساله پرست گردیدند پس مقصود از لفظ البينات المعجزات است .

و در سوره المائده **إذِجْتَهُم بِالْبَيْنَاتِ**<sup>۳</sup> یعنی بالمعجزات .

و در سوره الاعراف **وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيْنَاتِ**<sup>۴</sup> .

و در سوره یونس **وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيْنَاتِ**<sup>۵</sup>

بعد در همین سوره **فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيْنَاتِ**<sup>۶</sup>

و در سوره النحل **بِالْبَيْنَاتِ وَالزُّبُرِ**<sup>۷</sup> .

و در سوره طه: **لن نُؤْتِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيْنَاتِ**<sup>۸</sup> .

و فی سوره المؤمن **وَلَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيْنَاتِ**<sup>۹</sup> .

و در سوره الحديد **لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيْنَاتِ**<sup>۱۰</sup>

و در سوره التغابن **ذَٰلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيْنَاتِ**<sup>۱۱</sup>

۴- آیه ۱۰۱ .

۳- آیه ۱۱۰ .

۲- آیه ۱۵۳ .

۱- آیه ۸۷ .

۸- آیه ۷۲ .

۷- آیه ۴۴ .

۶- آیه ۷۴ .

۵- آیه ۱۳ .

۱۱- آیه ۱۶ .

۱۰- آیه ۲۵ .

۹- آیه ۲۸ .

و هكذا در غیر از این مواضع که البينات و بالبينات بمعنی المعجزات و بالمعجزات آمده است .

چهارم : درسورة انعام وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ<sup>۱</sup> یعنی و کیست ستمکارتر از کسی که افترا کند و ببندد دروغ را بر خدا باینکه ملائکه دختران خدایند و بتان عندالله شفاعت خواهند کرد یا تکذیب کند آیات خدا را یعنی قرآن و سایر معجزات پیغمبر را که آنها را سحر نام نهد. پس بدرستی که رستگار نشوند ظالمان و ستمکاران و جاحدان و کافران .

و در تفسیر بیضاوی: ومن اظلم ممن افترى على الله كذباً كقولهم الملائكة بنات الله وهؤلاء شفعاءنا عند الله وكذب بآياته كان كذبوا القرآن والمعجزات و سموها سحراً وانما ذكرنا وهم جمعوا بمن الامر بن تنميتها على ان كلاً<sup>۲</sup> منهما وحده بلغ غايت الافراط في الظلم على النفس انتهى .  
پس آیات را بمعنی قرآن و معجزات تفسیر کرد .

و در کشف: جمعوا بين امرين متناقضين فكذبوا على الله وكذبوا بما ثبت بالحجة والمينة والبرهان الصحيح حيث قالوا لوشاء الله ما اشر كنا ولا آباؤنا وقالوا الله امرنا بها وقالوا الملائكة بنات الله وهؤلاء شفعاءنا عند الله ونسبوا اليه تحريم البحايير والسوائب وذهبوا فكذبوا القرآن والمعجزات و سموها سحراً ولم يؤمن بالرسول انتهى .

و در تفسیر کبیر فخر رازی: و النوع الثانی من خساراتهم تکذیبهم بآیات الله والمراد منه قدحهم فی معجزات النبی صلی الله علیه وآله وسلم و طعنهم فیها و انکارهم کون القرآن معجزة باهرة بینه انتهى .

و در تفسیر صافی: ومن اظلم ممن افترى على الله كذباً كقولهم الملائكة بنات الله و هؤلاء شفعاءنا عند الله او كذب بآياته كان كذبوا القرآن والمعجزات و سموها سحراً وانما ذكرنا وهم قد جمعوا بين الامر بن تنميتها على ان كلا منهما بالغ غايت الافراط انتهى .

پس این مفسرین از شیعه و سنی آیات را بمعنی قرآن و معجزات تفسیر کرده‌اند و بعضی فقط بمعنی معجزات .  
و ایضاً در همین سوره مبارکه :

وَإِذْ جَاءَتْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِحَقِّ نَبِيِّ مِثْلَ مَا أَوْفَى رَسُولَ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ  
أَجْرُوا مَوَاصِعَ عُذْبِ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ يَمَّا كَانُوا يَمْكُرُونَ ۱

یعنی چون بیاید بکفار قریش معجزه‌ای از برای اثبات نبوت پیغمبر آخر الزمان گویند بوجه عناد و حسد ایمان نمی‌آوریم بدان معجزه تا وقتی که داده شویم مانند آنچه داده شده‌اند پیغمبران خدا خدا دانایتر است بموضعی که مینهد پیغام خود را در آن و میدانند که صلاحیت آن دارد که محل رسالت و شایسته نبوت باشد زود باشد که برساند کسانیرا که مجرم شده‌اند بکفر خواری و رسوائی را عندالله و عذاب سختی بسبب مکر کردن ایشان با مؤمنان و بدسگالیدن در حق ایشان .

در تفسیر کبیر در تفسیر قول خدا و اذ جاءتهم آیه مینویسد: متی ظهرت لهم معجزه باهرة .

پس ثابت و محقق گردید که معجزات نبی صلی الله علیه و آله وسلم در قرآن هم مذکور گردیده است و مفسرین هم آیات و آیه را در مواضع مسطوره بمعنی معجزات تفسیر کرده‌اند .

و پاپا کزن در اعتقادش این بود که محمد صلی الله علیه و آله وسلم صاحب الهام است اگرچه این الهام در نزد پاپای مذکور واجب التسلیم نبود در مجلد خامس از کتاب خود که مسمی بدنس است اینطور مرقوم نموده است : یا محمد کبوتر بیخ گوش تو نشسته است .

بدانکه این فقره را ما نقل نمودیم از مجلد مطبوع سنه ۷۹۷ و سنه ۱۸۰۶ در لندن لیکن در نسخه اولی در صفحه ۲۶۷ و در نسخه ثانیه در صفحه ۳۵۳ واقع گردیده است .

و پاپای مسطور الهام حضرت را بکبوتر منتسب نموده است زیرا که الهام در نزد مسیحین روح القدس بصورت کبوتر نازل میشود و روح القدس بر عیسی علیه السلام نازل شد بعد از فراغ از تعمید از یحیی علیه السلام در صورت کبوتر چنانچه در آیه ۱۶ از باب ۳ از انجیل متی مرقوم گردیده است .

پس پاپای مذکور گمان کرده است که هر وحی بتوسط روح القدس باید در صورت کبوتر باشد .



۱- اماعسی چون تعمید یافت... روح خدا دادید که مثل کبوتری نزول کرده بروی می آید.

## طعن سیم : پیامبر شهوتران !

باعبار زنان است و آن بر پنج وجه است .

وجه اول : اینکه از برای مسلمین جایز نیست تزویج زیاده بر چهار زن و محمد صلی الله علیه و آله وسلم اکتفا بر چهار زن نکرد بلکه نه زن برد و حکم الله را در حق خود اظهار کرده است که زیاده از چهار زن از برای من جایز است .

وجه دوم : از برای مسلمین مراعات عدل مابین زنها واجبست و حکم الله را در حق خود اظهار کرد که این عدل از برای من واجب نیست .

وجه سیم : زید که غلام و آزاد کرده آنحضرت بود و او را بفرزندی برداشته بود روزی جهة دیدن بخانه زید رفت وقتی که پرده حجره را برداشت چشم آنحضرت بزینب زن زید افتاد از حسن و جمال او تعجب نمود لفظ سبحان الله خالق النور و تبارک الله احسن الخالقین بر زبان جاری نمود بنا بر آن زینب ماجرا را بعد از ورود شوهر بر او نقل و حالی نمود پس زید زینب را طلاق داد و بعد از انقضاء ایام عده محمد صلی الله علیه و آله وسلم او را بنکاح خود در آورد و حکم الله را اظهار

کرد که خدا مرا باین تزویج مأمور فرموده است .  
و حدیثی هم از باب ۵۳ از مجلد دوم از حیوة القلوب نقل کرده اند یعنی  
قسسین .

وجه چهارم : بنا بر روایت باب ۵۳ مجلد دوم حیات القلوب روزی محمد (ص)  
در خانه حفصه بود و ماریه قبلیه او را خدمت مینمود اتفاقاً حفصه بی کاری رفت و  
آنحضرت با ماریه مقاربت نمود چون حفصه بر این امر مطلع شد غضبناک گردید  
گفت آیا در روز و نوبت من در فراش من با کنیز مقاربت مینمائی پس حضرت ماریه  
را بر خود حرام کرد و بعد نتوانست در حرمت باقی بماند حکم الله را اظهار کرد که  
خدا ماریه را دوباره از برای من حلال فرمود .

وجه پنجم : و نیز در میان متابعان محمد صلی الله علیه و آله و سلم این قاعده  
هم مقرر است که زوجه مطلقه دیگر را دیگری میتواند بنکاح خود در آورد اما در  
خصوص زنان آنحضرت این اذن باو داده شده است که بعد از او احدی زنان او را  
نکاح ننماید .

این وجوه خمسه منتهای جهد ایشانست در طعن آنسرور باعتبار نساء و همه این  
وجوه و یا بعضی از اینها در اکثر رسایل ایشان مرقوم است مثل میزان الحق و تحقیق  
الدين الحق و دافع البهتان و دلائل اثبات رساله المسيح و دلائل النبوة و رد اللغو  
و غیر از اینها از رسایل ایشان .

صاحب میزان در باب ۳ و فصل ۴ از صفحه ۲۴۸ تا صفحه ۲۵۲ تمامی اینها  
را نوشته است منتها چون عبارتهای ایشان ناملایم و قبیح بود لهذا قلب و قلم بتحریر  
عبارات آنها راضی نشد فعليهذا حاصل مقصود ایشانرا نقل بمعنی نمودیم .  
و مادر اینموضع هشت امر ذکر مینمائیم و در ضمن امور ثمانیه جواب تمامی این  
وجوه و ایرادات فاسده کاسده بوضوح تمام عیان و بیان خواهد گشت .



## امر اول :

بدانکه تزویج زیاده بر یکزن در شرایط سابقه جایز بود ابراهیم علیه السلام اول سارا را تزویج نمود و بعد در حال حیاة او هاجر را برد و ابراهیم خلیل الله بود و خدا بسوی او وحی میفرستاد و او را بسوی کارهای خیر دلالت میفرمود پس اگر نکاح ثانی جایز نبود خدا امر بحرمت و فسخ نکاح ثانی مینمود .

و یعقوب علیه السلام چهار زن برد لیاة و راحیل و بلهاه و زلفاه ! لیاة و راحیل خواهر بودند دختران لابان خال یعقوب علیه السلام و بلهاه و زلفاه کنیز بودند و جمع بین الاختین حرام قطعی است در شریعت موسی علیه السلام چنانچه در باب چهارم از همین کتاب دانستی<sup>۱</sup> .

پس اگر تزویج اکثر از یکزن حرام باشد لازم میآید که اولاد حضرت خلیل و یعقوب علیه السلام اولاد زنا باشند العیاذ بالله و خداوند باین دو بزرگوار وحی میفرمود و ایشانرا با مورات خیر ارشاد مینمود .

چگونه متصور میشود که ایشانرا در امور خسیسه ارشاد نماید و در امر عظیم ترك فرماید پس ابقای خداوند ابراهیم و یعقوب را در این نکاح دلیل بین<sup>۲</sup> و روشنی است بر جواز کثرت ازدواج .

و کدعون بن ایشا<sup>۳</sup> زنهای بسیار تزویج نمود در باب ۸ از آیه ۳۰ از کتاب قضاة باین نحو رقم یافته است :

و کدعونرا هفتاد پسر بود که از صابش بیرون آمدند بسبب اینکه زنان بسیاری داشت \* و متعاش که در شکم بود او نیز پسری از برایش زائید که اسمش

۱- به صفحه ۳۳۶ جزء سوم از بخش کلیسا و ساختهای آن مراجعه شود .

۲- منظور بر بدل است که در انجیلهای امروزی آنرا جدعون پسر یواش خوانند وی مردی بود نیر و مند و با هیبت هفتمین قاضی بنی اسرائیل بود با تدبیر خاص خود اسرائیلیان را از دست مدیانیان رهائی بخشید . قاموس کتاب مقدس ص ۲۸۲ .

را ابی‌ملک نامید .

و نبوت کدعون از باب ۶ و ۷ از کتاب مذکور ظاهر و روشن است هکذا از باب ۱۱ از رساله پولس بعبرائیان .

و داود علیه السلام زنان بسیاری تزویج نمود اول میخال بنت شاول ملک را تزویج فرمود و عوض مهر او صد غلغه از غلغهای اهل فلسطین قرار دادند و داود علیه السلام عوض صد غلغه دویست غلغه داد پس شاول دختر خود میخال را در عوض اینمهر بداد و داود علیه السلام تزویج نمود آیه ۲۷ از باب ۱۸ از کتاب سموئیل اول باین نحو رقم یافته است : داود برخاسته خودش و مردمانش عازم شدند و از فلسطیان دویست نفر کشتند و داود غلغهای ایشانرا آورده آنها را تماماً نزد ملک گذاشته تا اینکه داماد ملک باشد و شاول با اودختر خود میکل را بزنی داد .

و ملاحظه فرنگستان باین بدل مهر استهزاء مینمایند و گویند شاول ازین غلغها میخواست مناری بسازد و در جزو جهاز بدختر خود همراه کند یا اینکه غرضش چیزدیگر بوده ولیکن مادر اینمورد از استهزاء ایشان قطع نظر نموده و گوئیم چون داود علیه السلام بر شاول طغیان نمود شاول دختر خود میکل را بفلسطی پسریش کلیمی داد چنانچه در آیه ۴۴ از باب ۲۵ از کتاب سموئیل اول مرقوم گردیده است : و داود علیه السلام شش زن دیگر تزویج نمود .

۱ اَهْيُوْنُوْعِمِ پَرَزِعَلِي ۲ اَبِي كَيْلِ رَنِّ نَابَالِ كَرْمِي ۳ مَعَا دَخْتَرِ تَلْمِي  
پادشاه كشور ۴ حكيت ۵ آيِبَطَل ۶ عكاه .

چنانچه در باب ۳ از کتاب سموئیل ثانی مرقوم گشته است و با وجود این شش زن محبت میکل از قلب شریفش زایل نشد اگرچه مدت مدیدی در فراش غیر بوده است لهذا بعد از کشته شدن شاول داود علیه السلام میخا را از ایشی بوشس پسر شاول خواستند و فرمودند که زن من میکل که برای خود با صد غلغه فلسطیان

مخطوب کرده‌ام بمن بفرست و ایشی بوشس فرستاد او را از شوهر فطلی ٹیل پسر لیش پس گرفت و شوهرش بهمراهش رفت بلکه گریه کنان در عقبش الی بحوریم رفت چنانچه در باب مذکور مسطور است .

پس بعد از اینکه میکمل در مرتبه ثانیه بدادود علیه السلام رسید داود علیه السلام دارای هفت زن شد و بعد از آن داود علیه السلام کنیزان و زنان دیگر هم گرفت و تزویج نمود و به عدد آنها در کتب مقدسه ایشان تصریح نشده است .

در آیه ۱۳ از باب ۵ از سفر شموئیل ثانی باین نحو ترقیم یافته است : و دیگر بعد از حرکت داود از حبرون متعه‌کان و زنان از اورشلیم گرفت که از برای داود پسران و دختران تولید یافتند .

و پس از آن بازن اوریه زنا کرد و شوهر او را بحیله کشت بعد ضعیفه را تزویج نمود پس خدا او را عتاب فرمود بر این زنا چنانچه در اول این فصل دانستی و داود علیه السلام اگرچه خاطی و مذنب بود در زنا و تزویج این زن لیکن عاصی نبود در تزویج کثیر از زنان دیگر والا خدا عتابش مینمود در تزویج آنها چنانچه در تزویج زن اوریه عتابش فرمود ولیکن خدا عتابش ننمود اظهار رضا فرمود بر این تزویج و نسبت عطای آن زنها را بذات مقدس خود داد و فرمود اگر اینها کم اند مثل آن و مثل این از برای تو زیاد کنم و قول الله عزوجل در حق دارد در لسان ناثان نبی علیه السلام در آیه ۸ از باب ۱۲ از سفر شموئیل ثانی باین رقم یافته است : و خانه آقای تو را و هم زنان آقای تو را باغوش توداده‌ام و اگر برای تو کمی میکرد مثل آن و این بتوزیاد میدادم .

پس قول خدا بتوداده‌ام بصیغه متکلم در دو موضع و همچنین قول خدا اگر برای تو کمی میکرد مثل آن و این بتو زیاد می‌دادم صریح است در مدعای ما .

و در آخر عمر شریفش دختر کبره بسیار جمیله مسماء به ابی شکیشونمی<sup>۱</sup>

۱- ابی شك دختر زیبا شونمیه ازطایفه یساکار بود که برای همسری و پرستاری حضرت داود اختیار شد. از قاموس کتاب مقدس .

تزویدج فرمودند چنانچه درباب اول از سفرملوك اول مرقوم گشته است .  
 سلیمان علیه السلام هفتصد زن با نویه و سیصد کنیز تزویدج فرمودند و در آخر  
 عمر باغواى زنها مرتد شده معابد از برای اصنام بنا فرمودند چنانچه درباب ۱۱ از  
 سفرملوك اول مرقوم گشته است .

از موضعی از مواضع توریة حرمت تزویدج زیاده از یکزن معلوم نمیشود و اگر  
 حرام بود موسی علیه السلام حرمت آنرا بیان میفرمود چنانچه سایر محرمات را  
 بیان فرموده‌اند بلکه از توریة جواز آن معلوم و مفهوم میشود و تودانستی در جواب  
 از طعن اول که آن سی و دو هزار دختر با کره که غنیمت از مدینین بود موسی (ع) در  
 میان بنی اسرائیل آنها را قسمت فرمود بمزوجین و غیرمزوجین آنها را تزویدج  
 نمودند و تخصیص آنها بعزاب از توریة معلوم نمیشود .

در باب ۲۱ از آیه ۱۰ از توریة مثنی باین نحو عیان و بیان گشته است : اگر  
 بقصد جنک بر دشمنان خود بیرون بروی و خداوند خدا ایشانرا بدست تو تسلیم  
 نماید و تو ایشانرا اسیر کنی \* و در میان اسیران زن خوب صورتی بینی و بحدی  
 باو عاشق شوی که ویرا از برای خود بزنی بگیری \* پس اورا بخانه خود بیاور  
 و اوسر خود را بتراشد و ناخن خود را بگیرد \* و لباس اسیری خود را از بر خود  
 خلع نماید و در خانه تو بماند و مدت یکماه بجهة پدر و مادر خود کریه نماید و بعد از  
 آن باو داخل شو که تو شوهر وی و او زن تو خواهد بود \* و مقرر است اگر باوراضی  
 نباشی او را بخواهش جاننش رها کن اما او را البته بنقره بفروش و او را مال التجاره  
 مکن بسبب اینکه ویرا خوار کردی \* و اگر مردی را دوزن باشد یکی محبوبه و دیگری  
 مبعوضه و هر دو محبوبه و مبعوضه فرزندی از برای او بزنند و پسر زن مبعوضه اول‌زاد  
 باشد \* پس مقرر اینکه در روزیکه پسران خود را وارث اموال خود میگردانی  
 مختار نیستی که پسر زن محبوبه را مقدم بر پسر مبعوضه اول‌زاد گردانی که فی الحقیقه  
 اول‌زاد اوست \* بلکه پسر مبعوضه را باول‌زادیکه اقرار نموده حصه ویرا از تمامی

اموال او دو چندان بدهد از آنکه ابتدای قوتش اوست و حق اولزادگی از اوست انتهى .

پس قول او و اگر در میسان اسیران زن خوب صورت بینی الخ مخاطب مختص بعزب نیست بلکه خطاب اعم است خواه مزوج باشد خواه عزب بلکه مختص بیک کنیز هم نیست بلکه هر قدر که دلش میخوهد جایز است که ببرد .

از این تقریرات معلوم شد که از برای اسرانیلی جو از تزویج زنان کثیره و قول او اگر مردی را دوزن باشد یکی محبوبه و دیگری مغبوضه صریحست در مدعای ما که بهیچوجه محتاج به بیان و تقریر نیست پس ثابت شد که کثرت ازدواج در شریعت موسی (ع) حرام نبوده فلذلك کدعون و داود و سلیمان و غیر ایشان از انبیاء و صالحای امت موسی زنه‌های بسیار عقد و تزویج نمودند در صورتیکه قسیسین منکر نسخ هم باشند بقای جواز در شرع عیسی (ع) هم ثابت خواهد بود .

فعلیهذا اگر خاتم الانبیاء نه یا یازده و یا دوازده و یا کمتر و یا بیشتر داشته باشد چه نقصی بر نبوت او وارد میشود؟! چرا بر انبیای بنی اسرائیل بسبب کثرت ازدواج هیچ عیب و نقصی وارد نمیشود فارق چه چیز است و اگر نبی بعضی خصایص داشته باشد دون‌الامة چه ضرر و نقصی بر نبوت او وارد خواهد شد چنانچه بیان اینمرحله عنقریب در امورات آتیه مذکور خواهد گردید منتظر باشید .

### امر ثانی :

صحیح در قصه زینب رضی الله عنها آنکه زینب بنت عمه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بوده است و خود رسول الله او را بزید بن حارثه رضی الله عنه تزویج فرمود و چون بزید تکبر مینمود بجهت شرافت نسب او را طلاق داد بعد از انقضای ایام عدّه رسول صلی الله علیه و آله وسلم او را تزویج فرمود و ما در اینموضع بعضی آیات سورة احزاب که متعلق باین قصه هستند با عبارات تفسیر ملخص منهج الصادقین

نقل مینمائیم پس میگوئیم .

قال الله عز وجل واذ تقول: و یادکن ای محمد وقتی که میگفتی  
 للمذی انعم الله مر آنکسی را که انعام کرده است خدایتعالی علیه بر او  
 بتوفیق اسلام و هدایت ایمان و خدمت و متابعت او تورا و توفیق دادن تورا  
 در آزاد کردن او و محبت و رزیدن تو نسبت باو و انعمت علیه و انعام کردی  
 تو بر پروریدن و آزاد کردن او از فرط محبت و اختصاص تو او را در فرزند  
 خواندن یعنی گفتی زید را که مستغرق نعمت خدا و رسول است امسک  
 علمیک نگاهدار در بر خود زو جگ زن خود را یعنی زینب و اتق الله و بترس  
 از خدا در امر زینب از آنکه از روی اضرار طلاقش دهی و تخفی فی  
 نفسک و پنهان میگردی در نفس خود ما الله مبدیه آنچه زیرا که خدا پیدا  
 کننده و آشکار سازنده آنست از نکاح کردن تو زینب که زید طلاقش دهد  
 و تخشی الناس و میترسی از سرزنش مردمان بغیر حق یعنی از سرزنش  
 ناحق ایشان که گویند زن پسر خوانده خود را خواست و الله احق ان تخشاه  
 و حال اینکه خدا سزاوار است از اینکه بترسی از او در آنچه باید ترسید و  
 مقرر است که حضرت ترسناکترین خلق بود زیرا که کمیت خوف و خشیت  
 بسبب کمیت علم است که انما یتخشی الله من عباده العلماء پس بحکم  
 انا علمکم بالله آنحضرت از همه عالمیان اخشی بود و خوف و خشیت  
 او بیشتر و در حدیث آمده که الخوف رفیقی و چون اتقاء و خشیت آنحضرت  
 بخدا در نهایت مرتبه بود پس مراد بخشیت آنسرور از ناس است حیاء باشد  
 چه حیا و شرم بر آنحضرت غالب بود کما قال الله عز وجل: ان ذلکم کان  
 یؤذی النبی فیستحیی منکم .

علم الهدی در تنزیه الانبیاء آورده که عرب ادعیاء را نازل منزله

اولاد میدانستند در جمیع احکام بجهة این مطلقاً ادعیاء را در نکاح در نمی-  
آوردند پس پیغمبر اراده فرمود که بجهة تزویج او بزینب بعد از طلاق  
بالکلیه این حکم را باطل گرداند و نسخ سنت جا هلیت نماید و اما اخفای  
این معنی میفرمود جهة ترس آنکه مردم گویند رسول زن پسر خود را خواست  
فلما قضی زید پس هنگامیکه گذرانیده زید منها از زینب و طراً  
حاجتی را که با او داشت از نکاح و مباشرت بعد از اینکه از او ملال گرفت  
جهت ترفع و تعظم او از وی و هیچ از حاجت او باقی نماند طلاقش گفت  
و زینب عده را تمام کرد زوجناکها تزویج نمودیم تورا با او و او را بتو  
دادیم لکیلا یكون تا نباشد بعد از تو علی المؤمنین حرج بر مؤمنان تنگی  
یا ائمی و وبالی فی ازواج ادعیائهم در خواستن زنان پسر خوانندگان خود  
را اذاقضوا منهن و طراً یعنی وقتی که گذارده باشند حاجت خود را که  
نکاح است با طلاق و انقضای عده یعنی بجهة آنکه جمیع مؤمنان اقتدا بتو  
کرده و زوجات مطلقه ادعیای خود را بنکاح در آرند زینب را بتو تزویج  
کردیم و رسم جاهلیت را درهم شکستیم و کان امر الله و هست کاریکه خدا  
خواهد مفعولاً کرده شده یعنی هر امریکه اراده الهی تعلق بآن گیرد البته  
گذارده شود و بوقوع آید چنانکه تزویج سید عالم با زینب از انس بن مالک  
مرویست که چون عده زینب منقضی شد رسول خدا زید را گفت برو زینب  
را از برای من خواستگاری کن زید روایت کند که من بخانه زینب رفتم  
آرد خمیر میکرد چون او را دیدم در چشم من بمرتبه بزرگ و عظیم الشأن  
نمود که طاقت آن نداشتم که در وی نگاه کنم بجهة حرمت و مزیت شأن  
رسول پس پشت بر او کردم و گفتم بشارت باد تورا ای زینب که رسول خدا  
تورا خواستگاری میکند خوشحال شد و گفت من هیچ کاری نکنم تا که با  
پروردگار خود مشاورت کنم پس برخاست و بمصلای خود رفت و باخدای خود

مناجات کرد حقتعالی آیات مذکوره را انزال فرمود انتهى .

مؤلف گوید : از آیات و کلمات مرقومات دو امر مفهوم و معلوم میگردد: علت طلاق گفتن زید زینب را ترفع و تعظم او بود برزید بجهت شرافت نسب و عدم کفایت و علت تزویج رسول نسخ رسم جاهلیت نه قضای شهوت چنانچه قسیسین تهمت می بندند و افترا میگویند .

و فخر الرازی در اوخر مجلد ششم از تفسیر کبیر خود در ذیل شرح آیات مبارکات گفته است: *واتق الله قیل فی الطلاق وقیل فی الشکوی من زینب فان زیداً قال فیها انها تکبر علیّ بسبب النسب وعدم الکفائة و بعد گفته است در شرح لکنی لایکون علی المومنین حرج فی ازواج ادعیائهم اذا قضوا منهین وطراً ای اذا طلقهن وانقضت عدتهن وفيه اشاره الی ان التزویج من النبی علیه السلام لم یکن لقضاء الشهوة النبی علیه السلام بل لبیان الشریعه بفعله فان الشرع یرتفع من فعل النبی انتهى بالفاظه .*

پس بوضع تمام از کلمات مرقومه ادعای مظاهر و روشن میگردد که تزویج نبی از برای بیان شرع بوده است نه از برای قضای شهوت متمتها چون این تزویج خلاف رسم جاهلیت بوده حضرت این امر را در قلب شریف خود اخفا فرموده بود و چون حکم خدا نازل شد بفعل خود رسم جاهلیت را بهمزد و این هیچ عیبی ندارد و اغلب انبیای بنی اسرائیل شرع را بافعال بیان مینموده اند چنانچه هوشع و اشعیا و حزقیال و غیرهم سلام الله علیهم .

پس اعتراضات قسیسین بر این قصه نیست مگر از عدم اطلاع بحقیقت امر و یا مغالطه و بی انصافی و روایتی که بیضاوی نوشته است در این باب در نزد محققین محدثین عامه و خاصه ضعیف و بی اعتبار است چنانچه محقق محدث شیخ عبدالحق دهلوی<sup>۱</sup> در بعضی از تصانیف خود تصریح کرده است .

۱- فرزند سیف الدین فقیه حنفی است از اهل دهلی (هند) در زمان خودش محدث هندی بوده گویند تألیفات وی از صد جلد تجاوز کند. فهرس الفهارس و معجم المطبوعات



و همچنین روایتی که علامه مجلسی در باب ۵۳ از مجلد دوم از حیاة القلوب از علی بن ابراهیم نقل نموده است و قسیمین در استدلال آن روایت متمسک شده‌اند سنداً و متناً معیوب و مخالف با اخبار صحیحۀ دیگر بلکه منافی ضروری مذهب امامیه است زیرا که مذهب اثنا عشریه قول بر عصمت جمیع انبیاست بخصوص پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله وسلم و در نزد خود مجلسی نیز این فقره مردود و غیر مسلم است یعنی حدیث زید و زینب.

و در شرح اربعین تصریح باین امر نموده است و عین عبارت او از صفحه ۵۴ و ۵۵ از نسخه مطبوعه سنه ۱۳۰۵ از کتاب مسطوراگر در اینجا نقل شود باجاست: فقال قدس سره: اقول ذکر بعض اصحابنا من خصایص النبی صلعم انه کان اذا رغب فی نکاح امرءة فان کانت خلیمه کانت تجب علیها الاجابة و تحریم علی غیره خطبتهای و ان کانت ذات زوج کان تجب علیه طلاقها لئینکجهما کقصه زینب ولم تذکر حجة و الروایة المتقدمة تدل علی بطلان ما تمسکوا من تلك القضية و ینظر من کلام السید انکار ذلك و لعلمهم اخذوا ذلك من بعض کتب المخالفین مع انه خلاف المشهور بینهم ایضاً انتهى بالفاظه خلاصه مفساد اینکه بعض اصحاب ما گفته‌اند که از جمله خصایص النبی صلعم این بود که اگر نظر شریفش بر زنی واقع میشد و رغبت مینمود در نکاح او اگر بلا مانع بود اجابت بر آن زن واجب و خطبه‌اش بر غیر حرام میشد و اگر شوهر داشت بر شوهرش حرام میشد و طلاق بر او واجب برای اینکه نبی علیه السلام او را نکاح نماید و حجتی بر صدق قول خود ذکر نکرده‌اند و روایت متقدمه دلالت دارد بر بطلان این قول و علم الهدی سید مرتضی منکر آن امر است و شاید مأخذ این قول بعضی از کتب عامه باشد و حال آنکه در میان ایشان خلاف مشهور است.

پس معلوم شد که مجلسی منکر این امر است و اگر کسی گوید پس چرا این حدیث زید و زینب را در بحار و حیاة القلوب ذکر کرده‌است در جواب گوئیم علمای اسلام را دو نظر میباشد نظر احاطه و نظر تحقیقی پس در نظر اول مطلق اخبار را

جمع و در ثانی ضعاف را طرح و صحاح را ثبت مینمایند فعلیها ذکر اینخبر در آن کتب عیبی ندارد و سید مرتضی در کتاب تنزیه الانبیاء این حدیث زید را از احادیث خبیثه خوانده است.

مؤلف این کتاب گوید : اگر العیاذ بالله پیغمبر ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم در نکاح زینب رغبت نموده بود و بر شوهر حرام شده بود البته تبلیغ این امر بر پیغمبر واجب فوری بود چه تأخیر بیان از وقت حاجت جایز نیست بخصوص در صورتیکه زید عازماً علی الطلاق و قاصداً علی الفراق خدمت آنسرور مشرف شده و لسان شکایت را از زینب گشوده و گفت که او بر من تکبر میکند حضرت نفرمودند او را طلاق بده سهل است برخلاف آن فرمودند: **أَسْرِكُ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَأَتَى اللَّهَ**<sup>۱</sup> حاشا از مثل پیغمبر صلعم ثم حاشا که امر کند که زن حرام را زید در خانه خود نگاه بدارد و حال آنکه تعجیل پیغمبر در ادای رسالت بمرتبه بود که هنوز ذیل آیه تمام نشده صدر آنرا تبلیغ میفرمودند تا اینکه وحی نازل شد که : **وَلَا تَقُولُ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ** وحیه<sup>۲</sup> کما نطقت به الاخبار و صرحت به الاخبار.

آیا امکان دارد از پیغمبر صلعم که عند اللزوم مدامنه کند و عند غیر اللزوم تعجیل حاشا و کلا پس معلوم میشود که اصحاب این قول را مفهوم نبوت مفهومشان نگشته. و در شرح المواقف<sup>۳</sup> مسطور است: و ما یقالوا انه احبها حین رآها فما یجب صیانت النبی صلی الله علیه و آله و سلم عن مثله انتهى.

امر سیم:

لازم نیست که امورات شرعیه متحد باشند در جمیع شرایع و یا مطابق باشد

- ۱- همسرت را نزد خود نگهدار و از خدا بترس سوره احزاب ۳۳ : ۳۷ .
- ۲- دراعلان و رساندن قرآن شتاب مکن منتظر وحی آشکار آن باش سوره طه ۲۰ . ۱۱۴ .
- ۳- نوشته سید شریف علی بن محمد گرگانی .

بعادات اقوام و آرای ایشان .

و اما اول پس در باب چهارم دانستی مدلاً و مفصلاً<sup>۱</sup> و هم در آن باب روشن و محقق ساختیم که سارا زوجه ابراهیم خواهر صلبی او بوده است و یعقوب جمع بین الاختین نمود و عمران پدر موسی علیه السلام عمه خود را تزویج نمود و زوجات سه گانه محرم است در شریعت موسویه و عیسویه و محمدیه و بمنزله زناست نکاح با آنها سیما با خواهر صلبی و عمه و این تزویج از اقبیح قبایح است در نزد مشرکین و ملحدین پس ایشان بسیار تشنیع و تعبیر و سرزنش مینمایند بر این متزوجین و اولاد آنها را به اشد انواع زنا منتسب مینمایند نعوذ بالله من الضلالة والجهالة .

در باب ۵ از آیه ۲۹ از انجیل لوقا باین نحو رقم یافته است:

و لای ضیافت بزرگی در خانه خود برای او کرد (یعنی برای عیسی) و جمع بسیاری از باج خواهان و دیگران بایشان نشستند \* اما کاتبان ایشان و فریسیان مهممه نموده بشاکردان او گفتند برای چه با باج خواهان و کنه کاران اکل و شرب میکنید \* در جواب ایشان گفت الخ ۳۳ پس بوی گفتند از چه سبب شاکردان یحیی روزه بسیار میدارند و نماز میخوانند و همچنین تلامذه فریسیان نیز لیکن شاکردان تو اکل و شرب میکنند .

از این عبارات معلوم میشود که تلامذه عیسی نماز نمیخوانده اند روزه هم نمیگرفته اند لیکن مادر این موضوع از عدم نماز و روزه تلامذه قطع نظر نموده و گوئیم کاتبان و فریسیان<sup>۲</sup> که از اعظم و اشرف فرق یهودند تلامذه عیسی را تعبیر و سرزنش

۱- بصفحه ۳۳۴ پیعد جزء سوم کلیسا و ساختهای آن مراجعه شود .

۲- کاتبان: دارای منصب عالی در بارگاه داود و سلیمان و عهده دار رهبری یهود بودند. علاوه بر مقام وقایع نگاری مشیر رهبران بزرگ نیز قرار داشتند و در تغییرات هیکل نیز مداخله می کردند. فریسیان (گوشه نشینان) گروهی از یهودیان را گویند که تا زمان حضرت مسیح بوده اند ←

مینمودند که ایشان باگنه کاران و عشاران اکل و شرب مینمایند روزه هم نمیگیرند پس حواریون بخلاف عادت قوم مرتکب بودند .

و در باب ۱۵ از انجیل لوقا از آیه اول باین نحورقم یافته است: و چون همه باج خواهان و کنه کاران بنزدش میآمدند تا کلام او را بشنوند \* فریسیان و کاتبان همه کنان میکفتند این شخص عاصیانرا می پذیرد و باایشان میخورد .

و در باب ۱۱ از کتاب اعمال از آیه ۲ باین نحورقم یافته است: و چون بطرس باورشلیم آمد اهل ختنه باوی معارضه کرد \* کفتند که بامردم نامختون برآمده باایشان غذا خوردی .

و در باب ۷ از انجیل مرقس از آیه اول باین نحورقم یافته است: و فریسیان و بعضی کاتبان از اورشلیم آمده نزد او جمع شدند \* چون بعضی از شاگردان او را دیدند که بادستهای ناپاک یعنی ناشسته غذا میخورند ملامت نمودند \* زیرا که فریسیان و همه یهود تمسک تقلید بمشایخ نموده تادستهارا بدقت نشویند غذا نمیخورند \* و چون از بازارها آیند تانشویند چیزی نمیخورند و بسیار رسوم دیگر هست که نگاه میدارند چون شستن پيالها و آفتابها و ظروف مس و کرسیها \* پس فریسیان و کاتبان از او یعنی ازعیسی پرسیدند چو نیست که شاگردان تو بتقلید مشایخ سلوک نمیمنانند بلکه بدستهای ناپاک نان میخورند .

و در ملت برامه هند و غیر ایشان از اقوام مشرکین هند تشددات عظیمه است در این باب و در نزد ایشان اگر یکی ایشان بامسلم و یا یهود و یا نصرانی اکل نماید

→  
و از اصل وریشه آنان اطلاع کافی در دست نیست بجز اینکه گویند: فریسیان خلفا و جانشینان فرقه خسیدی (مقدسین) از مکاتبان بوده اند و در رأس قومی از یهود مدتی با امپرویس رومانی جنگیدند و عاقبت شکست خوردند و بعد از ظهور مسیح ریاست فرقه ضد رومانی را بهمه گرفتند و پیشوای دینی نیز بحساب می آمدند و بامور ظاهری بیش از معنویات اهمیت می دادند اینستکه مورد لعن مسیح قرار گرفتند . تلخیص از قاموس .

از ملت خارج خواهد بود و نکاح زوجه مبتنی یعنی پسر خوانده بعد از طلاق در نزد مشرکین عرب قبیح بوده است و زید بن حارثه پسر خوانده حضرت رسول (ص) بوده است و آنحضرت از طعن عوام مشرکین عرب نکاح زینب را مخفی کرده بود و چون امر خدا رسید زینب را تزویج فرمود و اعتنا بعبادت عرب نمود .

#### امر چهارم :

طاعنین از علمای پروتستنت حیا نمیکنند و شرم نمی نمایند بجهت عدم قوه منفعله در ایشان و نظر نمیکنند بکتاب مقدسه خود از اختلافات و اغلاط و احکامیکه بعضی از آنها را در باب اول دانستی و در باب ششم خواهی دانست ایضاً انشاء الله نظر نمیکنند بذنوب . انبیاء و عشایر و اصحاب ایشان که در ابتدای این فصل از کتب مقدسه ایشان منقول گردید و میخوانیم اینموضع را هم خالی نگذاریم از ذکر بعضی امور و احکام مندرجه در توره اگرچه بر بسیاری از آنها در ماسبق مطلع گردیدی .

پس میگوئیم و بالله التوفیق .

اول: در باب ۳ از آیه ۳۷ از سفر تکوین باین نحو عیان و بیان گشته است و یعقوب عصائی از چوب سبز کبوده و بادام و چنار گرفته و در آنها خطهای سفید خراشید و سفیدی که در عصاها بود ظاهر کردانید \* و عصاهائیکه خراشیده بود در مقابل کلهها درجوی حوضهای آب نشانند هنگامیکه کوسفندان برای نوشیدن میآمدند تا اینکه درحین آمدن آنها بجهت نوشیدن حمله شوند \* و کلهها در مقابل عصاها حمله میشود و برهای مخطط و منقطه و باق نشانرا میزائیدند \* و یعقوب برها را جدا میکردانید و بر روی کلههای مخطط و تمامی کوسفندان سیاه فام لایان بر میکردانید و کلههای خود را بتنها میکذاشت و با کلههای لایان آنها را نمیکذاشت \* و واقع شد هر وقتی که مواش قوی کر بودند یعقوب عصاها را در نظر آنها در جویها

میکذاشت تا اینکه در میان عصاها حامله کردند \* اما وقت ضعیف شدن مواشی نمیکذاشت که ضعیفان از آن لابان و قویها از آن یعقوب میشدند \* و آن مرد بز یادنی میافزود که ویرا کلهها و کنیزکان و غلامان و شتران و حماران فراوان بودند.

و این بسیار عجیب است که بحسب جریان عادت غالباً اولاد شبیه اصولند و اما شبیه شدن ایشان بچیزیکه می بینند از عصا و غیر آن احدی از عقلا او را تصور نمیکند و الا لازم میآید اولادیکه در بهار متولد و حامله میشوند تمام سبزرنگ باشند. **دوم:** در باب ۱۳ از سفر احبار باین نحو رقم یافته است مراد از سفر احبار سفر لیویانست:

تمامی روزهاییکه علت در اوست ناپاک باشد زیرا که ناپاکست تنها بنشیند مکانش بیرون از اردو باشد \* لباسی که علت برص در آن باشد خواه لباس پشم و خواه لباس کتان \* خواه در تبار و خواه در بود از کتان و یا پشمینه خواه در چرم یا در چیزیکه از چرم ساخته شده باشد \* و اگر علت در لباس و یا در چرم و یا در تار و یا در بود و یا در هر چیزیکه از چرم ساخته شده باشد سبزفام و سرخ نماید علت برص است بگانه نمودار شود \* و کاهن بعلیل بنکرد و علیل هفت روز محجوب سازد \* و در روز هفتمین بعلت بنکرد اگر علت در لباس خواه در تار و یا خواه در بود خواه در چرم خواه در هر چیزیکه از چرم ساخته شده است منتشر شده است آن ناخوشی برص رنجور آور است که ناپاکست \* پس آن لباس را چه تار و چه بود چه پشمینه چه کتان و یا هر چیزیکه از چرم ساخته شده که علت در آنست بسوزاند چونکه برص رنج آور است بآتش سوخته شود \* و اگر کاهن بنکرد و اینک اگر علت در لباس یا تار و یا بود و یا در هر ظرف چرمی منتشر شده باشد \* آنکاه کاهن امر فرماید که آنچه که علت در آنست

بشویند و او را دوم بار هفت روز محجوب سازد \* و کاهن بعلت بعد از اینکه آنچیز شسته شده است بنکرد و اینک اگر ماده علت تغییر برنک نداده است و علت منتشر نشده است ناپاکست آنرا بآتش بسوزانی در بیرونیش و اندرونیش ناخوشی مضمن است \* و اگر کاهن بنکرد و اینک مادهٔ علت بعد از شستن اگر سیاه فام باشد آنرا چه از جامه و چه از چرم و چه از تار و چه از پود ببرد \* و اگر باز در جامه چه در تار و چه در پود و چه در ظرف چرمی نمایان شود برص روئید نیست آنچیزیکه علت در آنست بآتش بسوزان \* و لباس چه از تار و چه از پود و یا هر چیز چرمی که آنرا شستی اگر علت از آن رفع شد آن دوباره شسته شود که ناپاک خواهد شد \* این است قانون علت برص در لباس پشمینه و یا کتان چه در تار و چه در پود و چه در هر ظرف چرمی تا آنرا پاک و یا ناپاک بدانی انتهی.

پس نظر و تأمل کنید در این احکام که از ثمرات و نتایج اوهام است آیا لایق و سزاوار است که جلو دو ثیاب احراق شود بامثال این وساوس.

سیم : در باب ۱۴ از سفر اخبار باین نحو عیان و بیان گشته است :

و قتیکه بزمین کنعان بجهت ارثیت بشما میدهم در آئید اگر در خانه از زمین میراثی شما علت برص را عارض بگردانم \* و صاحب خانه بیاید و بیان کرده بکاهن بگوید که در خانه ام بمن مانند علت چیزی نمایانست آنگاه کاهن امر فرماید که پیش از درآمدن کاهن جهت ملاحظه علت آن خانه را خالی کنند تا آنکه هر چه که در آن خانه است ناپاک نشود و کاهن بعد از آن جهت ملاحظهٔ خانه در آید \* و بآن علت بنکرد و اینک اگر در دیوارهای خانه خطوطهای مجوف مایل بسبز و سرخی نمودار است و نمایش آنها از دیوار پست تر باشد \* پس کاهن از خانه بدرخانه بیرون برود و آن خانه را هفت روز به بندد \* و در روز کاهن بر کشته بنکرد و

اینک اگر آن علت در دیوارهای خانه پهن شده است \* آنگاه کاهن امر فرماید تا سنکهای که علت در آن اثر کرده است کتمده و آنها را بمکان ناپاک خارج از شهر بیندازند \* و اندرون خانه را از اطراف بتراشند و خاکی که تراشیده‌اند بمکان ناپاک خارج از شهر بریزند \* و سنکهای دیگر را گرفته در جای آن سنکها نصب نمایند و خاک دیگر گرفته خانه را اندود نمایند \* و اگر علت بعد از برآوردن سنکها و بعد از تراشیدن خانه و اندود کردنش بر کشته بروز بکند \* آنگاه کاهن بر کشته بنکرد و اینک اگر علت در خانه پهن شده است برص رنج آور در خانه است و ناپاکست \* پس آنخانه و سنکهایش و چوبهایش و تمامی کل اندودش را خراب کرده و در جای ناپاک خارج از شهر بیرون نماید \* و کسیکه در خانه در تمامی آن روزهای بسته شده داخل شود تا بشام ناپاک خواهد بود \* و آنکسیکه در آنخانه خوابیده باشد لباس خود را شست و شو دهد و هم کسیکه در آنخانه چیزی بخورد لباس خود را بشوید \* و اما اگر کاهن داخل شده بنکرد و اینک اگر علت بعد از اندود کردن خانه در خانه پهن نشد پس کاهن آنخانه را پاک خواهد گفت چونکه آن علت رفع شده است.

پس این احکام هم مثل احکام سابق از ثمرات اوهام است آیا میشود خانه را خراب کرد بمثل این اوهام که اهون از بیت عنکبوت است آیا عقلای اروپا اعتقاد مینمایند که ثوب و جلد و سنک و دیوارهای خانه مبتلا بمرض برص شوند و بدون ملاحظه نبض خانه را خراب و لباس را احراق نمایند.

چهارم : در باب ۱۵ از سفر احبار : و ظرف سفالین که علیل جریان مس کرده است شکسته شود و هر ظرف چوبین با آب شسته شود ۱۶ و اگر کسیرا آب منی بر آید تمامی بدنش را در آب شست و شو دهد و تا بشام ناپاک باشد ۳۳ و اگر بر بسترش و یا بر چیزیکه بآن نشسته است یعنی حیض آن خون باشد آن کس وقتی که بر آن



برخورد تا بشام ناپاك خواهد بود \* و اگر کسی فی الواقع با او بخوابد و خون حیضش بر او باشد هفت روز ناپاك خواهد شد و همگی بستریکه بر آن خوابید است ناپاك خواهد شد .

مؤلف گوید : در حکم اول بالنسبه بطروف سفالین تضييع مال است ظاهر و آشکار است بمجرد لمس نجاست بیاطن ظرف نفوذ نمیکند اگر هم سریان نجاست بعمق آن توهم شود چرا بشستن طهارت حاصل نشد چنانچه در ظرف چوبین .

و در حکم ثانی بعد از اینکه تمام بدن را شست بعد از خروج منی تا شب بنجس است چرا او اگر نجاسات معنویه را آب زایل نکرده بود در شب طهارت از چه حاصل کشت ؟

و حکم ثالث هم محل نظر است زیرا که ظاهر است بمجرد مس ثوبی که حائض بر روی او نشسته است نجاست سرایت نمیکند در جسد ماس و اگر سرایت هم توهم شود که نجاست سرایت مینماید شستن همان عضو فقط کافیست و اگر فرض محال شود که نجاست بجمیع بدن و جامه سرایت کرده باشد بعد از تطهیر ثوب و بدن بقای نجاست او تا شب چه معنی دارد .

عجیب اینکه مرد اگر جماع کند و با محتلم بشود غسل ثیاب بر او واجب نیست و در این موضع بمجرد مس ثوب غسل ثیاب هم واجبست .

و حکم چهارم اعجب از حکم اولست زیرا که مرد بمجرد اینکه یکقطره خون حیض باو برسد مثل خود حایض تا هفت روز نجس است بلکه از خود حایض هم بدتر زیرا که ممکنست که در اواخر ایام حیض قطره خون حیضی باو برسد حایض پاك و این بیچاره تا هفت روز در نجاست خود باقیست .

و نظر باین احکام جماعت نصاری صغیر و کبیر اناث و ذکور کلهم اجمعین انجس و اخیث ناسند زیرا که مطلقا این احکام مراعات نمینمایند .

و عجب اینکه بالصراحة مینویسند که احکام توریة بهیچوجه منسوخ نشده است پس بنا برحکم کتب مقدسه خودشان انجس و اخبث ناسند .  
پنجم : در باب ۱۶ از سفر اخبار باین نحو عیان و بیان گشته است .

بعد دو بزرگرفته آنها را بدرخیمه مجمع بحضور خداوند حاضر کردند \* و هرون بر آن دو بز قرعه انداخته يك قرعه برای خداوند و دیگر قرعه برای عزازیل \* و هرون آن بزی که قرعه خداوند برایش برآمده تقریب نموده جهة قربانی رفع کناه بگذراند و بزیکه بر آن قرعه عزازیل بنامش برآمده باید که زنده بحضور خداوند حاضر کرده شود تا اینکه بواسطه کفاره شود و آنرا از برای عزازیل بصحرا سردهد .

و این حکم هم بسیار عجیب است قربانی عزازیل و زنده بیابان رها کردن چه معنی دارد و بلاریب این قربانیست از برای غیر خدا و مشرکین هند شیران را با اسماء الهه خود در اسواق رها میدهند نه در بیابانها تا اینکه از تشنگی و کرسنگی میمیرند .  
فائده : اغلب مترجمین فارسیه از راه حيله و تدلیس قربانی عزازیل را به بز طلیق ترجمه مینمایند از آنجمله مترجم فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ و همچنین مترجم مطبوعه سنه ۱۸۷۸ ولیکن خیانت ایشان بر کسی که از نسخ اصلیه ایشان اطلاع دارد مخفی و مسطور نخواهد ماند .

ششم : در باب ۲۵ از توریة مثنی از آیه ۵ باین نحو رقم یافته است .

اگر برادران باهم ساکن باشند و یکی از آنها لاولد بمیرد زن آن متوفی بنکاح بیگانه بیرون نرود بلکه برادر شوهر با او داخل شده اورا بزنی بکیرد و حق برادر شوهر را مرعی دارد \* و مقر است اول زاده که میزاید با اسم برادر متوفی قائم گردد تا آنکه اسمش از بنی اسرائیل محو نشود \*  
و اگر آنمرد بگرفتن زن برادرش راضی نشود زن برادرش بدروازه پیش مشایخ برود و بگوید که برادر شوهر من به برخیزانیدن اسم برادر خود

اسرائیل انکار میکند و برعایت حق برادر شوهری بامن راضی نیست \* پس مشایخ شهرش آن مرد را طلب داشته با او مکالمه کنند و اگر اقرار نموده بگوید که او را نمیخواهم بکیرم \* آنکارزن برادرش در نظر مشایخ پیش او آمده نعلین او را از پایش بکشد و بررویش خیو بیندازد و در جواب بگوید بشخصی که به بنا کردن خانه برادرش راضی نیست چنین کرده شود \* و در اسرائیل اسم او را خانه کشیده نعلین بگذارند .

و این حکم بسیار عجیب است زیرا که زن میت بسا هست که عوراء و باعمیاء و با اعرج و با قبیح المنظر یا غیر عقیقه صالحه یا معیوب بعیوبات دیگر یا مبتلا بمرضهای مضمن باشد و اقامه زرع برادر هم عجیب است .

و اعجب از اینها آنست که علمای پروتستنت این حکم عظیم الشان را ترك کرده اند و گفته اند تزویج زن برادر از برای برادر جایز نیست چنانچه در جدول قرابت و نسب از کتاب صلوة عامه و غیر آن از رسوم کنیسا تصریح شده است و حال آنکه بیان محرّمات در انجیل نشده است و مأخذ حلال و حرام و شرایع و احکام توریة است لا غیر .

محرّم حلال توریة و محلل حرام آن واجب القتل و ملعونست بحکم خود توریة چنانچه در مواضع عدیده از توریة تصریح شده است پس تمامی علمای پروتستنت واجب القتلند .

هفتم: در باب ۱۹ از سفر اعداد از آیه ۵ باین نحو عیان و بیان گشته

است :

و آن کاو را در مد نظر وی بسوزانند یعنی پوست و گوشت و خون و فضلات آن را بسوزانند \* و کاهن چوب سرو آزاد و زوفا و قزمیرا گرفته در میان کاو که میسوزد بیندازد \* پس کاهن لباس خود را بشوید و جسد خود را بآب شستشود و بعد از آن به ارد و داخل شود

و کاهن تا شام ناپاک باشد «سبحان الله بی سرائیت نجاست نجس شد جسد و لباس خود را شست مع هذا تا شام ناپاک است و شام بدون سبب و علت پاک میشود» و سوزاننده آن لباس خود را بشوید و جسد خود را بآب شست و شو دهد و تا شام ناپاک باشد «این حکم هم محل تعجب است مثل حکم سابق» و شخصی که پاک باشد خاکستر آن کاورا جمع نموده در جای پاک خارج از اردو بگذارد تا اینکه برای آب تنزیه بجهت جماعت بنی اسرائیل محفوظ ماند که موجب رفع کناهی است \* و جمع کننده خاکستر کاه و لباس خود را بشوید و تا شام ناپاک باشد الخ

حکم سیم از دو حکم اول اعجب است زیرا که اگر خاکستر پاکست جمع کننده او چرا نجس شود و اگر نجس است چگونه از او طهارت حاصل میشود آیا نجس موجب حصول طهارت در نجس دیگر میشود؟! آیه ۱۱ از همین باب باین نحو رقم شده است :

هر کس میت هر آدمیرا مس کند تا هفت روز ناپاک باشد \* خویشتن را در روز سیم از آن آب تنزیه تطهیر نماید تا روز هفتم پاک باشد و اگر در روز سیم خود را پاک ننماید در روز هفتم پاک نشود .

این حکم هم خیلی عجیب است اولاً حصول نجاست تا هفت روز بمجرد مس میت چرا؟! ثانیاً تأخیر غسل تا روز سیم چه معنی دارد؟! ثالثاً حصول طهارت چهار روز بعد از غسل یعنی چه؟ شریعت از برای مردیکه در چادر بمیرد اینست که هر داخل شو نده آن چادر و هر که در آن چادر بوده است هفت روز ناپاک باشد \* و هر ظرف کشاده که سرپوش در سر آن نباشد ناپاکست (و این احکام هم مثل احکام سابق محل تعجب است اولاً حصول نجاست از برای کسانی که وارد چادر میشوند و همچنین کسانی که در چادر بوده اند چه معنی دارد؟! و ظروف سر بسته ظاهرشان چرا

نجس نشد اگر این چادر نجس است و همچنین حصول طهارت در روز هفتم غرابت دارد» و هر کسی که بشمشیر کشته شده در صحرا و یا بمیتی یا باستخوان آدمی و یا قبری مس نماید تا هفت روز ناپاك باشد\* و از برای شخص ناپاك از خاکستر کاو سوخته شده جهت رفع کناه بکیرند و آب روان بر آن در ظرفی بریزند\* و شخص پاك زوفارا گرفته در آب فرو برد و بر چادر و بر همه اسباب و بر کسانی که در آنجا بوده‌اند و بر شخصی که استخوان یا کشته یا میتة یا قبر را مس کرده باشد\* و شخص پاك بر آن شخص ناپاك در روز سیم\* و در روز هفتم باشد و او در روز هفتم خویشتم را تطهیر کرده لباس خود را بشوید و خویشتم را در آب شستشود تا بوقت شام پاك گردد\* و از برای ایشان قانون ابدی این است که پاشنده آب تنزیه لباس خود را بشوید و مس کننده آب تنزیه تا شام ناپاك باشد «این حکم هم خیلی غرابت دارد زیرا که اگر آب تنزیه پاکست چرا بسبب ملاقات او نجاست حاصل میشود و اگر نا پاکست چگونه طهارت از او حاصل میگردد؟ و عدم استعمال آن موجب قتل و بقاء در نجاست ابدی میشود چنانکه در آیه ۲۰ از همین باب تصریح شده است»: هر چه که آن کس ناپاك آنرا مینماید ناپاك شود و هم نفسی که آنرا مس نماید تا شام ناپاك باشد انتهى .

مخفی نماند تمام احکامیکه در شاهد هفتم نقل شد از باب ۱۹ از سفر اعداد منقول گردید آیاممکن است که این احکام از جانب خدای عادل مقدس باشد؟! حاشا و کلا بلکه نسبت این احکام بخدای عادل و مقدس موجب ناسزای بسیار و کفر است و اینهم دلیلی است بر اینکه توراة تحریف گردیده است .

امر پنجم :

اگر کسی قصد اواعتساف و متصرف بعدم انصاف باشد میتواند مثل اعتراضاتی که ایشان بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وارد میآورند بر جناب عیسی و حواریین وارد آورد در باب ۷ از انجیل لوقا باین نحورقم یافته است :

۳۳ زیرا که یحیای تعمیده دهنده آمد که نه نان میخورد و نه شراب میآشامد میگوئید دیودارد \* پسر انسان آمد که میخورد و میآشامد میگوئید اینک مردیست پرخور و باده پرست و دوست باج کیران و کنه کاران \* و یکی از فریسیان از او وعده خواست یعنی مسیح که با او غذا خورد پس بخانه فریسی در آمده بنشست \* که ناکهان زنی که در آن شهر کنه کار بود یعنی فاحشه بود چون شنید که در خانه فریسی بغذا نشسته است شیشه از عطر در آورده \* در پشت سر او نزد پایش یعنی نزد پای عیسی کریان بایستاده و شروع کرد بشستن پاهای او باشک خود و خشکانیدن آنها بموی سر خود و پاهای ویرا بوسیده آنها را بعطر تدهمین کرد \* چون فریسی که از وی وعده خواسته بود این را بدید باخود میگفت که این شخص اگر نبی بود هر آینه دانستی که این کدام و چکونه زنیست که او را لمس میکنند زیرا که کنه کار است یعنی فاحشه است که پای عیسی را می بوسد \* پس بسوی آنزن اشاره نمود بشمعون گفت این زن را نمی بینی بخانه تو آمدم آب بجهت پاهای من نیاوردی ولی این زن پاهای مرا باشکها شست و بموی سر خود آنها را خشک کرد \* مرا نبوسیدی لیکن این زن از وقتی که داخل شدم از بوسیدن پاهای من باز نه ایستاد \* سرمرا بروغن مسح مکردی ولیکن او پاهای مرا بعطر تدهمین کرد \* از این جهت بتو میگویم کنه اهان او که بسیار است آمرزیده شد زیرا که محبت بسیار مینماید لیکن آنکه آمرزش کمتر یافت محبت کمتر مینماید \* پس

بآن زن گفت کناهان تو آمرزیده شده \* و اهل مجلس در خاطر خود تفکر آغاز کردند که این کیست که کناهان هم می آمرزد \* پس با زن گفت ایمانت تو را شفا داده است بسلامت روانه شو .

و در باب ۱۱ از انجیل یوحنا باین نحو عیان و بیان گشته است :

او شخصی ایلعازر نام بیمار بود از اهل بیت عیسا که دهه مریم و خواهرش مرتا بود \* و مریم آنستکه خداوند را بعطر تدهین ساخته و پاهای او را بموی خود خشکانیده که برادرش ایلعازر بیمار بود \* پس خواهرانش را نزد مسیح فرستاده گفتند ای آفا اینک آنکه دوست میداری مریض است \* چون عیسی این شنید گفت اینمرض تا بموت نیست بلکه برای مجد خداست تا پسر خدا از آن مجد یابد \* و عیسی مارتا و خواهرش و ایلعازر را محبت مینمود .

اینمحبوبه همان مریمی است که پاهای عیسی را تدهین کرد و در ماسبق دانستی که از فواحشات مشهورات بود پس چگونه حضرت عیسی او را دوست داشت و محبت پیدا کرد نسبت باو و خواهر او؟! و چگونه اذن داد که پاهای او را ببوسد؟ آیا میشود خدا اذن بدهد که فواحش را دوست دارند؟ آیا میشود این حکم از جانب خدای عادل مقدس باشد؟!

و در باب ۱۳ از انجیل یوحنا :

۲۱ چون عیسی این بگفت در روح مضطرب گشت و شهادت داده گفت هر آینه بشما میگویم که یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد \* پس شاگردان بیکدیگر نگاه میکردند و حیران میبودند که این در باره که میگوید \* و یکی از شاگردان او بود که بسینه عیسی تکیه مینمود و عیسی او را محبت مینمود \* شمعون پطرس بدو اشاره کرد یعنی بدان شاگردی که عیسی او را دوست میداشت که بپرسد در باره که این بگفت \* پس

اودر آغوش عیسی افتاد بدو گفت خداوند ادا کدام است ؟  
 و در حق همین شاگرد واقع گردیده است در آیه ۲۶ از باب ۱۹ و آیه ۲  
 از باب ۲۰ و آیه ۷ و آیه ۲۰ از باب ۲۱ از انجیل یوحنا که عیسی او را دوست  
 میداشت .

و در باب ۸ از انجیل لوقا باین نحو رقم یافته است :  
 و واقع شد بعد از آنکه او یعنی عیسی در هر شهری و دهی کشته  
 موعظه مینمود و بملکوت خدا مژده میداد و آن دوازده باوی میبودند یعنی  
 دوازده شاگرد \* و زنان چندی که از ارواح پلید و مرضها شفا یافته بودند  
 یعنی مریم معروف بمجدلیه که از او هفت دیو بیرون رفته بود \* و یونا  
 زوجه خود اناظر هیرودیس و سوسن و بسیاری از زنان دیگر که در خدمت  
 او اموال خود را انفاق میکردند .

مؤلف گوید: از مریم غفلت مکن و هکذا از یونا و سوسن<sup>۱</sup> و مقصود از این  
 انفاق مال را بدان .

و ظاهر و روشن است که خمرام الخبائث است و شرب آن قبیح است عندالله  
 و سبب ضلالت و گمراهی و موجب کفر و هلاکت است و شرب آن مناسب شأن  
 انقیاء نیست فضلا عن الانبیاء و ازالة عقل از خواص لازمه آنست خواه شارب

---

۱- مریم مجدلیته زانیة ثروتمند بود و شهرت فراوان داشت . لوقا جهت گرویدن او را  
 بمسیح چنین بیان می کند: وی به هفت شیطان مبتلا بود مسیح آنها را از او بیرون کرد و مریم  
 تا آخر بعیسی وفادار ماند (لوقا باب ۸: ۳۹) در انجیل مرقس آمده است :  
 از جمله زنانی که برای حنوط نمودن عیسی بقبروی رفتند مریم مجدلیته بود (باب  
 ۱: ۱۶)

یونا همسر خودا و کیل هیرودیس انقییاس دومین فرزند هیرودیس اعظم است . وی  
 از جمله خادمان عیسی بود (لوقا باب ۸: ۳) و برای دفن مسیح حنوط آورد (لوقا باب ۲۴: ۱۰)  
 سوسن از جمله زنانی است که مسیح را بمال خود خدمت نمود (لوقا باب ۸: ۳)



نبی باشد و خواه غیر نبی و لذلك الله جل شأنه شرب آنرا برهرون و اولاد هرون حرام فرمود زمانیکه اراده دخول در قبه شهادت را دارند از برای خدمت و شرب آن و سایر مسکرات را سبب موت قرار داد و حرمت شراب و سایر مسکرات عهد ابدیست باهرون و اولاد هرون .

در باب ۱۰ از سفر احبار یعنی لیویان باین نحورقم یافته است : ۸ و خداوند هرون را متکلم شده گفت ۹ که تو و پسرانت بهمراحت هنگام در آمدن شما بخیمه مجمع شراب و مسکرات را نخورید مبادا که بمیرید در قرنهای شما قانون ابدیست ۱۵ تا اینکه در میان چیزهای مقدس و چیزهای غیر مقدس و غیر طاهر و طاهر تمییز بدهید انتهى .

مؤلف گوید: آیه ۹ صریحست در حرمت شراب و سایر مسکرات و آیه ۱۵ هم حاکم بر اینست که شراب و سایر مسکرات موجب زوال عقل است تا بحدی که شارب فرق نمیگذارد مابین رطب و یابس و طاهر و نجس و خبیث و مقدس و لذلك ملکی مرسل از جانب خداوند زوجه مانوح را منع فرمود از شرب خمر و شرب هر مسکروقت حمل آن تا ولد او از جمله اتقیا باشد و خبیثات خمر و مسکرات در این ولد تقی سرایت نکند و این حکم را مؤکد فرمود هم برزوج او در سفر ۱۳ از کتاب قضاة باین نحورقم یافته است :

۴ پس حالا تمنا اینکه باحذر بوده شراب و مسکرات را ننوشی و از هر چیز ناپاک نخوری \* و ملک خداوند به مانوح فرمود از هرچه بآن زن کفتم باحذر باشد \* و از هر چیزی که از ناپاک بیرون آید نخورد و شراب و مسکرات را ننوشد و چیزهای ناپاک را هیچ نخورد و از هرچه که او را امر کرده ام پرهیز نماید .

و این آیات هم صریح است در حرمت خمر و سایر مسکرات و نجاست آن و لذلك و قتی که ملک بشارت داد زکریا را بولادت یحیی (ع) و اوصاف یحیی و

تقوای او را بیان کرد و گفت یحیی شراب و سایر مسکرات را نمیخورد واضح و آشکار است که ترك مباحات موجب تقوی نمیشود .  
پس واضح و محقق است که شراب و عرق و سایر مسکرات حرام و نجس است .

در آیه ۱۵ از باب اول از انجیل لوقا باین نحو عیان و بیان گشته است :  
زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود یعنی یحیی و شراب و عرق و مسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود مملو روح القدس خواهد بود .  
و لذلك اشعيا (ع) شارب مسکرات را مذمت فرمود و شهادت داد که انبیاء و کهنه ضال و کمرآهند بسبب شرب خمر مسکرات آیه ۲۲ از باب ۵ از کتاب اشعیا باین نحو رقم یافته است: وای بر آنانی که بنوشیدن شراب پهلوان و در مزاج مسکرات قوت مانندند .

و آیه ۷ از باب ۲۸ ایضاً از کتاب اشعیا باین نحو رقم یافته است : اما ایشان نیز از شراب ضال و از مسکرات کمرآه شدند و هم کاهن و هم پیغمبر با مسکرات کمرآه و از شراب سرگردان گردیدند و از مسکرات آواره شده در رؤیا خاطی و در فتوی ساهیند .

و از این آیات معلوم و مفهوم میشود یعنی از کلمات اشعیا که تمامی انبیای بنی اسرائیل در نبوت خاطی و در فتوی ساهی اند و از شرب مسکرات حیران و سرگردانند و نمیدانند چه میگویند و در ماتقدم دانستی بحکم همین انجیل عیسی و حواریون شارب الخمر و المسکرات بودند پس در نبوت خاطی و در فتوی ساهی و در وادی ضلالت حیران و سرگردان بودند .

فعلیهذا بچه دلیل کتب عهد عتیق و جدید را معتبر بدانیم و حال آنکه قائل و کاتب آنها شارب الخمر و خاطی و ساهی در نبوت و فتوی بودند فعلیهذا تقریر و تحریر ایشان هیچ اعتباری ندارد .

معجزه اول عیسی بنا بر شهادت باب ۲ از انجیل یوحنا این بود که آب را شراب کرد در عروسی قانای جلیل .

و در اول همین فصل دانستی که نوح علیه السلام بسبب شرب خمر عقلش زایل و منکشف العوره گردید

و لوط علیه السلام بجهت شرب خمر عقلش زایل و با دختران خود کرد آنچه کرد که تا امروز از هیچ دائم الخمری مثل آن مسموع نگردیده است .

و در باب ۱۳ از انجیل یوحنا باین نحو رقم شده است : ۴ از شام برخاست و جامهای خود را بیرون کرد و دستمالی گرفت بکمر بست یعنی عیسی ۵ پس آب در لکن ریخته شروع کرد بشستن پاهای شاگردان و خشکانیدن آنها بادستمالیکه بر کمر داشت و بعضی الزاما گفته اند که عیسی علیه السلام در آنوقت مست بودند انداخت چکار می کند زیرا که پاشستن عریان شدن نمیخواهد .

و سلیمان حکیم نبی علیه السلام در ذم شراب در کتاب خود یعنی در سفر امثال در باب ۲۳ باین نحو فرمود : ۳۱ هنگامیکه شراب سرخ فام است ورنکش را در جام نمایان ساخته و هم بر آستی حرکت مینماید بآن منکر ۳۲ چه عاقبت مثل مار میکزد و مثل شاه مار نیش میزند انتهی .

معلوم است که مار ایمان را میگززد و تقوی و عصمت و نبوت را نیش میزند و چنانچه مار کزیده واقعی نیش زده میبرد و از این عالم مسلوب الاختیار میشود و همچنین شراب خوار از عالم ایمان و تقوی و عصمت و نبوت مسلوب الاختیار میگردد چنانچه از کلام اشعیا این مدعا واضح و آشکار گردید و هکذا اختلاط و مصاحبت و مسافرت با زنان جوان اجنبیات از برای مردهای جوان آفات شدیدست ترجی و تمنی عصمت در غایت بعد است سیما مرد جوان و عزب و شارب الخمر باشد و زن هم فاحشه و محسوبه باشد و با آن مرد در بیابانها بگردد و او را بمال و نفسس خدمت نماید .

و حال داود علیه السلام را دانستی که زنها عقلش را زایل کردند و در ایام شیخوخیت و پیری مرتد و بت پرستش گردانیدند .

و حال آنکه در ایام جوانی پیغمبر و صالح بود و چون تجربه کامله از برای او حاصل بود از حال پدرش داود و مادرش زن اوریا و از حال برادر و خواهرش آمون و تمار و از حال اسلاف خود مثل روبیل پسر یعقوب که بامتنه پدرش زنا کرد و بیهودا پسر دیگر یعقوب بیک نظر بزنی اجنبیه کارش رسید بآنجائیکه رسید و حال آنکه کثیرالازواج بود و پیر مرد و شراب هم نخورده بود .

و حال سلیمان علیه السلام را دانستی که باعروس خود تمار زنا کرد و از حال برادرش ابی شالموم که باتمامی متعهای پدرش داود زنا کرد و از حال خود فعلیهذا تشدید بلیغی در این باب فرمودند .

پس در باب ۵ از سفر امثال باین نحو عیان و بیان نمودند :

۲ تا اینکه امتیاز هارا نگاه داشته لبهایت معرفت را مرعی دارند \*

چونکه لبهای زن بیگانه شهد را میچکانند و کامش از روغن نرم تر است \*

اما آخرش مثل افسنتین تلخ یعنی علقم و مثل شمشیر دوزمه برنده است \*

\* پاهایش بمرک فرو میروند و اقدامش باسفلهای جحیم متمسک است \*

\* تا اینکه حیات را نسنجی چکونه راههای آنزن بحدی کمراه است که آنها را درک نتوانی کرد \*

\* پس حال ای پسر مرا استماع نموده از کلمات دهنم دوری نورز \*

\* راه خود را از آن مستبعد ساز و بدر خانه اش نزدیک مشو \*

\* تا اینکه عزت خود را بدیکران و سالهای خود را به بیرحمان ندهی \*

\* ای پسر من چرا از زن بیگانه ملتذ باشی «بعد در باب ششم میفرماید» تا اینکه تو را از زن خبیثه و از تملق زبان زن بیگانه نگاهدارد \*

\* در قلب خود بزبائیش شوقمند باش و تو را از مؤکانهایش نکیرد \*

\* زیرا مراد و قیمت زن فاحشه بقرص نانی میرسد اما زن شوهردار جان کرانهارا

صید مینماید \* اگر کسی آتش بیغلس بگیرد آیا جامه‌اش سوخته نخواهد شد \* اگر کسی باخکرهاى سوزنده روانه شود آیا پاهایش نخواهد سوخت \* همچنین است کسی که بازن همسایه‌اش داخل شود هر کسی که او را لمس نماید بیکناه نخواهد شد .

پس از آن در باب ۷ فرمود :

۲۴ پس حال ای پسران از من بشنوید و بکلمات دهانم متوجه شوید \* دل تو بر راههای مایل نشود و در طریق هایش کمراه مشود \* زیرا مجروحان بسیار را بجحیم انداخته است و نیرومندان کشته شده او بیشمارند \* خانهای او راههای قبر است که بحجرهای مرک مبلغ است .

بعد در باب ۲۳ فرمود :

۳۳ چشمان تو بزنان بیکانه نگران خواهد شد و دل تو متدبر کجیها خواهد بود \* و مثل خوابنده در میان دریا و مانند نائم بر سردار کشتی خواهی بود انتهی .

و كذلك اختلاط بابجهای امرد آفات شدیدست بلکه اخوف و اشنع از اختلاط بازنانست چنانچه اهل تجربه شهادت میدهند .

و چون این مطالب را دریافت نمودی پس گوئیم: عیسی (ع) شارب الخمر بود تا اینکه معاصرینش گفتند مردیست پرخوار و باده پرست و دائم الخمر و جوان عزب هم بود زمانی که مریم قدمهایش را باشک چشم خودتر کرد و از وقتی که داخل شد از بوسیدن پاهای او باز نایستاد و پاهای تر او را بموی سر خود خشکانید و در آنوقت فاحشه و مشهوره و صاحب بیدق بود .

پس چگونه عیسی (ع) حال پدران خود یهودا و داود و سلیمان (ع) را فراموش فرمود؟ و چگونه احوال سلیمان (ع) را از خاطر ستردی؟ و چگونه ندانست که همت

و قیمت او یکقرص نانست و لاس او گنه کار است و كذلك لاس او ایمن نیست چنانچه ممکن نیست کسی آتشرا در بغل بگيرد و جامهای او نسوزد و کسی بر اخگرهای آتش راه برود و قدمهای او محترق نشود و چگونه اجازه داد او را باین امور تا اینکه شمعون فریسی میزبان اعتراض کرد و گفت اگر اینمرد نبی بود میدانست این زن چه کاره است و این لمس و تقبیل از چه راه است و از کجا میتوان تصور کرد که این امور از شهوات نفسانیه نبوده است و چگونه گناهان آنزن را باین فعل بخشید آیا اگر فاحشه کسیرا ببوسد گناه او بخشیده میشود یا اینکه بسبب تدهین پاهای مبارك که آن دهن را از اجرت زنا جمع کرده بود و حال آنکه موسی علیه السلام در توریة فرمود قیمت سك و اجرت زن زانیه را بر هیچ چیزی نمیشود استعمال کرد .

آیا این امور لایق ذات مقدس خدای عادل هست! و اما اگر رسول الله (ص) زینب که دختر عمه او بود بعد از اینکه شوهر با اختیار خود طلاق بدهد و ایام عده منقضی شود و او را بحکم خدا تزویج نماید لایق ذات مقدس خدای عادل نخواهد بود؟!

معلوم است امثال این کلمات صادر نمیشود مگر از راه عناد و عداوت و عدم انصاف و ایمان آیا نعی و زنا در آنوقت حلال بود آیا سزاوار است از برای یکی از قسیسین و خلفای نصاری که مهمان باشد در خانه یکی از معارف پای خود را دراز کند و فاحشه قبیحه زانیه را اذن بدهد که پاهای او را بشوید و ببوسد و بموی سر خود بخشگاند و تدهین نماید در ملاء عام و حال آنکه امارات توبه قبل از این افعال از او ظاهر نباشد نه سر او نه جهر او .

عیسی علیه السلام مریم را دوست میدارد بنابر شهادت انجیل او و دوازده حواری در بیابانها با زنان شوهردار و غیر شوهردار ایشانرا با موال خدمت مینمایند. و چگونه میشود تصور کرد که زلت قدم از برای ایشان اتفاق نیفتاد با این

اختلاط شدید چنانچه رو بیل قدمش لغزش کرد بسبب اندک مخالطه تا اینکه با زن پدر زنا کرد و یهودا با عروس خود و داود علیه السلام با زن اوریا و آمون پسر داود با خواهر خود و لذلك بعضی از علمای اسلام الزاماً در مقام تعجب در مقابل مزخرفات و هذیانات قسیسین گفته اند اغرب و اعجب از همه آنست که لوقا گفته است عیسی و حواریین در دهات میگردیدند و زنهای چند همراه داشتند از آنجمله مریم که مشهور بزنا و فجور بوده است

و تو میدانی که در بیابان تنها خوابیدن خوب نیست خصوصاً در بلاد شرقیه پس لابد این ولیات با این اولیاء میخواستند تا اینکه از ضرر گرگهای صحرائی محفوظ باشند و احتمال لغزش قدم در باب حواریین اقوی است زیرا که ایشان قبل از صعود مسیح علیه السلام در ایمان کامل نبودند بنا بر اقرار و شهادت علمای مسیحیه پس ظن عصمت از زنا در حق ایشان ضعیف است .

آیا نمی بینی که اساقفه و شمامسه و معلمین فرقه کاتلیک تزویج نمی نمایند و ادعا مینمایند که این امر از شدت عفاف است ولیکن معاصی که از ایشان صادر میشود از هیچ فاسق غنی از اهل دنیا صادر نمیگردد تمام زنهای و دخترهای مردم مال ایشانست و کنایس ایشان مثل خانه میماند که از برای زنا و فجور مهیا شده باشد و کذلک مدارس ایشان .

مؤلف گوید : قبایح و منکراتیکه در کنایس و مدارس ایشان مشهود و مرئی خود حقیر گردیده است اگر بتفصیل ذکر شود مجلدات در این باب باید تحریر شود با وجود اینکه بنات کنیسا متصل مداوا مینمایند که حامله نشوند معهذاً در هر ماهی چند نفر از قدیسات میزایند و یا بچه سقط مینمایند باستعمال ادویه و از غیر بنات کنیسا هر زنیکه میخواهد با قسیس و خلیفه رابطه پیدا کند اسم توبه و ذکر ذنوبرا عنوان نموده در کنیسا چند ایام خلوت مینمایند در کمال اطمینان مشغول هستند و در هر هفته و ماهی بعنوان تجدید توبه مشغول میشوند بازار زنا در کلیسا گرم میشود .

در صفحه ۱۴۴ و ۱۴۵ از کتاب سیزده رساله در رساله ثانیه باین نحو رقم شده است: قدیس برنردوس گوید ازدواج مکرم و مضجع بلادنس را از کنیسا نزع نمودند پس کنایس را پر کردند از زنا با ذکور و مادرها و خواهرها بلکه بانواع و اقسام ارجاس و ادناس.

فاروس پیلاجیوس اسقف در بلاد پرتکال سنه ۱۳۰۰ گوید: کاش اکلر و سیین عفت و عدم تزویج را نذر نمی کردند و لاسیما اکلروس سپانیا زیرا که فرزندان رعیت در آنجا يك قدری زیادت از ابنای کهنوت است یعنی حرام زاده هائیکه از قسیسین و خلفا متولد میشوند قدر قلیلی کمترند از حلال زاده ها مثلاً اگر در خانه ای پنج نفر بچه باشد دو نفر از قسیس است و سه نفر از صاحب خانه.

بوحنای اسقف سال تزبورح در قرن پانزدهم نوشت که او کم از قسیسین را پیدا کرده است که غیر معتاد باشند بر نجاسات متکثره با زنها و اداره رهبانیت بسیار متدنس و متنجس است مثل خانهای مخصوص از برای زناست انتهى.

شهادت قدمای ایشان در حق عصمت قسیسین کافست دیگر محتاج بذکر زیاده بر اینها نیستیم و گوئیم حال ایشان مثل حال فقرا و در اویش مشرکین هند است که ادعای عصمت مینمایند و گویند تزویج از اشد معایب است از برای فقرا و در اویش و حال آنکه افجر و افسق ناس اند آنچه آنها دارند امرای فساق ندارند. بعضی از مسافرین نقل کردند که چون بقریه از قراء هند رسید دختر بر او دید که از سمت قریه میآید پس از او سؤال کرد که تو دختری یا عروس دختر جواب داد که ای سائل من از بنات قریه هستم ولیکن در قضای شهوت افضل جمیع عرایسم آنچه از برای من حاصل است از برای هیچ شوهرداری در عالم خواب و رؤیا حاصل نمیشود و مجردین از ماحظ ایشان بیشتر از متزوجین است.

پس در نزد منکرین ملت عیسی علیه السلام آن بزرگوار مستغنی بود از تزویج مطلقاً و همچنین حواریون مستغنی بودند از تزویج مطلقاً و با از کثرت تزویج و با



مثل حضرات شما منسه و قسيسين از فرقه كاتلك و مثل فقرا و دراویش مشرکین هند و کذا محبت عیسی علیه السلام شاگرد را محل تهمت است در نزد کسانی که مبتلا باشند باین فحش قبیح لهذا بعضی در مقابل مزخرفات ایشان الزاماً گفته اند بنا بر قول انجیل رابع تکیه کردن مرید محبوب بسینه عیسی تغنج است انتهى .

بدانکه : آنچه تحریر نمودیم در این امر خامس الزامی است نه اعتقادی و الامن بری هستیم از امثال این تقریرات و امیرا از اینها اعتقاد نمی‌نماییم در حق عیسی علیه السلام و حواریون آنجناب و خدا را بشهادت می‌طلبیم که من اعتقاد باین مزخرفات که در کتب مقدسه مرقوم است نسبت بانبیاء ندارم چنانچه در مقدمه کتاب و مواضع دیگر تصریح نمودم و مقصود از ذکر آنها تنبیه قسيسين است که بدانند کتب ایشان به چه قبایح مشتملند دیگر اعتراض بر حضرت رسول الله علیه و آله و سلم را ترك نمایند .

#### امر ششم :

در جلالین در سوره التحريم باین نحو رقم شده است: من الايمان تحريم الامة انتهى پس قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ماریه را بر خود حرام کردن باین معنی است حاصل اینکه مقصود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنست صحبت ماریه که از برای آن سرور مباح بود فرمود این امر مباح را من ترك کردم و فتوای فقهای اثنبی عشریه آنست که اگر کسی از برای ترك مباحی حلف نماید خلاف قسم از برای او جایز است بدون اینکه کفارہ بر ذمه او تعلق بگیرد پس اگر ترك مباح مستحسن نباشد در بعضی اوقات قباحت ندارد یقیناً .

#### امر هفتم :

اگر پیغمبر بفرماید فلان کار را نخواهم کرد بعد اگر آن کار را بکنند بیجها

جواز اصلی آن و یا اینکه حکم خدا باو برسد گفته نمی‌شود که پیغمبر مذنب شد بلکه در صورت ثانیه اگر بجای نیاورد عاصی خواهد بود البته و مثل این امر در نزد اهل کتاب در حق خدا در کتب عهد عتیق یافت میشود فضلا عن الانبیاء چنانچه بتفصیل تمام در شهود قسم ثانی از باب رابع دانستی<sup>۱</sup> و در جواب شبهه ۵ از فصل ۴ از باب ۶ خواهی دانست انشاء الله .

و در عهد جدید در حق عیسی علیه السلام مثل این امر یافت میشود در باب ۱۵ از انجیل متی مرقوم است که آنزن کنعانیه از برای شفای دختر خود استغاثه نمود حضرت عیسی اول اباء نمود و هیچ جوابش نداد و حواریون از عیسی خواهش نمودند که ضعیفه را مرخص نماید جواب گفت فرستاده نشده‌ام مگر بجهت گوسفندان و گمشده آل اسرائیل باز ضعیفه استغاثه نمود حضرت فرمود نان فرزندان را گرفتن و نزد سگان انداختن جایز نیست و بالاخره ضعیفه جواب حسنی داد عیسی علیه السلام از قول خود عدول نموده و دختر او را شفا داد .

در باب ۲ از انجیل یوحنا مرقوم است : مادر عیسی علیه السلام در عروسی قانای جلیل استدعا کرد که عیسی آب را شراب نماید حضرت قبول نفرمود و تغییر کرد و فرمود ای زن مرا با تو چکار است ساعت من هنسوز نرسیده است و بعد بفاصله چند دقیقه حضرت در همان مجلس آب را شراب کرد و حال آنکه در اول استدعای مادر را رد نمود و فرمود نخواهم کرد و بعد کرد در خصوص اینگونه صفات چگوئیم؟ آیا بگوئیم حضرت عیسی معصیت کرد یا اینکه بگوئیم اول امر خدا بود نکن خدا را اطاعت نمود در مرتبه ثانیه امر خدا رسید بکن باز خدا را اطاعت نمود هم در مسئله زن کنعانیه و هم در مسئله مادرش .

همچنین در مسئله ماریه بمقاد وما ینطق عن الهوی ان هو الاوحی یوحی ماریه را بر خود حرام فرمود یعنی ترك مباح نمود و خدا را اطاعت فرمود و در ثانی

۱- از صفحه ۲۸۱ پیید جزء اول بخش اسلام و پرتو آن مراجعه شود .

امر خدا رسيد که آن فعل مباح را بجا بياورد و در مرتبه ثانيه هم خدا را اطاعت فرمود و اگر قسيسين غير از اين قول را اختيار نمايند برايشانست که اول اين دو قول مسيح را تصحيح نمايند بعد اعتراض نمايند .

### امر هشتم :

عبيى ندارد که اولياء الله مخصص ببعضى خصايص باشند آيا نمى بينى که هرون و اولاد او مخصوص بودند بامور كثيره از قبيل خدمت قبه شهادت و مايتعلق بها و اين امور جايز نبود از براى بنى لاوى فضلاً از ساير بنى اسرائيل و همچنين اكل آن نان مخصوص که اكل آن جايز نيست مگر از براى كاهن و هكذا ذبح قرابين و غيره و همچنين بنا بر اعتقاد فرقة كانلك خلفا و قسيسين مخصوصند بعدم جواز تزويج و ديگران از امت مسيح لابدند از تزويج و هكذا امورات ديگر که ذكر آن موجب تطويل است .

چون امور ثمانيه را دانستى جواب مطاعن ايشان بوجه خمسه از براى تو واضح و آشكار گرديد ليکن من بسيار تعجب مينمايم از اين معاندان که اگر امر را به بيند در شريعت غير و موافق رأى خبيث ايشان نباشد گويند جايز نيست که اين امر از جانب خداى مقدس حكيم عادل باشد يا اينکه گويند اين امر لايق منصب نبوت نيست و اگر امرى اشنع و اقبح از آن در شرايع ايشان پيدا شود از جانب خدا و لايق منصب نبوتست .

پس امر خدا به حزقيال عليه السلام که گناه آل اسرائيل و آل يهودا را بر خود حمل نمايد و اينکه تا سيصد و نود روز نان را بفضله انساني بپزد و بخورد .  
و کذا امر خدا باشعيا عليه السلام که مکشوف العوره غليظه و عرياناً بين زنان و مردان تا سه سال راه برود و در قيد عقل هم باشد .

و هكذا امر خدا بهوشع که زن زانيه از براى خود تزويج نمايد و عاشق شود

بآن زن فاسقه محبوبه زوج و اولاد زنا را از برای خود اولاد بداند چنانچه تفصیل این اموران شاء الله در باب ششم خواهد آمد و تمامی این امورا از جانب خدای عادل حکیم مقدس و لایق بمنصب نبوت این انبیای مقدسین است .

و اجازة نکاح زینب بعد از طلاق و انتضای ایام عده ممکن نیست که از جانب خدای عادل مقدس باشد و لایق بمنصب نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هم نیست .

هکذا یعقوب علیه السلام که ابن الله الاکبر است بنص توریة از درجه نبوت ساقط نمیشود بسبب عشق و محبت او بر اخیل و پدر او را چهارده سال خدمت نمود بجهة خاطر راحیل و چهار زن تزویج نمود و جمع بین الاختین فرمود .

هکذا داود علیه السلام از درجه نبوت معزول نمیشود که ابن الله الاکبر است بنص زبور بسبب تزویج زنان و کنیزان بسیار پیش از اینکه با زن او ریا زنا کند بلکه همه این زنها بعطای خدا و تزویج آنها موافق رضای خدا بوده است .

داود علیه السلام قابل این هست که خدا در حق او بفرماید که اگر اینها از برای تو کم است مثل آن و مثل این زیاد کنم و معاتب نمیشود بسبب تکثیر زوجات .

هکذا سلیمان علیه السلام از درجه نبوت ساقط نمیشود که او هم ابن الله است بنا بر شهادت کتب مقدسه ایشان بسبب تزویج یک هزار زن و کنیز و در آخر عمر هم مرتد شده عبادت صنم نمود بلکه نبوت او مسلم و کتب ثلثه او یعنی کتاب امثال سلیمان و کتاب وعظ سلیمان و کتاب سرود سلیمان از کتب الهیه است .

و هکذا لوط علیه السلام نبوت او عیب نمیکند بسبب زنا با دخترهای خود . همچنین از نبوت معزول نمیشود فرزند یگانه خدا و تلامذة او بسبب حب فواحش و بعضی تلامذه و جولان با زنان در قراء بلاد شرقیه بلکه متهم هم نمیشوند بسبب این مخالطت شدید و حال آنکه شارب الخمر و جوان عزب هم بودند .

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از درجه نبوت ساقط و معزول نمیشود

بجهد کثرت ازدواج و نکاح زینب بعد از طلاق و تحلیل جاریه لعل منشأ این امور آنستکه چون خدا در نزد اهل اسلام واحد حقیقی است تکثر بوجه من الوجوه در ذات مقدس او نیست پس ذات مقدس او متسع نمیشود از برای امر غیر مناسب و در نزد مسیحیین ذات الله مشتمل است بر اقانیم ثلثه و هر يك از اقانیم سه گانه در نزد ایشان متصف بصفات الوهیت و دارای تمام نعوت ربوبیت است و ممتازند از همدیگر به امتیاز حقیقی لهذا امور غیر مناسب در ذات او متسع میشود زیرا که امتیاز حقیقی مستلزم تعدد است یقیناً و تعدد از امتیاز حقیقی مفارقت نمینماید البته اگر چه بحسب ظاهر اقرار بتعدد ندارند و سه غیر از يك است .

شاید خدای ایشان در زعم خود اقوی است از اله مسلمین و كذلك عصمت از هیچ ذنبی حتی شرك و عبادت گوساله و اصنام و زنا و سرقت و کذب در تبلیغ وحی و غیر اینها از معاصی شرط نبوت نیست در نزد ایشان .

پس ساحت نبوت اوسع است در نزد ایشان از ساحت آن در نزد مسلمین زیرا که مسلمین عصمت را شرط نبوت میدانند .

یا اینکه منشأ این امور آنست که یعقوب و داود و سلیمان و عیسی علیهم السلام ابناء الله و فرزندان خدا هستند و مخالفت پدر از برای ایشان جایز است بخلاف حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که آن بزرگوار عبدالله و ابن عبدالله و رسول الله است پس از برای او جایز نیست مخالفت مالك و سید و مرسل نعوذ بالله از تعصب باطل و اعتساف از مکابرت و عدم انصاف .

ایمطالعہ کنندہ این کتاب : از مسیحیین هر چند که این سخنان در نزد تو افسانه و ناگوار خواهد نمود باز تنك حوصله و تنك ظرف نگشته غضبناك مشو بدرستی دانسته و آگاه باش که این کتاب بجهة آن نوشته نشده است که بی سبب و بی دلیل طریقه مسیحیین و کتب عهد عتیق و جدید ایشان مذموم و باطل گردد و تو که مسیحی هستی بغیرت آمده خشمناك گردی بلکه حقیقت همین است که بیان کردیم .

چون اینحقیر خود را در حضور پروردگار خود مدیون میدانستم که حقیقت را بتو بیان سازم لهذا بیغرضانه بتحریر این کتاب اقدام ورزیدم پس تونیز طرف داری و غیرت را بکنار نهاده تعصب و تقلید آباء و اجداد و حب وطن و دنیا داری و ریاست پنجروزه مانع تو نشود و با قلب صاف بخدا مناجات و استدعا نما که نورهدایت را چنانچه باینحقیر بتوهم عنایت فرماید آنگاه این کتابرا مطالعه نموده مطالب و تعلیمات قرآن مجید را باین تواریخ مفقود السند و مشتمل برسی هزار غلط که مسمی بانجیل است با یکدیگر مقابله کن و در آن حال از مرحمت خدای متعال بتو آشکار خواهد گشت که هر چیزیکه تا بحال و بعد از این در باره حقانیت قرآن و حضرت محمد رسول الملك المنان و بطلان احکام توریة و انجیل و منسوخیت و تحریف آنها ذکر نمودیم بالکلیه راست و حق بوده است .



## طعن چهارم؛ پیامبر گنهگار!

آنکه محمد صلی الله علیه و آله وسلم مذنب و گنه کار بوده است هر مذنب و گنه کار نمیتواند شفیع مذنب دیگر باشد .

و اما صغری پس در سوره مبارکه الضحی مسطور گشته : **وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ<sup>۱</sup>**

یعنی و یافت تو را گمراه پس هدایت کرد .

همچنین در سوره المؤمن مرقوم است :

**فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنْتَ تَعْفَىٰ ذُنُوبَكَ وَسِعَ جَدْرُكَ بِالْعِشِيِّ وَالْإِبْكَارِ<sup>۲</sup>**

یعنی پس صبر کن بدرستی که وعده خدا حق است و طلب مغفرت نما از برای

ذنب خود و بر ب خود حمد کن و حمد را مقرون به تنزیه ساز در صبح و شام .

در سوره مبارکه القتال مذکور گشته یعنی در سوره محمد :

**فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ<sup>۳</sup>** یعنی پس بدان نیست مستحق

۱- آیه : ۷ .

۲- آیه : ۵۵ .

۳- آیه : ۱۹ .

عبادت و پرستش مگر خدای واحد حقیقی و استغفارکن از برای ذنب خود و از برای مؤمنین و مؤمنات .

در سوره مبارکه الفتح رقم یافته است که :

اَنَا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ

یعنی اینک ما برای توفیح نمایانی نمودیم که خدا گناهان ماضی و مستقبل تو را عفو نماید .

مخفی نماند که صاحب میزان الحق در نسخه میزان در باب ۳ و فصل ۳ از ورق ۲۱۲ تا ۲۱۴ از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۶۲ و هم در طریق الحیات از ورق ۱۲۰ تا ورق ۱۲۲ از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۶۱ بعد از نقل طعن مذکور و استدلال بآیات مزبوره چند حدیث از مجلد دوم حیات القلوب و همچنین چند خبری هم از صحیح مسلم و صحیح بخاری در باب اثبات مدعای خود از مسلم و بخاری نقل کرده است. از آن جمله حدیثی از امام محمد باقر علیه السلام از حیات القلوب نقل نموده است که حضرت باقر علیه السلام فرمودند که حضرت رسول (ص) شبی در خانه عایشه بود و عبادت بسیاری میکرد عایشه عرض کرد چرا اینقدر خود را تعب میفرماید و حال آنکه حقتعالی گناهان گذشته و آینده تو را بخشیده است فرمود که ای عایشه آیا بنده شکرکننده خدا نباشم .

و از کتاب سنیها از آن جمله این حدیث را نقل نموده است که آنسرور اقرار بگناهان خود نموده و دعا میکرد و عرض مینمود : فَاغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَ مَا أَخَّرْتُ وَ مَا أَسْرَرْتُ وَ مَا أَعْلَنْتُ وَ مَا أَعْلَمُ بِهِ مَنِي أَنْتَ الْمَقْدُمُ وَ أَنْتَ الْمُؤَخَّرُ أَنْتَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ : یعنی مرا مغفرت کن هر چه پیش کردم و هر چه که بعد کردم و هر چه مخفی داشتم و هر چه که اعلان کردم و هر چه که تو از من بهتر میدانی توئی اول توئی آخر توئی خدائیکه جز ذات مقدس تو دیگر هیچ نیست الخ .



حکماً قسیس مزبور بعد از نقل آیات و احادیث از طریق شیعه و سنی پیش خود خیال کرده است که از قرآن و احادیث شیعه و سنی هم شیعه را رد کرده است و هم اهل سنت و جماعت را .

والجواب : صغری و کبری هر دو غیر صحیح نتیجه هم کاذبست یقیناً و ما از برای توضیح بطلان صغری و کبری شش دلیل ذکر مینمائیم .

دلیل اول : بهاء الدین علی بن عیسای اربلی جامع کتاب کشف الغمه در کتاب مذکور گفته است که انبیاء علیهم السلام بروجهی سلوک میداشته اند که جمیع اوقات عمر عزیز ایشان مستغرق یاد خدا بوده است چنانچه لمحه ای دلهای خود را از آن فارغ نمیداشته اند و خاطرهای ایشان متعلق بملاءاعلی و مربوط بعالم بالا بوده و ایشان همیشه حق را در نظر بصیرت خود داشته در مراقبت و مواصت او بسر میبردند چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند : اعبد الله کانک تراه فان لم تره فانه یراک یعنی بعبادت خدا قیام نمای چنانکه گویا او را می بینی چه اگر تو او را نمی بینی بدرستی که او تو را می بیند .

چون حضرت رسول از این مرتبه رفیع فرود می آمدند و مشغول بکار دیگر میشدند ازاهوریکه لازمه زندگانیست مثل خوردن غذا یا آشامیدن آب یا مباشرت حلال یا امثال ذلك از امور مباح آنرا پیش خود گناه بزرگ می شمردند و خطای عظیم میدانستند و در حال در مقام استغفار از آن درمی آمدند و آموزش آنرا از خدای خود میخواستند . نمی بینی بعضی خدام و بندگان ارباب دنیا اگر در جائیکه نظر صاحب ایشان بدیشان باشد و دانند که صاحب ایشان ایشان را می بیند لمحه ای با کل و شرب یا جماع مشغول شوند در نظر مردم گنه کار و مستحق ملامت مینمایند .

پس چه گمان داری گاهی که این امر بالنسبه بصاحب همه صاحبان واقع شود و باین اشاره است کلام حضرت رسول ( ص ) : انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة و قول او ( ص ) : حسنات الا بر ارسینات

المقربین این بود خلاصه کلام کشف الغمه نعم ماقال رحمة الله عليه .  
 و قاضی بیضاوی در کتاب شرح مصابیح که هم از مصنفات اوست جایی که  
 شرح حدیث پیغمبر صلوات الله علیه و آله که انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله  
 فی الیوم مائة مرة مینماید گفته است که غین در لغت بمعنی غیم و ابر استعمال  
 یافته و غان علی کذا بمعنی غطا علیه است و ابو عبیده که از ائمه لغت است بر این  
 وجه حدیث را معنی گفته است: بدرستی که در پوشیده دل من چیزی است که میپوشد  
 او را و بدرستی من استغفار مینمایم در هر روزی صد مرتبه .

بعد از کلام بسیار قاضی بیضاوی گفته است : میگوئیم که چون دل مبارک  
 آنسور مستغرق دریای عرفان بوده و در صفا و ضیاء بر جمیع دلها زیادتی داشت  
 و آنحضرت با اینحال تعیین شده که قرار شرع و حکمت دنیا و دین و سنت را تجدید  
 دهد بوجهی که متضمن سهولت و آسانی باشد نه عسرت و اشکال ناچار بود او را  
 که از مرتبه قرب و اتصال بجانب بعضی رخصتهای الهی نزول نموده و ببعض  
 حظوظ نفسانی التفات نماید با آنچه از جانب خدا در معرض امتحان بآن در آمده و  
 مکلف بآن شده از احکامی که لازمه بشریت است .

پس هرگاه مرتکب چیزی از آن میشدند غباری از آن بر آئینه دل ایشان  
 می نشست بواسطه نهایت صفا و نورانیتی که داشته از آن متأثر میشد زیرا که هر چند  
 رقت و صفای اشیاء بیشتر است تأثیر کدورات در آن زودتر ظاهر میشود و آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله هرگاه احساس بچیزی از آن میکردند آنرا بر نفس خود گناه  
 بزرگ می شمردند و در مقام استغفار و طلب آمرزش از آن در میآمدند . تا اینجا بود  
 خلاصه کلام قاضی بیضاوی در کتاب مصابیح و زبدة العارفين .

و شیخ جمال الدین عبدالرزاق کاشی<sup>۱</sup> را در این مقام کلامی است بغایت لطیف، که

۱- جمال الدین محمد بن عبدالرزاق از شعراء بنام قرن ششم بود بسال ۵۸۸ درگذشت  
 مرحوم سعید نفیسی در سالنامه پارس و مجله ارمغان سال ۲۲ در شماره های ۴۹۳ و ۴۹۴ و تذکره  
 دولتشاه صفحه ۹۰ وی را اصفهانی معرفی کرده اند .

بواسطه بطول انجامیدن کلام در این کتاب در مقام ذکر آن بر نیامده و فخر الرازی در مجلد اول از تفسیر خود در این مقام کلام لطیفی دارد از خوف تطویل او را ذکر ننمودیم.

دلیل دوم: اینکه الله جل شأنه رب و خالق است و تمامی خلق مخلوق و مرئوب او هستند پس هر چه صادر شود از حضرت رب خالق در حق عبد مرئوب معذوق از خطاب و عطاء و استعلاء در محلس است و بمقتضای مالکیت و خالقیت والوهیت است .

و كذلك هر چه صادر میشود از عباد از ادعیه و تضرعات و استغفار و ابتهاج بحضرت ذوالجلال ایضاً در موقع خود صادر گردیده و بمقتضای مرئوبیت و مخلوقیت و عبودیت است .

و انبیاء (ع) عباد الله المخلصونند پس ایشان احق و سزاوارند از غیر ایشان بتضرع و استغفار و حمل بر معنی حقیقی در هر موضع از امثال این مواضع در کلام الهی و در دعاها و انبیاء و تضرعات ایشان خطا و ضلال است و شواهد اینمندعا در کتب عهدین سیما در زبور بسیار است و ما بعضی از آنها را در این موضع نقل مینمائیم .

شاهد اول: در باب ۱۵ از انجیل مرقس و باب ۱۸ از انجیل لوقا باین نحو عیان و بیان گشته است بنا بر فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۲ : ۱۷ چون براهی میرفت شخصی دوان دوان آمده پیش او زانو زده سؤال نمود که ای استاد نیکو چکنم تا وارث حیات جاودانی شوم ۱۸ عیسی بدو گفت چرا مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا فقط انتهی عبارات مرقس .

و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۲ : ۱۸ و یکی از رؤسا از وی سؤال نمود یعنی از عیسی گفت ای استاد نیکو چکنم تا حیوة جاودانی را وارث کردم ۱۹ عیسی ویرا گفت از بهره چه مرا نیکوئی میکوئی و حال آنکه هیچکس نیکو نیست جز یکی که خدا

باشد انتهی عبارات لوقا .

و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ باین نحو رقم یافته است: ۱۷ و هنگامیکه براه میرفت شخصی دوید و پیشش بزانو در آمد گفت ای استاد نیکو چه فعل را نمایم تا وارث حیوة جاودانی کردم ۱۸ عیسی ویرا فرمود که چرا مرا نیکو گفتی و حال آنکه هیچکس خوب نیست جز یکی یعنی خدا انتهی عبارت مرقس .

شاهد دوم: در زبور ۲۲ بنابر فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۹۱ باین نحو ترقیم یافته است: ای خدای من خدای من چرا مرا ترک کرده ای و از نجات من و سخنان فریادم دور هستی ۲ ای خدای من در روز میخوانم و مرا اجابت نمیکنی در شب نیز مرا خاموشی نیست .

و چون آیات این زبور راجع بعیسی است بنابر زعم اهل تثلیث پس قائل آنها عیسی است در نزد ایشان .

شاهد سیم. آیه ۴۶ از باب ۲۷ از انجیل متی قول عیسی (ع) باین نحو عیان و بیان گشته است: و نزدیک بساعت نهم عیسی باواز بلند صدا زد گفت ایلی ایلی لم شبتقنی یعنی الهی الهی مرا چرا ترک کردی ؟

شاهد چهارم: در باب اول از انجیل مرقس باین نحو رقم یافته است: ۴ یحیی در بیابان تعمید همی داد و بجهت آمرزش گناهان بتعمید توبه موعظه مینمود ۵ و تمامی مرزوبوم یهودیه و جمیع سکنه اورشلیم نزد وی بیرون شدند و بگناهان خود معترف شده در رود اردن از او تعمید می یافتند ۶ و در آن ایام عیسی از ناصره جلیل آمده در اردن از یحیی تعمید یافت انتهی .

این عمودیت عمودیت توبه و مغفرت گناهان بوده است چنانچه مرقس در آیه ۴ و ۵ تصریح کرد .

و آیه ۳ از باب ۳ از انجیل لوقا باین نحو بیان شده است: بتمامی حوالی اردن آمده بتعمید توبه بجهت آمرزش گناهان موعظه میکرد .

و در آیه ۱۱ از باب ۳ از انجیل متی باین نحو بیان و عیان گشته است از قول یحیی: من شمارا بآب تعمید میدهم بجهت توبه الخ .

و در آیه ۲۴ از باب ۱۳ از کتاب اعمال باین نحو مسطور گردیده است: چون یحیی پیش از آمدن او یعنی مسیح تمامی قوم اسرائیل را بتعمید توبه موعظه نموده بود .

و آیه ۴ از باب ۱۹ از کتاب اعمال باین نحو رقم شده است: پولس گفت یحیی البتّه تعمید توبه داد الخ .

پس این آیات تماماً دال بر اینست که تعمید تعمید توبه از بسرای مغفرت گناهان بوده است و تعمید یافتن عیسی از یحیی (ع) مسلم و مدلول علیه انجیل است پس از این تعمید لازم میآید اعتراف عیسی بگناهان و توبه او از آنها زیرا که حقیقت این تعمید نبود مگر همین .

و در باب ۶ از انجیل متی در نمازیکه عیسی او را تعلیم حواریون فرمود باین نحو عیان و بیان گشته است یعنی در آیه ۱۱ و ۱۲:

وَسَبَقًا لِّجُورِي دَخِي دَاوُوبَ اِخْنَا سَبَقًا لِدِينَا دَرَن ۞ وَلَا مَارُوتَ لَنِّ  
جُورِبَا اِلَا يَاصِيَا لَن مِّنْ يَشَاسَب دِدِيوُخ نَالَسِرْمَلَكُوتَا وَخِبَلَا الخ .

و در عربیه مطبوعه سنه ۱۸۷۰ آیتین مذکورترین باین نحو ترجمه شده است: واغفر لنا ذنوبنا كما نغفر نحن ايضاً للمذنبين الينا ۞ و لا تدخلنا في تجربة ليكن نجنا من الشرير لان لك الملك والقوة والهجد الى الابد آمين . و عبارات عربيه مطبوعه بيروت سنه ۱۸۸۱ بعينه مثل عبارات سابقه است یعنی گناهان مارا ببخش چنانچه ما نیز گناه کاران خود را می بخشیم و ما را در آزمایش میاور بلکه از شریر مارا رهایی ده زیرا ملکوت و قدرت و جلال تا ابد باد از آن تست آمین . فائدة : مترجم فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۷ و هم مترجم فارسیه سنه ۱۸۸۲ و

مترجم فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ آیتین مذکور تین را باین نحو ترجمه نموده اند :  
 وقرضهای ما را ببخش چنانکه مانیز قرض داران خود را می بخشیم و ما را در آزمایش  
 میاور الخ .

این ترجمه غلط و تدلیس است زیرا که لفظ خوبن مثل لفظ خوبنا است در  
 عربی یعنی گناهان ما چنانچه از ترجمه عربی که از مصنفات خود علمای پروتستنت  
 است بدنبنا ترجمه شده است معلوم میشود .  
 دست از این شیوه مرضیه بر نمیدارند هدیهم الله .

مجملاً خیانت ایشان بر اهل لسان مخفی نیست ظاهر و روشن است که عیسی  
 علیه السلام نمازیکه تعلیم حواریین نمود میخواند و از موضعی از مواضع انجیل  
 ثابت نمیشود که عیسی این نماز را نخواندند و در دلیل ثالث خواهی دانست که عیسی  
 کثیر الصلوة بود پس لازم میآید که عیسی هزار هزار مرتبه دعا کرده باشد خدایا  
 گناهان ما را ببخش !

عصمت از گنساها اگرچه شرط نبوت نیست در نزد اهل تثلیث لیکن ایشان  
 ادعای عصمت مینمایند در حق عیسی خاصه<sup>۱</sup> باعتبار ناسوت ایضاً پس عیسی علیه السلام  
 باین اعتبار در نزد ایشان صالح و مقبول خدا بود پس اقوال عیسی علیه السلام چرا  
 مرا نیکو گفتی؟ والهی الاهی چرا مرا ترك کردی؟ و ایخدای من خدای من چرا مرا  
 ترك کرده ای؟ الخ و ایخدای من در روز میخوانم مرا اجابت نمیکنی! والفاظ توبه و  
 اعتراف بگناهان در وقت تعمیم یافتن از یحیی و اعتراف او بگناهان در نماز محمول

۱- هنگامیکه خود نگارنده با کشیش مسیحی تماس داشتم عهد جدید را مجدداً بفارسی ترجمه  
 می کرد پرسیدم چرا اینهمه رنج متحمل میشوید کتابی که مکرر بفارسی ترجمه شده برای  
 چندمین بار ترجمه اش می کنید صریحاً گفت همه ترجمه ها غلط است میخوانم کتاب مقدس را  
 بطور صحیح ترجمه کنم از باب مثال همین کلمه خوبن را گفت که بمعنای گناه است ولی  
 در انجیل های فارسی بقرض ترجمه شده است .

برمعانی حقیقیه ظاهریه نخواهد بود در نزد اهل تثلیث والا لازم میآید که نیکو نباشد وقتی که نیکو نشد بد خواهد بود و لازم میآید بمفاد قول او : خدایا چرا مرا ترك کردی متروك خدا باشد و متروك خدا هم مردود است و بعید از خلاص و نجات است و هم لازم میآید باعتبار تعمیم خاطی و مذنب و گنه کار باشد .

پس لابد باید گفته شود که این تضرعات از مسیح بمقتضای مخلوقیت و مر بو بیت است باعتبار ناسوت و در زبور ۵۳ از آیه ۲ باین نحو عیان و بیان گشته است : خدا از آسمان بر بنی آدم نظر انداخت تا به بیند که فهمیم و طالب خدا هست \* همه ایشان مرید شده با هم فاسد گردیدند نیکو کار نیست یکی هم نی \* آیا کنه کاران بی معرفت هستند که قوم مرا میخورند چنانکه نانرا میخورند و خدا را نمی خوانند .

در باب ۵۹ از کتاب اشعیا باین نحو عیان و بیان گشته است : ۹ از آن سبب حکم از ما دور شده و صداقت بما نرسیده است منتظر نور بودیم و اینك ظلمت و مترصد روشنائی بودیم و در تاریکی گردش مینمائیم \* زیرا که معصیتهای مادر حضورت بسیار است و گناهان ما بر ضد ما شهادت میدهد چونکه معصیتهای ما با ما بند و نسبت بگناهان ما آنها را اعتراف مینمائیم \* هنگامیکه بخداوند عاصی و کاذب شده از خدای خود قهقرا نمودیم و بظلم و بغی تکلم نمودیم و از کلمات کذب آبتن شده از دل بیرون آوردیم \* انصاف باز پس گردیده و صداقت ازدور بایستد الخ .

در باب ۶۴ از کتاب اشعیا باین نحو عیان و بیان گشته است : ۶ و تمامی ماها مثل چیز پلید گردیده ایم و همگی اعمال صداقت ما مثل لته حیض است و جمیع ما مثل برك پژمرده گردیده ما را کناهان ما مثل باد از میانه بر میدارد \* واحدی نیست که با سمت استدعا نموده خویشتن را برای متمسك شدن بتو برانگیزاند بتحقیق روی خود را از ما مستور ساخته بسبب کناهان ما مارا گداختی انتهی .

بی شك و شبهه بسیاری از صلحا در زمان داود علیه السلام موجود بودند مثل ناثان نبی و غیر او و هرگاه فرض نمائیم که ایشان معصوم نبودند بنا بر زعم اهل

تثلیث بلاریب ایشان مصداق آیات زبور که مزبور گردید نبودند .  
 ایضاً عبارات اشعیا علیه السلام بصیغه متکلم مع الغیر واقع گردیده و اشعیا و  
 غیر او از انبیای آن عهد و صلحای آن زمان اگرچه غیر معصومند بنا بر زعم مثلثین  
 لیکن مصداق او صاف مصرحه در عبارتین نبودند قطعاً .

پس عبارات زبور و عبارات اشعیا محمول بر معانی حقیقه ظاهریه نخواهند  
 بود پس لابدیم در این عبارات از اینکه گوئیم این تضرعات بمقتضای عبودیت و  
 مخلوقیت و مر بوبیت بوده است .

هکذا در باب ۹ از کتاب دانیال<sup>۱</sup> و باب ۳ و ۵ از مراثی ارمیا<sup>۲</sup> و باب ۴ از  
 رساله اولای پطرس<sup>۳</sup> امثال این عبارات واقع گردیده است .

دلیل سیم : آنکه افعال انبیاء علیهم السلام در بعضی از اوقات بلکه کثیر از  
 برای تعلیم امت است تا امت بایشان اقتدا نمایند و خودشان محتاج باین افعال نیستند .  
 آیه ۲ از باب ۴ از انجیل متی باین نحو رقم یافته است : که عیسی (ع)  
 چهل شبانه روز روزه داشتند .

در آیه ۳۵ از انجیل مرقس باین نحو مسطور گردیده است : بامدادان قبل از  
 صبح برخاسته بیرون رفت یعنی عیسی و بویرانه رسیده در آنجا بدعا مشغول شد .  
 چون عیسی علیه السلام بنا بر زعم اهل تثلیث متحد است با ذات خدا نعوذ بالله  
 پس محتاج بعبادت و این تکلفات شدید نبوده است پس لابد باید بگویند این افعال  
 از برای تعلیم غیر بوده است و بس .

۱- و چون من هنوز سخن می گفتم و دعا می نمودم و بکناهان خود و کناهان قوم خویش  
 اسرائیل اعتراف می کردم .

۲- دلها و دستهای خود را بسوی خدائی که در آسمان است برافرازیم و بگوئیم ما کناه کردیم  
 و عصیان ورزیدیم و تو عفو فرمودی - وای بر ما زیرا که کناه کردیم .

۳- گرچه در عهد جدید اعتراف بگناه زیاد بچشم می خورد ولی در باب مزبور از رساله  
 مرقوم اعتراف بگناه نشده است .



دلیل چهارم: اینکه الفاظ مستعمله در کتب شرعیه مثل صلوة و زکوة و صوم و حج و نکاح و طلاق و غیر آنها واجب است که در معانی شرعیه استعمال شود مادامی که قرینه صارفه در آن استعمال نباشد نه در معانی لغویه آن.

صلوة در لغت بمعنی دعاست و در شرع بمعنی ارکان مخصوصه استعمال گردیده است.

و زکوة در لغت بمعنی نمو است و در شرع در قدری مخرج ازال استعمال می شود.

و صوم در لغة بمعنی مطلق امساک است و در شرع بمعنی امساک مخصوص استعمال میشود.

و قس علیه البواقی و لفظ ذنب در اصطلاح شرع چون در حق انبیاء و ائمه استعمال میشود بمعنی ترك اولی و فعل مباح است نه بمعنی گناه.

دلیل پنجم: وقوع مجاز در کلام الله و کلام انبیاء بسیار است چنانچه در مقدمه باب سیم دانستی.

و ایضاً در باب هفتم خواهی دانست که حذف مضاف در کتب مقدسه بسیار واقع گردیده است.

دلیل ششم: بسا هست که مقصود از دعا تعبد محض است چنانچه در قول خدا جل شأنه: رَبَّنَا وَإِنَّا مَا وَعَدْنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ<sup>۱</sup> یعنی پروردگارا عطا کن در حق ما چیزی را که در زبان رسل آنرا بما وعده داده‌ای و عطای موعود بر خدا واجبست خواه ما دعا کنیم یا نکنیم پس دعا در اینموضع تعبد است.

و كذلك در قول الله: رب احکم بالحق<sup>۲</sup> میدانیم حکم خدا نخواهد بود مگر بحق پس مقصود از دعا تعبد است و كذلك استغفار انبیاء و طلب عفو نمودن آن

۱- سورة آل عمران ۳ : ۱۹۳ .

۲- سورة انبیاء ۲۱ : ۱۱۲ .

بزرگواران تعبد است اگرچه هیچ گناهی از ایشان صادر نشده باشد مع هذا خدا را باین دعا عبادت مینمایند .

و چون دلایل سته را دانستی پس گوئیم : صاحب منهج الصادقین در معنی آیه مبارکه و وجدك ضالاً فهدی گوید یعنی ویافت تو را راه گم کرده بدروازه مکه و قتیکه حلیمه دایه تو تو را آورده بود تا بجدت بسپارد پس راه نمود تو را باینکه جدت را بتو رساند .

در تفسیر صافی و ضالاً فی قوم لایعرفون فضلك فهدیهم الیک یعنی یافت تو را مجهول القدر در میان قومی که فضل تو را نمی شناختند پس ایشانرا بسوی تو هدایت نمود تا اینکه تو را شناختند .

و صاحب سیف الامه رحمة الله علیه در رد نصرانی گوید اینمرد معنی ضال را نفهمیده و ندانسته که ضال چیزی است که دیگری گم کرده باشد ندیده که در حدیث وارد شده است : الحکمة ضالة المؤمن اینها وجدها اخذها و ندید که بهیمه از کسی گم شده باشد ضاله میگویند و ندیده که ضله در لغت بمعنی ضاع است پس ضال چیز است که از کسی ضایع شده باشد .

بنابراین معنی آیه اینست که یافت تو را گمشده یعنی در میان قوم خود گم شده بودی و حق تو را نمیشناختند و راه بتو نمیسپردند فهدی یعنی پس ایشانرا بتو راه نمود و ارشاد کرد و فضل تو را بایشان شناسانید .

پس مفعول هدی قومند نه آنجناب چنانکه مفعول فاوی و فاغنی همچنانی که که امامین همامین امام جعفر صادق و امام رضا علیهما السلام تفسیر فرموده اند و شیخین جلیلین علی بن ابراهیم قمی و عیاشی در تفسیر خود بیان کرده اند و فرموده اند : الم یجدك یتیمأ ای وحیداً لامثل له کلمه یتیم بمعنی منفرد و بی مثل است چنانکه گویند درة یتیمه فاوی یعنی چون تو را چنین دید قوم تو را بتو پناه داد یعنی فاویهم الیک و وجدك عائلاً و تو را صاحب عیال دید چه قوم تو همگی عیال

تو بودند و بر تو بود اغنای ایشان بمال و یا بشرایع و احکام فاغناهم .  
 سلمنا که ضال " بمعنی کسیست که چیزی گم کرده باشد و متحیر و گمراه باشد  
 و مفعول هدی جناب محمد است صلی الله علیه و آله و سلم لیکن باید معنی شود که  
 در چه چیز متحیر بود و چه چیز را گم کرده بود میتواند شد که تحیر و گمراهی او  
 در کیفیت رفع اذیت قوم و بیچاره شدن او از اذیت ایشان باشد .  
 پس هدایت کرد او را بمهاجرت بمدینه طیبه و امر کرد بجنک کردن و مقاتله  
 با ایشان .

اینمرد گویا چون در میان عوام عجم بر آمده کسی را که راه دین گم کرده  
 ضال میگویند چنین دانسته که در لغت عرب هر جا ضال مذکور میشود باین معنی  
 است انتهی بالفاظه .

و فخر الرازی در مجلد هشتم از تفسیر کبیر خود در ذیل شرح آیه مبارکه  
 بیست معنی از برای آیه ذکر مینماید و معنی پنجم را گوید :

وخامسها ان يقال ضل الماء في اللبن اذا صار مغموراً فمعنى الآية كنت  
 مغموراً بين الكفار بمكة فقول الكافي تعالى حتى اظهرت دينه انتهي .  
 مقصود اینکه در لغة عرب گفته میشود ضل الماء في اللبن زمانیکه آب مغمور  
 و مستور و ناپیدا باشد در میان شیر پس معنی آیه اینست که یا محمد تو مغمور و  
 مستور و ضعیف بودی در میان کفار مکه و خدا تورا قوت و قدرت داد تا دین او را  
 اظهار فرمودی .

و بعد گفته است ششم عرب شجره فریده در بیابانرا ضاله مینامند کانه حقتعالی  
 میفرماید بلاد مکه مثل بیابانست که خالی باشد از شجره که حامل ثمره ایمان و معرفت الله  
 باشد پس تو یا محمد آن شجره فریده هستی در مفازات جهل پس خلق را بسبب تو  
 هدایت کردم انتهی .

عجب دارم از قسیس بآیه استدلال بقدر حضرت مینماید و حال آنکه مدح

آنبزرگوار است .

مخفی نماید که استغفار طلب غفرانست و غفران هم ستر بر قبیح است و ستر هم بر دو قسم متصور میشود :

اول بعصمت از وقوع در قبیح زیرا که خدا کسیرا که مستور بدارد از وقوع در قبایح هوا اورا مستور فرموده است .  
و ثانی بستر است بعد از وجود .

پس غفران در دو آیه اول بوجه اول است در حق نبی صلی الله علیه و آله وسلم و در ثانی بوجه ثانیست در حق مؤمنین و مؤمنات و فخر رازی در ذیل تفسیر آیه ثانیه باین نحو رقم نموده و گفته است در آیه لطیفه ایست و آن اینست که از برای پیغمبر احوال است حالی با خدا و حالی بانفس و حالی با غیر .

اما در حالت با خدا پس اورا توحید کن .

و اما در حالت با نفس پس استغفار کن یعنی عصمت را از خدا طالب باش یعنی بقاء در عصمت را .

و اما در حالت با مؤمنین پس استغفار کن از برای ایشان و طلب غفران نما از جانب خدا انتهی .

و اینکه مقصود از امر با استغفار در آیتین محض تعبد است چنانچه در قول الله :

رَبَّنَا وَإِنَّا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَهَمَّجْنِينَ: قَالَ رَبِّ اجْعَلْهُ بِالْحَيَّةِ چنانچه در دلیل ششم دانستی

و یا اینکه مقصود از امر با استغفار آنست که استغفار سنت باشد در میان امت پس استغفار حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم از برای تعلیم امت است .

در جلالین در ذیل تفسیر آیه ثانیه پیغمبر مأمور با استغفار شد با وجود عصمت از برای اقتدای امت انتهی .

و یا اینکه مضاف در آیتین محذوف است پس تقدیر در آیه اولی اینست:

فاصبر ان وعدالله حق واستغفر لذنب امتك پس لفظ امت محذوف است و در آیه ثانیه :

فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنب اقا ربك واهل بيتك الذين يمكن صدور المعصية منهم ولذنب المؤمنين والمؤمنات الذين ليسوا امن اقا ربك واهل بيتك .

پس بعدی نیست در ذکر مؤمنین و مؤمنات .

و در صافی در تفسیر لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر: فی المجمع عن الصادق (ع) انه سئل عن هذه الاية فقال ما كان له ذنب ولا هم بذنب ولكن الله حملة ذنوب شيعته ثم غفرها له یعنی از امام جعفر صادق (ع) سؤال کردند از معنی این آیه پس صادق (ع) در جواب سائل فرمودند که حضرت رسول گناهی نداشت و قصد گناه هم نکرد لیکن خداوند گناهان شیعیان آنحضرت را بر آن حضرت حمل فرمود بعد آنها را بآن حضرت بخشید .

و ایضاً در صافی و مجمع معنی آیه را از حضرت صادق (ع) سؤال کردند حضرت فرمودند :

والله ما كان له ذنب ولكن الله سبحانه ضمن له ان يغفر ذنوب شيعته علي ما تقدم من ذنبهم و ما تأخر مقصود اینکه حضرت صادق (ع) میفرماید: سوگند بخدا که حضرت رسول گناهی نداشتند و لیکن خداوند ضامن شد از برای پیغمبر مغفرت ذنوب شیعیان علی علیه السلام را پس گناه ماضی و مستقبل شیعیانرا بخشید به پیغمبر .

و بعضی از اهل معرفت گفته اند عصمت پیغمبر بدلائل و براهین ثابت و محقق گردیده است .

پس اضافه ذنب بسوی او مخاطب اوست و لیکن مقصود امت است و خدا فرمود: ما تقدم من ذنبك یعنی از زمان آدم تا زمان ظهور آنسرور و ما تأخر یعنی از

زمان آنبزرگوار تاروز قیامت زیرا که تمامی مردم امت آنحضرتند جمیع پیغمبران و امت ایشان تحت شرع آن سرورند بحسب باطن .

قال صلی الله علیه و آله کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین پس آنبزرگوار نبی بود قبل از خلقت آدم جمیع انبیاء از جانب او و بسوی او دعوت میفرمودند ندیدیکه جمیع پیغمبران بشارت بظهور آنبزرگوار دارند .

پس چون تمام ناس امت آن حضرت بودند لهذا او را بشارت بمغفرة کل داده است از مؤمنین بانبیاء پس مخاطب آن بزرگوار است و مقصود دیگرانند و این مناسب شأن آن حضرت موافق بارحمت و اوسعاه الهیه است .

و بعضی از اهل خرافت از علمای پروتستنت گفته اند اگر فرض شود که هیچ گناهی از محمد صلی الله و آله وسلم ظاهر نشده است مگر ترك اولی، ترك اولی هم معصیت است بحکم کلام الله یعنی توریة و انجیل پس حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مذنب است یعقوب در آیه ۱۷ از باب ۴ از رساله خود گفته است: پس هر که نیکوئی کردن بدانند و بعمل نیاوردکنه کار است انتهی .

تو دانستی که ما آیات و اخبار را بترك اولی تفسیر نکردیم تا اینکه ایراد بر ما وارد شود لیکن تفضلاً در جواب اینمورد گوئیم :

منشأ این ایراد خرافت سن و زوال عقل است زیرا که بی شك و شبهه ترك شرب خمر حسن و اولی است و خدا یحیی را بسبب ترك شرب خمر مدح نمود و انبیاء در حق شراب و شارب آن گفتند آنچه گفتند و عیسی (ع) علی قولهم مبتلا بود بکثرب شرب خمر .

و كذلك عدم اذن بفاحشه در شستن پاها و مسح آنها بموی سر و تقبیل رجلین حسن و خوبست و کذا ترك مخالطة شدیدة بانساء اجنبیات شواب و جولان با ایشان در قراه شرقیه حسن و خوبست بخصوص زمانیکه مرد مخالط جوان عزب و شارب الخمر باشد و عیسی علیه السلام این امور حسنه را بجانیاورده تا اینکه مخالفین اعتراض

کردند بر او چنانچه در جواب طعن سیم دانستی پس لازم میآید بنا بر رأی این قسیس خدای او مذنب باشد.

مخفی نماند که این معترض از برای تغلیط عوام لفظ تورات را از جانب خود اضافه کرد و سندی بدست نداد مگر از رساله یعقوب و آنهم الهامی نیست بنا بر تحقیق علمای اعلام از فرقه پروتستنت سیما بنا بر تحقیق امام و مقتدای این معترض یعنی لوتر<sup>۱</sup> چنانچه در فصل چهارم از باب اول دانستی پس کلام یعقوب حجت نیست و اعتراض این معترض هم بر ما وارد نیست بلی بر عیسی علیه السلام وارد است چنانچه دانستی و از تقریرات سابقه ما جواب احادیثی که کشیش فندر و غیر او برای اثبات مدعای خود ذکر نموده اند معلوم و مشخص گردید.

و این شش دلیلی که ذکر شد در این فصل همه آنها یا بعض از آنها در تمامی آیات و اخبار و ادعیه و از کار که مثل آیات و اخبار مذکور میباشند جاری و ساریست و چون از آیات و احادیثی که معترض بآنها استدلال نمود مذنب بودن سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم ثابت و محقق نگردید بلکه مدح آن سرور معلوم و مشخص شد پس کذب کبری و صغری واضح و آشکار گشت و علاوه بر همه اینها باز گوئیم:

۱- مارتین لوتر (Martin Luther) (۱۴۸۸-۱۵۴۸) از جمله راهبان فرقه «اگوستینان» بود که بمقام کشیشی نایل آمد و در وینبرگ (Witenberg) بتعلیمات مذهبی پرداخت بعد در رم مأموریت پیدا کرد و با مشاهده دستگاه پاپ و کارهای روحانیت مسیحی بنای مخالفت گذاشت و بآلمان برگشت...

پاپ لئوی دهم (Papeleo X) در ۱۶ ژوئن ۱۵۲۰ رسماً او را تکفیر کرد لوتر تکفیر نامه را در میان مردم آتش زد و دادگاه و رمس (Worms) حکم ارتداد او را صادر کرد ولی بیشتر مردم آلمان حکم دادگاه را ناحق دانسته از لوتر پشتیبانی کردند و شهادت او باعث شهرت و محبوبیت او گردید.

مارتین کتاب مقدس عهد جدید را به آلمانی ترجمه کرد و بعد از او جمع دیگری نیز با کلیسا مخالفت کردند بالاخره فرقه پروتستانت بوجود آمد عقیده مارتین لوتر و سایر رهبران مذهبی مسیحیت را در پاورقی صفحه‌های ۲۶۹ و ۲۷۰ جزء دوم کلیسا و ساختهای آن مطالعه فرمائید.

لا یبعد که خداوند غفور رحیم گناهان يك شخصى را بلاواسطه ببخشد و بعد شفاعت او را در حق سایر مذنبان و گنه کاران و ارباب عصیان قبول بفرماید و بقای قبح ذنب در صورت عدم غفرانست و بعد از حصول غفران قبیحی نمی ماند و در آیه چهارم که مستدل او را برای اثبات ذنب بنا بر زعم فاسد خود وارد کرده بود تصریح شده بر مغفرت ذنوب ماضیه و مستقبله در دار دنیا پس چه مانعی دارد که آنحضرت شفیع المذنبین باشد در دار عقبی و اخروی و بر فرض محال هر چند که تسلیم و قبول نمائیم مذنب بودن آنسرور را .

نمیدانم گناه مغفور چه ضرر دارد مثلاً اگر شخصى در يك وقت مقروض بوده باشد و خداوند قرض او را ادا نماید چرا نمى تواند ضامن قرض دار دیگر باشد باید گفت که این شخص ده سال قبل مقروض بوده و حالا صاحب مال و ثروت است ضامن قرض دار دیگر نمى تواند بشود این از شأن عقلاست !؟ آیا نمى بینى که بنی اسرائیل زمانیکه عجل و گوساله پرست شدند و خدا بجهت این ذنب خواست همه را هلاک نماید و ذکر ایشانرا از روی زمین براندازد چنانچه در باب ۳۲ از سفر خروج مذکور گردیده و در باب ۳۳ از سفر مذکور مزبور است که خداوند بموسى فرمود تو و بنی اسرائیل بروید بارض کنعان لیکن من با شما نخواهم آمد پس جناب موسى شفاعت کرد و خدا با ایشان رفت و بعد چون عصیان نمودند در مرتبه ثانیه خدا خواست همه را هلاک نماید جناب موسى و هرون علیهما السلام شفاعت نمودند پس خدا شفاعت ایشانرا قبول فرمود و چون در مرتبه ثالثه عصیان ورزیدند خدا حیات را برایشان فرستاد و مسلط کرد که ایشانرا میگزیدند و میمردند پس بنی اسرائیل خدمت جناب موسى آمدند و او را شفیع خود قرار دادند و جناب موسى علیه السلام بمقام شفاعت برآمده و خداوند شفاعت او را قبول نمود و بلا را از بنی اسرائیل رفع و دفع نمود چنانچه در باب ۱۶ و ۲۱ از سفر اعداد مذکور و مزبور گشته و حال آنکه جناب موسى و هرون و سایر انبیای بنی اسرائیل معصوم



نیستند بنا بر زعم فاسد مسیحیین مع هذا شفاعت مذنبین را می کنند.  
 پس معلوم و مشخص می گردد بر فرض عدم عصمت حضرت رسول ص عقلاً  
 و نقلاً قباحتی نیست در شفیع المذنبین بودن آنجناب در روز قیامت و حال آنکه  
 ما در مقدمه جلد اول در جواب از شبهات شما عصمت جمیع انبیا را ثابت و مبرهن  
 کردیم بدلائل عقلیه و نقلیه مستخرجه از تورات و انجیل و قرآن تا چه برسد بعصمت  
 سید الانبیاء البته بموضع مذکور رجوع کن اگر شك داشته باشی<sup>۱</sup>.  
 اللهم ابعثه مقاماً محموداً الذی وعدته له و ارزقنا شفاعته فی الدنیا  
 و الاخرة و لاتحرمننا صحبتہ آمین یا رب العالمین.  
 چون این دو فصل خیلی طول کشید معذرت می خواهم از مطالعه کنندگان  
 در همین موضع کلام مجملی میگوئیم و ختم سخن میکنیم و آن اینست هراعتراضی  
 که یهود و نصاری بر مسلمین مینمایند بالقطع والیقین بر خودشان وارد است چنانکه  
 برمتبع و عالم باحکام مخفی و مستور نیست.

۱- بصفحه ۱۳۰ بعد جزء اول از بخش کلیسا و ساختهای آن مراجعه شود.

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
	شناسنامه
۲۰-۱۲	بشارتهای اسلامی در عهدین اخبار از آمدن عیسی (ع) ۹ خیر
۲۹-۲۰	تحریر عهدین تغییر اسم ۱۴ شاهد
۴۷-۳۰	تفسیر و تأویل
	بشارتهای اسلامی در عهدین
	بشارت از ظهور پیامبر اسلام
۴۹	محمد (ص) یا عیسی (ع)
۶۵	پیامبر مبعوث از عرب
۶۷	پیامبر مبعوث در کوه پاران

صفحه	عنوان
۶۸	ماد ماد - طاب طاب
۷۲	شیلوه و پیروانش
۷۶	پیامبر موعود زبور
۸۹	ذوالفقار در زبور
۹۱	پیامبر و فرزند داد گسترش
۹۶	اشرف مخلوقات
۱۰۴	پیامبر مبعوث از مکه
۱۱۱	پیامبر عربی
۱۱۳	پیامبر مبعوث در عهد ساسانیان
۱۱۹	حکومت مقدسین
۱۲۲	پیامبر ویاران مقدسش
۱۲۵	بشارت از ملکوت آسمانی
۱۲۸	نجات بملکوت آسمانی
۱۲۹	پیشروان رستاخیز
۱۳۲	بنیان اساسی ادیان
۱۳۵	پیامبری با عصای پیروزی
۱۳۹	احمد و محمد
۱۴۱	فارقلیطا شاهد عیسی
۱۴۲	فارقلیطا بعد از عیسی
۱۶۲	فارقلیطا نبی مبشر به

صفحه	عنوان
	شبهاتی از قسیس
۱۷۳-۱۸۱	پنج شبهه
۱۸۶	سلمان مستبصر میشود
۱۹۲	پیامبریکه عیسی را زنده می‌داند
۱۹۵	شریعت جهانی احمدی (ص)
۱۹۶	آمدن سرور جهانیان
۲۰۳	پیامبر مبشر رستاخیز
۲۰۵	پیامبر مبعوث درمکه
۲۰۸	سلطان جهان
۲۰۹	پیامبر نجات بخش
۲۰۹	پیامبر نوید دهنده
۲۱۱	خاتمهٔ بشارتها
۲۱۷	نبوت عامه
۲۲۰	نبوت خاصه
۲۴۰-۲۴۸	بیست و چهار معجزه از پیامبر اسلام
	دفع مظان مسیحیان
۲۴۸-۲۹۸	نسبت گناه به پیامبر اسلام و جواب با ۳۳ شاهد
۲۹۹-۳۲۰	اشکال بجهاد اسلامی و جواب با ۲۱ شاهد
۳۲۱	سر کوبی یهودیان
۳۲۸	فرقه‌های مسیحی از دیدگاه کاتولیک

صفحه	عنوان
۳۳۲	کاتولیک از نظر پروتستنت
۳۳۸	نامه‌های پیامبر اسلام بمران کشورهای جهان
	پیامبر بی‌معجزه
	اشکال بمعجزات پیامبر اسلام
۳۶۲-۳۴۷	و جواب از آن با ۸ شاهد
	پیامبر شهوت‌قران
	اشکال به ازدواج‌های پیامبر اسلام
۳۶۵-۴۰۴	و جواب از آن در ۸ امر
	پیامبر گنهگار
۴۲۲-۴۰۵	اشکال و جواب
۴۲۳	فهرست